



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نقد سرورش

در نقد سرور احمد و حسن و خوشن

عبدالمنعم بندهار عباسی، دکتر محمد انور، سرورش در بار خوشن و خوشن



در و سر

عبدالمنعم بندهار

به قلم

محمد انور، سرورش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقد سروش در کف صراف وحی و هوش: عیارسنجی پندارهای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

چتر دانش

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	نقد سروش در کف صراف وحی و هوش: عیارسنجی پندارهای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۴	فهرست
۲۲	پیش گفتار
۲۴	مقدمه محزر
۲۶	فصل اول: بررسی پندارهای دکتر سروش در باب وحی
۲۸	اشاره
۳۰	پندار اول: آیا وحی، تجربه دینی است؟
۳۰	چیستی تجربه دینی
۳۱	تفاوت تجربه دینی با تجربه عرفانی
۳۳	آیا تمام تجربه های دینی هسته و محوری مشترک دارند؟
۳۳	نظریه ای دیگر در باب تجربه دینی
۳۳	تقریر شبهه
۳۶	منشأ تجربه دینی دانستن وحی
۳۷	دیدگاه روشن فکران مسلمان درباره تجربه دینی
۳۷	اشاره
۳۸	۱. محمد رشید رضا
۳۸	۲. علامه محمد اقبال لاهوری
۴۲	۳. دکتر عبد الکریم سروش
۴۶	نقد نظریه تجربه دینی
۴۷	خاستگاه تجربه دینی دانستن وحی
۴۸	علت تجربه دینی دانستن وحی از منظر دین پژوهان مسیحی

- ۵۱ چرا نمی توان وحی قرآنی را نوعی تجربه دینی دانست؟
- ۵۲ تفاوت تجربه دینی با وحی
- ۵۴ تکلم خداوند با بندگان برگزیده
- ۵۵ توضیحی دیگر درباره خاستگاه تجربه دینی دانستن وحی
- ۵۶ جایگاه عقل از دیدگاه قرآن
- ۵۷ جایگاه عقل از دیدگاه روایات
- ۵۹ رویکرد عقل ستیزانه در مغرب زمین
- ۵۹ لوازم تجربه دینی دانستن وحی
- ۶۰ دیگر تفاوت های وحی قرآنی با تجربه دینی
- ۶۵ تفاوت ماهوی وحی با تجربه دینی
- ۶۶ نا معتبر بودن تجربه دینی برای تجربه کننده
- ۶۸ نقد ها و اشکالات دیدگاه دکتر سروش در باب تجربه دینی
- ۶۸ اشاره
- ۶۸ اشکال اول
- ۷۰ اشکال دوم
- ۷۳ اشکال سوم
- ۷۳ اشکال چهارم
- ۷۳ اشاره
- ۷۴ اشکال پنجم
- ۷۵ اشکال ششم
- ۷۷ نتیجه پایانی فصل
- ۸۰ فصل دوم: بررسی پندار های دکتر سروش در باب قرآن کریم
- ۸۲ اشاره
- ۸۴ پندار دوم: آیا زبان قرآن، زبانی نمادین و رمز گونه است؟
- ۹۰ پندار سوم: آیا قرآن به زبان قوم نازل شده است؟
- ۹۲ توضیح اجمالی دیدگاه دکتر سروش

۹۷	ذاتی و عرضی در دین
۱۰۳	مراد دکتر سروش از ذاتی و عرضی در دین
۱۰۵	نکاتی در باب نسبت بین ذاتی و عرضی در دین از منظر دکتر سروش
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	نکته اول
۱۰۵	نکته دوم
۱۰۶	نکته سوم
۱۰۶	نکته چهارم
۱۰۷	نکته پنجم
۱۰۷	نکته ششم
۱۱۹	نکته هفتم
۱۱۹	اشاره
۱۲۳	نکته هشتم
۱۲۶	نکته نهم
۱۲۸	نکته دهم
۱۳۰	نکته یازدهم
۱۳۲	جمع بندی سخنان دکتر سروش در بحث ذاتی و عرضی در دین
۱۳۳	چند مطلب در بحث ذاتی و عرضی در دین
۱۳۳	اشاره
۱۳۳	مطلب اول
۱۳۴	مطلب دوم
۱۳۵	مطلب سوم
۱۴۰	قرائن سه گانه دکتر سروش و اشکالات آن ها
۱۴۰	اشاره
۱۴۰	قرینه اول: شرطیات کاذبه المقدم
۱۴۰	اشاره

- اشکال اول ۱۵۲
- اشکال دوم ۱۵۳
- اشکال سوم ۱۵۶
- اشکال چهارم ۱۵۶
- اشکال پنجم ۱۵۷
- اشکال ششم ۱۵۹
- اشکال هفتم ۱۶۱
- اشکال هشتم ۱۶۲
- اشکال نهم ۱۶۳
- اشکال دهم ۱۶۴
- اشکال یازدهم ۱۶۷
- قرینه دوم: تعالیم قرآن پاسخ به سؤالات مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- اشکال دوازدهم ۱۶۸
- اشکال سیزدهم ۱۶۹
- اشکال چهاردهم ۱۷۰
- اشکال پانزدهم ۱۷۵
- قرینه سوم: زبان قوم بودن قرآن ۱۷۸
- اشاره ۱۷۸
- اشکال شانزدهم ۱۷۸
- لوازم باطل نظریه زبان قوم بودن قرآن ۱۸۸
- اشاره ۱۸۸
- لازمه اول ۱۸۸
- لازمه دوم ۱۹۲
- لازمه سوم ۱۹۴
- لازمه چهارم ۱۹۵

- ۲۰۰ پاسخ به شواهد قرآنی دکتر سروش
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۲۳ پندار چهارم: آیا قرآن رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله است؟
- ۲۲۵ توضیح اجمالی نظریه رؤیا های رسولانه
- ۲۲۷ علل طرح نظریه رؤیا های رسولانه
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ ۱. پریشانی در ساختار قرآن
- ۲۲۸ ۲. تناقضات قرآن
- ۲۳۱ آیا قرآن کریم رؤیا های رسولانه است؟
- ۲۴۱ نقد اجمالی نظریه رؤیا های رسولانه
- ۲۴۵ شواهد کلی دکتر سروش بر نظریه رؤیا های رسولانه
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۶ ۱. حالات پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دریافت وحی
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ نقد شاهد اول
- ۲۵۰ ۲. پراکندگی و پریشانی آیات قرآن
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۱ نقد شاهد دوم
- ۲۵۲ دیدگاه علامه طباطبایی قدس سره
- ۲۵۳ نظر ما درباره سیاق
- ۲۵۳ اشاره
- ۲۵۷ ۳. شباهت برخی آیات قرآن به خواب
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۶۳ نقد شاهد سوم
- ۲۶۹ شواهد دکتر سروش از امور غیبی بر نظریه رؤیا های رسولانه
- ۲۷۰ شواهد ایشان از این قرار است:

۲۷۰	۱. صدای خدا
۲۷۱	۲. عرش و کرسی
۲۷۲	۳. جبرئیل
۲۷۳	۴. فرشتگان و ابلیس
۲۷۵	۵. طرد شیاطین
۲۷۵	۶. تسبیح کردن همه موجودات
۲۷۶	۷. معراج پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۷۷	۸. زمان وقوع قیامت
۲۷۸	نقدها و اشکالات شواهد امور غیبی
۲۹۴	شواهد دکتر سروش از امور دنیوی بر نظریه رؤیا های رسولانه و نقد آن ها
۲۹۴	اشاره
۲۹۴	۱. ذوالقرنین
۲۹۶	۲. قصص قرآن
۲۹۷	۳. ماجرای حواریون حضرت عیسی علیه السلام
۳۰۲	۴. رؤیاهای حضرت ابراهیم
۳۰۴	۵. مناسک حج
۳۰۶	نتیجه پایانی فصل
۳۰۷	نکته پایانی کتاب
۳۰۸	فهرست منابع
۳۱۳	درباره مرکز

نقد سروش در کف صراف وحی و هوش: عیارسنجی پندارهای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه: نجفی، هادی، 1342 -

عنوان و نام پدیدآور: نقد سروش در کف صراف وحی و هوش: عیارسنجی پندارهای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن/دروس هادی نجفی؛ به قلم سیدمرتضی سجادی.

مشخصات نشر: تهران: چتر دانش، 1400.

مشخصات ظاهری: 296 ص.

شابک: 700000 ریال 978-600-410-478-4:

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [293] - 296؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: عیارسنجی پندارهای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن.

موضوع: سروش، عبدالکریم، -1324 -- دیدگاه درباره وحی و الهام

موضوع: سروش، عبدالکریم، -1324 -- دیدگاه درباره وحی قرآنی

موضوع: سروش، عبدالکریم، -1324 -- دیدگاه درباره قرآن

موضوع: Surush, Abd al-Karim -- Views on the Qur'an

موضوع: سروش، عبدالکریم، -1324 -- نقد و تفسیر

موضوع: وحی -- اسلام Revelation

شناسه افزوده: سجادی، سیدمرتضی، 1359-

رده بندی کنگره: BP220/3

رده بندی دیویی: 297/43

شماره کتابشناسی ملی: 7553177

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مریم محققیان

ص: 1

اشاره

پیش گفتار...7

مقدمه محرّر...9

فصل اول: بررسی پندار های دکتر سروش در باب وحی...11

اشاره...13

پندار اول: آیا وحی تجربه دینی است؟...15

چیستی تجربه دینی...15

تفاوت تجربه دینی با تجربه عرفانی...16

آیا تمام تجربه های دینی، هسته و محوری مشترک دارند؟...18

نظریه ای دیگر در باب تجربه دینی...18

تقریر شبهه...18

منشأ تجربه دینی دانستن وحی...21

دیدگاه روشن فکران مسلمان درباره تجربه دینی...22

1. محمد رشید رضا...23

2. علامه محمد اقبال لاهوری...23

3. دکتر عبد الکریم سروش...27

تقد نظریه تجربه دینی...31

خاستگاه تجربه دینی دانستن وحی...32

علت تجربه دینی دانستن وحی از منظر دین پژوهان مسیحی...33

چرا نمی توان وحی قرآنی را نوعی تجربه دینی دانست؟...36

تفاوت تجربه دینی با وحی...37

تکلم خداوند با بندگان برگزیده...39

توضیحی دیگر درباره خاستگاه تجربه دینی دانستن وحی...40

جایگاه عقل از دیدگاه قرآن...41

جایگاه عقل از دیدگاه روایات...42

روی کرد عقل ستیزانه در مغرب زمین...44

لوازم تجربه دینی دانستن وحی...44

ص: 3

دیگر تفاوت های وحی قرآنی با تجربه دینی...45

تفاوت ماهوی وحی با تجربه دینی...50

نا معتبر بودن تجربه دینی برای تجربه کننده...51

نقد ها و اشکالات دیدگاه دکتر سروش در باب تجربه دینی...53

اشکال اول...53

اشکال دوم...55

اشکال سوم...58

اشکال چهارم...58

اشکال پنجم...59

اشکال ششم...60

نتیجه پایانی فصل...62

فصل دوم: بررسی پندار های دکتر سروش در باب قرآن کریم...65

اشاره...67

پندار دوم: آیا زبان قرآن، زبانی نمادین و رمزگونه است؟...69

پندار سوم: آیا قرآن به زبان قوم نازل شده است؟...75

توضیح اجمالی دیدگاه دکتر سروش...77

ذاتی و عرضی در دین...82

مراد دکتر سروش از ذاتی و عرضی در دین...88

نکاتی در باب نسبت بین ذاتی و عرضی در دین از منظر دکتر سروش...90

نکته اول...90

نکته دوم...90

نکته سوم...91

نکته چهارم...91

نکته پنجم...92

نکته ششم...92

نکته هفتم...104

نکته هشتم...108

نکته نهم...111

نکته دهم...113

نکته یازدهم...115

جمع بندی سخنان دکتر سروش در بحث ذاتی و عرضی در دین...117

چند مطلب در بحث ذاتی و عرضی در دین...118

ص: 4

مطلب اول...118

مطلب دوم...119

مطلب سوم...120

قرائن سه گانه دكتر سروش و اشكالات آن ها...125

قرينه اول: شرطيات كاذبة المقدم...125

اشكال اول...137

اشكال دوم...138

اشكال سوم...141

اشكال چهارم...141

اشكال پنجم...142

اشكال ششم...144

اشكال هفتم...146

اشكال هشتم...147

اشكال نهم...148

اشكال دهم...148

اشكال يازدهم...152

قرينه دوم: تعاليم قرآن، پاسخ به سؤالات مردم عصر پيامبر صلى الله عليه وآله...153

اشكال دوازدهم...153

اشكال سيزدهم...154

اشكال چهاردهم...155

اشكال پانزدهم...160

قرینه سوم: زبان قوم بودن قرآن...163

اشکال شانزدهم...163

لوازم باطل نظریه زبان قوم بودن قرآن...173

لازمه اول...173

لازمه دوم...177

لازمه سوم...179

لازمه چهارم...180

پاسخ به شواهد قرآنی دکتر سروش...185

پندار چهارم: آیا قرآن رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله است؟!...208

توضیح اجمالی نظریه رؤیا های رسولانه...210

علل طرح نظریه رؤیا های رسولانه...212

1. پریشانی در ساختار قرآن...212

ص: 5

2. تناقضات قرآن...213

آیا قرآن کریم رؤیا های رسولانه است؟...216

نقد اجمالی نظریه رؤیا های رسولانه...226

شواهد کلی دکتر سروش بر نظریه رؤیا های رسولانه...230

1. حالات پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دریافت وحی...231

نقد شاهد اول...232

2. پراکندگی و پریشانی آیات قرآن...235

نقد شاهد دوم...236

دیدگاه علامه طباطبایی قدس سره...237

نظر ما درباره سیاق...238

3. شباهت برخی آیات قرآن به خواب...242

نقد شاهد سوم...248

شواهد دکتر سروش از امور غیبی بر نظریه رؤیا های رسولانه...254

1. صدای خدا...255

2. عرش و کرسی...256

3. جبرئیل...257

4. فرشتگان و ابلیس...258

5. طرد شیاطین...260

6. تسبیح کردن همه موجودات...260

7. معراج پیامبر صلی الله علیه و آله...261

8. زمان وقوع قیامت...262

نقد ها و اشکالات شواهد امور غیبی...263

شواهد دکتر سروش از امور دنیوی بر نظریه رؤیا های رسولانه و نقد آن ها...279

1. ذو القرنین...279

2. قصص قرآن...281

3. ماجرای حواریون حضرت عیسی علیه السلام...282

4. رؤیا های حضرت ابراهیم علیه السلام...287

5. مناسک حج...289

نتیجه پایانی فصل...291

نکته پایانی کتاب...292

فهرست منابع...293

ص: 6

پیش گفتار

دفتری که پیش رو دارید تقریر بیست و یک جلسه درس از دروس عقاید این جانب در نقد پندار های آقای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن کریم است که به نقد نظریات ذیل پرداخته ایم:

1. تجربه دینی دانستن وحی

2. زبان قرآن را نمادین و رمز گونه دانستن

3. نزول قرآن به زبان قوم و نظریه ذاتی و عرضی در ادیان

4. رؤیا های رسولانه دانستن قرآن کریم

این دروس به قلم توانای حجة الاسلام آقای سید مرتضی سجادی دامت برکاته تحریر شد و حقیر آن را تصحیح کردم سپس توسط برادر ارجمند جناب آقای فریبرز راهدان مفرد حفظه الله ویراستاری شد و به وسیله یکی (1) از دوستان به «نقد (2) سروش در کف صراف (3) وحی و هوش (4)» نام بردار شد و اکنون به پیشگاه علاقه مندان وحی و نبوت و قرآن کریم عرضه می گردد.

امید که مورد قبول پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله قرار گیرد و در روز قیامت سبب شفاعت این جانب و خوانندگان محترم گردد. ان شاء الله تعالی

اصفهان، هادی نجفی

تاسوعای حسینی 1442

8 شهریور 1399

ص: 7

1- استاد بزرگوار جناب آقای جويا جهان بخش دامت برکاته

2- به معنای تقدینه و تقدینگی و سکه و پول رایج است.

3- صیرفی و عیار سنجی که اصل و بدل بودن سکه ها را تعیین می کند

4- به معنای خرد و هوشیاری و ذکاوت و قدرت ذهنی است.

مقدمه محرز

بدون شک یکی از رخداد های مهم که در تاریخ بشر به وقوع پیوسته و موجب به وجود آمدن تحولات عظیم در زندگی بشر شده است بعثت پیامبران و برگزیدگان الهی برای هدایت انسان ها به سوی سعادت است. از سوی دیگر، قوام و اساس بعثت پیامبران به وحی آسمانی بستگی دارد و خداوند نیاز جامعه بشری را برای رسیدن به کمال به وسیله وحی فرو می فرستد تا مردم بدان عمل کنند و راه نیک بختی را بیمایند در این میان پدیده وحی و نزول پیام الهی به انسان، مسئله ای است که قوام نبوت و پیامبری بدان است

امروزه مسئله نبوت و وحی از مسائل جدی و راهبردی علم کلام و الهیات محسوب می شود و توجه دانشمندان و متفکران را به خود جلب کرده است؛ به گونه ای که آنان با گرایش ها و نگرش هایی مختلف و از دیدگاه هایی متفاوت این مقوله را به پردازش گرفته اند

در طول تاریخ، از صدر اسلام تا کنون همیشه کسانی بوده اند که به پدیده نبوت و وحی با تردید نگریسته و امکان یا وجود آن را نفی کرده یا درباره کیفیت این دو پندار ها و شبهاتی را القاء نموده اند

یکی از اندیشمندان معاصر که برخی از آراء وی در دو مبحث نبوت و وحی در معرض بررسی و نقادی قرار گرفته جناب آقای دکتر عبد الکریم سروش است. وی یکی از روشن فکران مسلمانی است که در باب نبوت و وحی و قرآن آراء نظریاتی جدید ابراز کرده است که بجاست آراء و نظریات ایشان به بحث و نقد

گذاشته شود.

استاد معظم آیه الله آقای حاج شیخ هادی نجفی دام ظلّه در دروس عقاید خود، در مبحث نبوت عامه، نظریه آقای دکتر عبد الکریم سروش را در این باب نقادی کرده و در مبحث نبوت خاصه نیز پندار وی را درباره قرآن کریم به چالش کشیده است. ایشان در پنج جلسه، از شانزدهم تا سی ام فروردین 1394 نظریه آقای دکتر سروش را در بحث وحی و نبوت و در شانزده جلسه، از پانزدهم فروردین تا دوازدهم خرداد 1395 پندار وی را درباره قرآن در ترازوی سنجش قرار داده است.

آن چه در این رساله تدوین شده، استفاده حقیر از تقریر بحث های استاد است صوت این جلسات بر روی وبگاه ایشان به نشانی Alnajafi.ir موجود است و اگر ابهامی در این نوشتار وجود داشته باشد با مراجعه به صوت جلسات می تواند بر طرف شود.

این دفتر «نقد سروش در کف صرّاف وحی و هوش؛ عیار سنجی پندار های دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی و قرآن» نام گرفت.

امید که این کوشش مورد رضایت امام زمان عجل الله تعالی و فرجه الشریف و استفاده علما و فضلا دانشجویان و طالبان فکر و اندیشه قرار گیرد.

أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُوفِّقَ الْجَمِيعَ لِلْعِلْمِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِينَ ، إِنَّهُ جَوَادٌ كَرِيمٌ .

سید مرتضی سجادی

28 ذو القعدة 1441

ص: 10

فصل اول: بررسی پندار های دکتر سروش در باب وحی

ص: 11

یکی از مباحث مهم در علم کلام و الهیات، بحث وحی است که اساس متن دینی مسلمانان یعنی قرآن را تشکیل می دهد. در سده های اخیر، پژوهش گران رشته های علمی مختلف، از دیدگاه هایی گوناگون به پدیده وحی نظر افکنده و برخی نیز شبهاتی را در این عرصه طرح کرده اند. در این باره شبهات و نظریاتی از ناحیه، روشن فکران از جمله آقای دکتر عبدالکریم سروش، وارد شده است که در این فصل به نقد برخی از نظریات ایشان می پردازیم.

پیش از شروع بحث، این نکته را خاطرنشان می کنیم که مباحث ما درباره شخصیت آقای دکتر عبد الکریم سروش نیست وی از پیشتازان روشن فکری در ایران و از نواندیشان مسلمان است. بحث ما درباره نظریه ای است که وی در باب نبوت و وحی ارائه کرده است.

پندار اول: آیا وحی، تجربه دینی است؟

چیستی تجربه دینی

تجربه، خود، نوعی حس و احساس است؛ مانند کسی که اولین بار آشپزی را تجربه می کند یا کسی که تا به حال به تنهایی مسافرت نرفته است و اولین مسافرت را در زندگی اش تجربه می کند.

متعلق تجربه، یعنی آن چه تجربه به آن تعلق می گیرد، می تواند:

1. یا امور حسی باشد که شخص با قوای لامسه خود آن را درک می کند و از آن به آگاهی حسی تعبیر می شود؛ مثل احساس شادی و تشنگی و گرسنگی که تجربیات مادی و حسی هستند.

2. یا این که حالات باطنی انسان باشد؛ یعنی انسان از عالم حس و لمس و ماده خارج شود و احساسی فرا ماده را تجربه کند که از این تجربه باطنی به تجربه دینی تعبیر کرده و گفته اند تجربه دینی، محور اصلی و مشترک در همه ادیان است. در ادیان ابراهیمی و توحیدی از این هسته مشترک تعبیر می شود به خدا، در بودیسم تعبیر می شود به نیروانا، در هندوئیسم تعبیر می شود به برهمن و.... در هر صورت کسی که به وسیله باطن خودش بتواند با این نیروی مطلق که در جهان هست از تباط برقرار کند و آن را درک کند البته نه به حواس ظاهری، بلکه به آن معرفت پیدا کند از آن تعبیر می کنند به تجربه دینی

یکی از مثال های تجربه دینی، کشف و شهودی است که برای عارفان در حالت جذب و خالصه حاصل می شود کشف و شهود در ادیان مختلف وجود دارد؛ چه در ادیان توحیدی و ابراهیمی و چه در غیر آن ها این حالت جذب و خالصه که در آن کشف و شهود واقع می شود یکی از مصادیق تجربه دینی است در این

حالت فرد به نتایجی می رسد و مواردی را کشف می کند.

تفاوت تجربه دینی با تجربه عرفانی

تجربه دینی با تجربه عرفانی تفاوت هایی دارد؛ همان طور که با هم نقاط مشترکی نیز دارند در نَسَب اربع منطق رابطه این دو عام و خاص مطلق است؛ یعنی هر تجربه عرفانی تجربه دینی است؛ اما هر تجربه دینی ممکن است تجربه عرفانی نباشد. البته این مطلب در صورتی است که تجربه عرفانی همواره مصیب الی الواقع باشد و خطا نرفته باشد؛ اما اگر کشف و شهود به خطا رود به گونه ای که عارف در کشف و شهود خودش توهمات و تخیلات خودش را به نظاره بنشیند نسبت تجربه دینی و تجربه عرفانی عام و خاص من وجه خواهد بود؛ یعنی در این صورت برخی از تجربه های دینی تجربه عرفانی است و برخی از تجربه های عرفانی تجربه دینی است و از دیگر سو بعضی از تجربه های دینی تجربه عرفانی نیستند و بعضی از تجربه های عرفانی نیز تجربه دینی نیستند.

دومین تفاوتی که می توان بین تجربه دینی و تجربه عرفانی گذاشت همین نکته ای است که در طی کلام معلوم شد؛ یعنی این که تجربه عرفانی قابلیت خطا دارد؛ اما تجربه دینی در فرض این که ما قائل به و حیانت وحی و عصمت انبیاء بشویم دیگر احتمال خطا در آن وجود ندارد بنابراین هر چند گفته شد یکی از مصادیق بارز تجربه دینی کشف و شهود عارفان است که از آن به تجربه عرفانی تعبیر می کنیم بین تجربه دینی و تجربه عرفانی تفاوت هایی نیز می توان قائل شد.

تعریفی دقیق از تجربه دینی ارائه نشده است؛ لکن یکی از تعریف هایی که بیان شده است تعریف منسوب به آقای دکتر عبد الکریم سروش است. ایشان تجربه دینی را این گونه تعریف کرده است:

تجربه دینی عبارت است از مواجهه با امر مطلق و متعالی این مواجهه در صورت های گوناگون ظاهر می شود گاه به صورت رؤیا، گاه شنیدن بویی و بانگی گاه دیدن رویی و رنگی، گاه احساس اتصال به عظمت بی کرانه ای گاه قبض و ظلمتی، گاه بسط و نورانیتی، گاه عشق به معشوق نادیده ای، گاه احساس حضور روحانی کسی، گاه اتحاد با کسی یا چیزی گاه کنده شدن از خود و معلق ماندن در هیچ جایی گاه درک سرّی و کشف رازی، گاه ملول شدن

از تعلقات فانی و پر کشیدن به سوی جاودانگی و گاه در آمدن جذبه ای عطشی خلّایی، برقی جمالی بهجتی و... بر همه این ها می توان به تفاوت، نام تجربه دینی نهاد؛ تجربه ای که نا متعارف است و گاه چنان با کوبندگی و دل شکافی و یقین زایی و بهجت و درخشندگی ای در می رسد که از شخص جز شکست خضوع در برابر آن بر نمی آید صوفیان ما علت این تجربه ها را چنین بیان می کردند سالک چون در مجاهدت و ریاضت نفس و تصفیه دل شروع کند، او را بر ملک و ملکوت عبور و سلوک پدید آید و در هر مقام مناسب حال او وقایع کشف افتد. گاه بود در صورت خوابی صالح بود و گاه بود که واقعه غیبی بود. (1)

این تعریف البته تعریفی جامع افراد و مانع اغیار نیست، در واقع در این تعریف مصادیق زیادی داخل می شود به عبارتی این تعریف گستردگی فراوانی دارد و در هر صورت تعریف جامع و مانعی نیست با توجه به این تعریف و تعریف های دیگر از تجربه دینی می توان چنین نتیجه گرفت که ما تعریفی دقیق و جامع و مانع از تجربه دینی نداریم با وجود این با این تعبیری که ایشان آورده اند می توانیم بگوییم تجربه دینی عبارت است از نوعی احساس؛ اما نه احساس مادی بلکه احساس ماوراء ماده یا احساس مبتنی بر ادراک احساس یا تبیین ما فوق طبیعی: به تعبیر آقای دکتر سروش مواجهه با امر مطلق و متعالی

فی الجملة، از این تعاریف می توان نتیجه گرفت که تجربه دینی، کشف و شهود و تجربه ای ما فوق تجربه مادی است؛ مثلاً ممکن است شخص در این نوع تجربه به این نتیجه برسد که در این دنیا اگر کسی خوبی کند نتیجه و پاداش آن را می بیند (إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ). (2) در واقع، فرد درک می کند که نتیجه خوبی به خود انسان بر می گردد. سعدی در این باره می گوید:

ص: 17

1- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 121

2- سوره اسراء، آیه 7

تونیکی می کن و در دجله انداز *** که ایزد در بیابانت دهد باز (1)

یا ممکن است شخص به این مطلب برسد و درک کند که با کمک به پدر و مادر خداوند برای او گشایش حاصل می کند و مانند آن

آیا تمام تجربه های دینی هسته و محوری مشترک دارند؟

بعضی قائل هستند به این که تجربه های دینی عارفان و پیامبران بازگشتشان به محور و هسته ای مرکزی است و آن کمال مطلق و ذات الوهی است؛ یعنی همه این تجربه ها بالمآل بازگشتش به خداوند است؛ مانند آن چه عارفان می گویند: «المحامد كلها ترجع إلى الله» (بازگشت همه حمد ها به ستایش خداوند است)

نظریه ای دیگر در باب تجربه دینی

دیدگاه دیگر در باب تجربه دینی عبارت است از این که تجربه های دینی دارای هسته مشترک نیستند؛ بلکه دارای محور های مختلفی هستند که از اندیشه فکر تخیل و توهم خود کسی که تجربه می کند ناشی می شود به عبارتی، تفکر و تخیل و توهم شخص، بر تجربه دینی او اثر می گذارد

تقریر شبهه

تا این جا اجمالاً معنای تجربه دینی واضح شد، حال طرفداران این نظریه و این شبهه قائلند به این که وحیی که بر انبیاء نازل شده است، یکی از مصادیق تجربه دینی است که شبیه آن را در کشف و شهود عارفان و مرتاضان و صوفیان نیز می توان یافت؛ مثلاً ابن عربی در فتوحات می گوید: «... شاهدته عند إنشائي هذه الخطبة في عالم حقائق المثال في حضرة الجلال مكاشفة قلبية في حضرة غيبية ولما شاهدته [عليه السلام] في ذلك العالم سيّداً معصوماً المقاصد ... و الصديق على يمينه الأنفس

ص: 18

و الفاروق علی ساره الأقدس». (1). (2) می گوید که من در عالم کشف دیدم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را که سمت راست او ابوبکر و سمت چپ او ابن خطاب نشسته است. هم چنین در جایی دیگر می گوید: «از جمله رجال الله رجیون هستند. آنان در عالم مکاشفه شیعیان را به صورت خوک می بینند» (3) توضیح این که شیعیان در ماه رجب عمره رجیبه به جای می آورند

ما می گوئیم ابن عربی این موارد را به کشف و شهود دیده است؛ اما کشف شهود عارفان و از جمله کشف و شهود ابن عربی از توهم و تخیل خود آن عارفان ناشی می شود ابن عربی چون در عالم توهم خود، ابوبکر را جانشین پیامبر و ابن خطاب را خلیفه دوم می داند بر اساس همان فکر و اندیشه خودش ابوبکر را سمت راست پیامبر و ابن خطاب را سمت چپ پیامبر دیده است. به عبارتی، کشف و شهود ابن عربی (شیخ اکبر) ساخته ذهن و توهمات خودش است. در واقع وقتی فکر شخص به خطا برود، کشف او هم به خطا می رود.

درباره نسبتی که ابن عربی در کشف و شهودش به شیعیان داده است نیز مرحوم امام خمینی قدس سره در تعلیقه ای بر بیان وی این گونه پاسخ داده است: «بل قد یشاهد السالك المرتاض نفسه و عینه الثابتة في مرآة المشاهدة لصفاء عين المشاهدة، كروية بعض المرتاضين من العامة الرفضة بصورة الخنزير بخیاله، و هذا ليس مشاهدة الرفضة كذا؛ بل لصفاء مرآة الرفضة رأی المرتاض نفسه، التي هي على صورة الخنزير فيها، فتوهم أنه رأی الرفضی، و ما رأی إلا نفسه!» (4). (5) ایشان می فرماید: این عارف

ص: 19

- 1- ابن عربی، الفتوحات المکیة في معرفة أسرار المالکة و الملکیة، ترجمه محمد خواجوی، ج 1، ص 2.
- 2- «... در هنگام ایراد این خطبه در عالم حقایق مثال در پیشگاه خداوند ذو الجلال برای من مکاشفه ای رخ داد که عالم غیب بر من منکشف گردید؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن عالم آقا و دست یافته به همه خواسته هایش دیدم و مشاهده کردم که در طرف راست او ابوبکر صدیق و در طرف چپ او عمر فاروق بود.»
- 3- ابن عربی الفتوحات المکیة في معرفة أسرار المالکة و الملکیة، ترجمه محمد خواجوی، ج 2، ص 8.
- 4- امام خمینی تعلیقات بر شرح فصوص الحکم، ص 221
- 5- «بعضی از نفوس از آن جا که صفحه وجودشان در اثر صفای باطنی هم چون آینه مصقل است، ممکن است سالک مرتاض عین ثابت نفوس خویش را در آینه وجود او مشاهده نماید؛ نظیر مشاهده شیعیان به صورت خنزیر توسط بعضی مرتاضین اهل سنت که گمان کرده اند، آن صورت واقعی شیعیان بوده است؛ بلکه به واسطه صفای آینه شیعیان مرتاض صورت خود را که به شکل خنزیر (خوک) بوده در آینه او مشاهده نموده و گمان کرده است که آن صورت رافضی (شیعه) بوده است؛ حال آن که فقط صورت خود را دیده است.»

درست دیده است؛ لکن بعضی از نفوس به قدری پاک است که عارف در مرحله کشف و شهود به آن نفوس پاک نگاه می کند و آن نفوس پاک هم چون آینه ای وجود خود آن عارف را منعکس می کنند و آن عارف وجود خود و صورت خود را دیده است

آن هایی که قائلند به این که کشف و شهود عارفان نوعی تجربه دینی است بر این باورند که نبوت انبیاء و پیامبری پیامبران و وحی انبیاء، تجربه دینی است. به بیان دیگر به جای این که در داستان وحی نزول فرشته وحی و آوردن و نزول کتاب آسمانی توسط جبرئیل باشد این خود تجربه کننده است که دارد فرشته وحی و وحی و خدا را می سازد در واقع نزول و انزال وحی و کتابی در کار نیست؛ بلکه این ها همه مظاهر تجلی وجود خود نفس نبی است. جبرئیلی در میان نیست و در واقع فرستنده و گیرنده وحی یکی است به عبارتی یک جلوه از وجود پیامبر وحی را می فرستد و یک جلوه دیگر ایشان وحی را می گیرد و یک جلوه دیگر واسطه بین این دو است و همه این جلوه ها برگشتش به وجود خود پیامبر است.

نتیجه: اگر وحی را تجربه دینی در نظر بگیریم عملاً نه خدایی وجود دارد و نه جبرئیلی و نه وحیی که جبرئیل دریافت کند و به پیامبر برساند؛ بلکه همه این ها جلوه های درونی خود پیامبر است و چیزی در خارج وجود ندارد برخی از کسانی که به این نظریه قائل هستند عبارت اند از محمد رشید رضا صاحب تفسیر المنار و علامه اقبال لاهوری و دکتر عبدالکریم سروش

پیش از نقل سخنان دکتر سروش در باب وحی، لازم است روشن کنیم که این اندیشه که وحی تجربه دینی است از کجا نشأت گرفته است.

این اندیشه در آغاز در الهیات مسیحیت به وجود آمده و از آن‌ها به روشن فکران مسلمان منتقل شده است در مسیحیت و نزد پدران کلیسا، پیش از این که فرشته و ارسال کننده یا گیرنده ای برای وحی باشد مقام قدس الهی در وجود مسیح تجلی پیدا کرده است. به عبارتی، خود مسیح وحی است و خدا برای مسیح وحی زبانی و گزاره دینی نفرستاده است طبق الهیات مسیحیت، ارسال کننده و گیرنده وحی گزاره‌ها و جملات فرشته وحی (جبرئیل واسطه بین فرستنده و گیرنده) و اوامر خدا به جبرئیل که این پیام‌ها را به پیامبر بگو مفهوم ندارد؛ بلکه این گونه گفته اند: «خدا در مسیح بود.» (1) بنابراین، هر آن چه مسیح می گوید کلام خداست؛ چون او تجلی خداست پس باید بگوییم لااقل نزد گروه عده ای از مسیحیان، وحی، تجربه دینی شمرده می شود و آن گونه که عموم مسلمانان معتقدند که فرشته وحی این کلمات خداوند را به طور دقیق دریافت می کند و به طور دقیق آن‌ها را به پیامبر منتقل می کند و پیامبر مأمور است آن کلمات را به طور دقیق ابلاغ کند و اگر بخواهد پیام‌های دریافتی را با کم یا زیادی بگوید خداوند می فرماید (لَاخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) (2) (ما او را به شدت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم) نزد مسیحیان این گونه نیست

دانشمندی به نام باربور در این باره می گوید «لیبرال‌ها (طرفداران الهیات اعتدالی مسیحیت) با مسلم‌انگاشتن این که کتاب مقدس (انجیل)، مستقیماً وحی منزل نیست و به دست انسان کتابت شده است آن را با علاقه می خوانند. برخی از آنان به جای انکار مفهوم وحی، تعبیر تازه ای از آن می کنند خداوند وحی فرستاده است؛ ولی نه با املای یک نفر معصوم بلکه با حضور خویش در حیات مسیح (خدا در مسیح تجلی کرده است و هر آن چه مسیح انجام دهد وحی است). آن چه شاگردان مسیح تدوین کردند گزارش کلمات و حالات و رفتار عیسی مسیح

ص: 21

1- انجیل رساله دوم قرطانیان

2- سوره حاقه آیات 45 تا 46

است.» (1) در واقع نظر ایشان این است که خدا وحی را فرستاده است، ولی نه با املائی کتابی که آن کتاب عاری از خطا و اشتباه باشد.

این در حالی است که قرآن درباره خودش می فرماید: (لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (2) (هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید نازل شده از سوی حکیم و ستوده است.) باطل در قرآن راهی ندارد و قرآن کتاب خداست و هر چه در آن هست، کلمات خداوند است.

در الهیات مسیحیت این گونه نیست که خداوند به پیامبر وحی کرده باشد ایشان به کاتبان وحی املاء کرده باشد و آن ها نوشته باشند و به ما رسیده باشد. آن ها معتقدند خداوند با تجلّی در مسیح و سایر انبیای بنی اسرائیل وحی فرستاده است معتقدند خدا در مسیح تجلّی کرده است و بنابراین هر آن چه مسیح انجام بدهد فعل خدایی است و همان افعال او وحی است.

باربور در ادامه می گوید: ... در این صورت، کتاب مقدس وحی مستقیم نیست؛ بلکه گواهی انسانی بر بازتاب وحی در آینه احوال و تجارب بشری است؛ (3) به این شکل که شاگردان مستقیم عیسی (حواریون) یا شاگردان غیر مستقیم عیسی که او را درک هم نکرده اند (شاگردان حواریون) یا حتی شاگردانی با پنج واسطه گزارش هایی را از کلمات، حرکات، سکنتات و... عیسی یا گفته های استادانشان از او می نویسند در این حالت، وحی گواهی و نوشته های یک نفر انسان است که این انسان تجلّی خداوند در مسیح را گزارش می کند

دیدگاه روشن فکران مسلمان درباره تجربه دینی

اشاره

دیدگاه تجربه دینی پنداشتن وحی نخست در قرن شانزدهم میلادی بین مصلحان دینی مسیحیت، مانند لوتر و کالون راه یافت و در قرن بیستم میان مسیحیت پروتستان رایج شد سپس از عالم مسیحیت به اسلام منتقل گردید و عده ای از روشن فکران مسلمان به این نظریه گرایش پیدا کردند. در ادامه دیدگاه

ص: 22

1- ایان باربور، علم و دین ص 145

2- سوره فصّلت، آیه 42

3- ایان باربور، علم و دین ص 145

برخی از روشن فکران مسلمان را در این باره بیان می کنیم

1. محمد رشید رضا

صاحب المنار، (1) محمد رشید رضا، از قول استادش شیخ محمد عبده این گونه می گوید:

أما نحن فنَعْرِفُهُ على شرطنا بأنه عرفان يَجِدُهُ الشَّخْصُ مِنْ نَفْسِهِ مع اليقين بأنه من قِبَلِ الله بواسطةٍ أو بغير واسطةٍ و الأَوَّلُ بصوتٍ يمثُلُ لِسْمَعِهِ أو بغير صوتٍ (2) (ما می گوئیم وحی عبارت است از نوعی شناخت که شخص آن را در درون خود می یابد و معتقد است که این وحی از ناحیه خداوند است؛ یا با واسطه فرشته وحی یا حتی مستقیم و بدون واسطه فرشته وحی. اگر با واسطه باشد، صدایی را می شنود و صدایی به گوشش رسیده است یا حتی صدایی هم نیست اما واسطه آن وحی را می آورد و در اختیارش می گذارد.)

طبق این گفته، شیخ محمد عبده، وحی را نوعی شناخت می داند که شخص در درونش آن را احساس می کند؛ مانند تجربه دینی ایشان منشأ آن شناخت را نیز خدا می داند

2. علامه محمد اقبال لاهوری

علامه اقبال لاهوری در این باره چنین می نویسد:

پیغمبر را می توان هم چون نوعی از خود آگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اتحادی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه ای به آن ها بدهد این اتصال با ریشه وجود خدا (ذات باری تعالی)

ص: 23

1- مجلّات تفسیر المنار، حاصل گرد آوری دروس تفسیر شیخ محمد عبده در مصر توسط شاگردش، محمد رشید رضا است. لازم به ذکر است محمد رشید رضا از روی آوران به اندیشه های سلفی است.

2- رشید رضا، الوحي المحمدي، ص 35

به هیچ وجه تنها مخصوص آدمی نیست شکل استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می دهد که این کتاب، آن را خاصیتی از زندگی می داند. البته این هست که خصوصیت و شکل آن بر حسب مراحل مختلف تکامل زندگی متفاوت است... در کودکی بشریت انرژی روانی چیزی را آشکار می سازد که من آن را خود آگاهی پیغمبرانه می نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه زندگی از طریق پیروی از دستور ها و داوری ها و انتخاب ها و راه های عمل حاضر و آماده صرفه جویی می شود. ... ولی این اندیشه به آن معنا نیست که تجربه باطنی که از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه پیغمبرانه ندارد... یعنی تجربه پیغمبران هم یک تجربه باطنی است و نوعی از کشف و شهود است مانند مرتاضان هندی هر دو تجربه باطنی است هر دو کشف و شهود است و کیفیت یکسان دارد؛ ولی در کمیت متفاوت است. (1)

علامه اقبال لاهوری در بخش نخست نوشته یاد شده می گوید: «پیغمبر را می توان هم چون نوعی از خود آگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اتحادی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود» اقبال لاهوری در این تعریف، برای پیامبر صلی خود آگاهی باطنی (وحی) قائل است که با آگاه کننده اش گونه ای اتحاد پیدا کرده و یکی شده و بر همین اساس اطلاعات به او منتقل شده است. این همان صحبت صوفیه است که می گویند: «رسید به جایی که با خدا یکی شد خدا در او حلول کرد متحد با خدا شد: لیس فی جُبتی إلا الله (در قبای من نیست مگر) »

اقبال در بخشی دیگر از سخنانش می گوید: «و در پی یافتن فرصت هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه ای به آن ها بدهد». منظور از این عبارت این است که چون پیغمبر این اطلاعات را پیدا می کند می خواهد جامعه خودش را تغییر دهد می خواهد سنت شکنی بکند و می خواهد آن اعتقاداتی را که در دل جامعه هست با اعتقادات نوینی عوض کند.

ص: 24

هم چنین می گوید: «این اتصال با ریشه وجود خدا (ذات باری تعالی) به هیچ وجه تنها مخصوص آدمی نیست شکل استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می دهد که این کتاب، آن را خاصیتی از زندگی می داند» بر اساس صحبت ایشان، این اتصال به ریشه و مبدأ هستی و ذات ذوالجلال منحصر به آدمی نیست و غیر آدمی و هر که زندگی می کند هم می تواند این اتصال را داشته باشد و اطلاعاتی را دریافت کند؛ حتی اگر نبات و حیوان باشد: (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ التَّحْلِ) (1) (و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد).

در بخشی دیگر می گوید «البته این هست که خصوصیت و شکل آن بر حسب مراحل مختلف تکامل زندگی متفاوت است در کودکی بشریت انرژی روانی چیزی را آشکار می سازد» معنای عبارت او آن است که آن دسته از اطلاعاتی که گیاه دریافت می کند و آن اطلاعاتی که حیوان دریافت می کند با آن اطلاعاتی که انسان ها دریافت می کنند متفاوت است حتی اطلاعاتی که انسان های نخستین دریافت می کنند نیز با پیامبر های بعدی و انسان های بعدی تفاوت دارد.

سپس می گوید: «من آن را خود آگاهی پیغمبرانه می نامم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه زندگی از طریق پیروی از دستور ها و داوری ها و انتخاب ها و راه های عمل حاضر و آماده صرفه جویی می شود.» به عبارتی، وقتی بشریت طفل بود، خدا با این خود آگاهی پیغمبران، برنامه ها و دستورات آماده در اختیارش می گذاشت؛ مثلاً وقتی شما بیمار باشید و بخواهید خود درمانی بکنید چندین نوع دارو مصرف می کنید تا یکی از آن ها به بدن شما بسازد و بیماری شما را درمان کند؛ ولی اگر به پزشک مراجعه کنید دیگر به امتحان انواع دارو نیازی نیست؛ چون پزشک داروی مورد نیاز شما و نسخه آماده را مستقیم عرضه می کند. در موضوع وحی نیز بشر در دوران طفولیت و کودکی خود، یعنی دوران قبل از رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اگر خودش می خواست نسخه های مختلف را آزمایش کند خیلی طولانی می شد؛ لذا خداوند به واسطه پیغمبران نسخه های آماده به انسان ها داد و آن ها نیز آن دستور ها را انجام دادند و دوران طفولیت آن ها خیلی

ص: 25

سریع سپری شد این سرعت به سبب آن بود که آنان نسخه از پیش آماده داشتند. در نتیجه، در داوری ها انتخاب ها و راه های عمل، صرفه جویی شد و دوران طفولیت بشر با نسخه های اولیه ای که خداوند در اختیار پیامبران نخستین گذاشته بود طی شد و رسیدیم به دوران عقل.

جناب اقبال سپس به دوران رشد و بلوغ بشر می پردازد و می گوید که در دوره بلوغ، یک نسخه برای او کافی است و قائل می شود که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آخرین نسخه را آورده است به دیگر سخن، چون بشر بالغ شده است و از این پس عمل به این نسخه برای او کافی است، به پیغمبر جدیدی احتیاج ندارد اقبال، این موضوع را سرّ و راز خاتمیت نبوت قلمداد می کند.

در پایان نیز می گوید: «ولی این اندیشه به آن معنا نیست که تجربه باطنی که از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه پیغمبرانه ندارد... یعنی تجربه پیغمبران هم یک تجربه باطنی است و نوعی از کشف و شهود است مانند مرتاضان هندی هر دو تجربه باطنی است هر دو کشف و شهود است و کیفیت یک سان دارد؛ ولی در کمیت متفاوت است»⁽¹⁾. معنای این قسمت از سخنان اقبال این است که تجربه باطنی یا همان تجربه دینی یا همان کشف و شهود های عارفانه، چه از طرف عارف مؤحد و چه از طرف عارف منکر خدا یک سان است از مرتاضان هندی نیز که نه خدا را قبول دارند و نه پیغمبری را کشف و کراماتی صادر می شود. گاه دیده شده است مرتاض هندی دستش را جلوی قطاری با چند ده کیلومتر سرعت و چند تن بار و چند صد نفر مسافر می گیرد و با اشاره او قطار متوقف می شود این نیروی او نیرویی عادی نیست، تازه این کشف و کرامت مرتاض هندی است که نه به خدایی معتقد است و نه به معادی و نه به پیغمبری، خُب، این چه نیرویی است که از نیروی قطار بیشتر است و دیگران فاقد آن اند؟ این نیرو، نیروی روح اوست. او با قدرت روحانی اش جلوی قطار را می گیرد همان طور که یک نفر ورزشکار با تمرین و تقویت جسم به این نقطه می رسد که وزنه چهار صد کیلویی بلند می کند اگر بشر روح خود را تقویت کند می تواند کارهایی بکند که از قدرت جسمانی او به مراتب بیشتر است؛ مانند همان غلبه بر نیروی قطار حتی گاه دیده شده است

ص: 26

که مرتاض هندی از آینده خبر می دهد.

صد سال پیش مرتاضی به کربلا آمده بود به مرحوم آیه الله سید محمد باقر حجت (1) اطلاع دادند مرتاضی آمده است که توانایی پیش گویی دارد و از آینده خبر می دهد آن مرتاض را به جلسه علمای طراز اول کربلا در بیت مرحوم آقای سید محمد باقر حجت قدس سره آوردند. مرتاض در آن جلسه، جذب مرحوم آیه الله مؤسس، حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی قدس سره در شد و دوزانو جلوی ایشان نشست. اندکی بعد مرتاض به مرحوم آیه الله حائری گفت: «شما» شاه می شوی و آن موقع یادی از ما بکن» مرتاض از جلسه خارج شد یکی از حضار آن جلسه مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا نجفی قدس سره، جدّ ما بودند ایشان در برابر گفته آن مرتاض واکنش نشان داده و فرموده بود: «او چه می گوید و چقدر نادان است که می گوید آقای حائری شاه می شود» بله درست است مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری قدس سره شاه به معنای سلطان نشد؛ ولی دیری نپایید که ایشان به ریاست مرجعیت دینی و تأسیس حوزه علمیه قم رسید که الآن این حوزه بیش از صد هزار طلبه دارد

3. دکتر عبد الکریم سروش

همان طور که در تعریف تجربه دینی از نگاه دکتر عبد الکریم سروش گفته شد، وی نیز هم چون اقبال لاهوری تأکید دارد که وحی تجربه دینی است. ایشان در این باره می گوید:

تفاوت پیامبران با دیگر ارباب تجربه در این است که آنان در حیطة و حصار تجربه شخصی باقی نمی مانند و با آن دل خوش نمی دارند و عمر خود را در ذوق ها و مواجید درونی سپری نمی کنند؛ بلکه بر اثر حلول و حصول این تجربه مأموریت جدیدی احساس می کنند و انسان تازه ای می شوند و این انسان تازه عالم تازه و آدم تازه ای بنا می کند. (2)

ص: 27

1- خاندان حجت از نوادگان مرحوم صاحب ریاض و از رؤسای کربلا هستند

2- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 130

اقبال لاهوری اشاره داشت که تجربه دینی و باطنی مرتاض هندی و صوفی و عارف از نظر کیفیت با پیامبران یکسان است؛ ولی دکتر سروش بر این نظر است که تجربه باطنی بین آن‌ها متفاوت است صوفیان و عارفان به همان کشف و کرامتشان و دیدن آن چیزهایی که دیگران نمی‌بینند دلخوش اند و به همان بسنده می‌کنند لذا و در حصار تجربه باطنی شان باقی می‌مانند؛ اما پیامبران این گونه نیستند و در آن کشف و کرامت های باطنی شان توقف نمی‌کنند پیامبران برای خود باید هایی را در نظر می‌گیرند و به آن حالات خود اکتفا نمی‌کنند پی تغییر سنت های جامعه می‌روند به عبارتی تجربه پیامبر واجد عنصر مأموریت است؛ یعنی در خود تجربه دینی پیامبر کیفیتی و کمّیتی وجود دارد که در تجربه عارف نمی‌توان سراغ گرفت به قول یکی از استادان مرحوم ما که می‌فرمود گیوه هایت را برکش و سرت را بتراش و کمرت را محکم ببند و برو سراغ تحصیل علم پیامبران هم به آن سطح از اطلاع که می‌رسند راضی نمی‌شوند بایستند؛ بلکه کمرشان را محکم می‌بندند برای آن که انسان‌ها و جامعه و سنت های حاکم بر جامعه را تغییر دهند؛ در حالی که عارف چنین اهدافی ندارد و خلوت نشینی را ترجیح می‌دهد عارف مانند باغبانی که با آب دادن و رسیدگی به باغش از گل و ثمر دادن آن لذت می‌برد و نشاط پیدا می‌کند از آن کشف و شهودش بانشاط می‌شود و به همان هم راضی است حکایت پیامبران در این بیت از اقبال لاهوری چنین بیان شده است:

چون که در جان رفت جان دیگر شود *** جان چو دیگر شد جهان دیگر شود (1)

دکتر سروش در بخشی از کتاب خود، به تجربه دینی و کشف و شهود بودن پیامبری اشاره می‌کند:

باری، پیامبری نوعی تجربه و کشف بود. (2) هر جا سخن از تجربه می‌رود،

ص: 28

1- اقبال لاهوری، جاوید نامه پیغام افغانی با ملت روسیه

2- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 133

سخن از تکامل تجربه هم درست است. هر جا سخن از مجرب شدن است، سخن از مجرب تر شدن هم رواست. شاعر با شاعری، شاعر تر می شود و سخنران با سخنرانی سخنران تر و این امر در هر تجربه ای جاری است؛ بدون این که گوهر آن تجربه دست بخورد یا حقیقت آن لطمه ای ببیند و یا در اعتبار آن خللی بیفتد (1)

هر جا پای تجربه وسط باشد پیشرفت هم خواهد بود؛ مثلاً آقایان منبری که اولین منبر رفتنشان سراسر اضطراب بوده است به سبب تجربه که موجب تکامل است بعداً منبر رفتن برایشان کاری عادی شده است. آیا اولین نقاشی کمال الملک با نقاشی های بعدی او یکسان بوده است؟ قطعاً خیر؛ بلکه هر بار بهتر و پخته تر از قبل شده است.

دکتر سروش در ادامه این گونه می افزاید :

تجربه درونی پیامبر دست خوش چنین بسط و تکاملی می شد و او روز به روز با منزلت خود با رسالت خود و غایت کار خود آشنا تر و بصیر تر و در انجام وظیفه خود مصمم تر و مقاوم تر و برای تحقق اهداف خود، مجهز تر و مسلح تر و در کار خود مؤید تر و موفق تر و به توفیق خود، خوشبین تر و مطمئن تر می شد (2)

در واقع روز به روز تری پیامبر (تری به عنوان صفت کمال) بیشتر می شد و تجربه دینی پیامبر هم تکامل پیدا می کرد تجربه اولین وحیی که شب مبعث بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَقْرَأْ بِاِسْمِ رَبِّكَ الَّذِیْ خَلَقَ)، (3) بیست و سه سال ادامه و تکامل پیدا کرد تا رسید به آخرین تجربه های پیامبر و آیاتی که در اواخر عمر آن حضرت یعنی هفتاد روز قبل از وفاتشان در روز غدیر

ص: 29

1- همان مدخل، دوم تجربه نبوی، ص 136

2- همان مدخل، دوم تجربه نبوی، ص 136

3- سوره علق آیه 1.

بر ایشان نازل شد (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) (1)

دکتر سروش در ادامه این گونه می گوید:

[اگر] به سیر جدلی و دیالکتیکی آزمون و آزمون گر نظر کنیم این دو در هم اثر می کنند فی المثل در عابد و عبادت هر چه عبادت افزون تر شود، عابد شکوفا تر می شود و هر چه عابد شکوفا تر شود، عبادتش ژرف تر و روحانی تر می شود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز که همه سرمایه اش شخصیتش بود، این شخصیت، محل و موجد و قابل و فاعل تجارب دینی وحیی بود. (2)

مثلاً اگر از دانش آموزی در طول سال تحصیلی هر هفته آزمون بگیرند و او برای این امتحانات مطالعه کند، آیا امتحان هفته اول او با هفته دهم او یکسان خواهد بود؟ قطعاً خیر؛ بلکه هر بار نسبت به قبل پیشرفت می کند. دیالکتیکی یعنی اثر متقابل؛ همان طور که دکتر سروش گفته است؛ یعنی مثلاً عبادت در عابد اثر می گذارد و عابد در عبادت اثر می گذارد به عبارتی بین عابد و عبادت اثر متقابل وجود دارد پیامبر و وحی هم مثل عابد و عبادت است؛ به این شکل که وحی باعث توسعه و تکامل شخصیت پیامبر می شود و شخصیت پیامبر هم باعث توسعه و تکامل وحی می شود پس وحی های اول پیامبر با وحی های آخر پیامبر متفاوت است.

دکتر سروش در تکمیل مطالبش می گوید:

و بسطی که در شخصیت او می افتاد به بسط تجربه او [بالعکس] منتهی می شد؛ لذا وحی تابع او بود نه او تابع وحی ... کلامش حق بود او نه تابع جبرئیل، که جبرئیل تابع او بود و ملک را او نازل می کرد. (3)

ص: 30

1- سوره مائده آیه 3

2- سروش دباغ/ آیین در آینه، مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل دوم، تجربه نبوی ص 136.

3- همان مدخل، دوم تجربه نبوی، ص 136 و 137

همان طور که بیان شد برخی از روشن فکران، وحی را از اقسام تجربه دینی دانسته اند؛ در حالی که بین وحی و تجربه دینی تفاوت های اساسی وجود دارد.

روشن فکران، تجربه دینی را این گونه تعریف کرده اند انسان در طول عمر خود تجربه هایی دارد؛ از قبیل تجربه علمی، پژوهشی، هنری، همسر داری فرزند آوری تجربه زندگی و هزاران تجربه دیگر. تجربه دیگری نیز هست که انسان نسبت به موجود ما فوق خودش که فوق طبیعی است دارد؛ یعنی احساساتی در درون خودش نسبت به آن موجود فوق طبیعی و به آن قدرت مطلق و به حسب تعریف ادیان ابراهیمی، خدا، پیدا می کند که به آن قدرت مطلق علاقه مند می شود و عشق می ورزد و با او در درون خودش ارتباط برقرار می کند. آن موجود نامتناهی نیز ممکن است در درون این شخص تجلیاتی داشته باشد این چنین تجربه ای را تجربه دینی می گویند؛ لذا، روشن فکران تجربه دینی را با کشف و شهود تقریباً یکی دانسته اند.

این در حالی است که وحی با تجربه دینی تفاوت دارد. وحی عبارت است از ارتباطی که خداوند برای انتقال دسته ای از اطلاعات و گزاره های دینی مستقیم یا غیر مستقیم با شخص پیامبر برقرار می کند، بنابراین در داستان وحی، خداوند در آن ظرف خاص زمانی و مکانی با پیامبرش مستقیم ارتباط برقرار می کند و اطلاعات و گزاره های دینی یا همان دستورات دینی را به او منتقل می کند گاه نیز این ارتباط خدا با پیامبر غیر مستقیم است؛ یعنی واسطه ای در این دریافت وجود دارد که آن واسطه می تواند فرشته وحی باشد آن وحیی که در این جا مد نظر ماست همین وحی است نه آن وحیی که قسیم این وحی است و از اقسام وحی محسوب می شود و در جای خود از آن بحث شده است؛ مثل وحی به حیوانات یا

تجربه دینی آن است که هر کس در درون خودش می تواند با خدای خودش ارتباط برقرار کند. هر کسی هم خدا را به گونه ای می یابد؛ مانند آن چوپانی که مثنوی از او نقل می کند که خطاب به خدا می گوید:

تو کجایی تا شوم من چاکرت *** چارقت دوزم کنم شانه سرت

جامه ات شویم شپش هایت گشتم *** شیر پیشت آورم ای محشتم

دستکت بوسم بمالم پایکت *** وقت خواب آید برویم جایکت (1)

آن چوپان در دل و در ظرف وجودی خودش با خدای خود آن گونه ارتباط برقرار کرد این ارتباط برای چوپان نوعی تجربه دینی است. او همان وقتی که بالای سر گله اش ایستاده بود، با خدای خودش حرف می زد؛ اما اندیشه و فکر و شعور او این بود که خدا دست و پا و مو دارد. او گمانش بر این بود که خدای او چنین است این تجربه نوعی تجربه دینی است.

حال سخن این است که آیا آن وحیی که بر پیامبران نازل می شود نیز تجربه دینی شمرده می شود ظاهر این است که وحی انبیا با تجربه دینی تفاوت دارد در واقع این ها دو شیء متفاوت اند و از دو مقوله اند و ارتباطی با هم ندارند

پیش از بیان تفاوت های وحی با تجربه دینی، لازم است مطالبی را بیان کنیم.

خاستگاه تجربه دینی دانستن وحی

خاستگاه این نظریه که وحی را تجربه دینی بدانند مغرب زمین بوده است این اندیشه ابتدا از مغرب زمین به مشرق زمین منتقل شد؛ یعنی در قرن هیجدهم یا نوزدهم میلادی یا شاید کمی قبل از آن این اندیشه در جهان غرب به وجود آمد و سپس در بین روشن فکران مسلمان پذیرفته شد این نظریه نخست در بین دین پژوهان مسیحی ایجاد شد؛ چون دین حاکم در غرب مسیحیت بود. دین پژوهان مسیحی وحی را تجربه دینی بر شمردند (2)

ص: 32

1- مثنوی معنوی دفتر دوم ص 253 ابیات 1726 تا 1728

2- اصل نظریه تجربه دینی نظریه ای غربی است و توسط متکلمان غربی جدید ارائه شده و سپس در میان عرب زبانان مطرح گردیده و خاستگاه ثانوی عربی پیدا کرده است. بعد از آن وارد ایران شد. آقای دکتر سروش نیز بیش از آن که از آرای غریبان در این زمینه متأثر باشد، از آرای فیلسوفان عرب زبان متأثر است

حال باید ببینیم علت پیدایش این اندیشه بین دین پژوهان مغرب زمین و دین پژوهان مسیحی چه بود زان پس باید ببینیم آیا آن علت بین ما مسلمانان نیز وجود دارد یا خیر به دیگر سخن، باید ببینیم دین پژوه مسیحی چرا وحی را تجربه دینی می داند وقتی علت آن معلوم شد باید ببینیم آیا این علت برای مسلمانان پذیرفتنی هست یا خیر اگر مسلمانان این علت را پذیرفتند می توان وحی را تجربه دینی دانست؛ اما اگر این علت را نپذیرفتند نمی توان وحی را تجربه دینی دانست

علت تجربه دینی دانستن وحی از منظر دین پژوهان مسیحی

در قرن های هیجدهم و نوزدهم میلادی نوعی عقل گرایی افراطی در جهان غرب ایجاد شد. عقل گرایان بر این عقیده بودند که باید همه چیز را با ترازوی عقل سنجید؛ آن هم عقل خودشان نه عقل عقلا و اندیشمندان؛ به گونه ای که اگر مطلبی را نتوانستند با عقل درک کنند کنار می گذاشتند و مردود اعلام می کردند. این کار تا آن جا پیش رفت که شروع کردند به نقادی کردن کتاب مقدس؛ آن هم با عقل و علم روز خودشان وقتی به این جا رسیدند دیدند در کتاب مقدس مطالبی هست که با عقل و فکر و علم روز مطابقت ندارد، در نتیجه شروع کردند به انکار کردن بخشی از مطالب کتاب مقدس و گفتند که این مطالب درست نیست و باید کنار گذاشته شود.

نقطه مقابل این عقل گرایی، پسا مدرنیسم بود به آن دوران عقل گرایی مدرنیسم و به دوران بعد از آن پسا مدرنیسم (1) اطلاق می شود. به عبارتی، بعد از مدرنیته و بعد از مدرنیسم، گفتند این که شما همه چیز را با عقل می سنجید درست نیست به قول خودشان حالتی رمانتیسم به خود گرفتند و گفتند که خدایی داریم و هر کسی می تواند با آن خدا در درون خودش ارتباط برقرار کند و به هر گونه در

ص: 33

1- پر واضح است تفاوت های مدرنیسم و پسا مدرنیسم به آن چه در این گفتار آمده است انحصار ندارد و بین این دو تفاوت های فراوانی وجود دارد که خارج از این مقال است

درون خودش با آن خدا ارتباط برقرار کرد کافی است.

حال چرا آنان به سمت دوران پسا مدرنیسم رفتند؟ به عبارت دیگر چرا از عقل گرایی زده شدند و به سمت نوعی رمانتیسم رفتند؟ پاسخ این است که در کتاب مقدس و در عالم مسیحیت اموری وجود داشت که در ترازوی عقل در معرض نقد واقع می شد و چون این امور در ترازوی عقل نقادی می شد یا باید دین خودشان را که مسیحیت بود انکار می کردند یا باید راه حلی پیدا می کردند تا دینشان باقی بماند آن راه حل این شد که باید این امور عقلی و عقلانی و ترازوی عقل را تعطیل کرد و هر کس باید خودش با خدای خویش ارتباط برقرار کند و با خدای خویش نرد عشق بیازد و با آن موجود مطلق و خدای خویش ارتباط درونی برقرار کند، بنابراین آمدند و قائل شدند به تجربه دینی در تجربه دینی هر کس می تواند با خدای خودش رابطه برقرار کند و حرف بزند و هر چه خدا در درونش به او گفت اطاعت کند مانند آن چوپان که می خواست به نحوی خاص با خدای خود ارتباط برقرار کند و دستک خدا را ببوسد و پایک خدا را بمالد و موی خدا را شانه کند آن ارتباط به اندازه ذهن آن چوپان بود دیگرانی هم که نظرشان بالاتر و ظرفیتشان بیشتر است ارتباطشان و تجربه شان هم بیشتر و بالاتر خواهد شد.

پس علت این که به سمت نظریه تجربه دینی رفتند این بود که در عقل گرایی محض، وقتی اعتقادات مسیحیت و کتاب مقدس مسیحیت را در ترازوی عقل گذاشتند، دیدند در ترازوی عقل جایگاهی ندارد و با ترازوی عقل نمی شود کتاب مقدس را وزن کرد. در نتیجه، باید این کتاب را کنار می گذاشتند و می گفتند ما با کتاب مقدس و آیین مسیحیت هیچ کاری نداریم، بنابراین، رو آوردند به رمانتیسم در رمانتیسم شما دارید ارتباطی عاشقانه برقرار می کنید در ارتباط عاشقانه دیگر عقل جایگاهی ندارد و عقل تعطیل است؛ چون در چنین رابطه ای:

پای استدلالیان چوبین بود *** پای چوبین سخت بی تمکین بود (1)

در واقع، می گویند که عقل و عقل گرایی را کنار بگذارید و بیایید خودتان با خدا رابطه برقرار کنید.

ص: 34

پس علت این که این ها به سمت تجربه دینی رفتند این بود که الهیات مسیحیت و کتاب مقدس مسیحیت قابلیت نداشت بر عقل عرضه شود؛ چون اساس اعتقادات مسیحیت تثلیث است وقتی به مسیحی یا به جناب کشیش و پدر روحانی در کلیسا و به اسقف اعظم می گوئیم آیا خدا یکی است، می گوید بله؛ ولی زمانی که می گوئیم بسیار خُب پس خدا یکی است، می گوید نه خدا سه تاست! می گوئیم پس خدا سه تاست می گوید نه، یکی است! دینی که اساس و پایه آن تثلیث است یعنی توحید در عین تثلیث و تثلیث در عین توحید، نتیجه اش همین است

تثلیث اولین گزاره مسیحیت است کدام عقلی می تواند این گزاره را بپذیرد؟ واضح است یک و سه، دو عدد مجزا هستند و با هم تفاوت دارند. وقتی اندیشه ای باشد که اولین گزاره این چنین تعارض عقلی دارد، واضح است که این اندیشه را نمی توان در ترازوی عقل گذاشت؛ چون عقل به بطلان آن حکم می کند. (1)

اندیشمندان و روحانیان مسیحی از یک طرف نمی خواهند بی دین شوند و دست از اعتقاداتشان بردارند؛ لذا می گویند عقل را تعطیل کنید اما کتاب مقدس و الهیات مسیحی را و این که عیسی خداست را تعطیل نکنید از طرف دیگر، حال که عقل را تعطیل کردند می گویند با خدای خودتان نرد عشق ببازید و برهان و استدلال را کنار بگذارید به بیان دیگر می گویند باید با خدای درونتان ارتباط و پیوند عاشقانه و محبت آمیز برقرار کنید؛ آن هم با خدایی که متشکل از خدای پدر و خدای پسر و خدای روح القدس است این ارتباط با خدا همان تجربه دینی است.

در اسلام راستین که همان مذهب بر حق تشیع اثنا عشری امامی است در بحث اعتقادات، حتی یک جا هم یافت نمی شود که بر خلاف عقل باشد. فراتر از آن حتی در احکام فرعی هم اگر چیزی خلاف عقل قطعی باشد کنار گذاشته می شود حتی اگر ظاهر آیه ای از قرآن یا ظاهر حدیثی صحیح السند با عقل در تنافی باشد از ظاهر آیه و حدیث رفع ید می شود و تأویل می شود

ص: 35

1- برای روشن شدن تناقضات عقلی بحث تثلیث و مسیحیت، ر.ک: هادی نجفی، نقد مسیحیت

همان طور که می دانیم یکی از منابع چهارگانه فقه، عقل است. اگر مطلبی با عقل سازگاری نداشته باشد، چه در فروع و چه در اصول، نمی توان آن را پذیرفت، بنابراین در این جا دیگر احتیاجی به بحث تجربه دینی و تعطیل کردن عقل نیست. الهیات و اعتقادات مسیحیت است که در ترازوی عقل نمی گنجد؛ اما آیات قرآن کریم و اعتقادات اسلام و احکام شرعی، در ترازوی عقل می گنجد و عقل آن را می پذیرد.

چرا نمی توان وحی قرآنی را نوعی تجربه دینی دانست؟

تجربه دینی، احساسی است که هر انسانی در درون خودش به خدا دارد و می تواند با او ارتباط قلبی برقرار کند؛ مانند ارتباط درونی فرزند با مادر خویش همان گونه که فرزند با مادر خود پیوند عاطفی برقرار می کند و او را دوست دارد انسان نیز در درون خویش خدا را دوست دارد، حال آیا می توانیم وحی را نوعی از تجربه دینی، مثل ارتباط فرزند با مادر بدانیم؟

در قرآن کریم آیاتی آمده است که می فرماید بر پیامبران وحی نازل می شود تا تبعیت کنند و مردم را هم به تبعیت از فرامین الهی امر کنند نمی شود چنین تبعیتی را در تجربه دینی داخل دانست (اَتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ) (1) (از هر چه از جانب پروردگارت بر تو وحی شده است، پیروی کن هیچ خدایی جز او نیست و از مشرکان روی برتاب)

در داستان تجربه دینی شما با خدای خود نوعی دوستی برقرار می کنید؛ اما آیا باید مطابق با آن چه خداوند به شما می گوید عمل کنید؟ خیر؛ مختارید می توانید عمل کنید و می توانید عمل نکنید؛ لذا بچه می تواند مادرش را دوست بدارد و در عین حال به حرف های مادرش گوش ندهد؛ چون بین دوستی و عمل به دستور مادر، تفاوت وجود دارد و آن را می توان دوشیء جدا از هم دانست؛ اما در وحی لزوم تبعیت وجود دارد و شما باید تبعیت کنید این لزوم تبعیت از آیات شریفه استفاده می شود:

ص: 36

(قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسًّا مَوْحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسًّا مِمَّا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (1) (بگو: در میان آن چه بر من وحی شده است چیزی را که خوردن آن حرام باشد نمی یابم جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که در کشتش مرتکب نافرمانی شوند و جز با گفتن نام الله ذبحش کنند اگر کسی ناچار به خوردن گردد هر گاه بی میلی جوید و از حد نگذراند بداند که خدا آمرزنده و مهربان است.)

در این آیه شریفه می فرماید در میان آن چه بر من وحی شده است، محرّماتی وجود دارد و از آن محرّمات باید اجتناب بشود؛ در حالی که در تجربه دینی شما آن چه را بخواهید می توانید انجام دهید و هیچ لزومی ندارد از آن چه از آن نهی شده اید اجتناب کنید، در واقع آن چه مهم است، ارتباط تو با خداست

(وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (2) (و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن به ناگاه دیدند که همه جادو هایشان را می بلعد) به حضرت موسی علیه السلام که پیامبر خداست امر می کند که عصای خودش را بیفکند و سحر ساحران را باطل کند؛ حال آن که حضرت موسی حق ندارد از دستور خداوند سرپیچی کند.

در تجربه دینی چیزی تحت عنوان لزوم تبعیت و پیروی وجود ندارد. آن چه وجود دارد حالت دوستی و محبت عارفانه ای است بین عابد و معبودش و بین انسانی که تجربه دینی می کند با معبودی که این تجربه دینی نسبت به او انجام می شود در چنین رابطه ای تبعیتی وجودی ندارد؛ اما در وحی، تبعیت را خیلی آشکار می یابید این وجوب تبعیت هم برای پیامبر وجود دارد و هم برای دیگران

تفاوت تجربه دینی با وحی

تجربه دینی عبارت است از نرد عشق باختن با خداوند؛ یعنی آن حالت

ص: 37

1- سوره انعام آیه 145

2- سوره اعراف آیه 117

عرفانی که در نماز و در بعضی از عبادات دست می دهد؛ مانند آن حالتی که امیر المؤمنین علیه السلام به نماز می ایستد و تیر را از پای او بیرون می کشند و وقتی غرق در مناجات است هیچ توجهی به بیرون آوردن تیر از پای خود ندارد طاووس یمانی درباره امام سجاد علیه السلام می گوید «حضرت در حجر اسماعیل مشغول نماز بودند و سجده کردند. وقتی سر از سجده برداشتند دیدم جای سجده ایشان از اثر گریه های حضرت تمام خیس شده است» در جایی دیگر آمده است عبا از دوش حضرت افتاد و هیچ توجهی نداشت یا وقتی بچه ایشان داخل چاه افتاد و ایشان در حال نماز بود، اعتنایی به کلام زن و بچه نداشت.

در تجربه دینی، در هر زمانی، برای هر پیامبری و غیر پیامبری امکان ارتباط با خداوند وجود دارد؛ اما وحی، در اوقات و زمان خاصی بر پیامبران نازل می شده است و پیامبران در تعیین زمان آن ارتباط هیچ نقشی نداشته اند؛ بلکه هر زمان که خداوند اراده می کرد وحی نازل می شد در تجربه دینی، هر زمان که اراده کنیم این رابطه برقرار می شود مگر این که در پاسخ بگویند تجربه دینی نیز زمان مشخصی ندارد و عارف نمی داند چه زمانی باب مکاشفات بر او باز یا بسته می شود در این صورت، این تفاوت بین وحی و تجربه دینی نادیده گرفته خواهد شد.

انسان در تجربه دینی و در آن کشف و شهود عارفانه و آن چه دریافت کرده است، مجبور و مأمور نیست آن را به دیگران منتقل کند؛ اما در وحی وقتی پیامبر وحی را دریافت می کند، مأمور به ابلاغ است:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (1) (ای پیامبر آن چه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای خدا تو را از مردم حفظ می کند که خدا مردم کافر را هدایت نمی کند

در این آیه شریفه به پیامبر خطاب می شود آن چه را خداوند بر تو نازل کرده

ص: 38

است، باید به مردم ابلاغ کنی و اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خداوند را انجام نداده ای این نکته بر خلاف تجربه دینی و کشف و شهود عارفانه است که در آن لازم نیست آن چه را عارف به دست می آورد در اختیار دیگران قرار دهد.

تکلم خداوند با بندگان برگزیده

در یکی از اقسام وحی، خداوند با بندگان برگزیده خود تکلم دارد؛ بر خلاف تجربه دینی آیاتی در قرآن کریم دلالت دارند بر این که خداوند با پیامبر سخن می گوید و تکلم الهی بر بندگان برگزیده اش را وحی می شمارد. این آیات، قابل تطبیق بر تجربه دینی نیستند؛ برای نمونه (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ) (1) (بعضی از این پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی برافراشت. و به عیسی بن مریم معجزه ها دادیم و او را به روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می خواست مردمی که بعد از آن ها بودند پس از آن که حجت ها بر آنان آشکار شده بود، با یک دیگر قتال نمی کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند پاره ای مؤمن بودند و پاره ای کافر شدند و اگر خدا می خواست با هم قتال نمی کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می کند.)

عبارت (مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ) دلالت دارد که خداوند با پیامبرش تکلم کرده است. خداوند اراده کرد در کوه طور با حضرت موسی علیه السلام سخن بگوید زمان و مکان این تکلم را خداوند مشخص کرد نه حضرت موسی علیه السلام

در تجربه دینی، شاید در مواردی، خود شخص تجربه کننده می تواند زمان و

ص: 39

مکان را مشخص کند؛ بر خلاف وحی و تکلم خداوند با پیامبرش: (وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (1) (و پیامبرانی که پیش از این داستان هاشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستان هاشان را برای تو نگفته ایم و خدا با موسی سخن گفت؛ چه سخن گفتی بی میانجی)

عبارت (وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) دلالت دارد بر این که خداوند با حضرت موسی علیه السلام تکلم کرد.

این آیات، قابل انطباق بر تجربه دینی نیستند؛ به خصوص آن وحیی که ما مسلمانان به آن معتقد هستیم که تمام قرآن کریم کلام خداست و کلام پیامبر نیست؛ یعنی یا مسقیماً خود خداوند بر پیامبر وحی فرموده است یا به وسیله فرشتگان بر آن حضرت وحی شده است حال، وقتی شد کلام خداوند، به هیچ عنوان نمی شود آن را جزو مصادیق تجربه دینی گرفت. خاستگاه وحی هم اصلاً خاستگاه تجربه دینی نیست. مسیحیان به این تجربه دینی قائل شدند به سبب این که کتاب مقدسشان در ترازوی عقل نمی گنجید؛ اما در هیچ جای قرآن کریم نمونه ای یافت نمی شود که در ترازوی عقل جای نگیرد.

پس اولاً ما هیچ احتیاجی به تجربه دینی نداریم و ثانیاً آن چه ما آن را وحی تلقی می کنیم با تعریف هایی که برای تجربه دینی وجود دارد قابلیت انطباق ندارد

توضیحی دیگر درباره خاستگاه تجربه دینی دانستن وحی

همان گونه که گذشت خاستگاه نظریه ای که وحی را تجربه دینی می داند عقل گرایی افراطی در قرن های هیجدهم و نوزدهم میلادی در جهان غرب است که درباره کتاب مقدس مطرح شد اندیشمندان مغرب زمین به این نتیجه رسیدند که اندیشه ها و الهیاتی که در کتاب مقدس و در کتاب انجیل فعلی و الهیات مسیحی وجود دارد در ترازوی عقل جای نمی گیرد، در نتیجه یا باید از تدین خود

ص: 40

به مسیحیت دست بر می داشتند یا از عقل گرایی خودشان صرف نظر می کردند. جامعه غربی، بعد از دوران عقل گرایی و مدرنیسم وارد دوران پسا مدرنیسم و رُمانتیسم شد که در آن اندیشمندان در جمع بین دین و عقل به نظریه تجربه دینی قائل شدند. به این بیان که دین مقوله ای است که خود شخص باید به آن برسد و آن را تجربه کند و این مباحث و عقاید دینی در ترازوی عقل جای نمی گیرد آنان از آن وقتی که از عقل گرایی محض صرف نظر کردند و دست از تدین و مسیحیت و اندیشه های مسیحیت برداشتند گفتند ما عقاید مسیحیت را حفظ می کنیم و عقل را تعطیل می کنیم و دیگر از ترازویی به نام عقل استفاده نمی کنیم پس به دلیل این که این اندیشه ها با عقل قابل انطباق نبودند، یا باید اندیشه ها و الهیات مسیحیت را قبول می کردند یا عقل گرایی را اخذ به هر دو با هم ممکن نبود بنابراین، به این نتیجه رسیدند که عقاید مسیحیت را بپذیرند و عقل را کنار بگذارند از سویی، چون این امور با عقل سازگار نبود، گفتند هر کس باید این امور را خود تجربه کند و به آن برسد؛ لذا قائل شدند به این که وحی نوعی تجربه دینی است. حال آن که در اسلام و الهیات اسلام و کتاب مقدس اسلام چیزی مخالف عقل وجود ندارد؛ نه در احکام شرعی و نه در عقاید. بنابراین نظریه تجربه دینی درباره وحی که مسلمانان به آن اعتقاد دارند جایگاهی ندارد؛ چون مسلمانان قائل به تعطیل شدن عقل نیستند و در قرآن مکرر به تدبّر و تعقل امر شده است:

جایگاه عقل از دیدگاه قرآن

(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (1) (ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر [و بیداری] شما در آن است آیا نمی فهمید؟)، (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (2) (آیا درباره قرآن نمی اندیشند؟ اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند.)

با توجه به این آیات و آیات دیگر قرآن کریم در باب تعقل و تدبّر معلوم

ص: 41

1- سوره انبیاء آیه 10

2- سوره نساء آیه 82

می شود که خداوند جایگاه ویژه ای برای عقل در نظر گرفته است.

جایگاه عقل از دیدگاه روایات

از دیدگاه روایات نیز عقل مدح شده و به آن بها داده شده است. برای مثال، در روایتی چنین آمده است:

(الكليني عن علي بن محمد بن عبد الله، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فلان من عبادته ودينه وفضله كذا وكذا، فقال عليه السلام: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال عليه السلام: إن الثواب على قدر العقل إن رجلاً من بني إسرائيل كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة كثيرة الشجر ظاهرة الماء وإن ملكاً من الملائكة مر به فقال يا رب أرني ثواب عبدك هذا فأراه الله تعالى ذلك فاستقله الملك فأوحى الله تعالى إليه أن اصحبه فاتاه الملك في صورة إنسي، فقال له: من أنت؟ قال: أنا رجل عابد بلغني مكانك وعبادتك في هذا المكان فأتيتك لأعبد الله معك فكان معه يومه ذلك فلما أصبح، قال له الملك: إن مكانك لنته وما يصالح إلا للعبادة، فقال له العابد: إن لمكاننا هذا عيباً فقال له وما هو؟ قال ليس لربنا بهيمة فلو كان له حمائر رعيتاه في هذا الموضع فإن هذا الحشيش يضييع، فقال له ذلك الملك: وما لربك حمائر؟ فقال: لو كان له حمائر ما كان يضييع مثل هذا الحشيش، فأوحى الله إلى الملك: إنما أثيبه على قدر عقله. (1))

سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فلاخی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و چنان است فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم: نمی دانم فرمود پاداش به اندازه عقل است. همانا مردی از بنی اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب و درخت بود عبادت خدا می کرد یکی از فرشتگان از آن جا گذشت و عرض کرد: پروردگارا مقدار پاداش این بنده ات را به من بنما

ص: 42

خداوند به او نشان داد و او آن مقدار را کوچک شمرد خدا به او وحی کرد همراه او باش پس آن فرشته، به صورت انسانی نزد او آمد عابد گفت: تو کیستی؟ گفت: مردی. عابدم چون از مقام و عبادت تو در این مکان آگاه شدم نزد تو آمدم تا با تو عبادت خدا کنم پس آن روز را با او بود چون صبح شد فرشته به او گفت: جای پاکیزه ای داری و فقط برای عبادت خوب است عابد گفت: این جا یک عیب دارد. فرشته گفت: چه عیبی؟ عابد گفت: خدای ما چهار پای ندارد اگر او خری می داشت در این جا می چراندیمش! به راستی، این علف از بین می رود! فرشته گفت: پروردگار که خر ندارد. عابد گفت: اگر خری می داشت چنین علفی تباہ نمی شد! پس خدا به فرشته وحی کرد: همانا او را به اندازه عقلش پاداش می دهم [یعنی حال این عابد، مانند مستضعفان و کودکان است که چون سخنش از روی ساده دلی و ضعف خرد است، مشرک و کافر نیست؛ لیکن عبادتش هم پاداش عبادت عالم خدا شناس را ندارد].

برای آگاه شدن از اهمیت بحث عقل و جایگاه آن، می توانید به کتاب های حدیثی، مثل کتاب عقل و جهل کافی شریف مراجعه کنید دین و کتاب آسمانی مسلمانان به خوبی منطبق بر عقل است و در ترازوی عقل جای می گیرد بنابراین، ما مسلمانان به این نظریه احتیاجی نداریم.

از مطالب فوق روشن شد که خاستگاه این اندیشه که وحی را و کتاب آسمانی را تجربه دینی می داند در قرن های هیجدهم و نوزدهم و اوایل قرن بیستم در مغرب زمین است؛ آن هم به سبب این که دیدند کتاب و عقاید مسیحیت در ترازوی عقل جای نمی گیرد از این رو، عقل را تعطیل کردند و به این نظریه قائل شدند که خود شخص باید به آن برسد و باید خودش وجود عیسی را به عنوان خدا بودن احساس و درک کند این نظریه نه برای کتاب آسمانی مسلمانان و نه برای الهیاتی که نزد مسلمانان حقیقی یعنی شیعه امامی اثنا عشری است جایگاهی ندارد؛ چون اعتقادات مسلمانان با عقل منطبق است اگر منطبق نباشد آن عقیده کنار گذاشته می شود به عبارتی، عقل گرایی در دین مسلمانان و اندیشه آن ها آن قدر قوی است که خارج از دایره عقل، چیزی را قبول نمی کنند و نظریه مخالف عقل در مذهب ما و کتاب آسمانی مسلمانان هیچ جایگاهی ندارد.

رویکرد عقل ستیزانه در مغرب زمین

روی کردی که در مغرب زمین وحی را تجربه دینی می داند رویکردی است عقل ستیز؛ به دلیل این که آنان در مسیحیت نتوانستند بین عقل و دین جمع کنند گفتند وحی با عقل تطابق ندارد و باید عقل کنار گذاشته شود. آنان راه های عقلی برای رسیدن به مبانی دینی و اعتقادات مذهبی را کاملاً مسدود می دانند و می گویند با عقل نمی شود به دین رسید. به عبارتی، می گویند شما یا جزو عقلا هستید یا جزو متدیّان به دیگر سخن، می گویند اگر شما می خواهید دین داشته باشید عقل باید تعطیل شود و اگر می خواهید جزو عقلا باشید دیگر دین نخواهید داشت این نکته همان تعارض بین دین و عقل است.

وقتی نتوان به دین صورتی عقلانی داد و دین خارج از چهار چوب عقلانیت باشد این دین، عقل ستیز می شود چنین بیانی را در سخنان دانشمندان مغرب زمین می توان یافت که می گویند یا باید عقل را پذیرفت یا دین را و این دو با هم جمع نمی شود علت این سخن آن است که این افراد دین را همان مسیحیت امروز تلقی کرده اند مسیحیت امروز نیز با عقل جمع نمی شود؛ هر چند تجربه دینی با اعتقادات مسیحیت قابل جمع است روی کردی که وحی را تجربه دینی می داند روی کردی است عقل ستیز و مخالف با مبانی دینی و هیچ جایگاه عقلایی ندارد. این روی کرد برای توجیه مبانی دینی خلاف عقل، به تجربه دینی روی آورده است و توصیه می کند که خودت باید عیسی را درک کنی و بررسی به این که مسیح خداست و نمی شود برای آن برهان اقامه کرد.

لوازم تجربه دینی دانستن وحی

نگرشی که وحی را تجربه دینی می داند دارای لوازمی است این لوازم با قرآن کریم و وحی ما مسلمین سازگار نیست. به بیان دیگر، اگر وحی تجربه دینی شد این وحی، تجربه دینی یک انسان است و وقتی تجربه دینی یک انسان شد، خطا پذیر خواهد بود؛ یعنی امکان اشتباه و خطا در این وحی وجود خواهد داشت؛ به علت این که تجربه خطا پذیر است؛ یعنی تجربه امکان دارد ما را به نتیجه برساند و امکان دارد خطا باشد پس اگر پذیرفته شد که وحی تجربه دینی است، مانند خود انسان که امکان خطا در آن راه دارد این وحی نیز قابلیت خطا در ذات آن راه دارد؛ حال آن که اعتقاد همه مسلمانان به کتاب آسمانی شان، یعنی قرآن،

این گونه نیست و آنان احتمال هیچ گونه خطایی در قرآن نمی دهند؛ چون هم ادله درون متنی قرآن (آیات) و هم ادله برون متنی قرآن (ادله عقلی) دلالت بر خطا ناپذیری وحی دارد؛ همان گونه که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (1) (هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است)

دیگر تفاوت های وحی قرآنی با تجربه دینی

الف: تجربه دینی را می توان احساسی دانست که با علم حضوری درک می شود و متعلق ادراک، احساس درونی و ارتباط قلبی فرد است با خدا؛ یعنی شخص در درون خود با خدای خود و آن را که معبود (2) می داند ارتباط درونی را برقرار می کند آن ارتباط درونی با معبود را تجربه دینی می نامیم. تجربه دینی نوعی ادراک حضوری است.

قرآن وحی را تجربه دینی و ادراک حضوری نمی داند؛ به علت این که تجربه دینی جنبه احساسی و عاطفی دارد و در واقع عشق و علاقه است و تقدس و دوستی است؛ مانند که مریدی هر چه استادش به او بگوید به سبب علاقه به او، گوش می کند چنین ارتباطی ارتباطی احساسی است حال آیا در وحی نیز نوعی ارتباط احساسی وجود دارد یا این که وحی پیامی و اخباری است که از طرف خدا به پیامبر ابلاغ می شود و پیامبر در این پیام ها جنبه معرفتی و شناختی پیدا می کند؟ آیا خداوند چیزی همانند معرفت و شناخت را با وحی به پیامبرش منتقل می کند؟ به عبارتی، گویی قبل از نزول قرآن، بشر از بعضی از امور اطلاعی نداشت و بعد از نزول قرآن به آن ها شناخت و معرفت پیدا کرد. در تجربه دینی، لزومی وجود ندارد که شخص، معرفت و شناخت داشته باشد؛ آن چه وجود دارد

ص: 45

1- سوره فصلت آیه 42

2- در ادیان ابراهیمی آن معبود را خدا می نامند و در ادیان دیگر آن را چیز دیگری می نامند. به طور کلی، در هر دینی و آیینی، پیروان آن دین و آیین، با آن چه معبود شمرده می شود، ارتباط برقرار می کنند؛ حتی بت پرستان با بت خود ارتباط برقرار می کنند

پیام قرآن این نیست که اگر به قرآن عشق بورزید و آن را دوست بدارید، کافی باشد؛ هر چند به دستورات آن عمل نشود قرآن و وحی باب شناخت معرفت است و به انسان شناخت و معرفت می دهد و فکری را و گزاره ها و احکامی را به انسان منتقل می کند در حالی که در تجربه دینی شناخت و معرفتی در کار نیست بلکه صرفاً احساس یا همان عشق ورزیدن به معبود است. از همین رو بود زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام بت ها را شکست بت پرستان ناراحت شدند؛ چون آن ها با بت هایشان رابطه عاطفی داشتند

ب: تجربه دینی، یعنی آن ارتباط درونی و احساسی با معبود که هر زمان می تواند برای پیامبر و غیر پیامبر حاصل شود برای مثال، شخص می تواند در دل شب یا هر زمان دیگر، ارتباطی عاشقانه با معبود و حبیبش برقرار کند و برای همه افراد امکان این ارتباط وجود دارد، پس اولاً- برای هر شخصی، چه پیامبر باشد چه غیر پیامبر، این ارتباط ممکن است و ثانیاً در هر زمان ممکن است این ارتباط احساسی و عاطفی و معنوی با معبود برقرار شود.

در وحی این گونه نیست که پیامبر هر زمان که بخواهد، وحی بر او نازل شود؛ لذا مواردی بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله انتظار وحی را می کشیدند و وحی بر ایشان نازل نمی شد برای مثال، در داستان تغییر قبله در قرآن آمده است که یهودیان با زبان تمسخر به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند شما در دینتان استقلال ندارید و به سمت قبله ما یهودیان، یعنی بیت المقدس نماز می خوانید رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت بودند و منتظر بودند خداوند قبله ای را برای مسلمانان تعیین کند. پس وحی آمد که (قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ) (1) (نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی] می بینیم اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم پس روی خود را به سوی

ص: 46

مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شده به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده [و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله نماز می خواند] و خداوند از اعمال آن ها [در مخفی داشتن این آیات] غافل نیست.

در تجربه دینی ارتباط بین پیامبر و خداوند همیشه قابل دسترس است؛ اما در وحی این ارتباط همیشگی نیست؛ چون این ارتباط در اختیار خداوند است

ج: پیامبران می توانند تجربه دینی داشته باشند؛ اما مأمور به ابلاغ تجربه دینی خود نباشند تمام عارفان و تمام اولیای الهی با معبود خودشان ارتباط برقرار می کنند؛ اما آیا موظف هستند آن چه را در این ارتباط برای آن ها حاصل شده است، به مردم ابلاغ کنند؛ پر واضح است که چنین وظیفه ای ندارند.

در تمام ادیان، هر عابدی با معبود خودش و هر حبیبی با محبوب خودش، ارتباط برقرار می کند؛ ولی وظیفه ندارد آن چه را در این ارتباط به او رسیده است به دیگران ابلاغ کند و انتقال دهد؛ حتی بسیاری از عارفان و اولیای الهی آن چه را در این ارتباطات پیدا می کنند از دیگران پنهان می کنند:

گفت آن یار کز او گشت سرِ دار بلند *** جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد (1)

اگر وحیی را که بر پیامبر نازل می شود تجربه دینی بدانیم و پیامبر هم مأمور به ابلاغ باشد طبق صریح آیه قرآن، خداوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ابلاغ آن مأمور کرده است و او باید این وحی را به مردم ابلاغ کند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَمْلُوكًا مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (2) (ای پیامبر، آن چه را از پروردگارت بر تو نازل شده است، به مردم برسان اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای خدا تو را از مردم حفظ می کند؛ که خدا مردم کافر را هدایت نمی کند) در آیه دیگر می فرماید (مَا

ص: 47

1- دیوان حافظ شیرازی غزلیات شماره 143

2- سوره مائده آیه 67

عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (1) (بر پیامبر جز رسانیدن پیام، وظیفه ای نیست و آن چه را که آشکار می سازید یا پنهان می دارید خدا می داند)

در تجربه دینی، ما اصلاً وظیفه ابلاغ نداریم؛ بلکه تجربه دینی، نرد عشقی است که بین حیب و محبوب و بین عابد و معبود و بین عارف و معروف باخته می شود. در این نرد عشق عاشق هیچ گاه مأمور به ابلاغ نیست؛ اما در وحی، ابلاغ، وظیفه اصلی پیامبران است (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ) (2) (خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و پروا کنید اگر روی گردان شوید بدانید که وظیفه پیامبر ما رسانیدن پیام روشن خداوند است)

علاوه بر این که پیامبران مأمور به ابلاغ هستند ابلاغ پیامبران باید واضح و آشکار باشد؛ برخلاف تجربه دینی و افکار عارفان که تمام راز و رمز است؛ لذا شیخ محمود شبستری در منظومه گلشن راز که در مقام بیان راز هاست و می گوید مراد عارف از می و ساقی و... چیست، در واقع از اندیشه ها و الفاظی که عارفان به کار می برند کشف راز می کند؛ اما پیامبر نباید به راز و معما سخن بگوید؛ بلکه باید به بلاغ مبین و واضح و آشکار که همه متوجه شوند تکلم کند و پیام خود را برساند از همین رو سخنان پیامبر مانند سخنان شیخ الرئیس نیست؛ زیرا شفاء شیخ الرئیس را کسی متوجه می شود که چند سال در محضر استادی ماهر با قواعد فلسفی آشنا شده باشد؛ اما سخنان پیامبر را عرب جاهلی هم متوجه می شد

با توجه به مطالب فوق ثابت شد که تجربه دینی با وحی انبیا از حیث محتوا تفاوت دارد در تجربه دینی شخص مأمور به ابلاغ نیست؛ اما در وحی، تمام انبیا مأمور به ابلاغ هستند؛ آن هم به نحو ابلاغ مبین و بدون راز و رمز؛ بر خلاف عارف که اگر بخواهد برخی از کشف و کرامات خود را به دیگران بگوید در رمز و کنایه و مجاز می گوید و از عباراتی مانند ساقی و می استفاده می کند،

ص: 48

1- سوره مائده آیه 99

2- سوره مائده آیه 92

د: برخی از آیات قرآن از تکلم خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گویند: (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَ وَإِبْرَاهِيمَ الْإِسْمَ الْكَبِيرَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلْنَا مِنَ الْقَدْسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلْنَا مِنَ الْقَدْسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلْنَا مِنَ الْقَدْسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلْنَا مِنَ الْقَدْسِ) (بعضی از این پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خدا با بعضی سخن گفت و بعضی را به درجاتی بر افراشت و به عیسی بن مریم معجزه ها دادیم و او را به روح القدس یاری کردیم و اگر خدا می خواست مردمی که بعد از آن ها بودند پس از آن که حجت ها بر آنان آشکار شده بود با یک دیگر قتال نمی کردند؛ ولی آنان اختلاف کردند: پاره ای مؤمن بودند و پاره ای کافر شدند و اگر خدا می خواست با هم قتال نمی کردند؛ ولی خدا هر چه خواهد می کند) (وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (2) و پیامبرانی که پیش از این داستان هاشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستان هاشان را برای تو نگفته ایم. و خدا با موسی سخن گفت چه سخن گفتنی بی میانجی)

قرآن در پاره ای دیگر از آیات، وحی را نوعی از تکلم الهی با برخی از بندگان می نامد: (وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (3) (هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده با او سخن گوید یا فرشته ای می فرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند او بلند پایه و حکیم است)

با توجه به این آیات، می بینیم که وحی، نوعی تکلم و ابلاغ است و پیامی است که از طرف خداوند به پیامبران منتقل می شود. این پیام و انتقال از ناحیه خداوند، با تجربه دینی تفاوت ماهوی دارد؛ چون در تجربه دینی، پیامی در کار

ص: 49

1- سوره بقره، آیه 253

2- سوره نساء آیه 164

3- سوره شوری، آیه 51

نیست و اتصال همواره از ناحیه عابد و حبیب و عاشق برقرار می شود؛ اما در وحی ارتباط از طرف خداوند برقرار می شود

تفاوت ماهوی وحی با تجربه دینی

اگر ما وحی را تجربه دینی بدانیم و از نقد ها هم صرف نظر کنیم، آن چنان که جناب شیخ محمد عبده و اقبال لاهوری و دکتر سروش قائل هستند باز هم این تجربه دینی خاص که آن را وحی می گوئیم با تجربه های دینی بقیه انسان ها تفاوت ماهوی خواهد داشت دلایل آن بدین قرار است:

1. تجربه دینی، امری همگانی است و همه می توانند با معبودشان هرچه که باشد، خدا یا اهورا یا بت یا هر چیز دیگر گونه ای ارتباط عاطفی برقرار کنند؛ در حالی که وحیی بر انبیا نازل می شود امری همگانی نیست و فقط افرادی خاص که از نظر روحی بسیار والا و کامل باشند و بتوانند وحی را دریافت کنند می توانند چنین ارتباطی برقرار کنند. ما حتی نزول وحی بر ائمه علیهم السلام را قبول نداریم و می گوئیم وحی فقط خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل می شود بنابراین به فرض بپذیریم که وحی تجربه دینی است اختصاص به افرادی خاص دارد که آن افراد خاص را ما پیامبر می نامیم

2. تجربه دینی متعارف، تعبیری انسانی دارد؛ اما در وحی، لفظ و معنی و قالب و محتوا و عین کلمات از سوی خداوند است و تا زمانی که خداوند اجازه نداده است گیرنده وحی حق انتقال آن را به دیگران ندارد: (لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ) (1) [پیش از پایان یافتن وحی به وسیله جبرئیل] زبانت را به حرکت در نیاور تا در خواندن آن شتاب ورزی. بی تردید گرد آوردن و [به هم پیوند دادن آیات که بر تو وحی می شود و چگونگی] قرائتش بر عهده ماست پس هنگامی که آن را [به طور کامل] خواندیم [به همان صورت] خواندنش را دنبال کن

در واقع، هم لفظ و هم معنی از ناحیه خداوند است و پیامبر بدون اجازه،

ص: 50

حق بیان وحی را ندارد؛ اما در تجربه های دینی، خمیر مایه آن، انسانی و عاطفی است و هیچ ارتباطی با خداوند ندارد در تجربه دینی اگر انسان به معرفتی هم دست یابد آن معرفت انسانی خواهد بود؛ اما معرفتی که از طریق وحی است همه از ناحیه خداست

3. در تجربه دینی ضرورتی برای اعتقاد به خداوند واحد وجود ندارد؛ لذا تمام مردمی که معبودی را عبادت می کنند آن معبود هر آن چه و هر آن که باشد می توانند با او تجربه دینی داشته باشند حتی زلیخا در آن خلوتی که با یوسف کرد، با خدای سنگی خویش ارتباط عاطفی برقرار نمود و از آن حیا کرد و پارچه ای بر رویش انداخت؛ اما وحی فقط بر کسانی نازل می شود که خداوند واحد را قبول داشته باشند و موحد باشند.

4. تجربه دینی متعارف حداکثر اعتباری که دارد اعتبار شخصی است. به بیان دیگر، اگر به فرض برای شخصی معرفتی ایجاد شود آن معرفت فقط برای آن شخص حجیت دارد و برای دیگران حجیت ندارد. به عبارتی معرفت او معرفتی شخصی است؛ اما وحی انبیا معرفت شخصی نیست بلکه اگر ما کسی را به پیامبری پذیرفتیم تمام معارفی که او دریافت کرده است برای ما حجت خواهد بود.

نا معتبر بودن تجربه دینی برای تجربه کننده

تجربه دینی متعارف، حتی برای آن کسی که آن را تجربه کرده است نیز چندان اعتباری ندارد دلایل آن از این قرار است:

1. تجربه دینی می تواند منشأ های مختلفی داشته باشد. هر فردی بر اساس وضعیت روانی و فکری و محیطی خودش می تواند تجاربی داشته باشد. این تجارب می تواند مختلف و متضاد باشد؛ زیرا روح و روان و تخیل و فکر ممکن است عوض شود و در نتیجه، تجربه نیز عوض می شود. تجربه دینی چیزی شبیه خواب است اگر به چیزی زیاد فکر کنیم خواب آن را می بینیم تجربه دینی افراد اعتبار ندارد؛ زیرا به تخیلات و توهمات و حالات روحی مختلف آن ها بستگی دارد و زمانی که این حالات روحی تغییر کنند تجربه دینی آن ها نیز به همان کیفیت تغییر می کند

2. تجربه های دینی ممکن است به تعداد افرادی که برای آن ها تجربه حاصل می شود متفاوت و متضاد باشد؛ مثلاً ابن عربی می گوید در عالم کشف، رسول

خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که سمت راست او ابوبکر و سمت چپ او ابن خطاب قرار داشت و عارفی شیعی می گوید در عالم کشف و شهود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که کنار او امیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله قرار داشت هر دوی این ها در حالت کشف و شهود رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده اند؛ ولی این که کدام درست است بستگی دارد به حالات روحی مختلف و گاهی متضاد افراد حالاتی که موجب می شود تجربه های آن ها با هم اختلاف پیدا کند بنابراین نمی توان این تجارب را مبنای عقیده و عمل قرار داد. ممکن است در عالم خواب به کسی گفته شود دین و عقایدش را از بقال سر کوچه و محلّشان بگیرد و او هم فکر کند خوابش برای او حجیت دارد؛ در حالی که بقال هر چند آدم خوب و متدیّنی باشد نمی تواند چیزی را به شما منتقل کند نمی توان، نه در مقام عمل و نه عقیده، به او تکیه کرد. حتی ممکن است خواب این شخص شیطانی باشد، نه رحمانی

همان گونه که در عالم خواب چنین مواردی هست در عالم تجربه دینی نیز این تجارب وجود دارد بنابراین تجربه دینی نمی تواند مستند عمل و اعتقاد باشد؛ چون احتمال خطا در آن بسیار راه دارد؛ در حالی که در وحی اصلاً احتمال خطایی وجود ندارد.

3. اگر محتوای تجربه دینی متعارف به لفظ در بیاید، از چند جمله و گزاره تجاوز نمی کند من خدا را دوست دارم خدای من مهربان است خدای من بزرگ است من عاشق او هستم خدای من خوب است به عبارتی تعداد گزاره هایی که در تجربه دینی وجود دارد به ده نمی رسد و قالب آن شبیه به هم و محدود است؛ در حالی که در وحی این گونه نیست در آخرین وحیی که در اختیار ماست، بیش از شش هزار آیه وجود دارد و گاه در یک آیه چند گزاره دینی و چند حکم خدا بیان شده است

4. تجربه دینی غالباً احساسی مبهم و درونی در ارتباط با خدا و غایت هستی است در تجربه دینی شخص با آن کسی که فکر می کند خداست و معبود است ارتباطی درونی و مبهم برقرار می کند در تجربه دینی، شخص غالباً صدایی نمی شنود و کسی را نمی بیند و صرفاً در درون و دل خود، احساس علاقه و تمایل و عشق به معبود خود پیدا می کند؛ در حالی که در وحی، فرشته ای وجود دارد که آن فرشته پیام وحی را از طرف خداوند می آورد و به پیامبر عرضه می کند و پیامبر

فرشته را می بیند و پیام را از او دریافت می کند حتی بعضی اوقات خداوند مستقیم و بدون واسطه با پیامبرش سخن می گوید

5. تجربه دینی، نوعی احساس است و انسان هر زمان بخواهد می تواند با معبود خود ارتباط برقرار کند؛ مثلاً مسلمان وضو می گیرد و نماز می خواند و با خدای خود راز و نیاز می کند و مسیحی نیز به کلیسا می رود و در مقابل مجسمه عیسی و صلیب زانو می زند و عبادت می کند و بودایی هم در مقابل مجسمه بودا که گمان می کند معبود اوست قرار می گیرد و آن حالت روحی و روانی برای او حاصل می شود در تجربه دینی، هر کسی به هر دینی و اعتقادی که باشد با هر چه آن را معبود و قدرت مطلق بدانند و در هر زمان که بخواهد می تواند ارتباط برقرار کند؛ اما وحی، ارتباطی است که بین خداوند و پیامبرش برقرار می شود و هر زمان که خداوند اراده کند آن ارتباط برقرار می شود به عبارتی تجربه دینی بر عکس وحی است؛ یعنی هر کسی که بخواهد تجربه دینی انجام دهد در هر زمان می تواند این ارتباط را برقرار کند. در واقع، در خانه معبود برای او باز است هر کس بخواهد می تواند از این در وارد شود و ارتباط برقرار کند؛ در حالی که در وحی این گونه نیست و فقط هر وقت خدا بخواهد و مصلحت بدانند، وحی الهی بر پیامبر نازل می شود

بر اساس آن چه گفتیم به فرض که ما وحی را تجربه دینی بدانیم باز این اختلافات ماهوی بین وحی و تجربه دینی وجود خواهد داشت.

نقد ها و اشکالات دیدگاه دکتر سروش در باب تجربه دینی

اشاره

با توجه به مطالبی که بیان شد اشکالات سخنان آقای دکتر عبدالکریم سروش که در باب تجربه دینی بیان کرده اند روشن می شود آن اشکالات از این قرار است

اشکال اول

آقای دکتر سروش با بیانی غیر مستقیم محتوای وحی را به طور کامل خطا پذیر معرفی می کند؛ زیرا ایشان قائل است که وحی تجربه دینی و تجربه انسانی است خود ایشان می گوید: «وقتی که تجربه ای انسانی شد مسیر جدلی

ص: 53

ایشان فرموده اند هر جا سخن از تجربه است سخن از تکامل تجربه هم درست است وقتی تجربه تکامل پیدا کند و وقتی ما چیزی را تکامل می‌دهیم به این معنی است که در آن تجربه‌های اولیه ما نقص وجود داشته است و ما می‌توانیم به تدریج نقص خود را جبران کنیم به عبارتی معنای آن این است که در تجربه‌های اول ما نقص و خطا وجود دارد وقتی تجربه‌ای انسانی شد تکامل پیدا می‌کند شما در تجارب اولیه محتمل است که خطا کرده باشید؛ مانند معماری که خانه‌ای می‌سازد و در ساختن خانه اول سه اشتباه دارد و سعی می‌کند در ساختن خانه دوم سه اشتباه قبلی را انجام ندهد این سخن در باب تجربه، صحیح است بنابراین در هر تجربه‌ای احتمال خطا وجود دارد؛ چون اساساً تجربه برای یادگیری و رفع تدریجی خطاهاست در واقع شخص تجربه می‌کند تا خطاها را کمتر کند.

در زمان قدیم در حوزه‌های علمیه درس تمرین منبر وجود داشت و طلبه‌ها جمع می‌شدند برای تمرین منبر و استادی می‌آمد و موضوعی را مطرح می‌کرد که هر کدام از طلبه‌ها درباره آن مطلب چند دقیقه صحبت کنند تا نقاط ضعف آن‌ها مشخص شود چند جلسه که سخنرانی می‌کردند کم‌کم فن سخن را یاد می‌گرفتند و منبر آن‌ها بهتر می‌شد. قطعاً منبر اول آن‌ها با منبر دهم آن‌ها یکی نبود و متفاوت بود.

حال که ماهیت تجربه دینی روشن شد و آشکار گردید که در آن احتمال خطا وجود دارد اگر وحی را نوعی تجربه دینی بدانیم چون در آن احتمال خطا وجود دارد از حجیت می‌افتد چنین احتمالی درباره قرآن کریم منتفی است؛ چون تمام فرق مسلمان احتمال خطا را درباره وحی و کتاب خدا نفی می‌کنند. نه تنها وحی، بلکه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و هم احتمال خطا نمی‌دهند؛ زیرا خداوند به اطلاق حکم می‌کند که مردم باید مطلقاً مطیع خدا و رسول باشند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

(ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.) (1) (ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمان برید. و چون در امری اختلاف کردید، اگر - به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شماست و سرانجامی بهتر دارد.)

کسی که در او احتمال خطا مطلقاً برود از او اطاعت نمی شود؛ لذا در (أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) اولوالامر باید معصوم باشند؛ چون امر به اطاعت در این آیه مطلق است درباره غیر معصوم نمی توان گفت که باید از او و اوامرش به صورت مطلق تبعیت کرد؛ زیرا غیر معصوم ممکن است خطا کند. در خصوص غیر معصوم باید گفت اگر طبق فرمایش الهی، دین خدا، احکام خدا، طریقه خدا و پیامبر امر کرد باید از او اطاعت کرد؛ ولی اگر بر خلاف آن امر کرد، نمی شود اطاعت کرد قرآن در این آیه درباره خدا و پیامبر می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) الف و لام در (الرَّسُولَ) الف و لام عهد است و معنای آن این است که شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هر چه گفت اطاعت کنید و اولوالامر و اوصیای معصومین علیهم السلام هم هر چه گفتند باید اطاعت کنید؛ چون در خصوص این بزرگواران احتمال خطا وجود ندارد.

با بیان مطالب فوق روشن شد که تجربه دینی که دکتر سروش به آن قائل است با اعتقادات مسلمانان درباره کتابشان و پیامبرشان صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تطابق ندارد.

اشکال دوم

آقای دکتر سروش به امکان یافتن تجارب دینی برتر تصریح دارد و می فرماید «هر جا سخن از تجربه می رود سخن از تکامل تجربه هم درست است. هر جا سخن از مجرب شدن است سخن از مجرب تر شدن هم رواست شاعر با شاعری شاعر تر می شود و سخنران با سخن رانی سخنران تر و این امر در هر

ص: 55

تجربه ای جاری است؛ بدون این که گوهر آن تجربه دست بخورد یا حقیقت آن لطمه ای ببیند و یا در اعتبار آن خللی بیفتد» (1) در جایی دیگر می فرماید: «کامل تر شدن دین لازمه اش کامل تر شدن شخص پیامبر است که دین خلاصه و عصاره تجربه های فردی و جمعی اوست. اینک در غیب پیامبر هم باید تجربه های برونی و درونی پیامبرانه بسط یابند و بر غنا و فربهی دین بیفزایند.» (2)

تجربه دینی به پیامبر خاتم ختم نشده و در آن بسته نشده است. در واقع نیز همین طور است؛ یعنی تا معبود هست، همه می توانند با معبود خود رابطه برقرار کنند به بیان دیگر امکان یافتن تجارب دینی هم چنان باقی است می توان به تجارب دینی برتری رسید؛ چون تجربه دینی در حال تکامل و پیشرفت است و از این رو می توان به تجارب دینی بالاتری هم رسید.

اگر ما وحی نازل شده بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را تجربه دینی بدانیم، لازمه آن این است که چون این وحی تجربه دینی متعلق به هزار و چهار صد سال پیش است، امروز می تواند تجارب دینی کامل تری وجود داشته باشد به عبارتی می توان رسید به جایی که کتابی باشد که آن کتاب برتر از قرآن کریم باشد؛ یعنی حتی نه مثل آن بلکه برتر از آن، حال آیا این با اعتقاد مسلمانان سازگار است؟ آیا قرآن این سخن را تصدیق می کند؟ قرآن در تحدی و مبارزه طلبی می فرماید: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (3)) (و اگر در آن چه بر بنده خویش نازل کرده ایم در تردید هستید، سوره ای همانند آن بیاورید و جز خدای همه حاضران را فراخوانید؛ اگر راست می گوید)

چرا تا کنون کسی نتوانسته است آیه ای مانند قرآن بیاورد؟ بشر هنوز حتی نتوانسته است (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را به زبان های دیگر ترجمه کند. آیا

ص: 56

1- سروش دباغ آیین در آیین؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 136.

2- همان مدخل دوم، تجربه نبوی ص 146

3- سوره بقره آیه 23

ترجمه آن «به نام خداوند بخشنده و مهربان است؟» هنوز کسی نتوانسته است یک آیه از قرآن را کامل و دقیق به زبان های زنده دنیا ترجمه کند هنوز مترجمی نیامده است که تمام ظرایف کتاب خدا را به زبان مادری خودش ترجمه کند؛ یعنی بتواند هر چه نکته در آیه ای وجود دارد را به زبان های دیگر برگرداند. اگر توجه کنیم می بینیم که با وجود این که در زمان ما چندین مترجم قرآن کریم وجود دارد باز افرادی خواهان ترجمه قرآن هستند؛ با این که می بینیم کتاب های دیگر همانند قرآن این همه ترجمه نشده اند و آن ها یک یا دو ترجمه بیشتر ندارند و اگر ترجمه اول آن کتاب ها رسا و خوب باشد دیگر به ترجمه دوم احتیاجی وجود ندارد. اگر افراد بدانند ترجمه ای هست که تمام خصوصیات ترجمه خوب را دارد، دیگر به ترجمه آن کتاب اقدام نمی کنند در خصوص قرآن در زمان حاضر چند مفسر و مترجم داریم که قرآن را ترجمه کرده اند؟ افراد بسیاری در زمان حاضر قرآن را ترجمه کرده اند؛ در حالی که ترجمه مترجم هایی که از دنیا رفته اند نیز وجود داشته است و به صد ها ترجمه می رسد ترجمه های جدید به سبب این است که در این ترجمه های جدید مطالبی وجود دارد که در ترجمه های قبلی وجود نداشته است

جای تعجب است که در تجربه دینی کسی بخواهد بالاتر از قرآن را بیاورد؛ در حالی که قرآن هزار و چهار صد سال است که تحدی می کند و می گوید کسی نمی تواند مانند آن را بیاورد و اگر می توانید یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورید و هرگز نخواهید توانست (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (1) (و هر گاه چنین نکرده اید - که هرگز نتوانید کرد - پس بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده و هیزم آن مردمان و سنگ ها هستند) (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (2) (ولی [این سبک مغزان بی منطق، در عین روشن بودن حقیقت] می گویند [پیامبر] آن را به دروغ بافته است بگو: پس اگر [در ادعای

ص: 57

1- سوره بقره آیه 24

2- سوره یونس آیه 38

خود] راستگو هستید، سوره ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا می توانید [برای این کار] به یاری خود دعوت کنید).

اشکال سوم

اگر سخن آقای دکتر سروش صحیح باشد دین کاملاً امری شخصی می شود و هر کس می تواند دین را آن گونه که تجربه کرده است و آن گونه که با خدا ارتباط برقرار کرده است تفسیر کند ممکن است شخصی بگوید من با نماز خواندن به آن حالت عرفانی می رسم و می توانم با معبود ارتباط برقرار کنم و شخصی دیگر بگوید من با استماع موسیقی به حالت عرفانی می رسم و شخص سوم بگوید من با رقص و حرکات موزون به عرفان می رسم؛ مانند آن چه در میان برخی از صوفیان آیین سماع متداول است که سماع آنان همراه با رقص و حرکات موزون است و بر این باورند با آن سماع و چرخه هایی که به دور خود می زنند به حالت عرفانی می رسند در این صورت دین امری بی حد و مرز می شود و هر کس با هر چه در گمانش می آید ارتباط برقرار می کند در نتیجه ما به اندازه متدینان دین خواهیم داشت. در آن صورت، مثلاً به شخصی گفته می شود که چون مستطیع هستی باید به مکه بروی و وی می گوید من باید انفاق کنم و با این انفاق و کمک به ایتم لذت می برم یا به شخصی دیگر می گوئیم باید برای نماز صبح بیدار شود و نماز صبح را اقامه کند و وی می گوید من خسته هستم و الآن حال عبادت ندارم و از خواب که بیدار شدم با حالی خوش نمازم را می خوانم

بر این اساس در تجربه دینی به تعداد افراد متدین دین خواهیم داشت و دیگر لازم نیست پیامبری وجود داشته باشد؛ چون همه در نهاد شان با معبود شان رابطه برقرار می کنند و هر چه در آن رابطه به آن ها الهام شده باشد همان را انجام می دهند.

اشکال چهارم

اشاره

لازمه این بیان دکتر سروش که می گویند «تجربه می تواند استمرار داشته و وحی یک تجربه دینی است» (1) انکار خاتمیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله است.

ص: 58

1- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 136

معنای سخن ایشان آن است که تجارب دینی بعد از پیامبر ادامه دارد و این عقیده که نبوت به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ختم شده است صحیح نیست؛ چون می تواند تجربه های دینی دیگری هم وجود داشته باشد و دین با آن تجربه ها می تواند استمرار داشته باشد و ادیان دیگر نیز تأسیس شود و به وجود بیاید. البته این مطلب صریح کلام ایشان نیست بلکه لازمه سخن ایشان است. اگر کسی تصریح بکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبر خاتم نیست از اسلام خارج شده است.

جناب دکتر سروش تصریح ندارند بلکه لازمه بیان ایشان این است که اگر وحی تجربه دینی است و اگر پیامبری تجربه ای دینی است و تجربه دینی استمرار دارد لازمه اش این است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می توانید وحی داشته باشید و می توانید پیامبر داشته باشید، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و خاتم الانبیاء نیست.

اشکال پنجم

اگر ما وحی را تجربه دینی، بدانیم ارائه قانونی عام در تجربه دینی که امری درونی و کاملاً شخصی است بی مفهوم و بی معنا می شود؛ چون در تجربه دینی هر کس بر اساس میل و سلیقه و خواهش درونی خودش رفتار می کند و هر کس مطابق آن چه خوشش می آید و طبعش می پسندد و لذت می برد با معبودش ارتباط برقرار می کند، بنابراین شما قانونی عام نخواهید داشت در تجربه دینی این که الزامی باشد که هر مکلفی در ماه رمضان روزه بگیرد نخواهد بود؛ چون ممکن است شخصی بگوید من در ماهی دیگر روزه می گیرم همین طور این که نماز ما وقت مشخصی داشته باشد دیگر چنین چیزی وجود نخواهد داشت؛ هر چند قرآن فرموده باشد: (فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا) (1) (پس هنگامی که نماز را [در میدان جنگ] به پایان بردید خدا را در حال ایستاده و نشسته و خوابیده یاد کنید و همین که [از فتنه و آشوب دشمن] مطمئن شدید نماز را [به صورت معمولش] اقامه کنید مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معین وظیفه ای مقرر و لازم بر مؤمنان است)

ص: 59

در تجربه دینی شخص می تواند بگوید هر وقت حال عبادت داشته باشم نماز می خوانم هم چنین در مناسک حج صبح روز عید همه باید رمی جمرات کنند اما ممکن است کسی بگوید من می خواهم یک روز زودتر این کار را انجام بدهم یا می خواهم هفتاد سنگ بزوم بنابراین در تجربه دینی ارائه قانونی عام که همه باید سر وقت و سر ساعت این کار را انجام بدهند امکان پذیر نخواهد بود.

اشکال ششم

از جمله سخنان آقای دکتر عبد الکریم سروش این است که « اگر حسبنا کتاب الله درست نیست پس حسبنا معراج النبی و حسبنا تجربه نبی نیز درست نیست» (1) معنای سخن ایشان این است که اگر گفته شد این قرآن تجربه دینی پیامبر است دیگر حسبنا تجربه دینی درست نیست؛ به دلیل این که شریعتی که پیامبر آورده است تجربه دینی پیامبر است و حسبنا تجربه دینی پیامبر هم درست نیست و حسبنا این پیامبر هم درست نیست و، بنابراین دین پیغمبر برای ما کافی نیست و به مقتضای زمان و مکان و پیشرفت احتیاج داریم که در دین مطالبی را وارد کنیم و انقباض و انبساط بدهیم و آن را کم و زیاد کنیم.

اشکالات این بیان ایشان چنین است:

1. چه کسی گفته است حسبنا کتاب الله درست نیست؟ این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند حسبنا کتاب الله کافی نیست، منظورشان این بود که کتاب خدا احتیاج به مفسّر و مکمل دارد که ائمه معصومین علیهم السلام باشند و باید به آن ها مراجعه بشود؛ چون قرآن مفسّر می خواهد و مفسّر آن معصومین علیهم السلام هستند، حال اگر ما بگوییم حسبنا تجربه النبی کافی نیست مکمل تجربه پیامبر و دین پیامبر چه کسی می خواهد باشد؟ آیا باید از تجارب شخصی بقیه انسان ها استفاده شود؟ اگر بنا باشد تجارب شخصی و دینی دیگر انسان ها جایگزین تجارب پیامبر صلی الله علیه و آله شود، آن گاه هرج و مرج پیش می آید و دیگر چیزی به نام دین وجود نخواهد داشت؛ به دلیل این که با اعتقاد به تجربه دینی هر کسی می تواند در مسائل شرعی نظریه پردازی کند و در نتیجه، دین پیامبر و قرآن کامل نخواهد بود؛

ص: 60

1- سروش دباغ، آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 148

در حالی که با توجه به رهنمود های اسلام و پیامبر باید عترت پیامبر را مکمل قرآن گرفت؛ همان گونه که در حدیث ثقلین فرمودند: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ... وَأَهْلَ بَيْتِي...» (1) (به راستی که من دو وزنه بزرگ اسلام را به جای خود می گذارم کتاب خدا و خاندانم را)

«کتاب الله و اهل بیتی»؛ یعنی کتاب خدا به تنهایی پذیرفتنی نیست. شما می گوید تجربه نبی کافی نیست، پس مکمل دین پیامبر چه خواهد بود؟ می گوید تجارب شخصی دیگران؛ اما چنین چیزی نه تنها مکمل نیست، بلکه از بین بردن دین خواهد بود؛ چون هر کسی می خواهد بر اساس نظر شخصی خود در دین رفتار کند.

2. آقای دکتر سروش وحی را مساوی با تجربه دینی می داند لازمه سخن ایشان آن است که وحی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و با نزول قرآن تکمیل نشده است، بلکه با تجارب دینی افراد غیر معصوم باید تکمیل شود؛ در حالی که قرآن، اصل نزول در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را تمام شده تلقی می کند و مکمل آن را هم ولایت علی علیه السلام و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله می داند و می فرماید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِ اللَّهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (2) (امروز کفرپیشگان از [شکست] دین شما ناامید شده اند. بنابراین از آنان مترسید و از من بترسید امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت حکومت و فرمانروایی بر امت دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم. پس هر که در حال گرسنگی شدید بی آن که مایل به گناه باشد [به خوردن محرّمات بیان شده] ناچار شود [می تواند به اندازه ضرورت از آن ها بهره گیرد] یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص: 61

1- مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج 15، ص 179، شرح نووی؛ هم چنین ر.ک: محمد بن عیسی ترمذی، صحیح ترمذی، ج 2، 308 درباره این حدیث در کتاب ولایت و امامت، ص 145، سخن گفته ایم.

2- سوره مائده آیه 3

قرآن می فرماید دین کامل شد؛ اما ایشان می گوید خیر، کامل نشده است و با تجارب دینی دیگران تکمیل می شود.

3. لازمه سخن ایشان این است که «محدود نمودن وحی به پیامبر، مستلزم عدم امکان رشد تجارب دینی بعد از پیامبر» می شود در جای دیگر نیز می فرماید «... هر تجربه گری می تواند آزموده تر شود. پیامبر هم می تواند به تدریج پیامبرتر شود...» (1) این مطلب صحیح نیست؛ زیرا وحی به عنوان پیامبری و به عنوان نبوت آمده است نه وحی به عنوان (وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) (2) (و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و آن چه [از داربست هایی] که [مردم] بر می افرازند، برای خود خانه هایی بر گیر).

وحیی که بر انبیا نازل می شود با پیامبر خاتم ختم شده است و حتی بر علی علیه السلام که نفس پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و افضل از سایر انبیا و مرسلین است نیز وحی به عنوان وحی نبوت نازل نمی شود؛ در حالی که دکتر سروش می گوید وحی دایره ای عام دارد و امکان دارد برای دیگران هم استمرار داشته باشد و این که نمی شود آن را به عنوان وحی خاص و وحی به عنوان وحی نبوت دانست آن دیگر الهامات و رؤیا هاست و چه بسا توهمات و تخیلات باشد.

نتیجه پایانی فصل

آقای دکتر سروش وحی را تجربه دینی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند؛ تجربه ای که برای دیگران قابل حصول است؛ مانند بقیه تجارب بشری بنابراین از نظر ایشان دیگران هم می توانند به این تجربه دینی دسترسی پیدا کنند و این تجربه قابلیت بسط و تکامل دارد و بنابراین خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وجود وحی الهی خطا ناپذیر را ایشان انکار می کنند

بر اساس آن چه گفتیم اگر وحی را تجربه دینی بدانیم، باید قرآن کریم را

ص: 62

1- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 134

2- سوره نحل آیه 68

نیز تجربه دینی بدانیم و در نتیجه باید قائل شویم به خطا پذیری قرآن ما در مباحثمان در این فصل ثابت کردیم که تجربه دینی دانستن وحی و نبوت باطل است.

ص: 63

فصل دوم: بررسی پندارهای دکتر سروش در باب قرآن کریم

ص: 65

مباحث کلامی ما از مهر سال 1390 شمسی شروع شد و بحمد الله تا کنون مباحث توحید و عدل و نبوت عامه و خاصه و بحث‌هایی دیگر، مثل جبر و اختیار و شرور و تقد و هابیت و مسیحیت را بیان کردیم در نهایت نیز به بخش پایانی بحث نبوت خاصه وارد شدیم و درباره معجزه جاویدان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی قرآن کریم و وجوه اعجاز آن بحث کردیم هم چنین قول به صرفه از سید مرتضی را هم در هشت جلسه بیان کردیم اکنون نیز وارد نظریه آقای دکتر عبد الکریم سروش و نقد آن می شویم بنابراین، این مباحث مربوط است به بحث نبوت، آن هم نبوت خاصه که آخرین بخش آن بحث اعجاز قرآن کریم است. در این فصل به نقد سخنان آقای دکتر عبد الکریم سروش می پردازیم که در کتاب کلام محمد رؤیای محمد گرد آمده است.

پندار دوم: آیا زبان قرآن، زبانی نمادین و رمز گونه است؟

یکی دیگر از نظریه های آقای دکتر عبدالکریم سروش این است که زبان قرآن، زبانی نمادین و رمزگونه است. زبان نمادین و رمز به این معناست که این زبان و این آیات، به خودی خود، قابل فهم نیستند و باید کسی دیگر آن را توضیح و تبیین و تفسیر کند تا معلوم شود منظور از این عبارت و آیه چیست. اگر توضیح داده شود قابل فهم است و در غیر این صورت قابل فهم نیست گاهی ایشان اسم زبان قرآن را زبان اشارت می نامد. وی می گوید:

زبان دین، زبان اشارت است. زبان متعارف، برای توصیف تجربه های متعارف و قلمرو های مألوف ساخته شده است اما رمز راز آلود میان طبیعت و ماورای طبیعت، زبانی برایش وضع نشده است. به همین علت، به کار گرفتن زبان متعارف در این قلمرو نا متعارف آن را مبهم و نا مفهوم می کند و راز دانان و رازگویان را وا می دارد تا به تمثیل و اشارت پناه برند و از مخاطبان خود بخواهند که صورت عبارت و معنای ظاهری آن را ننگرند بلکه نگاه خود را از ظواهر به بواطن معطوف دارند و به انگشت اشاره نظر ندوزند، بلکه به آن چه انگشت به آن اشاره دارد نظر کنند و درست همین جاست که پای تأویل در میان می آید. هیچ دینی از ادیان و سخن هیچ عارفی از عارفان خالی از اشارت و مستغنی از تأویل نبوده است. در مقام تأویل، عبارات، معانی نهفته و نا نوشته خود را آشکار می کنند و شخص از مقام مفسر به مقام معبر صعود می کند و دست به کشف محبوب می زند و در واقع، چنان عمل می کند که در حال تأویل و خواب گزاری است؛ یعنی می کوشد آن عبارت را همانند نماد هایی که در خواب

بر شخص آشکار می شود، تأویل و معنا کند. از همین جا می توانیم دریابیم که کار گوهری و اجتناب ناپذیر دین، حیرت افکنی است. (1)

وی در جایی دیگر، زبان دین را زبان حیرت می داند و می گوید:

دین امری راز آلود و حیرت افکن است و این، ضد قشریت است و آن وضوح و دقت و قشریتی که از یک ایدئولوژی می خواهند در دین وجود ندارد. (2) یا در جایی دیگر می فرماید:

دین دستگاهی از سنبل های مقدس است... (3)

ایشان در عین حال در جایی دیگر زبان قرآن را زبانی عرفی می داند:

زبان قرآن، زبان عرفی است؛ به این معنا که زبان فنی نیست زبان فقیهان نیست، زبان فیلسوفان هم نیست. زبان شاعران هم نیست... این که در مورد قیامت آمده است (يَوْمًا تَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا) (4) یا (يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَى وَ مَا هُمْ بِسُكَرَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (5) طعم و عطر مجاز دارد و بعید به نظر می رسد که در روز قیامت زن حامله ای باشد که از ترس و هول قیامت بچه خود را بیفکند و یا این که زن شیر دهی باشد که طفلی را که شیر می دهد فرو بنهد... همه این ها را باید به معنای مجازی فهمید... ممکن است ما امروز آیه ای را یا کلامی را خبری بدانیم، اما در آینده آن را مجازی و تأویل بردار بدانیم و این

ص: 70

1- عبدالکریم سروش بسط تجربه نبوی ص 332 و 333

2- همان، ص 126

3- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 70.

4- سوره مزمل آیه 17

5- سوره حج آیه 2

تغییر و تحول متناسب است با تئوری های ما در باب زبان و انسان و غیره (1)

ایشان زبان عرفی را نیز این گونه بیان می کند:

... رؤیای او به زبان عرفی بیان می شود؛ اما نیازمند خواب گزاری است و این خواب گزاری گرچه شبیه تأویل است اما همان نیست. آنان که تن به تأویل داده اند و دست از ظاهر کلام برداشته اند، ناخواسته به خواب گزاری نزدیک شده اند؛ لذا گر چه قرآن را کلام الله می خوانند عنوان خواب نامه محمد صلی الله علیه و آله بر آن صادق تر است و اگر واژه خواب گران می نماید می توان آن را مکاشفات محمد هم نامید باری محوریت با محمد است و رؤیاها و تجربه ها گزارش های او..... و در آینه خیال او و از روزنه رؤیای اوست که خدا چون سلطانی بر تخت نشسته است و تختش بر آب ایستاده است... (2)

اگر این بیان دکتر سروش را بپذیریم که زبان قرآن زبان نمادین و رمز است به فرض این که حتی قرآن تجربه دینی هم نباشد و خطا در آن راه نداشته باشد قرآن برای عموم مردم قابلیت استفاده نخواهد داشت و جزو آموزه هایی که مردم بتوانند از آن استفاده کنند نخواهد بود؛ چون عامه مردم با زبان رمز آشنایی ندارند و زبان رمز را کسانی می فهمند که با این رمز آشنا باشند

اشکال: آیا این نظریه دکتر سروش درباره نمادین بودن زبان قرآن، پذیرفتنی است؟

در پاسخ دکتر سروش باید گفت اگر بنا بود زبان قرآن زبان حیرت و راز و رمز و نمادین باشد پس آیاتی مانند (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) یا (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ) که در آن ها قرآن به تعقل و تدبّر امر کرده است چه جایگاهی خواهد داشت؟ قرآن می فرماید: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا)

ص: 71

1- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول انتظارات ما از دین، ص 115 و 116.

2- عبدالکریم سروش کلام محمد رؤیای محمد ص 193

كثيراً) (1) آیا به قرآن [عمیقاً] نمی اندیشند؟ چنانچه از سوی غیر خدا بود، همانا در آن اختلاف و نا همگونی بسیاری می یافتند) هم چنین می فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (2) ما آن را قرآنی به زبان عربی نازل کردیم تا شما [درباره حقایق مفاهیم و اشارات و لطایفش] تعقل کنید. در جایی دیگر نیز می فرماید: (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأْتُكُمْ بِهِ فَعَدَدٌ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ) (3) (بگو: اگر خدا می خواست آن را بر شما نمی خواندم و او هم شما را به آن آگاه نمی کرد همانا مدت ها پیش از نزول قرآن، در میان شما بودم [و ادعایی نداشتم اکنون صدق پیامبری خود را با این قرآن اثبات می کنم.] آیا نمی اندیشید؟)

اگر قرآن قابل فهم نباشد این دعوت برای چیست؟ آیا خدا مردم را دعوت به حل معما می کند؟ این بیان یعنی قائل شدن به نمادین بودن زبان قرآن با ظاهر قرآن تنافی دارد؛ چون ظاهر آیات نمی پذیرد که زبان قرآن زبانی باشد که قابل فهم نباشد عامه مردم نتوانند آیات قرآن را بفهمند البته منکر این مطلب نیستیم که در برخی از آیات راز و رمز هایی نیز وجود دارد؛ مثل حروف مقطعه قرآن: (الم) (4) و (کهیحص) (5) و... اشکالی هم وجود نخواهد داشت که بعضی از آیات، قرآن راز و رمزی باشند؛ لذا حدود ده معنا برای حروف مقطعه ای که اوایل برخی سوره های قرآن است بیان شده است یکی از معانی آن راز و رمزی است که بین خدا و رسولش هست؛ اما در همین حد نه بیشتر قرآن کتاب راز و رمز و کتاب حیرت نیست بلکه کتاب تعقل و تفکر است

البته این را هم می پذیریم که قرآن همه مطالب خود را و معارف عالی خود

ص: 72

-
- 1- سوره نساء آیه 82 .
 - 2- سوره یوسف آیه 2
 - 3- سوره یونس آیه 16
 - 4- سوره بقره آیه 1 سوره آل عمران آیه 1 سوره عنکبوت آیه 1 سوره روم، آیه 1 سوره لقمان آیه 1 سوره سجده، آیه 1.
 - 5- سوره مریم آیه 1

را به همه کس نمی دهد و همه نمی توانند تمام معارف قرآن را درک کنند. در روایات نیز وارد شده است که قرآن چندین بطن و طبقات معرفتی دارد و به هر کس به اندازه قدرت و ظرفیت معرفتی که دارد از علوم و دانش ها و معارف خودش به او اعطا می کند البته این اشکال نیز متوجه قرآن نیست بلکه متوجه کسی است که می خواهد از قرآن استفاده کند

برای روشن شدن مطلب مثالی می زنم فرض کنید دریایی باشد که از داخل این دریا مروارید هایی خارج و صید می شود و هر غواصی هر آن چه بیشتر بتواند نفس خود را حبس کند و به زیر آب برود و بیشتر در عمق آب جست و جو کند بیشتر مروارید از دل دریا خارج می کند آن غواص و شناگری که نفس بیشتری دارد مروارید بیشتری صید می کند و آن غواص که نفس کمتری دارد بالطبع مروارید کمتری بر می دارد در این جا نمی شود گفت دریا بخیل است و آن چه دارد به هر کس نمی دهد بلکه واقعیت این است که دریا بخیل نیست و بخشنده است و به همه عطا می کند؛ ولی مشکل متوجه غواصی است که نفسش کم است و ظرفیت برای برداشتن و صید مروارید بیشتر ندارد ظرفیت تنفسی افراد با هم اختلاف دارد و هر کس به اندازه ظرفیت خودش می تواند از دریا اصطیاد کند.

بلا تشبیه قرآن نیز چنین حالتی دارد بطون و طبقات معرفتی مختلفی در کتاب خدا وجود دارد بلکه همه قرآن برای همه کس ظاهر نمی شود؛ اما ظاهر نشدنش به سبب قاری و تلاوت کننده است و اوست که باید دارای خصوصیتی باشد تا قرآن پرده های معرفتی خود را برای او کنار بزند تا او بتواند به بطن های قرآن برسد. در بعضی از روایات وارد شده است که قرآن کریم تا هفت بطن و در بعضی از روایات آمده است تا هفتاد بطن دارد قرآن کتابی است که تا هفتاد بطن دارد و عمق آن بسیار است. اگر هفتاد را علامت کثرت بگیریم، یعنی برای قرآن بطون مختلف و متعددی هست؛ اما این کثرت بطن به این معنا نیست که هیچ مطلب و مفهومی از قرآن قابل فهم نباشد و حتی آیاتی از قبیل آیات زیر را نتوان فهمید (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (1) (بگو: او خدای یکتاست) یا (وَاقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى

ص: 73

النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ (1) (و نماز را در دو طرف روز و ساعات نخستین شب بر پا دار که یقیناً نیکی ها را از میان می برند این برای یاد کنندگان تذکر و یاد است) یا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (2) (ای مؤمنان، چون برای نماز روز جمعه ندا دهند، به سوی ذکر خدا بشتابید و خرید و فروش را رها کنید که این [اقامه نماز جمعه و ترک خرید و فروش] برای شما بهتر است؛ اگر [به پاداشش] معرفت و آگاهی داشتید.)

این قبیل ظواهر قرآن قابل فهم است؛ ولی مخالف این مطلب نیست که قرآن دارای بطون مختلفی باشد بنابراین پندار دکتر سروش درباره نمادین بودن زبان قرآن را نمی توان پذیرفت پاسخ ایشان را در این باره به تفصیل بیان نمی کنیم و بطلان آن را به وضوحش وا می گذاریم؛ زیرا این نظریه با آن چه ما در قرآن مشاهده می کنیم مخالف است و هر کس با هر درجه معرفتی که داشته باشد زمانی که قرآن را تلاوت می کند مطلبی از قرآن می فهمد؛ هر چند دریافت قاریان قرآن با هم متفاوت است آن چه علامه طباطبایی از قرآن می فهمید با آن چه شخص عادی می فهمد متفاوت است قرآن دریایی است که هر کس به اندازه ظرفیت و تعقل خود از آن بر می دارد پس بیان دکتر سروش در این باب به حسب ظاهر نا تمام است.

ص: 74

1- سوره هود آیه 114

2- سوره جمعه آیه 9

پندار سوم: آیا قرآن به زبان قوم نازل شده است؟

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (1) (و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند. پس خدا هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می کند و هر کس را بخواهد، هدایت می نماید و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است).

با توجه به این آیه زبان قوم یعنی این که اگر موسی علیه السلام پیامبر بنی اسرائیل است، به زبان عبری با قوم خود سخن می گوید و چون محل بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله شبه جزیره حجاز و در میان اعراب است به زبان عربی سخن می گوید.

از سخنان برخی نویسندگان و خاور شناسان این گونه بر می آید که قرآن کاملاً تسلیم فرهنگ عصر نزول - بوده است. به عبارت دیگر، قرآن فرهنگ زمان خویش را که همان فرهنگ جاهلی عرب و آمیخته با خرافات ضد علمی بوده پذیرا شده و آن فرهنگ در متن قرآن وارد شده است البته درباره قرآن، برخی از نویسندگان این دیدگاه را کاملاً پذیرفته اند؛ هم چون دکتر سروش که در این زمینه می نویسد:

نه فقط زبان اسلام که فرهنگ آن هم عربی است؛ و لذا نه فقط زبان اسلام که فرهنگ آن هم عرضی است؛ بدین معنا که (نظراً، نه عملاً) می توانست به گونه ای دیگر باشد کم ترین و آشکار ترین جلوه این عربیت، زبان

ص: 75

عربی است؛ لکن اوج و عمقی فراتر از این دارد اوجش در استفاده از مفاهیم و تصوراتی است که فرزند فرهنگ و پرورده جهان بینی اعراب است. در این میان جهان مألوف و محسوس و سنن و آداب اعراب نیز جای خود دارد. این که قرآن نشان از حوران سیه چشم (نه زنان چشم آبی) در بهشت می دهد و این که آنان را در خیمه ها ساکن می بیند (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) (1)، این که به ناظران توصیه می کند تا به شتر و خلقت آن بنگرند: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ مِنْ خُلِقَتْ) (2) و این که از میوه های گرمسیری مورد شناخت اعراب سخن می گوید... همه نشان می دهد که چگونه رنگ و بوی ذوق و ظرافت و خُلق و خشونت و رسم و عادت و محیط و معیشت عربی، هسته مرکزی اندیشه اسلامی را چون قشری سستبر فرا گرفته است و تردید نیست که به واسطه پیامبر عزیز و عظیم اسلام در محیط دیگر دفتر وحی و قانون شفای او را پاک رنگی دیگر می زد و بدون آن که ذره ای از فروغ و فخامت پیام آن بکاهد او را از اشاره کردن به ستوران و حوران و زنده به گوران و قریش و ابو لهب و... بی نیاز می کرد. نه این که در آن صورت، گوهر بی صدف و پیام برهنه عرضه می کرد؛ به عرضیاتی دیگر تعرض می کرد و کلام و پیامش جامه و زیور دیگر می پوشید. (3)

در جایی دیگر ایشان می فرماید:

توضیح چندانی لازم ندارد که در نسبت با اسلام، عربی بودن عین عرضی بودن است کافی بود پیامبر اسلام ایرانی یا هندی یا رومی باشد تا زبان دینش پارسی یا سانسکریت یا لاتین گردد چیزی که هست این است که زبان عربی اینک تنگناها و فراخناها و روشنی ها و تیرگی ها و ویژگی های خود را بر وحی محمدی تحمیل کرده است و چون نی که بر دهان نی زن نشسته باشد

ص: 76

1- سورة الرحمن آیه 72

2- سورة غاشیه آیه 17

3- سروش دباغ آیین در آیین؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 86 تا 87

شکی نیست که اسلام اگر به جای حجاز در یونان و هند و روم ظهور می کرد اسلامی یونانی و هندی عرضیاتشان که تا عمیق ترین لایه های هسته مرکزی پیش می روند با اسلام عربی تفاوت بسیاری می کرد؛ فی المثل اندیشه نیرومند فلسفی یونان ابزارهایی زبانی و مفهومی و دستگاه واژگانی ویژه ای در اختیار پیامبر اسلام قرار می داد که گفتمان او را عوض می کرد؛ چنان که امروز هم پس از قرن ها سیر و سلوک اسلامی ایرانی و هندی و عربی و اندونزیایی، به شهادت ادبیات دینی شان با یک دیگر تفاوت ها دارند (علاوه بر مشترکات بسیار؛ آن هم نه در زبان ظاهری، که در عمق درد و فرهنگ دینی. این قصه بسی عمیق تر از قصه عنب و انگور و استافیل مولاناست (2)

توضیح اجمالی دیدگاه دکتر سروش

نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عربی است؛ و لذا نه فقط زبان اسلام که فرهنگ آن هم عرضی است...». زبان قوم از نظر ایشان یعنی این که هنگامی که رسول خدا می خواهد پیام خدا را به مردم ابلاغ کند فرهنگ و آداب و رسوم آن قوم خود به خود با آن چه خدا فرموده است و قرار است به مردم منتقل کند مخلوط می شود.

ایشان برای توضیح بیشتر می افزاید: «توضیح چندانی لازم ندارد که در نسبت با اسلام عربی بودن عین عرضی بودن است. کافی بود پیامبر اسلام ایرانی یا هندی یا رومی باشد...». ما در دین و در اسلام ذاتیاتی داریم و عرضیاتی در اسلام و قرآن و وحی مواردی وجود دارد که قابل تغییر نیست؛ حتی اگر به زبان اقوام دیگر باشد؛ یعنی اگر پیامبر در قلب اروپا و آمریکا هم بود این ذاتیات وجود داشت. برای مثال یکی از آن ذاتیات توحید را می گرفت و (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را در آمریکا به همان زبان برای آن ها بیان می فرمود خداوند در شبه جزیره حجاز یکی

ص: 77

1-، همان مدخل اول، انتظارات ما از دین، ص 86

2- همان مدخل اول انتظارات ما از دین ص 92

است در اروپا یکی است و در آمریکا هم یکی است و تغییری نمی کند این موضوع جزو ذاتیات اسلام و وحی است.

ایشان در ادامه می فرماید: «در این میان جهان مألوف و محسوس و سنن و آداب اعراب نیز جای خود دارد این که قرآن نشان از حوران سیه چشم (نه زنان چشم آبی) در بهشت می دهد...، همه نشان می دهد که چگونه رنگ و بوی ذوق و ظرافت و خُلق و خُشونت و رسم و عادت و محیط و معیشت عربی هسته مرکزی اندیشه اسلامی را چون قشری ستر فرا گرفته است.»

وحی الهی عرضیاتی دارد؛ یعنی اموری از فرهنگ و سنن آن زمان وجود دارد که با وحی در آمیخته و در آن داخل شده است؛ زیرا این پیامبر، پیامبری است که در میان عرب های بادیه نشین مبعوث شده است. اگر این پیامبر در عصر انقلاب فرانسه و در کشور فرانسه مبعوث شده بود شما دیگر چنین مواردی را نمی دیدید پیامبر به دلیل این که در صحرا و حجاز مبعوث شده است می فرماید (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (1) (آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟؛ چون در حجاز شتر فراوان است و اغلب از شتر استفاده می کنند شتر یکی از منابع در آمد آن هاست اگر این پیامبر در انقلاب فرانسه بود به جای (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) مثلاً می گفت «أفلا ينظرون إلى الترن كيف ذهبت!»

یا در مثالی دیگر چون پیامبر، پیامبری است که در زمان او زنان در صحرا بودند و در اثر آفتاب و تابش شدید آن جا و زحمت و کار زیاد چهره های آن ها سوخته می شد زنان بهشتی را به زنانی که سفیدند و چشمان آن ها سیاه است ترسیم کرده است اگر ایشان در اروپا مبعوث شده بودند چون زنان آن جا همگی سفید هستند و چشمانشان رنگی است دیگر زن سپید و چشم آبی توجه آن ها را جلب نمی کرد و اتفاقاً زنانی که سبزه باشند توجه آن ها را بر می انگیزد امروزه در اروپا تونل هایی و مکان هایی را ساخته اند که اشعه های ماوراء بنفش یا قرمز را به داخل آن تونل ها می تابانند تا افراد بتوانند بدن های خودشان را سبزه و برنزه

ص: 78

کنند خانمی که پوستی سفید دارد هزینه ای هنگفت می کند تا تحت پوشش آن اشعه قرار بگیرد تا پوست سپید او تبدیل به سبزه شود بنابراین، چون آن جا زنان سبزه پوست توجه برانگیز هستند در این صورت آیات به گونه ای دیگر نازل می شد گفته می شد زنان بهشتی زنانی هستند که سبزه گون هستند، بنابراین این که قرآن می فرماید زنان بهشتی سپید هستند به دلیل خصوصیات سرزمین حجاز است. اگر پیامبر اسلام در اروپا بود وحی این گونه نبود.

در دین اسلام آمده است که ارث زن نصف ارث مرد است و دختر نصف ارث پسر ارث می برد این موضوع به دلیل آن است که زمان نزول وحی در حجاز، ارث به دختران و زنان نمی رسید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند به آن ها ارث بدهید؛ اما چون آنان در مقابل پیامبر موضع می گرفتند و می گفتند که زنان با ما تفاوت دارند و از جنس دیگری هستند از این رو فرمودند به آن ها ارث بدهید اما نصف مردان اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و امروز به پیامبری مبعوث می شدند می فرمودند ارث باید مساوی داده شود؛ چون امروز تساوی حقوق زن و مرد مطرح است دیه ای که در دین اسلام آمده است مربوط به عرب جاهلی است و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دین اسلام آن را تصدیق کرد

هم چنین قبله گاه مسلمانان به سبب آن در مکه قرار داده شد که پیامبر در حجاز بود و چون کعبه در حجاز از قدیم الایام مکان مقدسی بوده است، به همین دلیل قبله گاه مسلمانان قرار گرفت اگر این پیامبر در جایی دیگر مبعوث شده بود شاید قبله او هم قبله دیگری بود مهم این نیست که شما به سمت کعبه بایستید مهم آن است که خداوند می فرماید: (وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (1) (مالکیت مشرق و مغرب فقط ویژه خداست. پس به هر کجا رو کنید آن جا روی خداست یقیناً خدا بسیار عطا کننده و داناست.)

این در حالی است که قبله جزو ذاتیات دین اسلام است؛ زیرا اگر به هر سمتی جز قبله نماز بخوانیم نماز صحیح نیست قبله، جزو مستثنیات از حدیث لا تعاد است: (وَقَالَ اللَّهُ لِيُزَارَةَ : لَا تَعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةٍ : الطَّهُّورِ وَالْوَقْتِ وَالْقِبْلَةِ

ص: 79

وَ الرَّكُوعِ وَ السُّجُودِ» (1) اگر کسی حتی از روی نسیان هم نماز واجب را به سمتی غیر از قبله بخواند طبق این حدیث باید در وقت نماز آن را اعاده و در خارج از وقت آن را قضا کند؛ اما آقای دکتر سروش می فرماید که قبله جزو عرضیات است و اگر پیامبر جای دیگری مبعوث می شد نگاه می کرد ببیند مقدسات آن ها چیست و در چه مکانی قرار دارد و همان را قبله قرار می داد. پس نماز خواندن به سمت کعبه ذاتی نیست و عرضی است

جناب دکتر سروش در کتاب کلام محمد، رؤیای محمد می گوید:

تلقی بشری از قرآن، تفاوت نهادن میان جنبه های ذاتی و عرضی قرآن را میسر می کند. بعضی از جنبه های دین به طور تاریخی و فرهنگی شکل گرفته اند و امروز دیگر موضوعیت ندارند همین، امر به عنوان مثال درباره مجازات های بدنی که در قرآن مقرر شده اند صادق است. اگر پیامبر در یک محیط فرهنگی دیگر زندگی می کرد این مجازات ها احتمالاً بخشی از پیام او نمی بودند. وظیفه مسلمانان امروز این است که پیام گوهری قرآن را به گذشت زمان ترجمه کنند. (2)

این تفکر تا آن جا پیش می رود که احکام دین، همه یا بسیاری از آن، لغو می شود. اگر نماز می خواهد بخواند مهم نیست به کدام جهت نماز می خواند هم چنین نماز خواندن به زبان عربی لزومی ندارد اگر این پیامبر در اروپا و آمریکا بود به زبان انگلیسی صحبت می کرد و نماز باید به آن زبان خوانده می شد و به جای (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) گفته می شد، In the name of Allah, Most Gracious. Most Merciful، بنابراین در نماز خواندن هم لازم نیست نماز به زبان عربی خوانده شود. باید عرب به عربی و فارس به فارسی و انگلیسی به انگلیسی نماز بخوانند؛ هر چند ارتباط و اصل نماز باید باشد پس زبان نیز از

ص: 80

1- محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 1، ص 371 ح 9 باب 3 از ابواب وضوء و ج 4، ص 312، ح 1، باب 9 از ابواب قبله، صحیح زراره

2- عبدالکریم سروش کلام محمد رؤیای محمد ص 99

بنابراین اگر امری عرضی شد، آن عرضیات، در واقع پیرایه های دین هستند و اگر کنار گذاشته شوند مشکلی پیش نمی آید در واقع اصل دین و ذاتیات مهم است که یکی از آن ها توحید است؛ یعنی (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) به هر زبانی که می آمد و در هر زمانی که گفته می شد باز خدا یکی بود

بنابر نظریه دکتر سروش، در وحی ذاتیاتی وجود دارد که قابلیت تفکیک از دین را ندارد و این همان دین اصلی است که باید به آن تمسک کرد؛ اما عرضیات چون در آن عصر و قوم بوده است، در وحی الهی وجود پیدا کرده است و در صورتی که انجام ندادیم مشکلی پیش نمی آید بر اساس این فرمایش دکتر سروش، قرآن به کلی از درجه اعتبار ساقط می شود به دلیل این که ما هر موردی را شک کردیم که آیا جزو ذاتیات است یا عرضیات اصل آن است که جزو ذاتیات نیست اگر ذاتی نباشد عرضی می شود و قابل انفکاک است طبق این نظریه باید باب بسیاری از فروع فقهی و کتاب های فقهی بسته شود و مواردی، از جمله حدود و قصاص و دیات و ارث و حقوق زن ها و حجاب و نماز و روزه، دیگر تقریباً کتاب تاریخی می شود و باید به موزه سپرده شود و کارایی ندارد.

آری، خدایی هست و تو مخلوق خدا هستی و تو باید با خدا ارتباط برقرار کنی. ارتباط تو هم باید ارتباطی عاشقانه و معنوی باشد این جزو اصول و ذاتیات دین است، حال این که چگونه باید با خدا ارتباط برقرار کرد، بستگی به حالات روحیات شخص دارد ممکن است کسی در دل شب بیدار شود و نماز شب بخواند و ممکن است شخصی دیگر که جوان است شب را بخوابد و ساعت ده صبح خیلی سر حال از خواب بیدار شود و با خدای خودش ارتباطی عاشقانه برقرار کند و نماز شب را ساعت ده صبح بخواند مهم آن است که او باید با خدا ارتباط داشته باشد حال اگر آن ارتباط واجب و مستحب هم نشد خود آن شخص به گونه ای ارتباط برقرار کند این موارد همگی از عرضیات است و اصل وجود ارتباط با خداست آن شخص ساعت سه نصف شب با خدای خودش ارتباط برقرار می کند و این جوان ساعت ده صبح ارتباط برقرار می کند چون ارتباط عاشقانه است شخص می تواند خواب مفصلی برود و بعداً سر حال نمازش را بخواند حتی حمد و سوره هم لازم نیست به زبان عربی باشد؛ چون شخص معنای آن را نمی فهمد

حتی شخص می تواند با موزیک و موسیقی قشنگ و زیبایی، اشعاری را بخواند و در آن اشعار و غزلیات حافظ با معشوق حقیقی خود نزد عشق ببازد. خب با این حساب باید فقه را تعطیل کرد

آن چه بیان شد، در واقع چهره ای کلی از نظریه دکتر سروش است که معروف است به نظریه «زبان قوم» زبان قوم به این معناست که قرآن به زبان قوم نازل شده است ایشان در این نظریه اسلام را به ذاتی و عرضی تقسیم کرده است. ما این بحث را ان شاء الله مفصل بیان خواهیم کرد و خواهیم گفت که آیا این نظریه دکتر سروش تمام است یا خیر.

در واقع، نظریه سوم آقای دکتر سروش آن است که قرآن به زبان قوم نازل شده است و خداوند هر پیامبری را به زبان قومش فرستاده است. قرآن کریم نیز به زبان قوم پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است وقتی قرآن به زبان قوم باشد، خصوصیات پیما می کند و آثاری از فرهنگ قوم و عربیت جاهلی در قرآن نمود و راه پیدا می کند

ذاتی و عرضی در دین

از جمله مباحثی که بسیار واضح و جدی به دنبال و به تبعیت نظریه «زبان قرآن، زبان قوم است» آمده است بحث «ذاتی و عرضی در ادیان» است. اسلام و قرآن آموزه هایی دارد که ذاتی است و آموزه هایی که عرضی است. ذاتیات آن مغز آن است و عرضیات آن همان پوسته هاست که به کار نمی آید و دور ریخته می شود این نظریه از جمله نظریاتی است که دکتر سروش مطرح کرده است به سبب این که عده ای آن را قبول و از آن دفاع کرده و آن را پذیرفته اند، لازم است این نظریه را نقد و بررسی کنیم و ببینیم آیا تمام است یا خیر

آقای دکتر سروش این نظریه را در مقاله ای تحت عنوان «ذاتی و عرضی در ادیان» مطرح کرده است اجمال این مقاله را از روی آثار خودشان بیان و نقد خواهیم کرد تا ببینیم ایشان اول چه گفته اند و بعد از این که گفتارشان معلوم شد ببینیم چه مقداری از فرمایش ایشان را می شود قبول کرد و چه مقدار قابل نقد و مناقشه است.

آقای دکتر سروش، این نظریه را مانند آقای فراست خواه که قائل بودند قرآن دارای مغز و پوسته است فقط منحصر به قرآن نمی دانند؛ بلکه ایشان برای تمام

ادیان یک بخش ذاتی و یک بخش عرضی قائل هستند، بنابراین ابتدا باید ببینیم منظور ایشان از ذاتی و عرضی چیست.

آقای دکتر سروش در جای جای مقالات و آثار خود این نظریه را بیان کرده اند که ما در این جا به بعضی از این بیانات اشاره می کنیم:

در تقسیم بندی ذاتی و عرضی در دین، اولاً خود دین مراد است، نه معرفت دینی و نه احوال دینداران. ثانیاً فرضی است در باب دین (مقام ثبوت) که می تواند به منزله پیش فرضی برای فهم دین در (مقام اثبات) به کار گرفته شود. ثالثاً مقصود از عرضی آن است که می توانست و می تواند به گونه دیگری باشد؛ گر چه دین هیچ گاه از گونه ای از گونه های آن تهی و عاری نیست. ذاتی دین، به تبع، آن است که عرضی نیست و دین بدون آن، دین نیست و تغییرش به نفی دین خواهد انجامید. ذاتی اسلام آن است که اسلام بدون آن، اسلام نیست و دگرگونی هایش به پیدایی دین دیگری خواهد انجامید... وجود تاریخی ادیان مسلم است؛ لکن وجود یک ذات و روح مشترک در میان همه آن ها امری مسلم نیست و بلکه اثباتش نزدیک به محال است، ادیان افراد یک کلی به نام دین نیستند و پیش از آن که اشتراک در ماهیت داشته باشند، با یکدیگر (به قول ویگتنشتاین) شباهت خانوادگی دارند؛ مثل اعضای خانواده که چشم ها و ابرو ها و لب ها و گونه ها و اندامشان کما بیش شبیه است؛ اما قدر مشترک ندارند (1).

ایشان در جایی دیگر می گوید:

همین سیاسی بودن دین که فخر مسلمانان است نزد مسیحیان به معنای آلوده شدن دین به دنیا و لذا دور شدنش از خلوص مطلوب است. بودیسم خدا ندارد یا تجربه تفسیر شده از خدا ندارد هندوئیسم چند خدایی است؛ در حالی که اسلام و یهودیت و مسیحیت تک خدایی است. یهودیت، شریع و احکام دارد؛ اسلام هم؛ لکن بودیسم و مسیحیت فاقد آن اند هندو ها و

ص: 83

1- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش، مدخل اول، انتظارات ما از دین، ص 83 تا 84

بودایی ها به معاد دنیوی (تناسخ) معتقدند؛ در حالی که مسلمانان و یهودیان و مسیحیان، به معاد اخروی باور دارند. خدای ادیان با هم فرق دارد. خدای یهودیان سخت گیر تر و دینشان عبوس تر است تا خدا و دیانت مسیحیان که سرشار از عواطف پدرا نه است. از پیامبر اسلام آورده اند که فرمود: «أنا ذو العینین» (1) (من دو چشم دارم)؛ یعنی مکتب من، هم واجد ویژگی های دین موسی است، هم واجد ویژگی های دین عیسی است. پیداست که فرض وجود گنجی واحد در دل این ویرانی ها و نا همسانی ها ابطال ناپذیرتر از آن است که در خور اعتنا باشد باری، دست بردن به کشف عرضی ها، پر حاصل تر از جست و جوی عرضیات دین به معنای کلی آن است.

... توضیح چندانی لازم ندارد که در نسبت با اسلام، عربی بودن عین عرضی بودن است. کافی بود پیامبر اسلام، ایرانی یا هندی یا رومی باشد تا زبان دینش پارسی یا سانسکریت یا لاتین گردد چیزی که هست این است که زبان عربی اینک تنگنا ها و فراخنا ها و روشنی ها و تیرگی ها و ویژگی های خود را بر وحی محمدی تحمیل کرده است (2).

نه فقط زبان اسلام که فرهنگ آن هم عربی است؛ و لذا نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عرضی است؛ بدین معنا که (نظراً، نه عملاً) نمی توانست به گونه دیگر باشد. کمترین و آشکارترین جلوه این عربیت، زبان عربی است؛ لکن اوج و عمقی فراتر از این دارد اوجش در استفاده از مفاهیم و تصوراتی است که فرزند فرهنگ و پرورده جهان بینی اعراب است. در این میان جهان مألوف و محسوس و سنن و عادات اعراب نیز جای خود دارد. این که قرآن نشان از حوران سیه چشم (نه زنان چشم آبی) در بهشت می دهد و این که آنان را

ص: 84

1- امام خمینی، سر الصلوة معراج السالکین و صلوة العارفین، ص 92.

2- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول، انتظارات ما از دین، ص 85 تا 86

در خیمه ها ساکن می بیند (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) (1) و این که به ناظران توصیه می کند تا به شتر و خلقت آن بنگرند (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (2) و این که از میوه های گرمسیری مورد شناخت اعراب سخن می گوید: موز: (طَلْحٍ مَّنْضُودٍ)، (3) خرما و انار (فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ زُمَّانٌ) (4) ، انگور: (وَعِنَبًا وَقَضْبًا) (5) ، زیتون: (وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا) (6) انجیر: و (التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ) (7) این که از تقویم قمری استفاده می کند (ماه رمضان برای روزه، ذی الحجه برای حج، ماه های حرام برای تحریم جنگ و...) این که از قبیله قریش و کوچ زمستانی و تابستانی ایشان سخن می گوید: (لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ) (8) ، این که به ابولهب و همسرش اشاره می کند که لیف خرما را تافته بر گردن دارند، این که در بهشت از کوزه ها و بالش ها و فرش های زربافت نشان می دهد (وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ وَ نَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ وَ زُرَابِيٌّ مَّبْتُوثَةٌ) (9) ، این که حدیث هول قیامت را با تعبیر و نهادن شتر آستن ده ماهه بیان می کند: (وَإِذَا الْعِشَاءُ عُطِّلَتْ) (10) این که از رسم عربی زنده به گور کردن دختران سخن در میان می آورد (وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (11) این که شراره های آتش جهنم را به شتران زرد مایل به سیاهی،

ص: 85

-
- 1- سورة الرحمن آیه 72
 - 2- سوره غاشیه آیه 17
 - 3- سوره واقعه آیه 29
 - 4- سورة الرحمن آیه 68
 - 5- سوره عبس آیه 28
 - 6- سوره عبس آیه 29
 - 7- سوره تین آیه 1
 - 8- سورة، قریش آیه 1
 - 9- سوره غاشیه آیات 14 تا 16
 - 10- سوره تکویر، آیه 4
 - 11- سوره تکویر آیات تا 9.

مانند می کند: (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهٗ جَمَلَتْ صُفْرًا) (1)، این که از حیوانات آشنا و مألوف اعراب چون اسب و استر و شتر حمار و شیر و فیل و خوک و مار نام می برد و این که پشم و پنبه و کافور و زنجبیل و زنجبیر هفتاد ذرعی و فلز گداخته و... را که اشیاء و ابزار های متعارف و معروف عرب بودند مطرح می کند و بسی بیش از این ها که با تتبع در قرآن و سنت نبوی گرامی به دست می آید، همه نشان می دهد که چگونه رنگ و بوی ذوق و ظرافت و خُلق خشونت و رسم عادت و محیط و معیشت عربی هسته مرکزی اندیشه اسلامی را چون قشری سستبر فرا گرفته است تردید نیست که بعثت پیامبر عزیز و عظیم اسلام در محیطی دیگر دفتر و قانون شفای او را پاک رنگی دیگر می زد و بدون آن که ذره ای از فروغ و فخامت پیام آن بکاهد او را از اشاره کردن به ستوران و حوران و زنده به گوران و قریش و ابولهب.... بی نیاز می کرد. نه این که در آن صورت گوهر بی صدف و پیام برهنه عرضه می کرد؛ بل به عرضیات دیگر تعرض می کرد و کلام و پیامش جامه و زیور دیگر می پوشید (2)

لکن در دامن اسلام و با ارجاع به مرجع جدید روح و رایحه دیگر یافته اند به عبارت دیگر پیامبر اسلام از خشت هایی که فرهنگ عربی در اختیار او نهاد بنایی تازه ساخت که هم از آن فرهنگ نَسب می برد و هم از بنا های فرهنگی دیگر سبق می برند. (3)

شک نیست که اسلام اگر به جای حجاز در یونان و هند و روم ظهور می کرد اسلامی یونانی و هندی از عرضیاتشان که تا عمیق ترین لایه های هسته مرکزی پیش می روند، با اسلام عربی تفاوت بسیار می کرد؛ فی المثل اندیشه نیرومند فلسفی یونان ابزار هایی زبانی و مفهومی و دستگاه واژگانی ویژه ای در

ص: 86

1- سوره مرسلات، آیات 32 تا 33

2- سروش دباغ آیین در آیین؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبد الکریم سروش، مدخل اول، انتظارات ما از دین، ص 87

3- همان مدخل اول انتظارات ما از دین ص 89

اختیار پیامبر اسلام قرار می داد که گفتمان او را عوض می کرد (1)

احکام فقهی و آداب شرعی و اشکال و صور آیین های عبادی و غیر عبادی و مقررات فردی و اجتماعی (نه مقاصد شارع و غایات و مصالح شرایع که جزو ذاتیات دین اند) در اصل تشریعیان مشروط به امور و احوال و شرایط روحی و اجتماعی و جغرافیایی و تاریخی قومی معینی بوده اند؛ به طوری که اگر آن شرایط به گونه ای دیگر بود آن آداب و احکام و مقررات هم صورت و سامان دیگر می گرفتند...

یعنی اگر پیامبر در میان قومی دیگر با آداب و روایات دیگر ظهور می کرد در عین حفظ مقاصد شریعتش (یعنی حفظ دین و عقل و جان و نسل و مال) صورت کثیری از احکامش عوض می شد و فی المثل احکام قصاص و دیات و نکاح و طلاق و طهارت و نجاست و پوشش مرد و زن و به طور کلی حقوق مرد و زن و برده و آزاد و مسلمان و غیر مسلمان و...، همه به شکل دیگری در می آمد و باز هم اسلام همان اسلام می بود. اما این که اکثر احکام فقهی و حتی ضروریات آن عرضی بوده اند و هستند مدلولی است که جای شبهه ندارد؛ حتی نماز و روزه هم با طاعت متوسطه آدیان تناسب یافته اند؛ اگر طاقتشان افزون تر بود بسا که واجباتشان هم افزون تر می شد

اجتهاد هم بنابر آن رأی دیگر در جریان اصل برائت و استصحاب و فروع علم اجمالی و امثال آن خلاصه نخواهد شد؛ بلکه عمدتاً به معنای ترجمه فرهنگی خواهد بود و در همه عرضیات جاری خواهد شد و خرما به بصره بردن عربی را به صورت زیره به کرمان بردن فارسی ترجمه خواهد کرد؛ یعنی حفظ روح در عین تبدیل جسم؛ یعنی ملاحظه عرفیات و آداب خلیقات فرهنگ های گوناگون را کردن و مقاصد شریعت را نه شکلاً بل روحاً و معناً حفظ کردن و

ص: 87

تلقی بشری از قرآن تفاوت نهادن میان جنبه های ذاتی و عرضی قرآن را میسر می کند بعضی از جنبه های دین به طور تاریخی و فرهنگی شکل گرفته اند و امروز دیگر موضوعیت ندارند همین امر به عنوان مثال درباره مجازات های بدنی که در قرآن مقرر شده اند صادق است. اگر پیامبر در یک محیط فرهنگی دیگر زندگی می کرد این مجازات ها احتمالاً بخشی از پیام او نمی بودند. وظیفه مسلمانان امروز این است که پیام گوهری قرآن را به گذشت زمان ترجمه کنند این کار درست مانند ترجمه یک ضرب المثل از یک زبان به زبان دیگری است. ضرب المثل را تحت اللفظی ترجمه نمی کنید. ضرب المثل دیگری پیدا می کنید که همان روح و معنا را داشته باشد همان مضمون را داشته باشد؛ ولی شاید همان الفاظ را نداشته باشد در عربی می گویند که فلانی خرما به بصره برده است اگر قرار باشد این را به انگلیسی ترجمه کنید می گویند فلانی ذغال سنگ به نیوکاسل برده است درک تاریخی و بشری از قرآن به ما اجازه این کار را می دهد. اگر بر این باور اصرار کنید که قرآن کلام غیر مخلوق و جاودانی خداست که باید لفظ به لفظ به آن عمل شود دچار مخمصه های لا ینحل می شوید

(2)

مراد دکتر سروش از ذاتی و عرضی در دین

ایشان می فرماید: «در تقسیم بندی ذاتی و عرضی در دین اولاً خود دین مراد است نه معرفت دینی و نه احوال دینداران...» با این بیان، در واقع ایشان می خواهد بگوید ما دیگر کاری با دینداران و معرفت دینی نداریم؛ بلکه مرادمان ذات دین است.

«ثانیاً فرضی است در باب دین (مقام ثبوت) که می تواند به منزله پیش فرض برای فهم دین (مقام اثبات) به کار گرفته شود...». ما برای شما ذاتی و عرضی را

ص: 88

1- همان مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 97

2- عبدالکریم سروش کلام محمد رؤیای محمد ص 19 تا 20

در دین توانستیم تصویر کنیم این تصویری که شما از ذاتی و عرضی در دین پیدا می کنید در مقام اثبات و در فهم دین به شما کمک می کند؛ یعنی آن چه عرضی شد دیگر وجود آن خیلی مهم نیست؛ می خواهد به آن عمل شود و می خواهد به آن عمل نشود؛ اما آن چه ذاتی دین است باید حتماً اخذ شود. اگر این تصویری که درباره بحث ذاتی و عرضی دکتر سروش بیان شد تمام باشد در مقام اثبات و فهم دین مؤثر است و در نتیجه فهمتان از دین به کلی عوض می شود «... این کار درست مانند ترجمه یک ضرب المثل از یک زبان به زبان دیگری است. ضرب المثل را تحت اللفظی ترجمه نمی کنید ...»

حال، مراد دکتر سروش از عرضی چیست؟ برای واضح شدن مطلب در توضیح فرمایش ایشان اگر ما سه ضرب المثل را در نظر بگیریم یکی در زبان فارسی و دیگری در زبان عربی و سومی در زبان انگلیسی مطلب روشن می شود. در زبان فارسی زمانی که می خواهند بگویند شما چیزی را به شهری بردید یا به جایی عرضه کردید که آن شیء در آن جا فراوان است می گویند: «زیره به کرمان بردن» در زبان عربی گفته می شود «يحمل التمرة إلى البصرة» (خرما به بازار بصره بردن) عراق قبل از جریانات حزب بعث اولین صادر کننده خرما به تمام دنیا بود که یکی از مهم ترین مراکز تولیدش شهر بصره بود، حال اگر کسی خرما را از جایی دیگر به بصره ببرد این ضرب المثل را می گویند که مانند همان زیره به کرمان بردن است در زبان انگلیسی ضرب المثلی وجود دارد که معنای آن این است «ذغال سنگ به نیوکاسل» بردن نیوکاسل مرکز فروش و صدور ذغال سنگ به تمام اروپاست حال اگر شما ذغال سنگ را برای فروش به آن جا ببرید این ضرب المثل مصداق پیدا می کند این سه ضرب المثل از سه شهر مختلف است: کرمان و بصره و نیوکاسل جنس هم متفاوت است زیره و خرما و ذغال سنگ، در واقع هم مقصد و هم جنس با هم فرق دارند هم چنین زبان های این سه ضرب المثل نیز با هم متفاوت است. در نتیجه معنای تحت اللفظی آن ها نیز با هم تفاوت دارد؛ اما وقتی دقت می کنیم در هر سه ضرب المثل یک روح حاکم است و هر سه می خواهند یک معنا را القاء کنند و آن این که یک جنسی را عرضه کنند به جایی که خود مراکز صادرات آن جنس است. پس این سه ضرب المثل یک روح حاکم دارد؛ اما مفردات آن ها با هم تفاوت دارد.

جناب دکتر سروش می فرماید داستان ذاتی و عرضی هم مانند این سه ضرب المثل است ذاتی آن روح حاکم در همه این مطالب است و یک معنا را بیان می کند؛ اما عرضیات، آن همان مفردات آن است در انگلستان می گویند «ذغال سنگ به نیوکاسل بردن» عرب می گوید «یحمل التمرة إلى البصرة»، فارسی زبان هم می گوید «زیره به کرمان بردن»؛ اما روح حاکم بر همه آن ها یکی است و این روح حاکم همان ذاتی آن هاست جنس هایی که عرضه می شود، یعنی زیره و خرما و ذغال سنگ و شهرها، یعنی کرمان و بصره و نیوکاسل، مهم نیستند؛ چون عرضی هستند

نکاتی در باب نسبت بین ذاتی و عرضی در دین از منظر دکتر سروش

اشاره

حال که مراد ایشان از ذاتی و عرضی تا اندازه ای روشن شد، در ادامه می فرماید که اگر بخواهیم نسبت بین ذاتی و عرضی و احکام آن ها را بیان کنیم این گونه می گوئیم:

نکته اول

قوام و هویت این ضرب المثل ها به درون مایه ثابت و مدلول مشترک، آن هاست نه به برون مایه های متغیر و معنای اولیه آن ها جنس ها و شهرها با هم فرق می کند پس برون مایه های آن متغیر است؛ اما قوام و هویت مشترکی دارند (درون مایه) و آن این است که شما جنسی را عرضه کنید به جایی که مرکز آن جنس است و در آن جا قیمت ندارد

نکته دوم

برون مایه ها و عرضیات از عوامل و شرایط خارجی بسیاری فرمان و تأثیر می پذیرند زیره و کرمان و خرما و بصره و ذغال سنگ و نیوکاسل قضایای عرضی هستند که از عوامل و شرایط خارجی تأثیر می پذیرند و این تأثیر در چهره ها و اندام های بسیار مختلفی ظاهر می شود

اندازه دانه خرما مشخص است دانه زیره از آن کوچک تر است و ذغال سنگ می تواند بسیار بزرگ تر باشد؛ اما در این ضرب المثل ها حجم این موارد مهم نیست پس عرضیات تحت شرایط مختلف می توانند تغییر شکل دهند. این که مقدار تغییر آن ها چقدر است نیز مهم نیست دانه زیره بسیار کوچک است و

ذغال سنگ هم می تواند به اندازه یک کوه باشد پس در واقع این عرضیات در جا های مختلف می توانند با هم تفاوت های زیادی پیدا کنند؛ اما با وجود این عرضیات هیچ وقت دیده نمی شوند و لحاظ نمی شوند

دکتر سروش در ادامه می گوید «... ذاتی دین، به تبع، آن است که عرضی نیست و دین بدون آن دین نیست و تغییرش به نفی دین خواهد انجامید ذاتی اسلام آن است که اسلام بدون آن اسلام نیست و دگرگونی هایش به پیدایی دین دیگری خواهد انجامید...»

ذاتی چیست؟ هیچ وقت ذاتی به تنهایی نمی تواند وجود داشته باشد؛ یعنی نمی توان یک ذات تنها و روح تنها داشت به عبارت دیگر نمی توان تصور کرد که کلامی متشکل از ذاتی باشد و از عرضیات تهی باشد در واقع ذات اگر تنها و برهنه باشد و عرضی بر آن عارض نشده باشد وجود خارجی ندارد چون هر کلامی که از گوینده صادر می شود جغرافیای زمانی و مکانی دارد و به ناچار باید در مکان و زمانی خاص و با زبانی خاص آن جمله بیان شود در نتیجه تحت تأثیر آن مکان و زمان و زبان قرار می گیرد، بنابراین در هیچ زمانی، ذاتی لخت و برهنه و بدون عرضیات نخواهیم داشت.

نکته سوم

«... ثالثاً مقصود از عرضی آن است که می توانست و می تواند به گونه دیگری باشد؛ گرچه دین هیچ گاه از گونه ای از گونه های آن تهی و عاری نیست...»

ضابطه در عرضیات چیست؟ ضابطه در عرضی این است که می توانست به گونه ای دیگر باشد و این که می توانست به گونه ای دیگر باشد پس عرضی است. من الآن این لباس را پوشیده ام اما می توانستم لباسی دیگر را بپوشم؛ همین که لباس قابلیت تعویض دارد عرضی می شود پس ضابطه عرضی این است که می تواند به گونه ای دیگر باشد و چون مثلاً این لباس ذاتی ما نیست ذاتی ما غیر از این لباس خواهد بود.

نکته چهارم

اگر چه عملاً (در خارج) هیچ وقت ذاتی از عرضی جدا نیست نباید احکام این دو با هم مخلوط شود؛ لذا اگر احکام این دو با هم خلط شود، مغالطه ای بزرگ پیش می آید از همین رو باید بین ذاتی و عرضی فرق گذاشت و آن ها را از هم جدا

کرد، در واقع این جدا کردن بین ذاتی و عرضی و احکام آن‌ها واجب علمی است و باید ذاتی و عرضی را از هم تفکیک کرد

نکته پنجم

اگر بخواهیم امری ذاتی را از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر ببریم و آن را منتقل کنیم انتقال معنی آن ذاتی با ترجمه تحت اللفظی امکان پذیر نیست. شما اگر در یکی از کشورهای اروپایی به زبان انگلیسی بگویید «زیره به کرمان بردن»، مخاطب نمی‌فهمد؛ اما اگر همین مثال را به فرهنگ خودشان بگویید «ذغال سنگ به نیوکاسل بردن» می‌فهمند منظورتان چیست در ضرب المثل فارسی گفته می‌شود «دماغت چاق است؟» یعنی سر حال هستی؟ منظور این نیست که دماغ طرف مقابل بزرگ است، حال اگر بخواهیم این مطلب را از زبان فارسی به انگلیسی منتقل کنیم اگر ترجمه شود «دماغت چاق است؟»، مخاطب در آن فرهنگ و زبان متوجه نمی‌شود باید طوری ترجمه شود که معنا را منتقل کند؛ لذا باید به جای معنای تحت اللفظی دماغت چاق است؟ گفته شود: «how are you?» و حال آن که چنین ترجمه ای ترجمه تحت اللفظی نیست. در عربی باید به جای آن گفته شود «کیف حالک؟» و اگر گفته شود «هل أنفک کبیر؟» (آیا دماغ شما بزرگ است؟) مخاطب متوجه منظور شما نمی‌شود بنابراین زمانی که می‌خواهید ذاتی و عرضی را از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل کنید با معنای تحت اللفظی نمی‌توانید آن معنا را انتقال دهید و مجبورید از ترجمه تحت اللفظی خارج شوید.

نکته ششم

اصالت عرضی‌ها محلی و دوره‌ای است اصالت عرضی‌ها جهانی نیست و همیشگی و جاودانی هم نیست. آیا همیشه شما یک نوع لباس می‌پوشید؟ بدیهی است که این طور نیست وقتی لباستان را کنار گذاشتید آیا خودتان را کنار زده اید؟ خیر؛ همچنان خودتان هستید و فقط لباستان کنار رفته است. بنابراین عرضی‌ها اصالتشان هم زمان دارد و هم محل و هم این که جاودان نیست اگر شما بخواهید در فصل گرما به بندر عباس یا به مکانی گرمسیری بروید آیا لباس گرم می‌برید؟ لباس گرم شما آن جا موضوعیت ندارد؛ چون آن جا هوا گرم است؛ اما اگر بخواهید به منطقه‌ای سردسیری مثل اردبیل بروید باید با خود لباس گرم ببرید.

بنابراین، استفاده از عرضی‌ها دوره‌ای است لباس گرم فقط در فصل زمستان یا در جایی که سردسیر است موضوعیت دارد اگر زمستان تمام شد لباس گرم کنار گذاشته می‌شود عرضی‌ها دوره‌ای هستند و اصالت آن‌ها محلی است؛ یعنی اگر از محلی به محل دیگر رفتید، باید آن عرضی را کنار بگذارید. اصالت عرضی‌ها دوره‌ای و محلی است و زمان تا زمان فرق می‌کند شما همیشه نمی‌توانید پالتو بپوشید هم چنین نمی‌توانید همیشه لباس تابستانی بپوشید تا این‌جا تا اندازه‌ای مراد آقای دکتر سروش از ذاتی و عرضی مشخص شد

ایشان در ادامه می‌گوید: «وجود تاریخی ادیان مسلم است؛ لکن وجود یک ذات و روح مشترک در میان همه آن‌ها، امری مسلم نیست و بلکه اثباتش نزدیک به محال است...»

ما می‌توانیم ذاتی و عرضی را در دین نیز تصور کنیم. اولاً وجود تاریخی ادیان مسلم است؛ یعنی ما یک دین نداریم بلکه ادیان داریم. این که شما فکر می‌کنید یک دین وجود دارد یا این که قرآن می‌فرماید دین در نزد خدا اسلام است و همه را دعوت به اسلام کرده است به معنای تسلیم شدن در برابر خداوند را ایشان قبول ندارد آن چه در تاریخ برای ایشان مسلم است وجود ادیان است. ثانیاً سؤال این است که آیا ادیان دارای ذات و روح مشترک هستند یا خیر جناب دکتر سروش می‌فرماید وجود یک ذات و روح مشترک در همه ادیان امری مسلم نیست؛ یعنی در ادیان نمی‌توان یک ذات و روح مشترک پیدا کرد پس اولاً وجود تاریخی یک دین مسلم نیست بلکه آن چه مسلم است وجود ادیان است و ثانیاً روح و ذات مشترک بین ادیان، امری مسلم نیست، بلکه اثبات آن نزدیک به محال است و اگر بخواهیم برای ادیان ذات و روح مشترک تصور کنیم اثبات این امر محال است؛ به دلیل این که ادیان افراد یک کلی به نام دین نیستند. برای مثال یک کلی داریم به نام انسان و یک کلی به نام حیوان و یک کلی به نام گیاه و یک کلی به نام جماد. کلی انسان بیش از هفت میلیارد فرد دارد که با هم فرق دارند. همه ما افراد کلی انسان هستیم کلی گیاه و حیوان و جماد هم به همین شکل است. حال، ایشان در پاسخ به این که آیا ادیان هم افراد یک کلی به نام دین هستند

می گوید خیر؛ یعنی یک کلی به نام دین که دارای افرادی باشد وجود ندارد ادیان پیش از آن که اشتراک در ماهیت داشته باشند با هم دیگر شباهت خانوادگی (1) دارند.

ایشان برای توضیح این نظریه مثال می آورند و می گویند: «بودیسم خدا ندارد یا تجربه تفسیر شده از خدا ندارد هندوئیسم چند خدایی است؛ در حالی که اسلام و یهودیت و مسیحیت تک خدایی است.

برای مثال خدا در هر کدام از این ادیان متفاوت است. ادیانی تک خدایی هستند مانند ادیان توحیدی ادیانی نیز چند خدایی هستند مانند هندوئیسم در هندوئیسم به چند خدا قائل هستند ادیانی مانند بودیسم نیز اصلاً به خدا اعتقاد ندارند؛ یعنی بودائیت دینی است بی خدا

ایشان مثالی دیگر نیز می آورند: «همین سیاسی بودن دین که فخر مسلمانان است...» در بحث سیاست، مسلمانان می گویند سیاست ما عین دیانت ماست و این را فخر مسلمانان می دانند؛ حال آن که مسیحیان عکس این مطلب را می گویند و قائلند که اگر کسی دین را به سیاست آلوده کند، در واقع، دین را تخریب کرده است و دین را باید از سیاست جدا دانست.

این موضوع نسبت به معاد نیز وجود دارد آیا بعد از این جهان روز رستاخیزی و معادی وجود دارد؟ ادیان توحیدی معاد اخروی را قبول دارند؛ اما بعضی از ادیان، مسئله ای به نام روز رستاخیز و زنده شدن و حشر در جهان دیگر را باور ندارند بلکه معتقدند به این که بازگشت دویاره به دنیا که همان تناسخ است وجود دارد. تناسخ یعنی این که در چرخ های از این دنیا می روید و با چرخ های دیگر بر می گردید و این در واقع انکار معاد است ادیان توحیدی می گویند بازگشت به دنیا به گونه تناسخ صحیح نیست بلکه به جهان دیگری می رویم و در آن جهان دیگر سیر دیگری را طی می کنیم پس ادیان حتی در اعتقاد به معاد نیز با هم

ص: 94

1- نظریه شباهت خانوادگی ادیان متعلق به فیلسوف شهیر اتریشی لودویگ جوزف یوهان ویتگنشتاین (Ludwig Josef Johann Wittgenstein) است که در برابر نظریه ذات گرایی ارسطو قرار می گیرد از دیدگاه دکتر سروش ادیان از طریق شباهت خانوادگی با هم پیوند برقرار می کنند نه از طریق ذات گرایی ارسطویی

فرق دارند؛ همان طور که خدایشان با هم فرق دارد و همان طور که اتصال دین به سیاست را در بعضی از ادیان ممدوح می دانند و بعضی دیگری مذموم

ایشان در ادامه می فرماید: «یهودیت شرایع و احکام دارد؛ اسلام هم؛ لکن بودیسم و مسیحیت فاقد آن اند...» ادیان ممکن است در احکام شرعی نیز با هم تفاوت داشته باشند به بیان دیگر در پاسخ به این سؤال که آیا دین شریعت دارد و آیا دین فقه و دستورات عملی دارد اسلام و یهودیت می گویند دین فقه و دستورات عملی دارد؛ از آن طرف مسیحیت و بعضی از ادیان دیگر مثل بودیسم و هندوئیسم می گویند دین فقه و شریعت ندارد در خود فقه و شریعت هم ادیان با یک دیگر اختلاف دارند برای مثال، اگر به جناب پاپ بگویند حلال و حرام در دین شما چیست، می گویند دروغ نگویند، زنا نکنید، دزدی نکنید و ظلم نکنید؛ همین مقدار؛ در حالی که در دین اسلام حدود پنجاه و چهار کتاب در ابواب فقهی وجود دارد که یکی از آن ها کتاب جواهر است و در چاپ جدیدش به چهل و چهار جلد می رسد در یهود بیشتر از هشتاد جلد کتاب فقهی وجود دارد؛ یعنی حدود دو برابر فقه در دین ما در واقع شریعت آن ها بیشتر است؛ در حالی که در مسیحیت شریعت و فقه وجود ندارد.

ایشان مثالی دیگر نیز طرح می کند: «خدای یهودیان سخت گیر تر و دینشان عبوس تر است تا خدا و دیانت مسیحیان که سرشار از عواطف پدرانه است...». چهره ای که مسیحیت از خدا می سازد بسیار مهربان است؛ مانند مادری مهربان. خدای مسیحیان می گوید فرزند من هر اشتباهی انجام دادی دوباره به دامن رحمت من برگرد و من تو را می بخشم از آن طرف خدایی که یهود معرفی می کند خدایی است بسیار سخت گیر و عبوس که از هیچ خطایی نمی گذرد و با دقت زیاد، بندگان را مؤاخذه می کند در این جا می بینیم که این خدا دو چهره پیدا کرده است؛ در حالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «أنا ذو العینین» (من صاحب دو چشم هستم)؛ به این معنا که یک چشم به دنیا دارم و یک چشم به آخرت؛ نه دنیا را تنها و صرف نگاه می کنم و نه آخرت را هم دنیا و هم آخرت. خدای من نه خدایی است بسیار سخت گیر و نه بسیار مهربان، به گونه ای که همه از او

سوء استفاده کنند، بلکه حد وسط است؛ هم (عَفُورٌ رَّحِيمٌ) (1) است و هم (أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) همان گونه که می فرماید: (اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ) (2) خدای یهود فقط عذاب شدید است و خدای مسیحیان فقط غفور و رحیم است؛ اما خدای من هر دو را با هم دارد؛ هم (أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) و هم (عَفُورٌ رَّحِيمٌ).

نتیجه این که ایشان می فرماید با این مطالبی که درباره تفاوت های ادیان گفته شد چگونه می توان همه ادیان را یکی حساب کرد ادیان در اساسی ترین و اصلی ترین ارکان اعتقادی دینشان با هم اختلاف دارند؛ یعنی درباره خدا و معاد و فقه و شریعت و غیره چگونه این ادیان را می توان یک دین حساب کرد؟ معلوم می شود چنین امکانی وجود ندارد

وقتی که دین به زبان قومی عرضه می شود به ناچار فرهنگ آن قوم در این دین خواهد آمد وقتی وارد محیطی می شوید مجبورید لباس آن جا را به تن کنید؛ اگر هوا گرم است باید لباس آن را کم کنید و اگر سرد است باید لباس آن را بیشتر کنید. دین هم زمانی که به زبان قومی عرضه می شود، هر دینی باشد، به ناچار از فرهنگ آن قوم تأثیر می پذیرد آن تأثیر هایی که از آن فرهنگ پذیرفته است در واقع آن ها عرضیات آن دین هستند؛ اما آن چه مغز و روح مشترک و اساس دین و محور اصلی است ذاتی آن دین است ما در دین باید به دنبال این مطلب باشیم که اگر بین ذاتی دین و عرضی دین تفصیل گذاشته شود و جدا شوند، ذاتی

ص: 96

1- سوره بقره آیات، 173، 182، 192، 199، 218 و 226؛ سوره آل عمران آیات 31، 89 و 129؛ سوره نساء آیه 25 سوره مائده آیات، 34، 39، 74 و 98 سوره انعام، آیات 134، 145 و 165؛ سوره اعراف آیات 153 و 167؛ سوره انفال آیات 69 و 70؛ سوره توبه، آیات 5، 27، 91، 99 و 102؛ سوره هود آیه 41 سوره یوسف آیه 54 سوره ابراهیم، آیه 36؛ سوره نحل، آیات، 18، 110، 115 و 119؛ سوره نور آیات، 5، 22، 33 و 62؛ سوره نمل آیه 11؛ سوره فصلت، آیه 32 سوره حجرات آیات 5 و 14 سوره حدید آیه 28؛ سوره مجادله آیه 12 سوره ممتحنه آیات 7 و 12 سوره تغابن، آیه 14 سوره تحریم آیه 1 سوره مزمل آیه 20

2- سوره مائده آیه 98

دین را نمی توان کنار گذاشت ذاتی دین، آن روح حاکم بر دین است که اساس دین است بنابراین باید آن ذاتی را اخذ کرد و نمی توان آن را کنار گذاشت؛ اما آن عرضیاتی که متعلق به فرهنگ آن زمان اسلام یعنی فرهنگ جاهلی و عرب ها بوده است باید کنار گذاشته شود؛ چون نه ما عرب هستیم و نه در دوران جاهلیت به سر می بریم

ایشان در ادامه این گونه نتیجه گیری می کند که اگر بیان ما را بپذیرید به کلی دیدگاه شما درباره دین و شریعت تغییر و تحول پیدا می کند؛ یعنی دین شناسی شما از دین شناسی دیگران جدا می شود و به کلی تفاوت پیدا می کند با قبول این نظریه تا آن جا پیش خواهید رفت که بیشتر مسائل دین را به اعتبار این که عربی است و به عرب جاهلی و فرهنگ آن زمان تعلق دارد کنار بگذارید

«نه فقط زبان اسلام، که فرهنگ آن هم عربی است...» حال، با توجه به مطالب فوق، نسبت بین اسلام و عربی بودن چیست؟ آیا عربیت ذاتی اسلام است؟ یا این که عربیت عرضی اسلام است؟ اگر دقت کنیم در حال حاضر عرب هایی هستند که مسلمان نیستند؛ مانند عرب های مسیحی که در عراق و فلسطین و مصر ساکن اند از آن طرف، غیر عرب هایی وجود دارند که مسلمان اند؛ برای مثال تمام عجم هایی که غیر عرب هستند؛ نه فقط ایرانی بلکه هندی پاکستانی و اروپایی را نیز عجم می گویند پس عربیت ذاتی اسلام نیست، بلکه عرضی اسلام است؛ اما این مطلب منحصر به زبان عربی نیست که بگوییم زبان اسلام و قرآن عربی است بلکه باید گفت فرهنگ اسلام هم عربی است؛ یعنی عربیت در عمق جان اسلام نفوذ کرده است این مطلب حتی در قرآن هم قابل اثبات است همین عرضی بودن عربیت به قرآن هم سرایت کرده است.

دکتر سروش برای اثبات این مطلب می گوید در قرآن آمده است که حوریان بهشتی سیه چشم اند نه چشم آبی؛ چرا؟ چون عرب ها هرچه دیدند زنان چشم سیاه بوده است و بنابراین تصویری که از زنان بهشتی دارند زنان چشم سیاه است. همین طور در قرآن در سوره الرحمن آمده است که (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی

ماهش ماه حرام است این است حساب استوار و پایدار پس در این چهار ماه [با جنگ و فتنه و خونریزی]، بر خود ستم روا مدارید و با همه مشرکان همان گونه که آنان با همه شما می جنگند بجنگید و بدانید خدا با پرهیزکاران است) تقویم قرآن قمری است و این ماه قمری متعلق به عرب های جاهلی بوده است.

قرآن از کوچ تابستانی و زمستانی یاد کرده است: (إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ) (1) (و نیز] به سفر های [تجارتی] زمستانی و [سفر های تجارتی] تابستانی انس و همد می بخشد [تا در آرامش و امنیت امر معاششان را تأمین کنند]) این کوچ مربوط به فرهنگ جاهلی و عرب است

در بهشت کوزه و بالش ها و فرش های زرباف وجود دارد: (فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزُرَابِيٌّ مَبْنُوتَةٌ) (2) (و [در کنار چشمه هایش] قح ها نهاده شده است و [دیگر از نعمت هایش] بالش هایی پهلوی هم چیده [برای تکیه زدن بهشتی ها] است و فرش هایی زربفت و گسترده که روی آن می نشینند)

ایشان می گوید قیامت آن قدر هولناک است که قرآن آن واقعه را این گونه ترسیم می کند: آن قدر قیامت هولناک است که ساریان که باید از شتر آستن ده ماهه اش مراقبت کند تا زایمان کند از هول قیامت شتر خود را رها می کند

قرآن در جایی دیگر درباره رسم و آیین خرافی عرب های جاهلی می گوید: (وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (3) (و هنگامی که از [دختر] زنده به گور بپرسند به کدام گناه کشته شده؟) قرآن درباره دخترکان زنده به گور شده صحبت می کند که در بین عرب ها این فرهنگ وجود داشته است.

قرآن شراره های آتش جهنم را به شتران زرد مایل به سیاه تشبیه می کند: (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جَمَلَتْ صُفْرًا) (4) (آن آتش، شراره هایی چون ساختمان

ص: 99

- 1- سوره قریش آیه 2
- 2- سوره غاشیه آیات 13 تا 16
- 3- سوره تکویر آیات 8 تا 9.
- 4- سوره مرسلات آیات 32 تا 33

بلند پرتاب می کند؛ گویی آن شراره ها هم چون شتران زرد رنگ هستند)

در قرآن ماه ها به فرهنگ عربی و میوهها متناسب با جوّ و آب و هوای عربستان و زنانی که اسم می برد متناسب با مردم عرب است. اگر به این موارد دقت کنیم به این نتیجه می رسیم که در قرآن و اسلام روح عربیت نفوذ کرده و چیزی خارج از عربیت نیست. پس عربیت نه تنها زبان اسلام است فرهنگ اسلام نیز شده است حال که به این نقطه رسیدیم نتیجه می گیریم که عربیت چون عرضی اسلام است، می تواند از آن جدا شود پس باید این عربیتی را که فرهنگ اسلام شده است از اسلام جدا کنیم وقتی که بتوان عربیت را جدا کرد، بحث ذاتی و عرضی درست می شود پس آن چه ذاتی است باید پذیرفت و آن اسلام ناب و هسته اسلام است؛ اما آن چه متعلق به فرهنگ عربیت است عرضی است و باید آن را کنار گذاشت.

تا این جا ثابت شد که جناب دکتر سروش به این نظریه قائل است که قرآن به زبان قوم زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است و بنابراین، قرآن کریم لایه هایی از تفکر و فرهنگ عرب را داراست ایشان نظریه خود را این گونه بیان کردند که دین ذاتیاتی دارد و عرضیاتی؛ یعنی در دین اموری وجود دارد که ثابت دین است و تغییر نمی کند و اموری هست که عرضی دین است و قابل تغییر است امور عرضی به واسطه فرهنگ عربیت که دین اسلام از میان آن برخاسته است، به دین اضافه شده است و در واقع آن عرضیات اهمیت زیادی ندارند؛ مهم ذاتیات و محتوای اصلی دین است که باید بر آن تحفظ شود.

حال، در این که چه چیز هایی عرضی دین است و می توان آن ها را کنار گذاشت و چه چیز هایی ذاتی دین است و باید بر آن تحفظ شود تا دین و مقاصد دین روشن شود نکاتی را فرموده اند

ایشان می گوید: «دین بیش از این که مفهوم تازه ای خلق کند و تصورات تازه بیافریند تصدیقات و تشریحات تازه ای می آورد و نسبت های تازه میان مفاهیم کهن می افکند خدا نیست را بدل به خدا هست می کند و جوب قربانی برای خدا را به جای و جوب قربانی برای بتان می نشاند.» (1)

ص: 100

مطابق سخن ایشان، یکی از اموری که باید عرضی دین دانست این است که دین پیش از آن که بخواهد مفهوم تازه ای خلق کند و تصور تازه ای بیافریند، تصدیقات و تشریحات تازه ای می آورد؛ یعنی تصورات دینی تصوراتی است که از قبل بوده است. برای مثال این که خدا هست یا نیست فرشتگان، عبادت خدا و قربانی کردن، مفاهیم و تصوراتی است که قبلاً بوده و وجود داشته است. این مفاهیم و تصوراتی که قبلاً بوده است دین نسبت جدیدی روی آن ها می گذارد؛ به این بیان که عرب های جاهلی می دانستند خداوند کیست می دانستند خدا هست و شریک الباری نیست؛ لکن دین اسلام آمد و گفت بت ها که عرب های جاهلی آن ها را ربّ می دانستند ربوبیتی ندارند یا این که عرب های جاهلی برای بت ها قربانی می کردند دین همان قربانی را برای خداوند قرار داد، بنابراین اگر دقت کنیم دین همان تصورات عرب جاهلی را گرفته است؛ لکن نسبت آن تصورات را عوض کرده است.

ایشان در ادامه می گوید: «محوری ترین مفهوم در دستگاه واژگانی اسلام الله است و با عطف و ارجاع به این محور است که بقیه واژه ها جایگاه ویژه خود را در آن منظومه معرفتی پیدا می کنند» (1) آن چیزی که در فرهنگ دینی و در اسلام محوریت دارد واژه ای به نام الله است و این الله را پیامبر نساخته و تصویر نکرده است؛ بلکه عرب جاهلی آن تصویر را داشته است؛ همان طور که در آیه شریفه می فرماید: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) (2) (اگر از آنان [که شرک می ورزند] بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام و مسخر کرده، بی تردید خواهند گفت خدا پس چگونه [از حق به باطل] منحرف می شوند؟)

از این رو، این تصور از قبل وجود داشت؛ لکن عرب جاهلی گرفتار شرک در ربوبیت بود، نه خالقیت؛ لذا پیامبر آمد این تصور را از بین برد و گفت که ربّ همان خالق است و غیر از او کسی سِمتِ ربوبیت ندارد پس یک واژه به نام

ص: 101

1- همان مدخل اول انتظارات ما از دین ص 88

2- سوره عنکبوت، آیه 61

(الله) بوده است، به نام خالق هستی بوده است ایشان آن واژه (الله) را محور قرار داده است تمام واژه های دینی مانند منظومه ای دور کلمه (الله) می چرخند و معنا پیدا می کنند و اگر آن کلمه (الله) نباشد کلمات دیگر اصلاً معنا پیدا نمی کنند کلماتی مثل شکر نعمت، رحمت، توبه دعا، عبادت، تقوا، ایمان، تسبیح جهاد و مغفرت هر چه این واژه ها را می بینید همه با خدا ارتباط و معنا پیدا می کنند.

ایشان برای توضیح بحث می فرماید: «برای مثال، به دو دستگاه فرعی واژگان (یا دو منظومه معرفتی کوچک) نظر کنید که هر دو با نحوه زندگی و سلوک فرهنگی اعراب (بالاخص و با نحوه معیشت کهن بالاعم) ربط وثیق دارند. اعراب هم اهل بازرگانی بودند هم اهل بادیه زیستن و سفر کردن در بیابان های خشک و بی نام و نشان گم شدن گرفتار غول و راهزن و شیخون و دشمن و باج گیر و ... شدن ... قرآن هم از واژگان مربوط به راه و سمبولیسم آن برای القای مقاصد خود استفاده فراوان کرده...» (1)

توضیح: پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و از همان واژگان عرب جاهلی استفاده کرده است برای مثال، فرهنگ عربی و عرب های جاهلی که معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، دو خصوصیت داشتند: یکی این که عده ای از عرب ها بادیه نشین بودند و عده ای دیگر شهر نشین آن شهر نشین ها که در آبادی زندگی می کردند اهل داد و ستد و بازرگانی بودند دکتر سروش از این مطلب استفاده می کند که در چنین فرهنگی، سفر کردن در بیابان های خشک و بی آب و علف و گم شدن و راهزن و شیخون بسیار عادی و متداول بوده است اگر به آیات قرآن کریم توجه کنیم کلمات واژگانی که استفاده می کند از این دو منبع اخذ شده است؛ یعنی هم از بادیه نشینان که مجبور به کوچ بودند و هم از بازرگانان که باید سفر می کردند تا کالا خرید و فروش کنند کلماتی که در قرآن به کار رفته است از قبیل صراط،

ص: 102

1- سروش دباغ آیین در آیین؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل اول، انتظارات ما از، دین ص. 90

سیبل، مستقیم سویّ (صِرَاطًا سَوِيًّا) (1) عوج، ضلال تیه (سرگردانی)، شریعت، طریقت زاد (توشه)، شیطان (شیطان کسی است که در کمین شماست و شما را منحرف می کند) تمام این لغات از فرهنگ عرب آن زمان گرفته شده است؛ مثلاً در داستان تجارت چقدر کلمات تجارت، بیع، قرض، خسران و اجر که همگی از واژگانی است که در تجارت و به سفر و راه... استعمال شده است و تمام این واژگان ها به قرآن منتقل شده است.

در ادامه ایشان می گویند: «اعراب اهل کتاب و کتابت نبودند. به تعبیر قرآن، امّی بودند و لذا با این که اسلام شریعتی صاحب کتاب است دستگاه واژگانی مربوط به کتابت به جای دستگاه واژگانی سیبل و صراط یا مانند آن چندان مورد استفاده قرآن قرار نگرفته است؛ از قبیل صواب، خطا...» (2)

اگر به نقطه مقابل این مسئله دقت کنیم می بینیم با این که قرآن کتاب است و معجزه پیامبر خاتم همین کتاب برشمرده شده است اما در قرآن واژگانی که مربوط به کتاب و کتابت است یافت نمی شود کلماتی مثل درست و غلط، خط خوانا و ناخوانا باسواد و بی سواد، قلم و دوات، جوهر و کاغذ، خط خوردگی و حاشیه نویسی را نمی توان در قرآن پیدا کرد؛ چون عرب جاهلی این موارد را نمی شناخت؛ یعنی نه با حاشیه ای آشنایی داشتند و نه با متن و خطی قبل از اسلام در شبه جزیره عربستان حتی ده نفر که بتوانند بنویسند یافت نمی شدند پس خط زیبا و زشت معنا نداشت و شما این واژه ها را در قرآن کریم پیدا نمی کنید؛ اما نقطه مقابل آن، مثل داستان سفر، خطر، راه راست، راه کج، گمراه شدن و منحرف شدن را مفصّل در قرآن دارید یا موضوع تجارت و کلماتی مثل قرض، ربا اجر و مزد را دارید این نمونه ها برگرفته از فرهنگ عربی در آن زمان بوده است.

در سفرهای امروزی نیز مشقت هایی وجود دارد؛ ولی مشقت های سفر امروز راه گم کردن و راهزن نیست مشقت های سفر های امروز عبارت اند از عبور از مرز،

ص: 103

1- سوره مریم آیه 43

2- سروش دباغ آیین در آینه مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 91

گذر نامه ویزا اقامت در یک کشور حق تحصیل در یک کشور بیگانه و حق کار کردن در یک کشور بیگانه در قرآن نشانی از این موارد نیست؛ چون آن موقع این مطالب مطرح نبود. بنابراین باید به این نکته توجه کرد که آمیزش تنگاتنگی بین فرهنگ عربیت با اسلام به وجود آمده است.

نکته هفتم

اشاره

«گفتیم دین بیش از این که تصورات تازه بیاورد ترکیبات و تصدیقات تازه و دستگاه های واژگانی تازه آورده است اکنون می افزاییم که تصدیقات (گزاره ها عبارات) اسیر چنگال تصورات است... هم چنان که خشت ها و مصالح اولیه، هیأت و پیکره بناء را مقید و مشروط به خود خواهند کرد و آزادی طراح و معمار را خواهند ستاند...» (1)

دین پیش و بیش از آن که تصورات تازه بیاورد تصدیقات تازه می آورد؛ مثلاً الله را که خالق هستی است عرب های جاهلی می شناختند و به خالقیتش اقرار داشتند اما ربوبیت او را قبول نداشتند اکنون همان الله مقام ربوبیت هم پیدا می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید بت هایی که شما ربّ می دانید مقام ربوبیت ندارند.

جناب دکتر سروش در ادامه می فرماید: «... واژه ها و معانی یادشده، همه از آن اعراب و پرورده فرهنگ و جهان بینی آنان اند؛ لکن در دامن اسلام و با ارجاع به مرجع جدید، روح و رایحه دیگر یافتند و به عبارت دیگر، پیامبر اسلام از خشت هایی که فرهنگ عربی در اختیار او نهاد بنایی تازه ساخت که هم از آن فرهنگ نَسَب می برد و هم از بنا های فرهنگی دیگر سَبَق می برد.» (2)

بنای پیامبر بر آن است که از فرهنگ عرب جاهلی زمان خودش مواردی را برگیرد. به عبارتی پیامبر خشت های آن ها را گرفته است و با خشت های عرب جاهلی بنای خودش را که اسلام باشد معماری کرده است در واقع، خشت ها مال عرب جاهلی بوده است اگر به جای این خشت های عرب جاهلی خشت دیگری بود بنای اسلام هم از به جای این که به این شکل در بیاید به شکل دیگری

ص: 104

1- همان مدخل اول انتظارات ما از دین، ص 91 تا 92

2- همان مدخل، اول انتظارات ما از دین ص 88 تا 89

حال که پیامبر صلی الله علیه و آله قرار است به زبان آن ها سخن بگوید، لا محاله باید فرهنگ آن ها را اخذ کند و سخنانی را که به زبان می آورد این سخنان باید مطابق اندیشه ها و افکار و فرهنگ آن ها باشد؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در چالش قرار می گیرد قرآن تنگنایی است که این خشت های عرب جاهلی به آن داده است؛ هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله با این خشت ها طرحی نو در انداخت ایشان آن خشت های فرهنگ جاهلیت عرب را گرفت و با آن خشت ها بنای نویی به نام اسلام بنا کرد؛ اما این بنای نو روی خشت های عرب جاهلی بنا شده است اگر مصالح شما خشت باشد لا محاله بنای شما خشتی می شود و شما نمی توانید با این نوع خشت، ساختمانی بتنی و آجری بسازید. نهایتاً با تمام هنری که دارید می توانید گنبد سلطانی را که بزرگ ترین گنبد خشتی دنیاست بنا کنید؛ اما نمی توانید ساختمانی صد طبقه با خشت بنا کنید. خشت از گل است و هر بنای نویی را بخواهید بنا کنید آثار آن خشت بودن در بنای شما نهفته خواهد بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسلام خشت و خاک اسلام را از فرهنگ عرب جاهلی گرفته است. وقتی از عرب جاهلی اخذ کرده لا محاله در بنای اسلام تأثیر داشته است. اگر این پیامبر به جای این که در میان عرب جاهلی مبعوث شود، در یونان مبعوث می شد، با فکر و اندیشه فلسفی یونانی می آمد و آن وقت اسلام دیگری از آن جا سر برون می آورد و آن اسلام، اسلام دیگری می شد ساختمانی که با خشت یا با چوب ساخته می شود با ساختمانی که با تیر آهن یا بتن و سیمان و میل گرد بنا می شود فرق می کند و هر کدام ظرفیت هایی دارند. بنابراین، اگر این پیامبر به جای حجاز و فرهنگ بسیط و ساده و خشن حجاز، در جای دیگری به وجود می آمد، شکل دیگری می داشت.

آن گونه که تاریخ نگاران می نویسند آن قدر فرهنگ عرب جاهلی خشن بود که دخترکان خود را زنده به گور می کردند خداوند هم در قرآن می فرماید: (وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (1) و هنگامی که از [دختر] زنده به گور پرسند به

آن قدر این فرهنگ خشن بوده که نقل شده است شخصی از اصحاب پیامبر همواره در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله غمگین بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چرا تو همیشه محزون هستی؟» پاسخ داد: یا رسول الله من در جاهلیت گناهی را مرتکب شده ام که هر چند مسلمان شده ام می ترسم خدا آن را بر من نبخشد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «گناهت را برای من باز گوی» عرضه داشت: یا رسول الله من از کسانی بودم که دخترکان خود را به قتل می رساندم دخترکی برای من به دنیا آمد همسرم شفاعت کرد که او را رها کنم و به قتل نرسانم. او را رها کردم تا بزرگ شد و به سن بلوغ رسید و از زیبا ترین زنان روزگارش شد که به خواستگاری اش می آمدند تعصب و جهالت مرا فرا گرفت و در دل نمی توانستم بپذیرم که او را به شوی بسپارم یا او را در خانه بدون همسر رها کنم. پس به همسرم گفتم قصد دارم برای دیدار بستگانم نزد فلان قبیله بروم این دختر را همراه من بفرست همسرم شادمان شد و دختر را به بهترین لباس و زیور آلات تزئین کرد و از من عهد و پیمان محکم ستاند به این که به او خیانت نکنم و دختر به قتل نرسانم همراه دختر رهسپار شدم تا در بیابان بر سر چاهی رسیدم. توقف کردم و دختر متوجه شد که من می خواهم او را درون چاه بیندازم مرا محکم در آغوش گرفت و در حالی که گریه می کرد می گفت: پدر جان چه کار می خواهی با من بکنی؟ از این گفتار دلم به رحم آمد سپس به چاه نظر کردم و تعصب و نادانی مرا فرا گرفت دختر که این را دانست دوباره محکم مرا در آغوش گرفت و گفت: پدر جان امانت مادرم را از بین نبر من گاهی به درون چاه نگاه می کردم و گاهی به صورت دختر زیبایم که از من درخواست رحم و شفقت داشت تا این که شیطان بر من غلبه کرد و او را گرفتم و وارونه به داخل چاه انداختم؛ در حالی که دختر از داخل چاه فریاد می زد پدر جان مرا کشتی بر بالای چاه ماندم تا جان داد و صدایش قطع شد رسول خدا و یارانش با شنیدن این گزارش گریستند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به این مرد فرمودند: (لَوْ أُمِرْتُ أَنْ أَعَاقِبَ أَحَدًا بِمَا فَعَلَ

فِي الْجَاهِلِيَّةِ لِعَاقِبَتِكَ (1) (اگر به من امر شده بود کسی را به سبب آن چه در جاهلیت انجام داده است مجازات کنم هر آینه تورا مجازات می کردم)

متأسفانه در فرهنگ جاهلیت حتی به فرزندانشان نیز ترحم نمی کردند. (2) اسلام در چنین فرهنگی آمده و این همه به ترحم سفارش کرده است: (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّاحِمُونَ، يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ، اَزْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ) (3) (شما به زمینی ها رحم کنید تا خدایی که در آسمان است به شما رحم کند.)

در بین عرب های جاهلی این همه قساوت قلب بوده است. اساساً مدار تفکر و فرهنگ عربیت بر تعقل نبوده است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در یونان و فرهنگ یونان مبعوث می شد اسلام به گونه دیگری بود بنای فرهنگ یونان بر عقلانیت نقادانه است یعنی آنان همه چیز را در بوته نقد می گذارند فرهنگ یونان تعقل محض است؛ در حالی که در فرهنگ عرب چنین تعقلی وجود ندارد اگر اسلام در یونان به وجود می آمد، به گونه دیگری بود.

پیامبر تصدیقات را عوض کرد و مثلاً این را که عرب ها می گفتند الله خالق است و رب نیست و بت ها رب هستند پیامبر آمد و فرمود الله خالق است و همو رب است با وجود این وقتی تصورات، تصورات کوچکی باشد لا- محاله تصدیقات هم کوچک می شود به عبارتی، خشت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن خشت ها بنای اسلام را چید، خشت هایی کوچک بوده است پس بنایی هم که ساخته می شود بنای کوچکی در می آید اگر خشت ها بزرگ بود و اگر امکانات دیگری وجود داشت، ساختمان و بنا فرق می کرد و این امکان وجود داشت تا ساختمان و برج های بزرگ ساخته شود وقتی امکانات محدود باشد، بنا نیز محدود می شود

ص: 107

1- محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج 7، ص 97.

2- ر.ک: ابن اثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 4، ص 433، رقم 4364، شرح حال قیس بن عاصم منقري

3- ابو داود سجستانی سنن ابی داود، ج 2، ص 703، 4941؛ محمد بن عیسی ترمذی، سنن ترمذی، ج 3، ص 217، ح 1989؛ احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، ج 9، ص 41. مانند آن در احمد بن حنبل، مسند احمد، ج 2، ص 160؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ج 4، ص 159.

«گله عارفان از تنگی زبان، قصه ای کهن است...» (1) از همین رو، عارفان از روزگاران گذشته همواره گله کرده اند به این که زبان تنگ است؛ یعنی ما آن سخنی را که می خواهیم بیان کنیم نمی توانیم خوب ادا کنیم. در مثنوی نیز آمده است:

نیزه بازی اندرین کوه های تنگ *** نیزه بازان را همی آرد به تنگ (2)

وقتی نیزه باز می خواهد نیزه پرتاب کند، باید میدان بزرگی داشته باشد. وقتی نیزه انداز ما بین دو کوه باشد نیزه اش زیاد پرتاب نمی شود. مشکل پیامبر این بود که فرهنگ عرب جاهلی کوچک بود و خشت ها خاص بودند و لذا داستان اسلام این طور شد.

نکته هشتم

آقای دکتر سروش در ادامه می گوید: «ورود تئوری های علمی دوران (طب و نجوم و...) در کتاب و سنت دینی امری بالعرض است... تئوری بطلمیوسی هفت آسمان (درکی که همه مفسران مسلمان از آیات مربوطه قرآن تا پایان قرن نوزدهم میلادی داشته اند) نه ذاتی اسلام است...» (3)

شما بخواهید یا نخواهید تئوری هایی در آن روزگار بوده است و به قرآن کریم و متون دینی ما راه پیدا کرده است که بطلان این تئوری ها امروز واضح است؛ مثل هیئت بطلمیوسی این نظریه هیئت بطلمیوسی که به هفت آسمان قائل است را هیئت جدید و هیئت کوپرنیکی که امروزه هست قبول ندارد؛ اما شما اگر در آیات قرآن کریم دقت کنید متوجه می شوید که این موارد در قرآن کریم تکرار شده است (السَّمَوَاتُ السَّبْعُ). (4) هم چنین فراتر از این ها در کتابی مثل بحار الانوار نیز نمونه های فراوانی وجود دارد حدود ده جلد از این کتاب درباره سما و عالم است؛ یعنی درباره وضعیت آسمان ها، کهکشان ها، خسوف و کسوف،

ص: 108

-
- 1- سروش دباغ، آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 92
 - 2- مثنوی معنوی دفتر چهارم بیت 1485
 - 3- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول انتظارات ما از، دین ص 93
 - 4- سوره اسراء آیه 44 سوره مؤمنون آیه 86

طبیعیات، فلکیات، جن، ملکِ سحر، کُرّات، عدد افلاک، طبقات هوا، باد، آب، باران و زلزله که منشأ و علت آن‌ها چیست همه این‌ها در این کتاب السماء و العالم وجود دارد با دقت در فصول این کتاب متوجه می‌شوید آن‌چه در این کتاب تحت عنوان روایت به معصومین علیهم السلام نسبت داده می‌شود حال این نسبت تمام باشد یا خیر، اساس این کتاب بر هیئت بظلمیوسی بنا شده است که به کلی باطل است وقتی اساس باطل است هر چه روی آن بنا شود نیز باطل می‌شود. این که این روایات چقدر صحیح است و چقدر ناصحیح، محل بحث ما نیست در بحث طب قدیم نیز چنین نمونه‌هایی وجود دارد؛ از جمله اخلاط اربعه، سردی و گرمی مزاج، خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «یک مراجعه سریع به کتاب فربهی (1) چون بحار الانوار آشکار می‌سازد که نزدیک یک دهم (ده جلد از صد و ده جلد) آن در باب سماء و عالم است؛ یعنی طبیعیات و فلکیات و مباحثی درباره جن و ملک و سحر و زخم چشم و ... طب النبوی و طب الرضا در آن به چشم می‌خورد. ... تردید نباید کرد که حتی اگر همه روایات وارده در این ابواب، متواتر و قطعی الصدور و قطعی الدلاله بودند باز هم آن‌ها را روایات دینی نمی‌توانستیم بدانیم؛ چه جای آن که اکثرشان اخبار آحاد ضعیف و نا معتمدند؛ چرا که انتظار دینداران از دین، آموختن طب و نجوم و طبیعیات و فلکیات نیست. ...» (2)

اگر به کتاب بحار الانوار در بخش السماء و العالم، بحث طب النبوی و طب الرضا نگاه کنید روایاتی را آورده است و اموری را می‌بینید که دانش پزشکی امروزی یکی از این حرف‌ها را قبول ندارد. شما اگر درباره سردی و گرمی ماست فلفل یا درباره سردی دوغ و بادمجان به پزشک سخنی بگویید، سخنان شما را به تمسخر می‌گیرد پیش‌تر اگر روی سفره جلوی شخصی که مزاجش سرد است و نباید سردی بخورد ماست و بادمجان می‌گذاشتند به خود می‌لرزید یا مثلاً در طب قدیم دارد اگر کسی ماهی که سرد است را با ماست بخورد فلان بیماری را

ص: 109

1- تعبیر از دکتر سروش است و مورد رضایت نگارنده نیست

2- سروش دباغ آیین در آیین؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 94

می‌گیرد. این‌ها اموری است که زیاد با آن مواجه می‌شویم

آقای دکتر سروش به عنوان اعتراض می‌گوید این حرف‌ها از کجا آمده است.

به این که مطالبی که در السماء و العالم کتاب بحار الانوار آمده است آیا انتصاب این مطالب به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام درست است یا خیر نیز کار نداریم. این دو مبنا که یکی هیئت بطلمیوسی و یکی دیگر طب قدیم باشد با نظریات خاص آن‌ها، امروزه دیگر اعتبار ندارد؛ نه آن هیئت بطلمیوسی و نه آن طب قدیم. الآن ما طب جدید و هیئت جدیدی داریم؛ اما در تمام این کتاب السماء و العالم که نگاه می‌کنیم روایاتی را می‌بینیم که مضمون آن درباره آن است که مثلاً چه موقع زلزله اتفاق می‌افتد و چه موقع رعد و برق ایجاد می‌شود برای مثال آمده است که رعد و برق فرشته‌ای از فرشتگان خداست که با گرز ابرها را می‌راند. (1) شما اگر حتی در دبستان این موضوع را مطرح کنید بچه‌های دبستانی به شما می‌خندند. رعد و برق در واقع دو قطب بار مثبت و منفی الکتریکی است در ابرها این دو بار مثبت و منفی به هم برخورد می‌کند و رعد و برق ایجاد می‌کند زلزله عبارت است از این که گدازه‌هایی که در درون زمین است به لایه‌های بیرونی زمین فشار وارد می‌کند زلزله ایجاد می‌شود حال اگر بگوییم زلزله در اثر این است که گناه زیاد می‌شود یا به علت این است که زن‌های آن شهر عریان بیرون آمده‌اند کسی قبول نمی‌کند. حتی یک بار در یکی از شهرهای اروپایی که اصلاً دین ندارند چند هزار زن نیمه برهنه برای تمسخر همین مطلب با حالت عریان بیرون آمدند تا به مردم نشان دهند زلزله ربطی به این موضوع ندارد، بنابراین لا محاله این دین از آن فرهنگ عربیت زمان خودش متأثر است

در ادامه آقای دکتر سروش به شدت اعتراض می‌کند و می‌گوید چه کسی گفته است زبان عربی و فرهنگ عربیت بهترین زبان و فرهنگ دنیاست؛ نه فرهنگ عربی بهترین فرهنگ دنیاست و نه زبانش بهترین زبان. چگونه بهترین فرهنگ است و حال آن که در آن تعقل معنا نداشته است؟ چون تعقل محض و نقاد که نظریه‌ای را نقد کند اصلاً در میان عرب‌ها مطرح نبوده است. بله، در یونان باستان و ایران باستان تعقل وجود داشته است؛ همان‌طور که حکیم سبزواری از

ص: 110

فلاسفه و حکمای باستان ایران با نام فهلویون (1) یاد می کنند:

الفهلویون الوجود عندهم *** حقیقة ذات تشکک تعم (2)

عرب جاهلی، فلسفه و تعقل و نقادی نداشته است در نتیجه دینی که آن جا آمد، با خمیر مایه های عرب جاهلی سرشته شد اگر می بینیم در قرآن به تعقل و تدبّر و تفکر مکرر در مکرر دعوت شده است که به چند صد آیه می رسد آقای دکتر سروش علت آن را این گونه بیان می کند که این دعوت، دعوت به تعقل و دعوت به عقل عملی است؛ یعنی این که ما چه کنیم که روزگار و زندگی مان و آخرتمان بهتر شود این دعوت، دعوت به عقل نظری و تعقل و نقادی نیست که بشود اندیشه ای را در بوته نقد گذاشت.

نکته نهم

(... و نیز از عرضیات دینی است وقایع، پرسش ها و داستان ها و رخداد هایی که ذکرشان در قرآن و سنّت رفته است از قبیل جنگ ها، اعتراض ها و دشمنی ها ایمان آوردن ها نفاق ورزیدن ها، تهمت ها و طعنه ها و شکایت ها پرسش از اهله، ذوالقرنین، ساعت، روح قتال در ماه حرام، محیض، انفال و نیز ذکر اشخاصی چون ابولهب و همسرش و زید پیدا است که همه این ها می توانست به گونه ای دیگر باشد. اگر ابولهب این نبود یا بود و مؤمن بود سوره مسد هم نبود. جنگ بدر و احزاب که ذکرشان در قرآن رفته است اگر به نحو دیگری پیش می رفتند و عواقب دیگری داشتند لا جرم داستانشان در قرآن به نحو دیگری می آمد... . نقل سؤالات و سوانح البته به قرآن منحصر نمی شود و این گونه عرضیات در سنّت و کلام پیامبر و دیگر پیشوایان دیگر به وفور دیده می شود سؤال از مسئله ای مربوط به دین و میراث و پاسخ امام ششم به آن که مستند فقها در مسئله ولایت فقیه است از این جنس است ورود این عرضیات در دین هویت دینامیک و دیالوگی آن را آشکار

ص: 111

1- نام خاندان سلطنتی سابق را هم پهلوی گذاشتند که از همین فلاسفه ایران باستان اخذ شده است رضا خان میر پنج قزاق سواد کوهی بود و سوادى نداشت ولی بعد وقتى بنا شد فامیل انتخاب کند نام پهلوی را برای او انتخاب کردند.

2- ملا هادی سبزواری شرح منظومه، ج 2، ص 104.

می‌کند و نشان می‌دهد که این دین چگونه پا به پای حوادث زمان و تجارب حیاتی پیشوای دین پیش آمده و رشد کرده و از آن‌ها اثر پذیرفته و در آن‌ها اثر نهاده است و چگونه لاغری و فربهی آن به منزله مجموعه‌ای از ذاتیات و عرضیات با کوتاهی و بلندی عمر پیامبر و قلت و کثرت تجربه‌ها و عکس‌العمل‌های وی که همه اموری عرضی اند پیوند مناسب داشته است. (1)

بسیاری از مطالبی که در دین وجود دارد، به علت پرسش‌ها داستان‌ها، اتفاقات دشمنی‌ها، تهمت‌ها، شکایت‌ها، طعنه‌ها و مطالبی است که در روزگار پیامبر واقع شده است. برای مثال، به یکی از زنان پیامبر تهمت زدند و آیه افک (2) نازل شد اگر به آن خانم تهمت زده بودند و اگر این جریان اتفاق نیفتاده بود آیه‌ای به نام آیه افک وجود نداشت (3) بنابراین علت نزول این آیه آن است که این جریان اتفاق افتاده است و قس علی هذا در آیات دیگر.

در مثالی دیگر، زمانی که در یکی از جنگ‌ها اختلاف و نزاعی پیش آمد، عبد الله بن ابی‌گفت من اگر به مدینه برگشتم پیامبر را به شهر راه نمی‌دهم که این آیه در وصف منافقین نازل شد: (يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) (4) (می‌گویند اگر به مدینه باز گردیم مسلماً آن که عزیزتر است [یعنی عبدالله بن ابی‌بن سلول، رئیس منافقان] آن را که خوارتر است [یعنی پیامبر که هنوز به پندار آنان تمکّن لازم را به دست نیاورده]، از آن جا بیرون می‌کند؛ در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان [به این حقیقت] معرفت و آگاهی ندارند) اگر این عبد الله بن ابی‌بن سلول منافقین مدینه این سخن را

ص: 112

1- سروش دباغ آیین در آیینه مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول انتظارات ما از دین ص 95

2- سوره نور، آیه 11.

3- به نظر ما شیعیان، آن همسری که به او تهمت زده شد، همسر پیامبر ماریه قبطیه بود و تهمت زننده عایشه و حفصه و پدرانشان بودند؛ اما بنابر قول اهل سنت، تهمت به عایشه زده شده است.

4- سوره منافقون، آیه 8

نگفته بود این آیه نازل نمی شد

اگر جنگ بدر و اُحد واقع نشده بود آیاتی از قرآن را که درباره جنگ بدر و اُحد است نداشتیم. بسیاری از مطالبی که در دین واقع شده است و در قرآن آمده است به سبب قضایا و اتفاقات و ماجراهایی است که در طی این بیست و سه سال برای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است به علت این اتفاقات و جریانات، این آیات نازل شده است. اگر این قضایا به شکلی دیگر واقع می شد لا محاله آیات قرآن هم عوض می شد اگر فرض کنید مشرکین قریش به جای سپاهسانی که به سمت مسلمانان اعزام کرده بودند پرچم های سفید و هیئت های دیپلماسی و مذاکره اعزام می کردند آیات جنگ و جهاد در بدر و احد را نداشتیم، بلکه روش های دیپلماسی و مذاکره داشتیم

با دقت در این مطالبی که بیان شد می توان نتیجه گرفت که مواردی در دین و قرآن هست که ذاتی دین نیست و می توانست به گونه ای دیگر باشد. این موارد را باید از هم تفکیک کرد.

نکته دهم

«احکام فقهی و آداب شرعی و اشکال و صور آیین های عبادی و غیر عبادی و مقررات فردی و اجتماعی (نه مقاصد شارع و غایات و مسئله شرایط که جزو ذاتیات دین اند) در اصل تشریعیان، مشروط به امور و احوال و شرایط روحی و اجتماعی و جغرافیایی و تاریخی قومی معین بوده اند؛ به طوری که اگر آن شرایط به گونه ای دیگر بودند، آن آداب و احکام و مقررات هم صورت و سامانه دیگری می گرفتند... و فی المثل احکام قصاص و دیات و نکاح و طلاق و طهارت و نجاست و پوشش مرد و زن و به طور کلی حقوق مرد و زن و برده و آزاد و مسلمان و غیر مسلمان و... همه به شکل دیگری در می آمد و باز هم اسلام همان اسلام بود. این که از این فلسفه فقه چه فقهی زاده خواهد شد موضوع سخن صاحب این قلم نیست؛ اما این که اکثر احکام فقهی و حتی ضروریات آن عرضی بوده اند و هستند مدلولی است که جای شبهه ندارد؛ حتی نماز و روزه هم با طاقت متوسط آدمیان تناسب یافته اند.» (1)

ص: 113

1- سروش دباغ، آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش مدخل اول، انتظارات ما از دین ص. 97.

بحث ذاتی و عرضی را حتی درباره احکام فقهی و شرعی نیز می توان پیاده کرد به این بیان که عرب جاهلی برای خودش سلسله قوانینی داشت که بسیاری از این قوانین در شریعت اسلام تأیید شد؛ از جمله آن ها طوافِ هفت دور است که عبدالمطلب آن را وضع کرد یا چاه زمزمی که کور شده بود و عبدالمطلب آن را حفر کرد یا این که مقدار دیه چه میزان باشد، در واقع ماجرای عبدالمطلب و نذر ایشان و قربانی کردن یکی از فرزندانش مبنایی شد برای دیه در آن ماجرا قرعه به نام عبدالله درآمد و بعد عبدالمطلب بین عبدالله و یک شتر قرعه کشید و دوباره به نام او درآمد و آن قدر قرعه گرفت تا به صد شتر رسید و سپس دستور داد به جای عبدالله صد شتر قربانی و نحر کردند الآن یکی از موارد دیه همین صد شتر است دیه چند چیز است که عبارت است هزار مثقال طلا ده هزار مثقال نقره، صد شتر، دویست گاو، هزار گوسفند و دویست حله یمانی. این صد شتر مربوط به داستان عبدالمطلب و جریان قربانی کردن عبدالله در زمان جاهلیت است موارد دیه با هم خیلی تفاوت دارند هزار مثقال طلا با دویست حله یمانی برابر نیستند و قیمت هزار مثقال طلا خیلی بیشتر است گاو قیمت ثابتی ندارد گاو مثل ماشین است یک ماشین ممکن است پنج میلیون تومان قیمت داشته باشد و ماشینی دیگر بیست میلیارد تومان دویست گاو هم همین طور است. گاو های لاغر با گاو های چاق برابر نیستند بعضی از گاو های اسرائیلی (1) ممکن است تا صد میلیون تومان یا بیشتر قیمت داشته باشد در بحث هایی مانند قصاص، حدود، دیات و طلاق که بین عرب ها طلاق متداول بود و انواع و اقسام داشت و هم چنین نکاح و برده داری که هر دو بین مسلمانان و غیر مسلمانان رواج داشت در این بحث ها اگر فقه بخواند بر ظاهر و بر همین الفاظ و کلمات جمود داشته باشد این را دیگر نمی توان فقه نامید

بنابراین باید ذاتیات و مقاصد اصلی دین را از عرضیاتش تفکیک کرد. مقصد اصلی و نهایی دین، قصاص دیات، نکاح، طهارت، نجاست و پوشش مرد و

ص: 114

1- جاهلان آن که در اوایل انقلاب بعضی از انسان های جاهل گاو های اسرائیلی را چاقو می زدند و می گفتند. این ها اسرائیلی هستند و باید نابود شوند!

زن و... نیست، بلکه ذاتیاتی است که در شریعت وجود دارد حتی نماز و روزه متناسب با حال مردم معمولی وضع شده است نوع مردم می توانند روزه بگیرند و هفده رکعت نماز واجب را بخوانند اگر دین در جایی که قدرت مردم بیشتر بود آمده بود، شاید تعداد رکعات نماز بیش تر می شد و اگر قدرت مردم کم تر بود ممکن بود این تعداد کم تر شود با توجه به این مطالب، اصلاً در فقه و فقهات و احکام شریعت به کلی انقلاب حاصل می شود.

بر پایه این مطالب باید مقاصد اصلی دین را بگیرد و با حشو و زواید و فروع دین خدا حافظی کنید؛ چون آن ها ذاتی دین نیستند بلکه مانند لباسی هستند که به تن کرده اید و در فصول مختلف متناسب با تغییرات هوا عوض می شوند. دین هم باید همین حالت را داشته باشد و عرضیات آن قابلیت تعویض داشته باشند و چاره ای جز این نیز نیست

نکته یازدهم

«حوادثی که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده اند چه در اثر پیشوایان دین و چه پس از آن، همه از عرضیات اند و می توانستند اتفاق نیفتند و چون چنین اند نمی توانند جزو اصول اعتقادات قرار گیرند به طور کلی نقش شخصیت ها در دین به جز شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که ذاتی دین است تماماً عرضی است و به تصادفات تاریخی بسیار وابستگی دارد انتخاب شدن ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت به حکومت رسیدن علی علیه السلام به حکومت نرسیدن دیگر امامان شیعه و غیبت امام دوازدهم دوازده نفر بودن آن و غیره، همه عرضی دین اند و به همین سبب، به آن ها به منزله واقعه های تاریخی ممکن باید نگریست و نه بیشتر. این ها همه به یک اندازه ضروری یا تصادفی است و لذا همه اجزای اسلام تاریخی اند نه اجزای اسلام عقیدتی و ایمان به اسلام عقیدتی تعلق می گیرد نه اسلام تاریخی» (1)

حوادثی در صدر اسلام واقع شده است که اگر این حوادث واقع نشده بود باز داستان به شکل دیگری بود یکی از آن حوادث عبارت است از خلافت خلفای اول و دوم و سوم بعد از رسول خدا و نیز خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و به

ص: 115

خلافت نرسیدن بقیه ائمه اثنا عشر علیهم السلام، به جز چند ماه کوتاه خلافت امام حسن علیه السلام و هم چنین داستان علی علیه السلام و خلافت ایشان و وقوع جنگ های متعدد در خلافت پنج ساله ایشان که سه جنگ بزرگ در آن واقع شد اگر این حوادث در تاریخ صدر اسلام به جای عبور از این مسیر از مسیر دیگری رفته بود آیا سرنوشت دین به این شکل بود؟ شاید دین و بعضی از اعتقادات ما به شکل و ماهیت کنونی نبود و به شکل دیگری بود؛ اما می بینیم که این مسیر طی شد پس در واقع این موارد جزو اسلام عقیدتی نیست بلکه جزو اسلام تاریخی است.

در جریان ولایت علی علیه السلام و وقایع و جنگ هایی که واقع شد، عده ای از روی اعتقاد می گویند «اللهم العن قتلة أمير المؤمنين علیه السلام». اگر علی علیه السلام به شهادت نرسیده بودند آیا باز این سخنان وجود داشت؟ آیا لعن هایی که در زیارت عاشورا می شود اگر امام حسین علیه السلام شهید نمی شدند باز این لعن ها وجود داشت؟ برائت و ولایت در واقع اسلام تاریخی است نه اسلام عقیدتی. آن هایی که در زمان علی علیه السلام بودند، رفتند و در رکاب ایشان جنگیدند و شهید شدند. الآن داستان برائت و ولایت جزو تاریخ و اسلام تاریخی است اصل عقیده اسلام همان توحید و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است. این موارد مربوط به عرضیات و آن وقایعی است که در صدر اسلام واقع شده است. زمانی که آن وقایع واقع شد می گوئیم ما از آن وقایعی که انجام شده علیه آن ها برائت می جوئیم و به علی علیه السلام و اولادش ولایت داریم آقای دکتر سروش می گوید این ولایت و برائت به وقایعی مربوط است که در تاریخ اتفاق افتاده است و اگر تاریخ به شکل دیگری اتفاق افتاده بود و به جای این که ابن زیاد به کوفه می رفت و مردم کوفه را می ترساند اگر خود امام حسین علیه السلام به کوفه رسیده بودند و قدرت را در دست گرفته بودند و با شامیان مبارزه کرده بودند و پیروز شده بودند قضایا به کلی عوض می شد و سکه به روی دیگرش می رفت پس این موارد عرضی است و ذاتی اسلام نیست این ها اموری است که در تاریخ اسلام واقع شده است و اسلام تاریخی است الآن اگر بحث کنیم با یک شخص مخالف از عامه که آیا علی علیه السلام خلیفه بعد از پیامبر است یا عمر می گوید این بحث چه فایده ای دارد خلیفه هر کسی بود تمام شد و امروز بحث ما فایده ای ندارد، بنابراین این ها جزو مباحث اسلام تاریخی است و ربطی به ذات اسلام و عقیده اسلام ندارد

جمع بندی سخنان دکتر سروش در بحث ذاتی و عرضی در دین

«... حوادثی که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده اند چه در اثر پیشوایان دین و چه پس از آن، همه از عرضیات اند و می توانستند اتفاق نیفتند و چون چنین اند نمی توانند جزو اصول اعتقادات قرار گیرند به طور کلی نقش شخصیت ها در دین به جز شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که ذاتی دین است تماماً عرضی است و به تصادفات تاریخی بسیار وابستگی دارد انتخاب شدن ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت به حکومت رسیدن علی علیه السلام به حکومت نرسیدن دیگر امامان شیعه و غیبت امام دوازدهم دوازده نفر بودن آن و غیره، همه عرضی دین اند و به همین سبب به آن ها به منزله واقعه های تاریخی ممکن باید نگریست و نه بیشتر. این ها همه به یک اندازه ضروری یا تصادفی است و لذا همه اجزای اسلام تاریخی اند نه اجزای اسلام عقیدتی و ایمان به اسلام عقیدتی تعلق می گیرد نه اسلام تاریخی...»

... دین، ذاتی و ماهیتی ارسطویی ندارد بلکه شارع، مقاصدی دارد این مقاصد همان ذاتیات دین اند برای ابراز و تفهیم و تحصیل این مقاصد شارع از زبانی خاص، مفاهیمی خاص، شیوه هایی خاص (فقه و اخلاق)، کمک می گیرد. این کار ها همه، در زمانی و مکانی (محیط و فرهنگی) خاص و برای مردمی خاص، با طاقتهای بدن و ذهنی خاص صورت می پذیرد. ابلاغ کننده شریعت مورد عکس العمل ها و پرسش های معین قرار می گیرد و نسبت به آن ها پاسخ های معین می دهد جاری شدن سیل دیانت در بستر زمان به نوبه خود حوادثی را می آفریند کسانی را به تصدیق و کسانی را به انکار و می دارد منکران و مؤمنان مناسبت های خاصی با یک دیگر و با دین پیدا می کنند می جنگند یا تمدن می آفرینند به فهمیدن و بسط اندیشه و تجربه دینی همت می گمارند یا به تخریب و تضعیف آن نکات چهارده گانه که همه محصول تاریخیت و بشریت و تدریجیت و دیالوگی و دینامیک بودن هویت دین اند همان عرضیات سمین اند که ذات ثمین دیانت را در خود نهفته اند برای کشف آن گوهر، چاره ای جز شکافتن آن قشور نیست شناختن و شکافتن عرضیات و اتفاقیات حاجت به شرحه شرحه کردن کالبد تاریخی دین دارد...»

... و با در افکندن طرح های ذهنی و فرض احوال و شرایط ممکن و محقق نشده تاریخ... پوست ها و غبار های عرضی را پس می زنند تا در نهایت به ذات

بل به تئوری در باب ذات دین و مقاصد شارع برسند؛ تئوری ای که همواره با کشف عرضیات تازه و در پرتو فرض شرطیات تازه چهره تازه به خود می گیرد این کاوش ها یک نکته خاص را مسلّم خواهد داشت و آن این که از هیچ امر عرضی به هیچ امر ذاتی نمی توان رسید اسلام عقیدتی عین ذاتیات و اسلام تاریخی، عین عرضیات و مسلمانی در گرو اعتقاد و التزام به ذاتیات و دین شناسی نظری به معنای باز شناختن ذاتیات از عرضیات و اجتهاد فقهی مستلزم ترجمه فرهنگی عرضیات است.» (1)

ایشان می فرماید منظور از ذاتی و عرضی در دین عبارت است از این که آن مقاصد اصلی دین ذاتیات دین است و آن اموری که مقصد اصلی دین نیست بلکه در اثر آداب و سنن و فرهنگ عربیت و وقایعی که اتفاق افتاده و به دین ملحق شده و در قرآن آمده است عرضیات است.

چند مطلب در بحث ذاتی و عرضی در دین

اشاره

جمع بندی کلام دکتر سروش به چند مطلب منتهی می شود که از این قرار است

مطلب اول

اعتقاد قلبی و التزام عملی به عرضیات دینی، لازم نیست؛ یعنی شما به آن چیزی که عرضی است نه ضرورت دارد اعتقاد داشته باشید و نه ضرورت دارد التزام عملی داشته باشید؛ به دلیل این که دین از دو جنبه خارج نیست یا اعتقاد است یا عمل، حال این عمل نیز گاهی عملی است که باید انجام دهید و در دایره فقه و شریعت داخل می شود و گاهی عملی است که اگر انجام بدهید بهتر است که این قسم دوم در دایره اخلاق وارد می شود پس دین یا اعتقاد است یا التزام عملی است به آن چه لزوماً باید به آن اعتقاد داشته باشید که همان ذاتیات دین است؛ اما در عرضیات لازم نیست به آن التزام داشته باشید.

ایشان می گوید اسلام عقیدتی عین ذاتیات است؛ یعنی ذاتیات دین اسلام عقیدتی است که باید به آن عقیده داشته باشید و اسلام تاریخی، همان عرضیات

ص: 118

دین است که در واقع قضایایی است که در تاریخ اسلام واقع شده است و آیات قرآن درباره آن قضایا نازل شده است این عرضیات را اگر قبول نداشته باشید و حتی التزام عملی هم نداشته باشید اشکال ندارد مسلمانی و تدین در گرو اعتقاد و التزام به ذاتیات است و دین شناسی نظری به معنای باز شناختن ذاتیات از عرضیات است پس به طور کلی آن چه در دین لازم است اعتقاد و التزام عملی به ذاتیات است که آن را اسلام عقیدتی می نامیم.

آقای دکتر سروش در مقابل اسلام عقیدتی، اسلامی را مطرح می کند به نام اسلام تاریخی؛ یعنی حوادثی که واقع شده است یا شخصی پیش پیامبر آمده پرسشی کرده است و درباره آن پرسش یا واقعه آیه ای از قرآن نازل شده است اگر این حادثه اتفاق نمی افتاد یا آن شخص سؤال نمی کرد این آیه نازل نمی شد و اگر سؤال دیگری می کرد جواب دیگری داده می شد و آیه ای دیگر نازل می شد. به این موارد می گوید اسلام تاریخی این اسلام تاریخی عین عرضیات است و اعتقاد به آن و التزام به آن در مقام عمل ضرورتی ندارد

مطلب دوم

بر حَسَبِ بیان آقای سروش عرضیات اموری است که بر دین تحمیل شده است نه این که جزو دین باشد پس عرضیات همان طور که بیان کردیم لازم العمل نیست بلکه زوایدی است که بر دین عارض شده است عبارت ایشان این است: «عرضی ها عرضی اند؛ چون اولاً از دل ذات بر نمی آیند، بلکه بر آن تحمیل می شوند» (1) پس عرضیات اموری هستند که بر دین تحمیل شده اند و هیچ ربطی به ذات ندارند.

سؤال: این که می فرمایید التزام عملی به عرضیات لازم نیست از کجای فرمایش ایشان به دست می آید؟

پاسخ: با توضیحی که درباره ذاتی و عرضی بیان شد وقتی اموری را عرضی دانستیم التزام به آن لازم نیست؛ نه در مقام عقیده و نه در مقام عمل.

ص: 119

عرضیات خارج از اسلام ناب اند و حتی حجاب و زنگار و مانع رسیدن به اسلام ناب هستند به بیان دیگر آقای دکتر سروش ذاتیات و مقاصد اصلی دین را اسلام ناب می داند و می گویند نه تنها التزام عملی به عرضیات لازم نیست بلکه عرضیات در واقع حجابی هستند برای رسیدن به آن ذاتیات و بنابراین باید آن حجاب کنار زده شود تا بتوان به آن ذاتیات دست یافت می گوید باید حجاب را نفی کنید و بدرید تا به ذاتیات برسید وقتی چیزی زنگار باشد باید بر طرف شود.

آقای سروش در مقاله ذاتی و عرضی شواهدی برای این مطلب می آورند که یکی از آن ها بحث واژگان است یکی واژگان تجارت و دیگری واژگان سفر که در قرآن بسیار تکرار شده است ایشان می گوید چون عرب بادیه نشین و عصر جاهلیت شغل و اشتغالانش سفر یا تجارت یا هر دو بوده است این واژگان در قرآن بسیار تکرار شده است هم چنین ایشان اعتراض کرده اند که در کتاب فریه (1) بحار الانوار که صد و ده جلد است قریب به ده جلد این کتاب که به نام السماء العالم نام بردار شده است مبتنی است بر هیئت بطلمیوسی که بطلان هیئت بطلمیوسی واضح است هم چنین مبتنی است بر طب قدیم که امروزه بطلان آن به اثبات رسیده است به عبارتی یعنی شما باید ده جلد کتاب بحار الانوار را که همان السماء و العالم است جزو عرضیات لحاظ کنید؛ زیرا در آن دوره و زمان هیئت بطلمیوسی و طب قدیم جزو مسلمات بوده است. بنابراین، روایاتی که وارد شده است اعم از این که سند آن ها صحیح باشد یا نباشد و اعم از این که دلالتشان تمام باشد یا نباشد و مطالبی که در این کتاب ها به نام طب النبی و طب الرضا و رساله ذهبیه امام رضا علیه السلام که برای مأمون عباسی نگارش یافته است، اگر ملاحظه شود متوجه می شویم که این عرضیات همه خارج از اسلام است بلکه حجاب و زنگار و مانع رسیدن به ذاتیات شمرده می شود.

ایشان می گوید: «... چرا که انتظار دینداران از دین، آموختن طب و نجوم و

ص: 120

1- تعبیر از دکتر سروش است و مورد رضایت نگارنده نیست.

طبیعیات و فلکیات نیست...» (1) به دین نه وظیفه اش تبیین جهان هستی و بیان کهکشان ها و این که صورت کهکشان ها و ستارگان چگونه است و نه وظیفه اش طب و پزشکی است این دو مطلب کاملاً درست است و از ایشان قبول می کنیم که پیامبران نیامده اند که طبابت کنند و هم چنین پیامبران نیامده اند که ستاره شناسی و هیئت به مردم بیاموزند بلکه، این مطلب، مطلب صحیحی قبل از ایشان هم بعضی از اندیشمندان آن را گفته اند و ما هم قبول می کنیم؛ اما ایشان علاوه بر این می گوید ما این مطلب را نباید جزو وظایف دینی و مأموریت های الهی بدانیم و عرضی بودن معنایش همین است که آن ها را نباید جزو وظایف دینی و مأموریت های الهی دانست و از همین رو التزام عملی به آن نیز لازم نیست آقای دکتر سروش عبارت عرضی بودن را به معنای خروج از وظایف دینی و مأموریت های الهی می داند؛ یعنی اگر چیزی به اصطلاح ایشان عرضی دین شد، غیر دینی است و لازم الاجراء نخواهد بود.

ایشان در جایی دیگر می فرماید: «جای شک و مسامحه ای نیست که آن ها عرضی اند و می توانستند در محیط دیگری و فرهنگ دیگری به گونه دیگری باشند» اگر شما به روایات یا آیاتی که مربوط به هیئت بطلمیوسی است مثل (السَّمَوَاتُ السَّبْعُ) (2) که به هفت آسمان قائل است و برخلاف هیئت جدید و کوپرنیک است که به هفت آسمان قائل نیست می بینید که این هیئت بطلمیوسی حتی وارد قرآن هم شده است. (3) اگر دقت کنید متوجه می شوید که اگر به فرض قرآن کریم به جای نزول در بین عرب های جاهلی در شبه جزیره حجاز در پانزده

ص: 121

1- سروش دباغ آیین در آئینه؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل اول، انتظارات ما از دین ص 94

2- سوره اسراء آیه 44 سوره مؤمنون آیه 86

3- البته باید تأکید کنم که هفت آسمانی که در قرآن کریم وارد شده است با آسمان در هیئت بطلمیوس تفاوت ماهوی دارد؛ به دلیل این که در هیئت بطلمیوسی ستارگان در تمام هفت آسمان منتشرند اما به تصریح قرآن کریم هر آن چه از ستارگان با چشم مسلح و غیر مسلح رؤیت می شود فقط در آسمان دنیا (اول) قرار دارد؛ چنانکه در آیه ششم سوره صفات می فرماید: (إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ) (همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم)

قرن پیش بعد از هیئت جدید کوپرنیکی آمده بود داستان هیئت و نجوم و آسمان بر اساس هیئت جدید ترسیم می شد نه هیئت قدیم بنابراین باید مطالبی را از قرآن کنار گذاشت

دنباله فرمایش ایشان چنین است: «... و باز هم اسلام همان اسلام باشد (مقاصد یکی است و اسلام همان اسلام است؛ اما عرضیاتش فرق می کند.) این که اسلام ناب چیست حرفی است و این که تعالیم اسلام و هر دینی دیگر هیچ گاه ناب و برهنه عرضه نشده است حرفی دیگر؛ و برای رسیدن به اولی دریدن حجاب های ثانویه فریضه است. اگر شما می خواهید به اسلام ناب برسید باید حجاب هایی را که در عرضیات اسلام است بدرید و کنار بگذارید تا به اسلام ناب برسید. وقتی به سخنان ایشان توجه می کنید این نتیجه گرفته می شود که عرضیات خارج از حوزه اسلام ناب است، بنابراین ما یک اسلام ناب داریم در مقابل اسلام عرضی که این اسلام عرضی، اسلام ناب و خالص نیست و غیر حقیقی فاقد ارزش دینی است و حتی فراتر از آن ایشان می فرماید عرضیات حجابی است که مانع رسیدن به اسلام ناب می شود؛ یعنی اگر می خواهید به اسلام ناب و حقیقی برسید باید این عرضیات را به طور کامل کنار بگذارید. به بیان دیگر اگر فلزی زنگار گرفته باشد و بخواهید به اصل فلز برسید باید زنگار ها را بردارید تا به اصل برسید حجاب را باید بردارید تا به وصال برسید باید این ها برطرف شود با وجود این عرضیات شما در عرضیات می مانید و به ذاتیات و به مقاصد اصلی دین نمی رسید.

با توجه به این فرمایش دکتر سروش، اسلام ذاتی ویژگی هایی دارد و اسلام عرضی ویژگی هایی دیگر. باید این دورا از هم تفکیک کرد

فراموش نکنید که سخنان دکتر سروش با سخنان کسانی که قائل هستند که دین یک ظاهر شریعت دارد و یک باطن طریقت و سخنان صوفیانی که می گویند ما شریعت داریم و طریقت و در شریعت علل و مصالحی وجود دارد و نیز مراتب دین و مراتب اسلام و اسلام حداقلی و اسلام حداکثری، تفاوت دارد. ایشان مرادشان هیچ کدام از این مطالب یعنی طریقت و شریعت عرفا نیست بلکه منظور ایشان این است که اگر می خواهید به اسلام راستین برسید باید عرضیات دین را کنار بگذارید این عرضیات هم در آیات قرآن کریم وجود دارد و هم در

روایات و اگر بخواهید به آن اسلام ناب برسید باید این حجاب ها را کنار بگذارید و باید به آن اسلام ناب ذاتی و واقعی اعتقاد و التزام عملی داشته باشید؛ ولی به آن عرضیات نه اعتقاد لازم است و نه التزام عملی

ایشان در بحث تجربه نبوی می گوید «اسلام یک کتاب یا مجموعه ای از اقوال نیست؛ بلکه یک حرکت تاریخی و تاریخ مجسم یک مأموریت است. بسط تاریخی یک تجربه تدریجی الحصول پیامبرانه است... قرآن با حفظ روح و امهات محکماش تدریجی النزول و تدریجی الحصول شد؛ یعنی تکوّن تاریخی پیدا کرد.» (1)

نکته مهمی که جناب دکتر سروش در باب قرآن کریم دارند این است که ایشان معتقدند بسیاری از آن چه آموزه های قرآن و روایات هستند، عرضیات اند؛ چرا که مطابق فرمایش ایشان «ما قرآن را حتی اگر تجربه دینی شخص پیامبر هم ندانیم،» (2) باید بپذیریم که بیشتر احکام اسلام عرضیات هستند و وقتی عرضی شدند اطاعت از آن ها لازم نیست؛ به دلیل این که بسیاری از احکام اسلام علی التدریج و در طی بیست و سه سال بعثت پیامبر و بر اساس وقایعی که اتفاق افتاده است نازل شده است برای مثال وقتی که شخصی آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت من زخم را ظاهر کرده ام احکام ظهار نازل شد. هم چنین زمانی که آن شخص بدهکار آمد و مسئله ربا را پرسید که این افراد در زمان جاهلیت به ما قرض ربوی داده اند و هنوز از ما طلب دارند آیا ما باید همان قرض ربوی را به آن ها برگردانیم آیاتی در باب ربا نازل شد همین طور مردی که در کوچه راه می رفت و زنی توجه او را به خود جلب کرد و سرش به استخوانی که از دیوار بیرون زده بود برخورد کرد و شکافت و با همین زخم و خون جاری روی صورتش آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت من زن زیبایی را دیدم و مجذوب او شدم و سرم به استخوانی برخورد کرد و زخمی شد بعد از این ماجرا، آیات حجاب آمد آیات دیگر نیز به همین شکل نازل شده اند.

ص: 123

-
- 1- سروش دباغ آیین در آئینه مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، مدخل دوم، تجربه نبوی ص 141 تا 146
 - 2- نقد بحث تجربه دینی دانستن وحی در فصل اول همین کتاب گذشت.

آن چه از احکام اسلام وجود دارد و آن چه در قرآن آمده است همگی بر اساس حوادثی است که واقع شده است این احکام بر اساس آن حوادث و علی التدریج در طی بیست و سه سال نازل شده است اگر سر آن شخص به استخوان نخورده بود شاید آیات حجاب نازل نمی شد همین طور سایر وقایع اگر اتفاق نمی افتادند آیات مربوط به آن ها نازل نمی شد.

آقای سروش در ادامه می فرماید: «پیروان پیامبر هم معتقدند، یعنی حتی آن هایی که قرآن را وحی می دانند که خداوند عین این کلمات را بر پیامبر نازل کرده است. این آیات با همین جمله بندی بر پیامبر نازل می شده است و ایشان هم به قوم خودشان منتقل می کرده اند؛ با این حال، آن ها هم قبول دارند که قرآن طی فرایندی بیست و سه ساله و بر اساس قضایایی که در محیط پیامبر واقع شده است نازل شده است. اگر ابولهب و زینب آن حرکات جسارت آمیز را نسبت به پیامبر انجام نمی دادند دیگر سوره ای به نام سوره مسد (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ)⁽¹⁾ نداشتیم و اگر عاص بن وائل تعبیر ابتر را برای پیامبر به کار نمی برد دیگر سوره ای به نام سوره کوثر نداشتیم، بنابراین حتی آن هایی که می گویند این الفاظ و کلمات قرآن وحیی است که خداوند بر پیامبر نازل کرده است نیز قبول دارند که قرآن در طی بیست و سه سال و بر اساس قضایایی که در محیط پیامبر واقع شده نازل شده است.

عموم مسلمین، اعم از شیعه و سنی این مطلب را قبول دارند؛ ولی همگی چه شیعه و چه اهل سنت حتی وهابی ها بر این فرمایش دکتر سروش نقد نوشتند حتی آقای سید مصطفی حسینی طباطبایی که از وهابی های ایران است نیز بر نظریات دکتر سروش نقد نوشت جناب مهندس عبدالعلی بازرگان که از طیف روشن فکران مسلمان و پسر مهندس مهدی بازرگان است نیز بر فرمایش دکتر سروش نقد نوشت تمام جناح های مسلمین این نظریه ایشان را در این باب انکار کردند؛ هم شیعه و هم سنی این فرمایش ایشان تحت هیچ عنوان مورد قبول قرار نگرفت

ص: 124

ایشان می فرماید: «ما آن چه که داریم در قرآن کریم متناسب با زمان و مکان پیامبر است»، بنابراین، الآن که زمان و مکان عوض شده است این موارد هم باید تغییر کند

ایشان در ادامه می گوید: «آن قرینه نکته ای است که در مقاله ذاتی و عرضی به آن اشاره کردم (مقاله ذاتی و عرضی را سه جلسه بحث کردیم) و آن این که نود و نه درصد احکامی که در قرآن بیان شده است همان احکام جاری میان اعراب بوده است و احکام جدید آن به زحمت به یک درصد می رسد. با توجه به انطباق نود و نه درصد احکام قرآن با شرایط زمان پیامبر من دکتر سروش با الهام از نظریه داروین (تکامل داروین) در بسط تجربه نبوی می گویم: وحی پدیده ای است که با محیط ما منطبق می شود و کاملاً رنگ محیط را به خود می گیرد.» معنای سخن ایشان آن است که این قرآن و آیینی که دارید متعلق است به فرهنگ عربیت پانزده قرن پیش و نود و نه درصد احکام قرآن تعلق دارد به عرب جاهلی در این دوره و فی الحال زمان و مکان ما تغییر پیدا کرده است. وقتی زمان و مکان تغییر پیدا کرد، بنابراین آن قسمت از تعالیمی که عرضی است را باید کنار بگذارید و فقط باید احکام ذاتی و مقاصد اصلی را عمل کنید و اعتقاد داشته باشید.

قرائن سه گانه دکتر سروش و اشکالات آن ها

اشاره

جناب دکتر سروش برای سخن خود سه قرینه اقامه می کند قرینه اول قاعده ای است به نام شرطیات کاذبة المقدم قرینه دوم تعالیمی است که در قرآن و غیر قرآن در شریعت وارد شده است که این تعالیم در پاسخ به پرسش های مردم است و اگر سؤال نمی شد این آیات نازل نمی شد قرینه سوم زبان قوم بودن قرآن است، حال باید ببینیم چگونه ایشان از این قرائن استفاده کرده اند و آیا این استفاده تمام است یا خیر.

قرینه اول: شرطیات کاذبة المقدم

اشاره

آقای دکتر سروش برای دین اگر هایی قرار می دهند و می گویند با وجود این اگر ها معلوم می شود که چه چیز هایی در دین ذاتی است و چه چیز هایی عرضی است.

ایشان می فرماید شناختن و شکافتن عرضیات و اتفاقیات اتفاقیات، عطف

تفسیر عرضیات است؛ یعنی آن چیزهایی که اتفاق افتاده است و بر اساس آن اتفاقات احکام و آیاتی نازل شده است) حاجت به شرحه شرحه کردن کالبد تاریخی دین دارد (دین را باید مانند گوشت در قصابی تکه تکه کنیم و همه را کالبد شکافی کنیم از لحاظ تاریخی و بعد از آن ببینیم که آیا این امور دخیل در احکامی که آمده است هست یا خیر) توان و طاقت ذهنی و بدنی دیگری داشتند...» (1)

اگر این افراد که معاصر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و عرب های جاهلی که دوره پیغمبر صلی الله علیه و آله را تشکیل داده بودند قدرت و طاقت ذهنی و بدنی شان چیز دیگری بود، آیا احکام شرعی همین بود که الآن هست؟ اگر زبان و فرهنگ دیگری داشتند آیا قرآن به زبان عربی می آمد؟ آیا مطابق با فرهنگ عربیت می آمد؟ اگر عادات و رسوم دیگری داشتند باز هم آیا قرآن و احکام شرعی این گونه بود؟ اگر پیامبر عمر کمتر یا بیشتری می کردند وضعیت چگونه بود؟ مدت رسالت بیست و سه سال است اگر به جای آن نبوت ده سال بود آیا قرآن به همین اندازه بود؟ آیا احکام شرعی همین بود یا به مراتب کمتر بود؟ اگر مدت رسالت دو برابر بود، یعنی چهل و شش سال بود و اگر آن ظلمه ای که حضرت را سم دادند و شهید کردند چنین نکرده بودند و عمر حضرت اضافه می شد آیا قرآن و احکام شرعی اضافه نمی شد؟ اگر حضرت در قرن بیستم مبعوث می شدند و اگر پانزده قرن بعد از بعثت می آمدند آیا احکام شرعی همان بود؟ اگر به جای عربستان و آن عرب های جاهلی بادیه نشین حضرت در عربستان قرن بیستم و در بین مردم عربستان صادر کننده نفت مبعوث می شدند آیا باز هم احکام شرعی همین بود؟ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عده ای مسلمان شدند و عده ای مسلمان نشدند اگر زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به اسلام دعوت می کرد همان مشرکین قریش که مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودند به جای مقابله با پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمان می شدند آیا اسلام همین راهی را که طی کرده است دوباره طی می کرد؟ هم چنین اگر دین اسلام جای دیگری ظهور می کرد آیا به همین شکل بود؟

ص: 126

ایشان می گوید این عرضیات و اگر ها که پوسته و غبار هستند را کنار بگذارید تا به اصل دین دست پیدا کنید جناب دکتر سروش با چیدمان تعدادی «اگر» در طی بیست و سه سال بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اتفاقاتی که افتاده است که در هر روزش یک اتفاق و واقعه بود، می پرسد اگر این اتفاقات نیفتاده بودند آیا باز این احکام بودند و جاری می شدند و آیا آیات قرآن به همین کیفیت نازل می شد ایشان می گوید آن چیزی که بر اساس این اتفاقات روی داده است و احکامی که بر اساس این اتفاقات آمده است تماماً عرضی است؛ به این معنا که غبار واقعیت هستند و اگر می خواهید به ذات اسلام برسید باید این غبار و زنگار را کنار بگذارید.

ایشان در جایی دیگر می فرماید: «و نیز از عرضیات دینی است (عرضیات هم جزو دین شمرده شده است) جمیع پرستش ها داستان ها رخداد هایی که ذکرشان در قرآن و سنت رفته است از قبیل جنگ ها (چند جنگ پیامبر داشتند) اعتراض ها (به پیامبر اعتراضاتی می شد) دشمنی ها ایمان آوردن ها، نفاق ورزیدن ها، تهمت ها، طعن ها...» (1)

جناب دکتر سروش تمام این موارد را عرضی می گیرند؛ چون اگر این رخداد ها نبود داستان به شکل دیگری می شد اگر ابولهبی نبود یا اگر بود و مؤمن می شد دیگر سوره ای به نام سوره مسد وجود نداشت و جنگی به نام جنگ بدر و احزاب واقع نمی شد و نیز آیات سوره هایی که در باب جنگ بدر وارد شده است مانند سوره نساء نازل نمی شد این آیات بر اساس این اتفاقاتی است که در طول تاریخ روی داده است. اگر توجه کنید در قرآن کریم و هم چنین در سنت نبوی مطالبی وجود دارد که این ها جزو عرضیات است و می توانست به گونه ای دیگر باشد. حال که می توانست به گونه ای دیگر باشد پس ربطی به پیام اصلی اسلام ندارد و جزو ذات دین نیست. در واقع، ایشان می گوید اگر بخواهید به ذات اسلام برسید، باید این موارد را کنار بگذارید

ایشان در ادامه می فرماید: «حوادثی که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده اند، چه در عصر پیشوایان دین و چه پس از آن همه، از عرضیات هستند. تمام این

ص: 127

حوادث و تمام این اتفاقات از عرضیات است و می توانستند اتفاق نیفتند و چون چنین اند نمی توانند جزو اصول اعتقادات قرار گیرند...».

(1)

در تاریخ حادثه ای و جریانی اتفاق افتاده است تحت عنوان خطبه غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله که می توانست واقع نشود در نتیجه آن چه در خطبه غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله است آن هم یکی از عرضیات است و می توانست نباشد پس خود ولایت هم جزو عرضیات است و می توان آن را کنار گذاشت

ایشان می گوید به طور کلی، نقش شخصیت ها در دین تماماً عرضی است و به تصادفات تاریخی بستگی تام دارد ایشان فقط یک شخصیت را استثنا می کند و آن هم شخصیت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است شخصیت پیامبر ذاتی اسلام است و نمی شود این شخصیت را کنار گذاشت؛ اما الباقی، چه شخصیت های مثبت در اسلام و چه شخصیت های منفی را می توان کنار گذاشت؛ چون امکان داشت که این شخصیت های مثبت یا شخصیت های منفی وجود نداشته باشند. در نتیجه این موارد همه جزو اتفاقات و وقایعی هستند که می توانستند به گونه ای دیگر باشند بنابراین شما می توانید همه این ها را کنار بگذارید

تا این جا، اجمالی از پندارها و نظریات آقای دکتر سروش تقریر شد. از این جا به بعد وارد نقد نظریات دکتر سروش می شویم

ص: 128

متأسفانه جناب آقای دکتر سروش بین شرایط ظهور حکم و شرایط متعلق حکم خلط فرموده اند هر حکمی شرایط و اموری دارد که به سبب آن شرایط و امور این حکم برای مردم ظاهر و بیان شده است.

اگر به آیات جهاد دقت کنیم متوجه می شویم این آیات زمانی نازل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بودند؛ اما زمانی که پیامبر در مکه بودند، جهادی وجود نداشت و از همین رو آیات جهادی هم نبود آیتی که در مکه نازل شده است آیات توحید و نبوت و معاد است پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به مدینه هجرت کردند و در مدینه حکومت تشکیل دادند و در معرض تهاجم قرار گرفتند، برای دفاع از مدینه و مسلمانان و حکومتی که تأسیس کرده بودند مردم باید می جنگیدند و از کیان اسلام دفاع می کردند و آیات جهاد نیز به همین علت نازل شد. بنابراین ظهور آیات جهاد به علت این شرایط خاص بوده است پس آیات جهاد ظهورش به علت شرایط خاص است نه این که شرط جهاد این باشد که شما در مدینه باشید و پیامبری بالای سر شما باشد و اتفاقی مثل جنگ احزاب بیفتد و ابو سفیانی با سپاه ده هزار نفری بیاید و مدینه را محاصره کند این موارد شرایط حکم نیستند بلکه اموری هستند که به سبب آن ها احکام جهاد ظهور پیدا کرده است؛ یعنی در واقع احکام قضایایی هستند که در چنین موارد و شرایطی ظهور و بروز می یابند.

برای مثال فرض کنید اگر قصه معروفی که برای نیوتن اتفاق افتاد و قانون نیروی جاذبه را کشف کرد به گونه دیگری بود آیا می توان گفت قانون جاذبه کشف نمی شد مثلاً اگر نیوتن برای استراحت زیر آن درخت نمی رفت یا اگر وقتی زیر آن درخت بود سببی نمی افتاد یا اگر خواب می رفت و افتادن سیب را متوجه نمی شد چه می شد؟ این در حالی است که افراد مختلف هزاران بار افتادن میوه

از روی درخت را دیده بودند و از هیچ کدام از این افتادن ها به نیروی جاذبه پی نبرده بودند اگر نیوتن هم ذهنش به نیروی جاذبه منتقل نمی شد نیروی جاذبه کشف نمی شد هزاران اگر های دیگر را هم می توانید این جا در نظر بگیرید. حال، چنان چه این اگر ها و شرایط را لحاظ بکنیم آیا می توانیم بگوییم قانون جاذبه ای که نیوتن کشف کرده است قانونی عرضی است و این قانون مربوط به زمان نیوتن است و با مرگ نیوتن از بین می رود؟ اگر نیوتن به جای این که در اروپا زندگی می کرد در آسیا و جنگل های مالزی زندگی می کرد آیا قانون، قانونیت خودش را از دست می داد؟ باید بگوییم این ها شرایط بروز و ظهور حکم است.

اگر دانشمندی طی اتفاقاتی قانونی را کشف کند آیا می توان گفت که این قانون متعلق به زمانی خاص است؛ چه آن اتفاقات در اثر انجام آزمایش هایی باشد یا این که آن دانشمند صحنه ای را ببیند و در آن دقت کند و مطلبی به ذهنش خطور کند و به آن قانون برسد و آن را کشف کند؟ حال چطور است که وقتی پای دین به میان می آید مسئله تغییر می کند ما قبول داریم که قانون کشف شده توسط نیوتن قانونی طبیعی است و قوانینی که توسط شریعت جعل می شود قوانین اعتباری هستند در آن قانون، طبیعت حاکم است و در این قانون شریعت حاکم است قوانین اعتباری و شرعی وضعی به نام شارع اقدس دارد که این قوانین را وضع کرده است؛ اما آیا می شود گفت چون این قانون بروز و ظهورش در ضمن پاره ای وقایع و اتفاقات بوده است دائمی و همیشگی نخواهد بود و نمی تواند استمرار داشته باشد؟ آیا می توانیم چنین حرفی بزنیم؟

در واقع آقای دکتر سروش خلطی در کلماتشان واقع شده است؛ یعنی بین آن اموری که به جعل قانون منجر می شود و بین این که ظهور و بروز این قانون به سبب این وقایع بوده است خلط کرده است. به بیان دیگر این امور شرط متعلق حکم است؛ یعنی این حکم منوط به این شرط است و تا شرطش نباشد حکمی نخواهد بود؛ مثلاً وجوب روزه منوط است به حلول ماه رمضان و تا وارد ماه رمضان نشویم روزه ماه رمضان بر ما واجب نخواهد بود.

مثالی دیگر: در بحث ظاهر، مردی از سر عصبانیت زنش را ظاهر کرد و آن زن پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شوهرم مرا ظاهر کرده است، تکلیفم چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که باید آن مرد کفاره بدهد و بعد از دادن کفاره هنوز

زوجیت برقرار است و مرد می تواند بعد از دادن کفاره به زنش رجوع کند

ظهار، در زمان جاهلیت نوعی طلاق بود و در اسلام طلاق بودن آن الغاء شد؛ لکن مطابق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمانی که آن مرد کفاره نداده است، نمی تواند پیش زنش برود و با او هم بستر شود و اگر بدون دادن کفاره پیش زنش برود کفاره اش متعدد می شود؛ یعنی باید دو کفاره پردازد این قضیه ظهار به سبب دعوایی که بین آن زن و شوهر واقع شده بود جعل شده است آقای دکتر سروش می گوید اگر زن و شوهر دعوا نکرده بودند اصلاً ما حکمی تحت عنوان ظهار در شریعت نداشتیم در نقد سخن ایشان می گوئیم که در کلام شما خلط صورت گرفته است؛ زیرا دعوی زن و شوهر شرط بروز و ظهور حکم بوده است.

اگر در آیات قرآن توجه کنید مفسران ذیل بعضی آیات می نویسند «شأن نزول»، یعنی قصه این آیه از کجا آمده است و چه اتفاقی افتاده که این آیه نازل شده است همه مفسران از قدیم الایام شأن نزول آیات را بیان کرده اند؛ چه مفسران شیعه و چه مفسران اهل سنت، مفسران هم در تفاسیر پیشین و هم در تفاسیر جدید، عنوانی را به نام «شأن نزول» بیان کرده و گفته اند که این آیه ماجرای دارد و در آن ماجرا و قصه، آن آیه نازل شده است؛ اما خود مفسران می گویند شأن نزول آیات مخصوص و محدّد نیست؛ یعنی آیات مختص به آن شأن نزول ها نیستند؛ چون زمان آن شأن نزول و آن قضایا می گذرد؛ اما حکمی که در ضمن آن آیات آمده است باقی خواهد بود.

باید توجه کنیم که دین به صورت تدریجی برای مردم بیان شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله که مبعوث شدند اولین چیزی که به مردم برای قبول اسلام القاء می کردند جمله «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» بود اگر شخصی شهادتین را بر زبان جاری می ساخت و مسلمان می شد و از دنیا می رفت داخل بهشت می شد بعد از آن آن حضرت گام به گام و به صورت تدریجی رسالت خود را پیش بردند و آرام آرام احکام را برای مردم بیان کردند پس تدریجیت احکام به معنای عرضیت احکام نیست به بیان دیگر تدریجیت احکام بر عرضیت احکام دلالت نمی کند. تدریجیت احکام به سبب این است که اگر احکام شرعی یک جا بر مشرکین قریش نازل می شد اسلام را نمی پذیرفتند حال اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواست پنجاه و چهار کتاب فقهی و پنج اصل عقیدتی را با تفصیلاتش بیان کند و اخلاقیات را هم دفعة

اولین کاری که رسول خدام صلی الله علیه و آله انجام دادند بیان توحید بود بعد از آن نبوت و بعد از آن معاد و همین طور بقیه اصول و احکام را بیان کردند؛ یعنی اول تصحیح اعتقادی کردند و بعد از آن احکام شرعی را بیان کردند تا مدت ها رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند؛ اما نماز جزو واجبات شرعی نبود و مسلمان ها نماز نمی خواندند این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید سال ها من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه علیهم السلام در مسجد الحرام نماز می خواندیم و نماز گزار دیگری وجود نداشت آیا معنایش این است که مسلمان دیگری نبود، خیر، چه بسا مسلمان دیگری بود اما حکم به وجوب نماز و حکم به وجوب زکات و فروعات دیگر نیامده بود.

شریعت تدریجی النزول است وقتی تدریجی النزول شد، باید در ضمن اتفاقاتی نازل شود؛ اما این اتفاقات شرط حکم نبوده است، بلکه حکم در ضمن این اتفاقات و وقایع بروز و ظهور پیدا کرده است، بنابراین این طور نیست که با از بین رفتن آن اتفاقات و وقایع حکم نیز از بین برود این اتفاقات شرط متعلق حکم نیستند، بلکه شرایط بروز و ظهور حکم هستند.

مثالی: دیگر فرض کنید شخصی به هر علتی بیماری پیدا کند و این بیماری ناشناخته باشد. سپس متخصصان با فحوص و آزمایش و بعد از مدت ها کار علمی، آن بیماری را بشناسند و راه درمان آن را کشف کنند و این شخصی را که بیمار بود معالجه کنند و بیماری اش به پایان برسد، حال آیا با خوب شدن این بیمار خود بیماری از بین می رود؟ آیا داروی آن بیماری دیگر بی اثر می شود و بر بیماران دیگر اثر نمی کند؟ فرض کنید این شخصی که معالجه شده است، بعد از مدت ها در تصادفی از دنیا برود آیا آن آزمایش ها باید تجدید و عوض شود؟ آیا می توان گفت چون شرط بروز و ظهور حکم به آن دارو آن موقع بوده است و چون آن دارو را در اثر بیماری آن شخص خاص شناختند و وقتی بیماری را شناختند راه علاج آن را هم کشف کردند الان اگر آن پزشک بمیرد آن داروی کشف شده توسط آن پزشک نیز برای درمان آن بیماری هم از بین رفته است؟

جناب دکتر سروش این چه استدلال و برهانی است؟ آیا اگر حکمی بر اساس اتفاقاتی ظهور و بروز پیدا کرد و آن اتفاقات به پایان رسید زمان حکم نیز

با آن اتفاقات از بین می رود؟ هم چنین آیا وقتی زمان حکمی که با آن اتفاقات ظهور و بروز پیدا کرده است از بین برود آن حکم عرضی می شود؟ آیا همان گونه در بحث دین می گوئید باید گفت آن چه عرضی دین است زنگار دین است و باید مثل غبار روی شیشه پاک شود و دین را باید از عرضیات بزدايید تا به ذاتیات برسید؟ آیا می توان این سخنان را پذیرفت؟

اشکال نشود که بین قوانین طبیعی و قوانین شرعی تفاوت هست و این قیاسی که شما کرده اید صحیح نیست بله، بین قوانین طبیعی و قوانین شرعی تفاوت هست؛ قانون های شرعی قوانینی اعتباری هستند لکن قانون های طبیعی قوانینی هستند که بر طبیعت حاکم اند و این دو با هم تفاوت دارند تمام تلاش ما در بیان این مثال ها روشن شدن اگر هایی است که جناب دکتر سروش در نظریه شان آورده اند تمام مستند ایشان این است که برای جاری شدن این احکام اگر ها و اتفاقاتی بوده است؛ حال آن که این اگر ها و اتفاقات موجب بروز و ظهور حکم شده است.

طبق فرمایش جناب دکتر سروش این احکامی که منوط به این اتفاقات شرایط هستند به گونه ای هستند که اگر این اتفاقات و شرایط نبود این احکام هم وجود نداشت و بنابراین چنین احکامی ذاتی اسلام نیستند. بدین ترتیب، طبق فرمایش خودشان نود و نه درصد احکام قرآن، ذاتی قرآن نیست.

در پاسخ ایشان می گوئیم اگر به این شیوه استدلال کنیم کشف قوانین طبیعی هم بر اثر وقایع و اتفاقات است؛ مثل کشف بیماری که اثر اتفاقات و اگر ها و شرایطی به دست آمده است. آیا با از بین رفتن آن شرایط و وقایع آن احکام را هم کنار می گذارید؟ چگونه است که در شریعت و قوانین اعتباری این استدلال جناب دکتر سروش تمام است؛ اما در قوانین طبیعی مفید نیست؟ آیا جناب دکتر سروش قائل است به این که اگر مثلاً نیوتن زیر درخت دیگری بود یا به خواب می رفت باز به این قانون دست پیدا می کرد؟ ایشان قائل است به این که این اگر ها این جانمی آید سؤال ما این است که فارق این دو چیست؟ آری قانون شرعی یک اعتبار است و شاهد بر آن این که قوانین ادیان با هم فرق دارند و ادیان ابراهیمی و توحیدی یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام ضمن داشتن اشتراکات فرق هایی هم با هم دارند چگونه با هم فرق دارند؟ از این جهت که اعتباری

هستند؛ یعنی مثل قوانین کشورها هستند در کشوری مصرف ماری جوانا که ماده ای مخدر است آزاد است و رسماً در کافه ها توزیع می شود؛ اما در کشورهایی دیگر جرم و خلاف قانون است و افرادی که مصرف می کنند مجازات می شوند اعتباریاتی می توانند در نقاط مختلف تغییر بکنند؛ چون اعتبار محض هستند. در این باره مناقشه نداریم

اشکال نشود که جناب دکتر سروش هم همین مطلب را می گویند که چون اعتبار است قابل تغییر است و این تغییر یعنی عرضی بودن و این که احکام می توانند به گونه ای دیگر باشند اعتباری بودن غیر از عرضی بودن است که آقای سروش به آن قائل است اعتباری بودن احکام شرعی را همه قائل هستند اعتباری بودن یعنی این که شارع مثلاً می توانست به جای هفده رکعت نماز یومی، ده رکعت یا بیست رکعت جعل کند یا این که به گونه ای دیگر آن را جعل کند. به این جعل عرضی نمی گویند اعتباریاتی را عرضی گرفتن خطای فاحش است عرضی که آقای دکتر سروش به آن قائل است این است که عرضیات کاری به اصل دین ندارند و جزو دین نیستند و باید کنار گذاشته شوند.

نکته: همان طور که در مقدمه خاطرنشان کردیم بحثمان ایمان و کفر جناب آقای دکتر سروش نیست ایشان را یکی از روشن فکران مسلمان می دانیم ما فقط متعرض سخنان ایشان می شویم و به نظریات ایشان که در باب قرآن کریم گفته اند نقد داریم و بحث ما بحثی علمی است نه ما نعوذ بالله خدا هستیم و نه الآن روز قیامت است تا حکم کفر کسی صادر شود، در واقع اُنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ است. نه می گوئیم ایشان التزامات دینی ندارد و نه می گوئیم ایشان کافر است بحث ما درباره دیدگاه های ایشان است

آقای دکتر سروش قائل به وجود عرضیات در دین هستند؛ یعنی قائلند به این که اموری در دین وجود دارد که می توانست به گونه ای دیگر باشد. می گویند این امور جزو حقیقت دین نیستند و در واقع زنگار دین اند و باید کنار گذاشته شوند و هیچ لزومی ندارد که اعتقاداً و عملاً به آن ها ملتزم باشیم ایشان تصریح می کند که منظور ما از عرضی، عرضی منطقی و فلسفی نیست به عبارت دیگر، ایشان می گویند این قضایایی که در اثر اتفاقات به وجود می آیند و موجب ظاهر شدن حکمی شده اند این اتفاقات و شرایط می توانستند به گونه ای دیگر باشند. پس این

احکام مربوط به این اتفاقات عرضی هستند حال که عرضی شدند پس جزو حقیقت دین نیستند و نه لازم است به آن‌ها التزام عقیدتی داشت، نه التزام عملی. همه این‌ها تصریحات کلام ایشان است.

اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که این شرایط و اگر‌ها همه جا جاری است؛ حتی در علوم طبیعی و فلسفه و علوم دیگر برای مثال اگر جناب آخوند ملاصدرا رحمه الله به کهک قم تبعید نشده بودند و خلوتی و تفکری نداشتند تا حکمت متعالیه و حرکت جوهری را تعریف کنند آیا مسیر فلسفه اسلامی به مسیری دیگر نمی‌رفت؟ آیا باید بگوییم حکمت متعالیه و حرکت جوهری جزو عرضیات است؟

نکته: این که عدلیه از قدیم الایام قائل هستند که احکام شرعی تابع مفسد و مصالح هستند با فرمایش دکتر سروش منطبق نیست و نباید خلط کرد بین فرمایش ایشان و بین بحث مصالح و مفسد

نتیجه بحث: ایشان تصریح دارند به این که شرایط نزول و اتفاقات موجب عرضیت است و عرضیات جزو دین نیستند ما در نهایت نقد کردیم که این شرایط شرایط بروز و ظهور حکم هستند نه شرایط متعلق حکم آن شرایط متعلق حکم است که به عنوان شرط حکم مطرح می‌شود؛ در حالی که این موارد شرط متعلق نیستند بلکه این‌ها شأن نزول هستند و شأن نزول مخصص نیست. جناب دکتر سروش بین شرایط ظهور و بروز حکم و شرایط متعلق حکم خلط کرده اند ایشان بین شأن نزول یک آیه و بین این که این آیه و حکمی که در آن آیه آمده است مقید به این شأن نزول است خلط کرده اند بله اگر شرایطی در دین وجود داشته باشد و بر اساس آن شرایط خاص حکمی ظاهر شود باید بگوییم این شرایط که از بین برود حکم هم باید زائل شود؛ حال آن که این شرایط که جناب دکتر سروش می‌فرمایند شرایط بروز و ظهور حکم است و آن حکم یک حکم کلی است و استمرار دارد

در واقع ایشان دارند تمام شرایط ظهور و بروز حکم را شرایط متعلق حکم می‌گیرند؛ به گونه ای که اگر این شرایط ظهور گذشته و از بین رفته باشد مثل این است که شرط متعلق از بین رفته است و بنابراین آن حکم دیگر جایگاهی ندارد. این سخن ایشان خلطی بزرگ است.

برای مثال ازدواج با خواهر زن حرام است حال اگر شخصی همسرش از دنیا برود آیا او می تواند خواهر زنش را بگیرد؟ آری؛ چون دیگر زنش در قید حیات نیست تا خواهر او بر این مرد حرام باشد؛ چون نکاح علقه بین احیاء است. به این می گویند شرط متعلق حکم. اما شرط ظهور حکم یعنی این که هر حکمی در بستر و زمان خاصی ظاهر و بیان شده است علت آن این است که احکام شرعیه تدریجی است شارع اقدس بیان احکام شرعیه را به تدریج و در طی سه قرن بیان کرده است.

بنابر قول اهل سنت احکام شرعی در طی بیست و سه سال بیان شده است؛ اما بنابر قول شیعه تتمه ظهور ائمه معصومین علیهم السلام را به این بیست و سه سال ملحق می کنیم بنا بر قول شیعه، بیان احکام تا روز هشتم ربیع الاول سال 260 هجری که شهادت امام حسن عسکری علیه السلام است استمرار داشته است. شیعه می گوید 260 سال؛ اما اهل سنت می گویند 23 سال؛ چون اهل سنت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجتی قائل نیستند به هر حال بیان احکام به صورت تدریجی است و حال که به صورت تدریجی است این احکام در واقعه ای سؤال شده است؛ یعنی اتفاقی می افتد و مسئله ای پیش می آید و قضیه خارجیه ای واقع می شود و در طی این قضیه خارجیه ای که اتفاق می افتد این حکم شرعی بیان می شود حال چه در قرآن کریم باشد و چه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام باشد در تمام این موارد احکامی که در شرایط و وقایع خاص بیان شده است این شرایط بروز و ظهور حکم است؛ برخلاف نظریه دکتر سروش که قائل هستند به این که تمام اموری که به سبب شرایط خاص زمانی و مکانی و اتفاقات و حوادث و قضایا ایجاد می شود از این حیث که این شرایط و امور به گونه ای است که اگر این قضایا اتفاق نیفتاده بودند این احکام صادر نمی شدند این ها را تماماً از عرضیات می داند و اسم آن را اسلام تاریخی می گذارد. وقتی از عرضیات شدند دیگر نه اعتقاد به آن ها لازم است و نه عمل به آن ها حتی ایشان می گویند این موارد زنگارها و غبارهای دین هستند و باید کنار گذاشته شوند.

در پاسخ باید بگوییم جناب دکتر سروش چگونه می توانیم این سخنان را بپذیریم و حال آن که تمام احکام به این شیوه بیان شده است؛ یعنی همه این ها در

طی حوادث و اتفاقات و سؤال و جواب ها اتفاق افتاده است؛ ولی ایشان می گوید تمام سؤال های سائل می توانست به گونه دیگری باشد یا حتی امکان داشت سائل آن سؤالات را نپرسد و آن اتفاقات نیفتد برای تمام این موارد، اگر هایی در زمان و مکان وجود دارد و آن چه در بستر زمان و مکان اتفاق افتاده است یا می توانست اتفاق نیفتد یا می توانست به گونه ای دیگر اتفاق بیفتد این که امام حسین علیه السلام در عاشورای سال 61 هجری در کربلا به شهادت رسید می توانست اتفاق نیفتد، حال آیا می توان گفت شهادت سید الشهداء علیه السلام جزو عرضیات است؟ وقایع تاریخی دیگر نیز همین طور است.

دکتر سروش تصریح می کند آن چه در تاریخ به نام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله عنوان شده است در واقع، جزو عرضیات است و باید کنار گذاشته شود. به این ترتیب حتی ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در واقعه غدیر خم را نیز باید کنار گذاشت اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری به حج نمی رفت و اگر حجة الوداع اتفاق نمی افتاد و اگر در غدیر خم آن سخنرانی را نمی کرد وقایع به گونه دیگری بود و بر همین اساس می توانیم بگوییم غدیر و ما وقع غدیر و ولایت علی علیه السلام تمام این وقایع، جزو عرضیات است.

اشکال اول

یگانه چیزی که دکتر سروش تصریح کرده اند که در اسلام جزو ذاتیات است شخصیت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است ایشان می گوید: «فقط شخصیت رسول خداست که جزو ذاتیات اسلام است و نه هیچ کس دیگر» این در حالی است که بر اساس مبنای ایشان نباید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را جدا کرد. در واقع این جا جناب دکتر سروش در تنگنا و تناقض و پارادوکس قرار گرفته است. طبق نظریه خود ایشان حتی شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزو عرضیات قرار می گیرد؛ به دلیل این که اگر بگویید شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله جزو عرضیات است دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند و آن وقت حکم کفر ایشان صادر می شود، بنابراین می گوید شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله جزو ذاتیات است اما غیر از آن حضرت تمام قضایای تاریخی درباره اشخاص و افراد جزو عرضیات است؛ زیرا این افراد و اشخاص می توانستند تغییر بکنند و به گونه دیگری باشند چه خلفا و چه امیرالمؤمنین علی علیه السلام و چه اوصیای بعد از امیرالمؤمنین و چه احکام شرعیه همه در اگر ها و شرایط خاصی واقع شده

و ظهور و بروز پیدا کرده‌اند و بنابراین جزو عرضیات هستند.

ما می‌گوییم بر اساس مبنای خود جناب دکتر سروش، شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزو عرضیات است؛ چون شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را اگر بخواهیم بیان کنیم ایشان یتیم عبدالله بوده است که در سال چهل‌م عام الفیل به پیامبری مبعوث شده است، حال آیا این یتیم عبدالله می‌شد در خود مکه از دنیا برود؟ اگر آن حضرت در شب مبعث که از غار حرا پایین می‌آمد سقوط می‌کرد و از دنیا می‌رفت یا اگر یک هفته بعد از اعلام بعثت که حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام به او ایمان آورده بودند از دنیا می‌رفت یا اگر در سال عام الحزن ایشان نمی‌توانست مرگ ابوطالب و حضرت خدیجه را تحمل کند و از دنیا می‌رفت یا اگر در لیلۃ‌المیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترور می‌کردند یا اگر آن فداکاری حضرت علی علیه السلام نبود و نقشه مشرکین عملی شده بود و پیامبر کشته شده بود یا اگر در جنگ احد آن فداکاری حضرت علی علیه السلام با آن چند نفر انگشت شمار دور پیغمبر نبود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت می‌رسید یا اگر... اسلام و قرآن تا کجا بود؟ آیا باز قرآن و اسلام به همین کیفیت بود؟ آیا می‌توانیم این اگر ها را لحاظ کنیم؟

اگر این شرایط که جناب دکتر سروش بر می‌شمارند درباره شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم جاری بشود بر اساس مبنای ایشان که هر چیزی که شما بتوانید اگر و شرطیتی بر آن بگذارید داخل در عرضیات خواهد شد شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزو عرضیات محسوب می‌شود آقای دکتر سروش چگونه شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را جدا می‌کنند؟ ایشان باید توضیح بدهند که بر اساس مبنای خودشان که فارق بین ذاتی و عرضی ساخته اند چرا شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را با وجود این که می‌توانیم این اگر ها و شرایط را برای آن حضرت هم لحاظ کنیم، جزو ذاتیات می‌شمارند؟ اگر قرار باشد این شرطیه ها را در حق همه چیز بپذیریم نه فقط درباره احکام شرعی و فقه و شریعت جاری خواهند بود بلکه درباره شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم جاری خواهند بود.

اشکال دوم

جناب آقای دکتر سروش، ما قبول داریم که در هر نظریه ای اصولی و فروعی وجود دارد البته ایشان تصریح می‌کند مراد من از عرضی و ذاتی، اصول دین و فروع دین نیست می‌پذیریم یک ذات و یک هسته مرکزی وجود دارد و نیز

ص: 138

اموری فرعی وجود دارد که بر آن ذات و هسته مترتب می شود؛ اما سؤال این است که چه کسی حق دارد ذاتی و عرضی و اصل و فرع نظریه ای را مطرح کند. چه کسی حق دارد اصل و هسته نظریه ای را تعیین و فروع آن ها را مشخص کند؟ در پاسخ باید بگوییم همان کسی که صاحب نظریه است.

برای مثال آیا ما می توانیم اصل و فرع و ذاتی و عرضی نظریه آقای دکتر سروش را تعیین کنیم؟ در جواب باید بگوییم خود ایشان باید تعیین کنند پس هر نظریه ای یک هسته مرکزی و یک اصل دارد و نیز فروع و شاخه هایی دارد که خود صاحب نظریه باید این اصل و فروع را مشخص کند در واقع اگر ما بگوییم بر اساس مبنای دکتر سروش شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله جزو عرضیات است، اشکالی نقضی است؛ یعنی به ایشان نقض وارد می کنیم و می گوییم اگر این نظریه دکتر تمام باشد بر اساس آن چه خود ایشان برای ما بیان کردند و گفتند معیار عرضی بودن چیست شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله هم عرضی می شود و نقض به ایشان وارد می شود؛ مگر این که ایشان بگویند من صاحب نظریه هستم و می گویم شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله ذاتی اسلام است البته ایشان باید جواب بدهند که چرا عرضی بودن درباره شخصیت پیامبر صادق نیست هر کس که صاحب نظریه است خودش باید اصول و فروع نظریه اش را تعیین کند و بگوید که چه چیزی ذاتی است و چه چیزی خارج از ذات است.

اصل و فرعی که ما می گوییم غیر از ذاتی و عرضی است که جناب دکتر سروش به آن قائل هستند بر همین اساس ولایت پیش ما جزو اصول مذهب است، اما نزد دکتر سروش جزو عرضیات دین است.

ما کاری به ذاتی و عرضی نظریه ایشان نداریم سؤال ما این است که اگر مرادتان از ذاتی و عرضی این باشد که بیان کردید پس اموری که در دین بسیار مهم است و نباید ترک شود به آن ذاتی گفته می شود و اموری که باید ترک شود به آن عرضی گفته می شود البته ایشان نمی گوید اموری که باید ترک بشود عرضیات است؛ اما می گوید عرضیات غبار و زنگار هستند و باید کنار زده شوند حال سؤال این است که اصل و فرع دین اسلام را چه کسی غیر از خداوند متعال باید تعیین کند؟ آیا خداوند تبارک و تعالی دین خودش را با زنگار و غبار عرضه می کند؟

در هر نظریه ای اصل و فرع و هسته مرکزی و اموری فرعی می توان در نظر گرفت چه کسی باید این اصل و فرع را مشخص کند؟ پاسخ این است که آن کس کسی نیست جز صاحب آن نظریه اگر ما بخواهیم اصل و فرع نظریه نسبت انیشتین را از هم تفکیک کنیم آن کسی که می تواند برای ما این اصل و فرع را تعیین کند کسی نیست جز خود انیشتین اگر در حکمت متعالیه بخواهیم ببینیم که محور اصلی و فروع مترتب بر این نظریه چیست خود جناب صدرا باید آن را مشخص کند حال ما نظریه و اندیشه ای داریم به نام دین الله چه کسی باید اصل و فرع آن را مشخص کند؟ آن شخص فقط خداوند تبارک و تعالی است. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند از ناحیه خود این اصل و فرع را مشخص کند؟ در پاسخ باید بگوییم خیر. قرآن می فرماید: (وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) (1) (و اگر [او] پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست ما او را به شدت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم) پیامبر حق ندارد بدون رخصت الهی حرفی بزند.

آیا شخصی می تواند ادعا بکند که بعد از نزول قرآن قسمتی از قرآن باید باشد و قسمتی از قرآن نباید باشد؟ حتی پیامبر صلی الله علیه و آله هم حق تعیین ذاتی و عرضی را ندارد که قسمتی را کنار بگذارد و قسمتی را باقی بگذارد ما پیامبر را به عنوان شارع در آن چه خداوند به او اذن داده است قبول داریم؛ اما ایشان حق ندارد چیزی را از ناحیه خود و در آن جا که مأذون نیست تکلیف کند. حال، چگونه ممکن است شخصی بعد از پانزده قرن بحث ذات و عرضی را بیان کند و ادعا کند که مقدار معتناهی از دین اضافی است؟

سخنان آقای دکتر سروش به ظاهر زیباست؛ اما هر سخن زیبایی که قابل پذیرش نیست. آقای دکتر سروش به سبب تسلطی که بر ادبیات فارسی دارد، در کلامشان در بسیاری از جاها از مثالها و اشعار استفاده می کند و کلامشان با وجود ظاهر زیبا صورت برهانی خود را از دست می دهد در نتیجه، کسی که مخاطب ایشان است و کتاب ایشان را می خواند گمان می کند مطالبی که ایشان

ص: 140

ارائه می دهد، مطالبی صحیح است؛ در حالی که مثال زدن یا شعر خواندن، جای برهان و استدلال را نمی گیرد این نظریه را که ایشان مطرح می کند جان سخن و مآل آن به این نقطه می رسد که بیان کردیم

اشکال سوم

مشکل دیگری که با پذیرش سخن آقای دکتر سروش با آن رو به رو هستیم این است که خاتمیت (1) پیامبر صلی الله علیه و آله زیر سؤال می رود تمام فرق مسلمان، با تمام شُعَب و کثرتی که دارند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء می دانند. اگر ایشان خاتم الانبیاء است چگونه است که با قبول این نظریه نود و نه درصد کتاب آسمانی او و شریعت او عرضی می شود و یک درصد باقی می ماند؟ اگر به این کیفیت پیش برویم دیگر چیزی از کتاب آسمانی باقی نمی ماند و ما برای آینده به کتاب جدید و پیامبر جدید احتیاج خواهیم داشت؛ چون این یک درصد کفایت آیندگان را نمی کند و با این یک درصد حتی نمی توان احکام شرعی را استخراج کرد وقتی این گونه باشد به تجدید نبوت و به کتاب جدید احتیاج خواهد بود. کتابی که نود و نه درصد آن دور ریختنی باشد دیگر کتاب نیست و باید از نو آن را تدوین کرد. اگر شما کتابی را به ناشر دادید و گفتید نود و نه درصد آن را کنار بگذارید این دیگر کتاب نیست باید کتاب جدیدی بنویسید.

این نظریه دکتر سروش با خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله که همه مسلمانان به آن اقرار دارند تنافی دارد این ها اشکالاتی است به جناب دکتر سروش که باید پاسخ داده شود کسی که سخنی و نظریه ای را می پردازد باید به آن نظریه و به لوازم سخنش پایبند باشد و اشکالات آن را پاسخ دهد

اشکال چهارم

از خصوصیات نظریه ایشان و لوازم کلام ایشان این است که همان طور که سنت نبوی صلی الله علیه و آله کنار می رود سنت ائمه معصومین علیهم السلام نیز به کلی کنار می رود؛

ص: 141

1- البته جناب آقای دکتر سروش تفسیر تازه ای از خاتمیت در دیگر آثارشان ارائه می دهند و آن این است که با ظهور پیامبر اسلام روزگار وحی به پایان می رسد و زین پس هیچ پیامبری نمی آید و از این رو بشر با استفاده از عقل خود بدون نیاز به وحی می تواند جهان خویش را آباد نماید؛ هر چند این تفسیر از خاتمیت نیز نا تمام و غیر مقبول است

به دلیل این که شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله سال یازدهم هجری است و تا هشتم ربیع الاول سال 260 هجری یعنی حدود دوست و پنجاه سال سنت ائمه معصومین علیهم السلام قرار دارد تمام سنت و سخنان ائمه علیهم السلام در ضمن حوادث و قضایایی اتفاق افتاده است بسیاری از احکام جنگ و جهاد را ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علیه السلام و در سه جنگی که در زمان ایشان به وقوع پیوست اخذ می کنیم قضایای دیگر را از امام حسن علیه السلام و فروع فقهی را از صادقین علیهما السلام اخذ می کنیم اغلب احکام در این مدت ضمن قضایایی ظهور و بروز پیدا کرده است. برای مثال شخصی می آید و از امام علیه السلام سؤال می کند که ما پوست فلان حیوان را دباغی می کنیم آیا پاک می شود یا خیر یا ما روغن چراغمان را از چربی فلان حیوان تهیه می کنیم پاک است یا نجس

از اول کتاب وسائل الشیعه تا آخر کتاب در غالب موارد ائمه علیهم السلام در مقام جواب دادن به سؤالات مردم هستند حال اگر عکس این قضیه برای آن شخص اتفاق افتاده بود و این سؤال و پرسش را نکرده بود یا در سایر قضایا هیچ کدام از این قبیل سؤالات طرح نشده بود آیا باید تمام سنت ائمه علیهم السلام را عرضی قلمداد می کردیم و تمام این احکام را کنار می گذاشتیم؟

آقای دکتر سروش تصریح می کند و می گوید ولایت علی علیه السلام و مانند این قضایا جزو عرضیات است ایشان بر خلاف شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله که آن را جزو ذاتیات می داند غیر ایشان را از عرضیات می شمارد؛ چه شخصیت خلفا باشد و چه شخصیت اوصیای بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله حال که شخصیت اوصیای پیامبر عرضی شد، سنت آن ها هم عرضی می شود اگر بناست سنت دوست و پنجاه ساله و سنت یازده امام علیهم السلام را کنار بگذاریم فرق ما با کسانی که آن ها را قبول ندارند چه خواهد بود؟ حتی اگر ایشان به این مطلب تصریح نکرده باشند بر اساس مبنای ایشان و لازمه کلام ایشان این نتیجه گیری از سخن ایشان درست است.

اشکال پنجم

ما به جناب دکتر سروش می گوئیم شما با این نظریه خود اصل قرآن و اصل تمام کتب آسمانی را که نازل شده است از بین می برید. درست است که تورات و عهد عتیق تحریف شده است؛ اما این به این معنا نیست که همه آن کتاب کذب و دروغ است ممکن است مطالب صحیح هم داشته باشد. اگر در این

کتاب آسمانی دقت شود مطالبی که در آن آورده می شود آیا غیر از قضایایی است که واقع شده است؟ این کتاب در هر قضیه و داستان مطلبی را بیان می کند. در تمام این قضایایی که واقع شده است آن شرطیت و اگر های آقای دکتر سروش وجود دارد اگر این قضایا اتفاق نیفتاده بود مطلب جور دیگری می شد.

در داستان حضرت داوود علیه السلام که عهد عتیق بیان می کند، اگر جناب داوود علیه السلام آن روز از خواب بیدار نشده بود و به پشت بام نرفته بود و زن آن سردار را در خانه ندیده بود و.... تمام آن مهملاتی که عهد عتیق بیان می کند واقع نمی شد اگر خوابش برده بود یا اگر ماجرا به شکل دیگری اتفاق افتاده بود و.... در هر قضیه ای هزاران اگر می آید تمام آن چه در عهد عتیق آمده است بر قضایایی است که اتفاق افتاده است در انجیل هم همین طور است در اناجیل اربعه که در حال حاضر موجود است نیز آمده است که عیسی این کار را انجام داد و در این واقعه فلان شخص آمد و چنین سؤالی کرد و.... تمام این ها قضایایی است که واقع می شود و برای هر کدام می توان اگر هایی تصور کرد که اگر به گونه ای دیگر بود.... این اگر ها تمام این شرطیات را در تورات و انجیل و حتی قرآن جاری می سازد

در سوره احزاب آیاتی درباره زید بن حارثه آمده است که پسر خواننده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود وقتی زید بن حارثه همسرش را طلاق داد، به پیامبر امر شد که با آن زن ازدواج کند تا مؤمنین درباره زن پسر خواننده خود توهم نکنند که نمی شود زن پسر خواننده را تزویج کرد و معلوم شود زن پسر خواننده حکم عروس را ندارد. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب، دختر عمه خود را تزویج کرد. حال آیا می توانیم بگوییم اگر زیدی نبود این ماجرا اتفاق نمی افتاد؟ آیا اگر های دیگر را می شود تصور کرد؟

با این نظریه دکتر سروش از اول تا آخر قرآن و همه کتب آسمانی گذشته، تماماً ویران می شود یا بهتر بگوییم در صورت پذیرش این نظریه تمام ادیان الهی واژگون می شوند به همین علت است که وقتی این نظریه از طرف دکتر سروش مطرح شد همه مسلمانان مقابل آن ایستادند و بر نظریه ایشان ردیه نوشتند. حتی وهابی ها، از جمله آقای سید مصطفی حسینی طباطبایی که از وهابی های

ایران است بر نظریه جناب سروش نقد نوشت هم چنین روشن فکران و از جمله جناب آقای عبدالعلی بازرگان پسر مرحوم مهندس بازرگان نیز بر نظریه ایشان نقد نوشت هم چنین مراجع بزرگوار شیعه از جمله آیه الله منتظری و آیه الله مکارم شیرازی و آیه الله سبحانی نیز نقد هایی نوشتند در واقع شیعه و سنی همه به میدان آقای دکتر سروش آمدند و در مقابل نظریه ایشان ایستادند.

اگر بخواهیم این پندار دکتر سروش را بپذیریم اصلاً اساس دین و قرآن از بین می رود و دیگر قرآنی نمی ماند تا شیعه و سنی بر سر آیات آن بحث کنند شیعه بگوید من این آیه را این طور معنا می کنم و سنی بگوید من معنای دیگری را می پذیرم اصلاً اسلامی و پیامبری نمی ماند که شخص سنی بگوید خلیفه بعد از پیامبر چه کسی است و شیعه بگوید خلیفه بلا فصل پیامبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است در واقع سفره اسلام و قرآن بر چیده می شود؛ لذا تمام مسلمان ها چه شیعه و چه سنی حتی وهابی ها و روشن فکران با این نظریه جناب دکتر سروش مقابله کردند.

اشکال ششم

با پذیرش نظریه دکتر سروش باب تمام علوم منسَد و بسته می شود. در تمام علوم نظریاتی مطرح می شود؛ چه در علوم تجربی و چه در علوم عقلی و غیر آن همه این شرط ها و اگر ها را درباره تمام نظریه های علمی تجربی و عقلی فلسفی نیز می توان مطرح کرد برای مثال آیا می توان تصور کرد که جناب صدر المتألهینی وجود نداشته باشد؟ اگر ملا صدرا به دنیا نیامده بود، حکمت متعالیه نبود اگر انیشتین که شخصیتی یهودی و آلمانی است نتوانسته بود از آلمان بیرون برود و نازی ها در آن جا انیشتین را کشته بودند آیا الآن نظریه نسبیت انیشتین وجود داشت؟ اگر این شرط ها را در این علوم فرض کنیم تماماً عرضی می شوند و تمام نظریه ها در تمام علوم تجربی و فلسفی و دینی و غیر دینی، تماماً باطل خواهد شد جناب دکتر سروش دارند با این نظریه ستون هایی بنا می کنند که روی این ستون ها هیچ علمی قرار نمی گیرد این بیانات دیواری را می چیند که روی این دیوار هیچ سقفی بنا نمی شود به همین دلیل بیانات دکتر سروش پذیرفتنی نیست؛ لذا عامه مسلمین بیانات ایشان را رد کرده اند؛ مگر کسانی که به سبب سحر کلام آقای دکتر سروش مجذوب کلام ایشان شده اند

ما در تاریخ روشن فکری ایران دو نفر داشتیم که بیانات آن‌ها سحرآمیز بود؛ یعنی قدرت بیان قوی داشتند و متأسفانه در بین ما روحانیان این قدرت بیان کم پیدا می‌شود یکی مرحوم دکتر علی شریعتی بود که بیان ایشان مخاطبانش را سحر می‌کرد آن‌هایی که در حسینیه ارشاد پای حرف‌های ایشان می‌نشستند نقل کنند که ایشان دو ساعت حرف می‌زد و کسی پلک نمی‌زد. نفر دوم که بیانش سحرآمیز است آقای دکتر سروش است جناب دکتر سروش در قدرت بیان و مخاطبه و مجادله بسیار قوی هستند؛ به گونه‌ای که عده‌ای گمان می‌کنند سخنان جناب سروش صحیح است کسانی حرف‌های ایشان را تلقی به قبول می‌کنند که یا شاگرد‌های ایشان هستند یا دوستان ایشان یا آن‌هایی که تحت تأثیر قدرت خطابه آقای دکتر قرار گرفته‌اند در القاء مطلب بیان بسیار مؤثر است و خطابات و قدرت بیان ایشان قوی است نه این که کلام ایشان الزاماً درست باشد.

خدا رحمت کند آن‌آقایی که می‌گفت آقای راشد حرف خوب می‌زند اما می‌گفت فلانی خوب حرف می‌زند فرق است میان این دو خوب حرف زدن یعنی قدرت خطابه و بیان قدرت خطابه و بیان و قدرت قلم آقای دکتر سروش بسیار عالی است؛ اما متأسفانه سخنان ایشان سست و بی‌پایه است محتوایی که ایشان ارائه می‌دهد، سست است؛ هر چند قدرت بیان ایشان قوی است. متأسفانه آن سخنان بی‌پایه پشت این قدرت بیان پنهان گردیده و موجب شده است که عده‌ای گمان کنند همان‌گونه که قدرت بیان ایشان قوی است سخنان او هم از قوت و قدرت برخوردار است سخنان ایشان به همین سستی است که تقریر شد. اگر ما نظریات ایشان را بپذیریم دیگر نه علمی باقی می‌ماند و نه ادیان الهی و نه کتب آسمانی و نه قرآن نه پیامبر صلی الله علیه و آله و نه ائمه معصومین علیهم السلام.

متأسفانه نظریه آقای دکتر سروش به گونه‌ای با قدرت بیان القاء شده که مخاطب توهم کرده است این مطالب صحیح است

اشکال: این که می‌فرماید آقای دکتر سروش همه را عرضی می‌داند ظاهراً این‌گونه نیست ایشان می‌فرماید دین و قرآن یک حقیقتی دارد و شخص پیامبر به آن حقیقت صورتی داده‌اند دین حقیقتی دارد و هنر پیامبر این است که حقیقت دین را به زبان قوم و مردم بیان کرده است.

پاسخ: ما وارد زبان قوم نشده‌ایم ایشان بحث زبان قوم را مطرح می‌کند و

برای تقریب زبان قوم بحث ذاتی و عرضی را بیان می کند ایشان می فرماید معنا را خدا به پیامبر داده است و پیامبر معنای الهی را با الفاظ و فرهنگ خودش تطبیق کرده است و فرهنگ عرب جاهلی و بادیه نشین به ناچار در این زبان قوم آمده است هیچ مسلمانی تا به حال نگفته است که الفاظ قرآن کریم مال خداوند نیست ایشان الفاظ قرآن را انشاء خود پیامبر می داند و معنا را از آن خداوند؛ مثل این که کسی به شما بگوید این مطلب را بگو و به شما محتوای آن را بدهد اما شما با الفاظ خود آن مطلب را بیان کنید ایشان نیز می گوید محتوای قرآن مال خداوند است اما الفاظ مال پیامبر صلی الله علیه و آله است اجماع مسلمین چه شیعه و چه سنی خلاف این مطلب را می گویند حتی آقای عبدالعلی بازرگان که از روشن فکران است نیز بر مطلب ایشان نقد نوشته است، بنابراین این نظریه دکتر سروش در دایره اسلام قرار نمی گیرد

اشکال هفتم

شرطیه هایی را که جناب دکتر سروش طرح می کند و بر اساس آن در دین و در کتاب خدا ذاتی و عرضی می سازد لازمه اش این است که یک اسلام ذاتی داشته باشیم و یک اسلام عرضی ایشان درباره قرآن فرمودند که نود و نه درصد آن عرضی است بنابراین اگر کسی بخواهد در آیات قرآن کریم تعمق و تفکر بکند به سبب این که بسیاری از آیات عرضی است در واقع در عرضیات تأمل و تعمق کرده است و به جای این که به دین خدا نزدیک شود از دین خدا دور شده است. این همه سفارشی که در قرآن کریم در باب تأمل و تفکر و دقت درباره خود قرآن داریم چگونه با این بیان دکتر سروش جمع می شود؟ طبق فرمایش آقای دکتر سروش بسیاری از آیات قرآن از عرضیات هستند و هر چه بیشتر در این آیات تفکر و تعمق کنیم از اسلام ذاتی و حقیقی فاصله بیشتری می گیریم و از آن دور تر می شویم؛ زیرا عرضیات غبار و زنگارند و باید کنار گذاشته شوند بنابراین با تأمل و تفکر و بحث در قرآن کریم نمی توان ذاتیات اسلام را اخذ کرد.

از جناب دکتر سروش یک سؤال می پرسیم قرآن که اصلی ترین منبع تفکر اسلام است و تمام طوائف مسلمین بر آن اجماع دارند اگر بنا باشد ما ذاتیات دینمان را نتوانیم از قرآن اخذ کنیم و از تأمل و تفکر در قرآن کریم نتوانیم ذاتیات دینمان را اخذ کنیم پس ذاتیات دینمان را از کجا باید به دست بیاوریم؟

از کجا به این ذاتیات پی ببریم؟ ایشان نظریه و پنداری را فرموده اند که لوازمی دارد و نه خود جناب دکتر سروش و نه هیچ مسلمان دیگری تحت هیچ عنوان نمی تواند به این لوازم ملتزم شود

اشکال هشتم

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در آن ها خداوند می فرماید ما قرآن را حفظ می کنیم (*إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*) (1) (همانا ما قرآن را نازل کردیم و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم).

خداوند به خودش نسبت حفظ می دهد و می فرماید که من این کتاب را از نابودی و از تحریف حفظ می کنم، حال مسئله این است که خداوند تبارک و تعالی خودش را حافظ قرآن معرفی می کند؛ در حالی که بر اساس نظریه دکتر سروش بهتر بود خداوند قرآن را حفظ نمی کرد؛ چرا؟ چون لا اقل این عرضیات از بین می رفت و ما به ذاتیات می رسیدیم اگر قرار باشد که نود و نه درصد آیات قرآن عرضی باشد، چرا خداوند نسبت حفظ به خود می دهد و می فرماید: (*وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*) ؟ حال آن که مطابق نظریه آقای دکتر سروش اکثر آیات قرآن از عرضیات است و باید می فرمود: «أنا لذاتیاته لحافظون»؛ اما خداوند می فرماید ما همه قرآن را حفظ می کنیم

خداوند در آیه فوق می فرماید ما ذکر را که همان قرآن کریم است و علی سبیل امتنان بر امت اسلامی است حفظ کرده ایم که ای امت مرحومه کتب آسمانی گذشته تحریف و ضایع شد و من خداوند متعهد می شوم این کتاب آسمانی را حفظ کنم و این حفظ ذکر امتنان و منت است بر امت مرحومه حال بر اساس فرمایش جناب دکتر سروش باید از خداوند پرسید که خدایا تو چه منتی بر ما داری؛ زیرا بیشتر قرآن از عرضیات است و اموری را که جزو عرضیات است و ما را از دین حقیقی دور می کند حفظ کرده ای به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نیز که این همه در حفظ و نگهداری قرآن کریم تلاش کردند باید عرض کنیم برای چه این کار را کرده اید؛ چرا که ما بعد از پانزده قرن باید این عرضیات را

ص: 147

از دامن مذهب بزداییم این نکته از لوازم فرمایش جناب دکتر سروش است ایشان باید به آن پاسخ بدهند

اشکال نهم

اعتقاد شیعه بر این است که مفسران حقیقی قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام هستند. در احادیث آمده است که (إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ) متن حدیث چنین است:

(في معتبرة زيد الشحام قال أبو جعفر الباقر عليه السلام - في حديث له مع فتادة: وقد أخطأ فتاده في تفسير آية، فقال عليه السلام: يا فتاده، إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ) (1)

بر اساس این حدیث امام باقر علیه السلام پس از آن که تفسیر چند آیه را از فتاده می پرسد و او نادرست پاسخ می دهد می فرماید: «قرآن را فقط مخاطبان آن می شناسند.» معنای سخن امام علیه السلام این است که قرآن را کسانی می شناسند که مخاطب قرآن هستند و قرآن در خانه آن ها نازل شده است.

در جایی دیگر، امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه فرمود: به چه فتوا می دهی؟ پاسخ داد: به کتاب خدا. حضرت به او فرمود: «مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا» (تو حتی یک حرف از آن کتاب را نمی فهمی چگونه می توانی فتوا بدهی)؟

هم چنین امام صادق علیه السلام به مفتی اهل سنت فرمود: به چه فتوا می دهی؟ گفت: به کتاب خدا. حضرت به او فرمود: تو کتاب خدا را از کجا می فهمی که به آن فتوا می دهی؟ متن حدیث چنین است:

(أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ: أَنْتَ فَتِيهِ الْعِرَاقِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ فِيمَ تُفْتِيهِمْ؟ قَالَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ وَتَعْرِفُ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا وَيْلَكَ! مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَيْلَكَ! وَلَا هُوَ إِلَّا

ص: 148

1- محمدبن يعقوب كليني، كافي ج 15، ص 699، ح 485؛ محمدبن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 27، ص 185، ح 25 باب 13 از ابواب صفات قاضی

عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا وَرَثَكَ اللهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا (1) (امام از ابو حنیفه سؤال کرد: با چه چیز برای مردم عراق فتوا می دهی؟ او گفت: با کتاب خدا سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت فرمود: آیا قرآن را آن گونه که باید می شناسی و ناسخ را از منسوخ تمیز می دهی؟ او پاسخ داد. آری آن حضرت فرمود: ادعای علم سترگی کردی خداوند چیزی از کتاب خود را در اختیار تو قرار نداده و تو را وارث آن نکرده است.)

بنا بر عقیده ما شیعیان کتاب خدا مأخذ اصلی مسلمانان است و مفسران واقعی کتاب خدا خود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام هستند که این کتاب در خانه آن ها نازل شده است این بزرگواران ابهامات و تناقضاتی را که فکر می کنیم در قرآن است و اشکالاتی را که به قرآن وارد می شود برای ما حل می کنند. آنان متشابهات قرآن را با ارجاع به محکمت حل کرده اند، حال بر اساس فرمایش آقای دکتر سروش ما سؤال می کنیم که ائمه علیهم السلام چه هنری کردند که این تناقضات متشابهات را حل کردند؛ این ها همه عرضیات هستند و اساساً چه احتیاجی به حلّ عرضیات بود اگر حلّ هم نمی شدند، باید کنار گذاشته می شدند. حتی همان موقع که حلّ نشده بودند نیز باید کنار گذاشته می شدند، بنابراین حلّ آن ها اعتبار و ارزشی ندارد این ها متأسفانه همه از لوازم بیانات جناب دکتر سروش است.

اشکال دهم

قرآن خود به ما می گوید باید به این مجموعه یعنی قرآن بما هو مجموع ایمان بیاورید و نمی توانید که به بعضی از قرآن ایمان بیاورید و به بعضی ایمان نیاورید: (أَفْتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أشدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) (2) (آیا به بخشی از کتاب [آسمانی] ایمان می آورید و به بخشی دیگر کفر می ورزید؟ [حرام بودن جنگ و آواره کردن را مردود

ص: 149

1- محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج 27، ص 47، 27، باب 6 از ابواب صفات قاضی

2- سوره بقره، آیه 85

می شمارید و وجوب آزاد کردن هم کیشان را از اسارت قبول می کنید! پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را [در آیات خدا] روا می دارند جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب باز گردانیده می شوند و خدا از آن چه انجام می دهید بی خبر نیست.)

خود قرآن می گوید مجموع بما هو مجموع را باید بپذیرید، نه این که یک آیه را بپذیرید و یک آیه را نپذیرید پس نمی توان گفت یک آیه جزو عرضیات است و باید کنار گذاشته شود مثلاً نمی توانیم بگوئیم آیه قصاص چون خشونت و خونریزی است و در عرب جاهلی قصاص می کردند و این ها از مصادیق خون به خون شستن است باید کنار گذاشته شود خود قرآن تصریح دارد این گونه برخورد کردن با کتاب آسمانی از موارد ایمان به بعض و کفر به بعض است و خزی در دنیا و عذاب در آخرت را به دنبال دارد

اشکال: اگر جناب دکتر سروش این گونه می گفتند که صورت کنار برود و معنا باقی باشد، اشکال صحیح بود؛ حال آن که ایشان نمی گوید کلاً صورت را کنار بگذارید که در نتیجه قرآن کنار برود؛ بلکه می گوید آن صورتی که در آن زمان بوده است باید الآن صورتی به آن بدهیم که متناسب امروز باشد.

پاسخ: برگشت این اشکال به همان نظریه قرآن زبان قوم است. این نظریه را به تفصیل بیان خواهیم کرد الآن ایشان می گوید در اسلام ذاتیات و عرضیاتی است که این عرضیات به قرآن هم راه پیدا کرده است این ها عرضیاتی است که زنگار دین است و باید کنار برود و شما اگر می خواهید دین شناس بشوید و فقیه شوید و فهم عمیق در دین پیدا کنید باید فرق بگذارید بین عرضی دین و ذاتی دین. این عرضیات دینی هم به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و هم به کلمات ائمه علیهم السلام و هم به قرآن کریم راه پیدا کرده است.

جناب دکتر سروش قبول کرده است که در قرآن عرضیاتی است که ذاتی دین و ذاتی اسلام و ذاتی قرآن نیست ایشان تصریح کرده است که عرضیات مانع شناخت دین هستند و باید عرضیات را کنار زد تا به دین اصلی رسید و در قرآن هم عرضیاتی وجود دارد که باید کنار گذاشته شود حال، سؤال این است آیا

زمانی که عرضیات را کنار گذاشتیم، مصداق (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) (1) خواهد بود یا خیر؟

اشکال: هر جوهری عرضی دارد و جوهر بدون عرض محال است هر جوهری صورتی نیز دارد.

پاسخ: شما دارید درباره مصطلحات جناب دکتر سروش سخن می گوید یا درباره مصطلحات فلسفی؟ ایشان با مثال هایی از جمله زیره به کرمان بردن و غیره می فرماید ما عرضیاتی در دین داریم و ذاتیاتی و تصریح می کند که این عرضیات به قرآن ورود پیدا کرده است. اگر می گفت در قرآن عرضی نیست ما وارد مناقشه با ایشان نمی شدیم چرا؟ به دلیل این که بحث ما درباره شباهت قرآن است و ما قرآن را به عنوان معجزه جاویدان پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات کردیم وقتی که قرآن معجزه جاویدان پیامبر صلی الله علیه و آله است این اشکال و نظریه دکتر سروش، به قرآن راه پیدا می کند و اگر این نظریه وارد قرآن شود و به اثبات برسد و تمام باشد دیگر قرآن معجزه جاویدان نیست و وقتی این کتاب معجزه جاویدان نباشد، اساس اسلام زیر سؤال می رود خود ایشان تصریح دارد که قرآن عرضیاتی دارد و قضایایی را مثال می زند مانند (رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ) (2) و بازرگانی و بادیه نشینی و غیره که در قرآن کریم آمده است و می گوید این ها همه جزو عرضیات است. می گوید اگر ابو لهب به جای این که کافر باشد مؤمن شده بود سوره مسدی نازل نمی شد؛ پس جزو ذاتیات نیست

ما در پاسخ می گوئیم طبق فرمایش شما در قرآن عرضیاتی است و باید از قرآن کنار گذاشته شود و اعتقاد و التزام به آن لازم نیست و می توانیم به عرضیات قرآن کافر شویم و به ذاتیات مؤمن شویم آیا این سخن شما مصداق آیه شریفه (نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ) (3) نیست؟

سؤال: آیا این مطلب همان مسئله ناسخ و منسوخ نیست؟ منظور از نسخ

ص: 151

1- سوره نساء آیه 150

2- سوره قریش آیه 2

3- سوره نساء آیه 150

همان نسخ مصطلح است که بیان آمد و زمان حکم است

پاسخ: ایشان هیچ تعرضی به مسئله ناسخ و منسوخ ندارد ذاتی و عرضی که ایشان متعرض می شود به ناسخ و منسوخ ربطی ندارد. بنابر قول مشهور مفسران چه شیعه و چه سنی، نسخ در قرآن کریم وجود دارد؛ ولی بنابر نظریه آیه الله خویی قدس سره اصلاً در قرآن کریم نسخی وجود ندارد.

اشکال یازدهم

در منابع روایی روایاتی هست که به ما می گوید قرآن را بخوانید و حفظ کنید و در قرآن تأمل کنید عموم مسلمین چه شیعه و چه سنی به این روایات عمل کرده اند مسلمانان قرآن را تلاوت می کنند و حفظ می کنند هم چنین در آداب قرائت قرآن احکامی داریم از این باب که جایز نیست دست بی وضو روی قرآن بگذارید در این حکم تمام قرآن منظور است نه بعضی از قرآن معنای آن این است که مسلمانان این کتاب را از اول تا به آخر به یک چشم نگاه می کنند شاهد ما همین روایات است وقتی گفته می شود یک ختم قرآن بخوانید نه این که فقط از ذاتیات بخوانید وقتی گفته می شود دست بی وضو روی قرآن نگذارید نه این که فقط روی ذاتیات نگذارید وقتی در روز قیامت به حافظ قرآن گفته می شود که «إقرأ و ارق»، یعنی همه قرآن نه فقط ذاتیات.

متن حدیث چنین است: (عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَ شِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عَلَّمَهُ فِي قَبْرِهِ لِيُرْفَعَ اللَّهُ فِيهِ دَرَجَتَهُ ، فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فِيَقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ : اِقْرَأْ وَ اِزُقْ) (1) (امام صادق علیه السلام: هر کس از دوستان و شیعیان ما که بمیرد و قرآن را خوب بلد نباشد در قبرش قرآن به او آموخته شود تا خداوند به سبب آن درجه اش را بالا برد؛ زیرا درجات بهشت به اندازه شمار آیات قرآن است. پس به قرآن خوان گفته شود بخوان و بالا رو)

مشابه حدیث فوق از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است: (الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ،

ص: 152

1- محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 92، ص 188، ح 10.

قَالَ: سَجَعْتُ مُوسَىٰ بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ لِرَجُلٍ: أَتَحِبُّ الْبَقَاءَ فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِقِرَاءَةِ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) فَسَكَتَ عَنْهُ، فَقَالَ لِي بَعْدَ سَاعَةٍ: يَا حَفْصُ، مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَ شَيْعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ، عَلِمَ فِي قَبْرِهِ لِيُزْفَعَ اللَّهُ بِهِ مِنْ دَرَجَتِهِ؛ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: أَقْرَأُ وَ أَزَقُّ، فَيَقْرَأُ، ثُمَّ يَرِقِي». (1)

بیان آقای دکتر سروش لوازمی دارد که التزام به این لوازم نزد هیچ مسلمانی تمام نیست مگر این که دست از اسلام بشویم؛ اما تا زمانی که ملتزم به اسلام هستیم نه ما و نه هیچ مسلمانی نمی تواند به این لوازم ملتزم شود.

سؤال: آیا امکان داشت قرآن کریم غیر از این کتابی باشد که الآن در اختیار ماست و به آن عمل می کنیم؟

پاسخ: سخن شما داخل در همان شرطیه های نظریه جناب دکتر سروش است که پاسخ آن را پیشتر بیان کردیم

قرینه دوم: تعالیم قرآن پاسخ به سؤالات مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

قرینه دومی که آقای دکتر سروش برای بحث نظریه ذاتی و عرضی به آن تمسک کرده اند تعالیمی است که در قرآن و غیر قرآن در شریعت وارد شده است. ایشان می گوید این تعالیم در پاسخ به پرسش های مردم است و اگر سؤال نمی شد آیات مربوط به آن ها نیز نازل نمی شد اشکالاتی که به این قرینه جناب دکتر سروش وارد است از قرار زیر است

اشکال دوازدهم

یکی از نکاتی که آقای دکتر سروش بعد از قضیه شرطیه ها بیان می کند این است که آیا قرآن نمی توانست بیش از این مقدار یا کمتر از این مقدار باشد. الآن در قرآن کریم بیش از شش هزار آیه وجود دارد. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در ليله المبيت به شهادت می رسید یا اگر در جنگ أحد به شهادت رسیده بود، الآن آیا قرآن به همین کیفیت بود؟ ما پاسخ این اشکال را ضمن بحث شرطیه ها بیان

ص: 153

اشکال سیزدهم

جناب دکتر سروش فرمودند هم در سنت و هم در آیات قرآن کریم مواردی از احکام و مسائل وجود دارد که بر اساس پرسش ها و پاسخ هایی بیان و نازل شده است، مانند (یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ) (1) (یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ) (2)، (یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ) (3) خود قرآن تصریح می کند این موارد در مقابل سؤالاتی نازل شده است مواردی از روایات تفسیری که ذیل بعضی از آیات آمده است در واقع شأن نزول آن آیات است که شخصی سؤال کرده و آیه ای نازل شده است؛ مانند مسیحیان نجران که آمدند و گفتند یا رسول الله نظر شما درباره حضرت عیسی مسیح چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرصت خواست تا آیه قرآن نازل شد که (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (4) قطعاً داستان عیسی نزد خدا [از نظر چگونگی آفرینش] مانند داستان آدم است که [پیکر] او را از خاک آفرید سپس به او فرمود: [موجود زنده] باش؛ پس بی درنگ [موجود زنده] شد

پس در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در خود آن آیات تصریح شده است در مقابل سؤالاتی نازل شده اند گاهی قرآن خود تصریح ندارد؛ اما از شأن نزول و روایات تفسیری که ذیل آیه آمده است متوجه می شویم که این آیات در مقابل سؤالاتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شده است. در سنت شریفه هم روایاتی داریم که به همین کیفیت در مقابل سؤالاتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام پرسیده شده است.

حال می گوئیم طبق نظریه جناب دکتر سروش، آن چه در مقابل سؤال است جزو عرضیات است؛ به دلیل این که این سؤال می توانست به گونه ای دیگر باشد؛ مثلاً اگر سائل این سؤال را نپرسیده بود یا به گونه ای دیگر پرسیده بود یا هزاران اگر

ص: 154

1- سوره بقره، آیه 220

2- سوره بقره، آیه 222

3- سوره بقره، آیه 189

4- سوره آل عمران، آیه 59

دیگر آن موقع موضوع متفاوت می شد بنابراین تمام پاسخ هایی که در مقابل این سؤالات داده می شود چه در قرآن کریم و چه در سنت نبوی و چه در روایات ائمه معصومین علیهم السلام، تمام این ها داخل در عرضیات است وقتی داخل در عرضیات شد برای فهم دین باید تمام این عرضیات را کنار گذاشت

ما در پاسخ می گوئیم بازگشت این پرسش ها و پاسخ ها به همان داستان شرطیه ها و اگر هاست، بنابراین آن جوابی که به اگر ها دادیم این جا هم جاری می شود و آن نقد هایی که به شرطیه ها وارد کردیم این جا هم وارد می شود؛ چون ایشان می فرماید می شد که این سؤال پرسیده نمی شد یا به گونه ای دیگر بود و چون این اگر ها درباره پرسش ها جاری می شود، بنابراین پاسخی که در مقابل اگر ها می آید جزو عرضیات است و می توانست مطرح نباشد. پس این پرسش ها و پاسخ ها جزو ذاتیات نیست.

نکته: جناب دکتر سروش نظریه ای را فرمودند که این نظریه تعرض به ناموس قرآن است ما برای دفاع از قرآن کریم پاسخ این نظریه را می دهیم تمرکز ما فعلاً بر نظریه ذاتی و عرضی ایشان است و به دیگر مطالب ایشان و صحت و سقم سایر نظریاتشان کاری نداریم؛ هر چند به آن ها هم نقد هایی وارد است.

قرآن کریم سدی محکم است و اگر روزنه ای به این سدّ وارد شود تمام این سدّ فرو می ریزد یک کلمه یا یک حرف اضافه و زیادتی در قرآن وارد نشده است و به هیچ وجه به قرآن خللی وارد نیست اگر غیر از این باشد نمی توان به قرآن استناد کرد. این در حالی است که طبق نظریه جناب دکتر سروش هر آیه ای که در آن کلمه (يَسْأَلُونَكَ) نباشد شک می کنیم که آیا در جواب یک سؤال است یا خیر پس احتمال می رود در جواب یک سؤالی باشد. در نتیجه، احتمال عدم حجیت آن می رود و این کتاب با این نظریه و احتمال از حجیت و اعتبار می افتد.

در پاسخ دکتر سروش می گوئیم بازگشت این سؤال و جواب ها به همان بحث شرطیه ها و اگر هاست که ایشان مطرح کرده اند پاسخی که می دهیم همان پاسخی است که در بحث شرطیه ها بیان کردیم

اشکال چهار دهم

هر نظریه ای که صاحب مکتبی مطرح می کند اساس و ریشه ای دارد. صاحب مکتب بر نظریه خود فروعی را نیز مترتب می کند هم چنین چه بسا نظریه

او ابهاماتی داشته باشد صاحب نظریه سعی می کند آن ابهامات را در پرتو سؤالات دیگران کشف کند و سپس برطرف سازد خود جناب دکتر سروش وقتی نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت را طرح می کند یا وقتی نظریه ذاتی و عرضی در دین را طرح می کند چون نظریاتی است که ایشان ابداع کرده است بالطبع از ایشان سؤالاتی پرسیده می شود و ایشان نیز پاسخ هایی می دهد. مصاحبه های متعددی در نشریه ها و رسانه ها با خود دکتر سروش انجام شده است که مراد ایشان از این نظریات چیست و خود ایشان توضیح داده اند.

هر صاحب فکری وقتی نظریه و فکری را عرضه می کند چه بسا برخی از افراد بخش هایی از فکر و نظریه او را متوجه نشوند و سؤالاتی در ذهن آن ها ایجاد شود آن ها از صاحب فکر آن سؤالات را می پرسند درست مثل این که در پایان درس هر استاد از آن استاد سؤالاتی می شود و استاد ابهامات درس را بر طرف می کند حتی می توان این سؤالات را به گونه ای دیگر پرسید. گاهی چه بسا اصلاً پرسشی در کار نباشد و خود صاحب نظریه به نظریه خود اشکال کند و خودش نیز جواب بدهد. گاهی نیز استاد یا صاحب نظریه مطلب را به گونه ای بیان می کند تا خواننده و مخاطب خود متوجه آن اشکال و ابهام بشود یا به قول ما طلبه ها جواب از سؤال مقدر بدهد و این توضیح او در جواب از آن سؤال مقدر باشد؛ یعنی سؤالش را ذکر نکند اما جوابش را بدهد تا اگر آن سؤال به ذهن مخاطب خطور کرد پیشاپیش جوابش را داده باشد به عبارتی چه بسا صاحب نظریه برای این که نظریه اش وضوح کامل پیدا کند، خودش طرح سؤال کند یا جواب سؤال مقدر را بدهد.

حال، اشکال ما به جناب آقای سروش این است که این چه حرف و مبنایی است که هر آن چه به عنوان پاسخ سؤال طرح شود جزو ذاتیات آن نظریه نباشد. درست است که آستین ما کهنه است؛ اما می توانیم به نظریه شما اشکال کنیم. مرحوم آیه الله مؤسس حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره فرموده بودند من معقول نخوانده ام اما عقل که دارم؛ اما ما به جناب دکتر سروش می گوئیم ما معقول هم خوانده ایم و می بینیم فرمایش شما و لُبِّ کلام شما این است که آن چه به عنوان پاسخ در شریعت و در مقابل سؤال در شریعت و در قرآن آمده است از ذاتیات نیست و جزو عرضیات است حال خطاب به ایشان می گوئیم که آیا این مطلب را

درباره مصاحبه های خودتان هم قبول دارید؟ آیا می پذیرید هر آن چه شما در مصاحبه هایی که رسانه ها و مجله ها و نشریه ها با شما انجام داده اند و هر آن چه در کنفرانس ها و پایان سخنرانی ها از شما پرسیده اند و هر آن چه شما در پاسخ به سؤالات گفته اید این ها هیچ کدام جزو ذاتیات نظریه شما نباشد و جزو عرضیات نظریه شما باشد؟ ما می دانیم که ایشان این مطلب را درباره نظریه خودشان قبول ندارند. چه بسا آن چیزی که در پاسخ سؤال گفته باشند، اتفاقاً نقطه مرکزی مطلب و نظریه ایشان باشد.

حال از ایشان می پرسیم: چگونه است که وقتی به قرآن و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام می رسید هر چه در مقابل سؤال صادر می شود را جزو عرضیات می دانید اما درباره نظریه شخصی خودتان چنین مطلبی را صادق نمی دانید؟

در واقع، این مطلب ما نقض بر نظریه آقای دکتر سروش است. ایشان به هیچ عنوان نمی توانند پاسخ این لوازم را بدهند نظریه را طرح می کنند؛ اما پاسخ نمی دهند ما این نقد را به ایشان وارد می کنیم که اگر هر پاسخی عرضی باشد، آیا شما این مطلب را درباره نظریه خود نیز می پذیرید؟ آیا بقیه متفکران نیز این مطلب را می پذیرند؟ اگر کسی از جناب محمد بن ابراهیم شیرازی یا همان ملا صدرا در زمان حیات ایشان می پرسید که جناب ملا صدرا ما حرکت جوهری را نفهمیدیم آیا آن وقت حرکت جوهری جزو عرضیات نظریه ملا صدرا می شد؟ حال آن که تمام هنر ملا صدرا به همین حرکت جوهری است و به این است که حرکت را در تمام عالم به اثبات رسانیده است

درست است که جناب دکتر سروش متفکر و نظریه پرداز بزرگ هستند و ما بچه طلبه ایم؛ اما ما از ایشان یک سؤال می کنیم و جواب می خواهیم آیا می شود هر چه در قالب جواب آمده باشد را عرضی بدانیم؟ اگر نمی شود پس چرا درباره کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات ائمه معصومین علیهم السلام این حکم را انجام می دهید که هر چه به عنوان پاسخ در مقابل سؤالات آمده است عرضی است؟

نتیجه: چه بسا پرسش پرسش گر از نقطه مرکزی و امور مهم یک نظریه باشد. حال صاحب نظریه ای که از نظریه خود دفاع می کند و جواب می دهد آیا می توان گفت آن چه در پاسخ سؤال می گوید جزو عرضیات است؟

اگر بیان آقای دکتر سروش را بپذیریم هر اندیشه ای که در مقابل سؤالات طرح شده است و در واقع پاسخ آن سؤالات است تماماً جزو عرضیات است و باید کنار گذاشته شود حتی پندار و نظریه خود ایشان در باب ذاتی و عرضی در ادیان و در باب قرآن کریم نیز باید کنار گذاشته شود؛ به دلیل آن که بسیاری از مطالب ایشان در پاسخ به سؤالاتی است که طرح شده است و بنابراین آن چه در این نظریات مطرح کرده اند جزو عرضیات است و نباید پذیرفته شود. اصل بیان ایشان که هر آن چیزی که در مقابل پرسش قرار گرفت جزو عرضیات است هیچ مستندی ندارد و دلیلی بر آن اقامه نشده است و وجهی ندارد. تنها وجهی که می تواند داشته باشد همان بحث شرطی های است که مطلب اول ایشان است و به آن اشکال وارد کردیم

بله، ما قبول داریم که بعضی از پرسش ها پرسش های مطلوبی نیست؛ یعنی چه بسا کسی سؤالی را طرح می کند که آن سؤال حتی مطلوب خود شارع نیز نیست؛ لذا در قرآن آیه ای داریم که می فرماید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (1) (ای اهل ایمان از احکام و معارفی [که شریعت اسلام از بیان آن ها خودداری می کند و خدا هم به سبب آسان گرفتن بر بندگان نهی و امری نسبت به آن ها ندارد] پرسید که اگر برای شما آشکار شود غمگینتان کند. و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود از آن ها پرسید برای شما روشن می شود خدا از [این که شما را به] آن احکام و معارف [که باعث غم و اندوه شماست مُکَلَّفَ کند] گذشت کرد؛ و خدا بسیا آمرزنده و بردبار است)

خداوند در این آیه می فرماید در زمان نزول وحی از اموری جويا نشوید و پرسش نکنید که اگر آن امور بر شما ظاهر شود موجب ناراحتی شما شود.

در جایی دیگر، در مقابل قرآن کریم امر به سؤال کردن می فرماید: (وَ مَا

ص: 158

أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَاءَ لَوْ لَوْ أَهْلَ الدِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (1) (و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم. اگر [این حقیقت را] نمی دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسید [تا دیگر نگویند که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است].)

ممکن است سؤال سؤال انحرافی باشد یا خود سؤال خطا باشد. در روایات چنین آمده است « وفي مجمع البيان: و روی العیاشی یاسناده عن الحسين بن علوان قال: سئل أبو عبد الله عليه السلام... فقال له: سل تفقها ولا تسأل تعنتا... » (2) اگر می خواهید سؤال کنید برای عیب جوئی و ایراد نباشد؛ بلکه از باب فهم و درک شعور باشد و بخواهید به وسیله این سؤال به درک و شعور برسید. هم چنین در روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است: « حَسَنُ الْمَسْأَلَةِ نِصْفُ الْعِلْمِ. » (3) (سؤال خوب نیمی از پاسخ را با خود دارد). سؤال خوب و تشویق به سؤال، در سنت نبوی صلی الله علیه و آله و در روایات ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است حضرت علی علیه السلام بارها بر فراز منبر در مسجد کوفه فرمودند: (سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفُدُونِي) (4)

پس نمی توان گفت که اگر مطلبی در مقابل سؤال و پرسشی قرار گرفت جزو عرضیات باشد تا کنار گذاشته شود آری، گاهی اتفاق می افتاد که از حضرت علی علیه السلام سؤال بیهوده ای پرسیده می شد در تاریخ آمده است که شخصی مقابل ایشان بلند شد و سؤال نا مربوطی از ایشان پرسید و حضرت هم جواب دادند؛ ولی سؤالی نبود که برای دیگران راه گشا باشد. (5)

پس قاعده ای که آقای دکتر سروش طرح می کند که هر آن چیزی که در قالب پرسش و سؤال بیاید عرضی است و باید کنار گذاشته شود چون در مقابل

ص: 159

1- سوره نحل، آیه 43

2- ابی علی طبرسی مجمع البیان، ج 7، ص 82؛ محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج 6، ص 381، ح 7؛ نهج البلاغه، حکمت 320

3- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص 56

4- نهج البلاغه، خطبه 189

5- شیخ عباس قمی سفینه البحار، ج 4، ص 18.

حال، سؤال این است که این سخن و نظریه ایشان بر اساس چه معیار و مدرکی بیان شده است ایشان قاعده ای کلی طرح می کند که هر آن چه به عنوان پاسخ سؤال باشد جزو عرضیات است ایشان مطلبی را با وجود آن که ثابت نکرده است پذیرفته و برای آن کلیت و عمومیت قائل شده است. سپس آن را درباره قرآن مطرح کرده و نتیجه گرفته است که هر چیزی در مقابل سؤال در قرآن کریم طرح شده است چه با (يَسْأَلُونَكَ) باشد و چه با سؤال مقدر و چه این که سؤال شده است و پیامبر جواب داده است هم در آیات قرآن و هم در روایات جزو عرضیات است و وقتی جزو عرضیات شد دیگر هیچ گونه اعتباری ندارد. ایشان سپس در سایر مسائل دینی هم همین حکم را جاری ساخته است.

اشکال پانزدهم

در قرآن کریم و دستورات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و بیانات ائمه علیهم السلام تأکیدات فراوانی درباره پرسش وارد شده است آن دینی که به شما می گوید نپرسید، دین اسلام نیست در شریعت مقدس اسلام پرسش آزاد است و مشکلی ندارد. بله، ممکن است برخی از افراد پاسخ سؤال های شما را ندانند؛ اما آن هایی که می دانند پاسخ می دهند

در شریعت مقدس اسلام پرسش از گناهان محسوب نشده و کار پسندیده ای شمرده شده است: «السؤال مفتاح الجواب.» روایاتی را که در بحث سؤال وارد شده است ببینید. سؤال دو معنا دارد: یکی به معنای گدایی کردن است. گدایی کردن و تکدی گری در دین اسلام نهی شده و حرام شمرده شده است. یکی هم به معنای پرسیدن است چقدر در روایات ما به این معنای از سؤال یعنی سؤال به معنای پرسیدن تأکید شده است از نظر اسلام پرسیدن، نه تنها اشکال ندارد، ممدوح هم هست

در آیین مسیحیت سؤال کردن جایگاهی ندارد آنان قائلند به این که در شریعت مسیحیت رموزی وجود دارد که بازگشایی نمی شود و حق سؤال از این رموز نیز وجود ندارد وقتی درباره تثلیث صحبت می شود می گویند خدا یکی است وقتی سؤال می شود پس چرا خدا سه تاست می گویند، آری سه تاست وقتی سؤال می کنند بالاخره خدا یکی است یا سه تا در جواب می گویند شما باید

به این مطلب ایمان بیاورید؛ یعنی نباید در این باره سؤال کنید. البته آنان در برابر این سؤال پاسخی ندارند.

در شریعت مقدس اسلام که دین فکر و شعور و تعقل است به کسی گفته نمی شود که تو حق سؤال کردن نداری

بنابراین، مطلبی که آقای سروش می فرماید که آن چه در پاسخ سؤال است از عرضیات است صحیح نیست این که در قرآن کریم و روایات این همه تصریح و تأکید به سؤال شده است نمی شود گفت تمام این ها از عرضیات است و از اعتبار خارج است این سخن جناب دکتر سروش با آن چه در آیات قرآن کریم و روایات معصومین صلی الله علیه و آله آمده است و امر به سؤال کرده اند که (فَسَدُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ) (1) با هم جمع نمی شود در تاریخ آمده است که ائمه معصومین علیهم السلام حتی با ملحدین هم جلسه بحث و پرسش و پاسخ داشتند و به پرسش های آن ها جواب می دادند

در روایت آمده است که امام صادق علیه السلام در حال طواف بودند و چهار نفر از ملحدین جلسه بحثی داشتند و با هم سر مسئله ای به بحث نشسته بودند آن چهار نفر ملحد با هم پیمان بستند که هر کدام ردی بر قرآن بنویسند و بیاورند. یک روز مهلت دادند تا بعد از آن بیایند و ردیه های خود را بر قرآن بیاورند. وقتی فردای آن روز آمدند، هر کدام گفتند ما به فلان آیه قرآن کریم که رسیدیم کار خود را رها کردیم. سپس هر کدام آیه مد نظرشان را خواندند و گفتند دیگر عقل ما به جایی نمی رسد امام صادق علیه السلام، خطاب به آنان فرمودند که قرآن معجزه الهی است و کسی نمی تواند مثل قرآن را بیاورد.

داستان کامل این واقعه به این شرح است: چهار تن از نزدیک ها در مسجد الحرام گرد آمده و قرآن را به سخره گرفته بودند. هشام بن حکم می گوید: ابن ابی العوجاء گفت بیایید هر کدام از ما یک چهارم از قرآن را نقض کنیم فردا در همین مکان جمع می شویم و تمام قرآن را ابطال می کنیم؛ چرا که با نقض قرآن، نبوت محمد باطل می شود و با ابطال نبوت محمد، مهر بطلان بر اسلام می خورد و سخنان ما هم اثبات می شود آن ها رفتند و روز بعد به کنار کعبه آمدند.

ص: 161

ابن ابی العوجاء گفت: از دیروز که از یک دیگر جدا شدیم در این آیه فکر می‌کنم: (فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). (1) سپس گفت: من نتوانستم در فصاحت و معنای بلند این آیه جمله‌ای مانند آن را بیابم و تفکر در این آیه مرا از آیات دیگر بازداشت عبدالملک گفت: من از دیروز که از یک دیگر جدا شدیم در این آیه تفکر می‌کنم: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ قَائِدٍ تَمَعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ تَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسَّرْ لَهُمُ الذُّبَابُ شَدِيدًا لَا يَسَّرْ تَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَرْبٌ مِثْلُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ) (2) و نتوانستم مثل این آیه را پیدا کنم. ابو شاکر گفت: من از زمانی که از یک دیگر جدا شدیم در این آیه فکر می‌کنم: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ فَالَّذِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) (3)؛ ولی نتوانستم مثل آن را بیابم ابن مقفع گفت: این قرآن از جنس کلام بشر نیست و من از زمانی که از شما جدا شدم این آیه فکر را مشغول کرده است: (وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَسَّ مَاءَ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (4) نه به نهایت معرفت این آیه رسیدم و نه نتوانستم مثل آن را بیابم هشام می‌گوید: در این هنگام، جعفر بن محمد صادق علیه السلام از کنار آنان می‌گذشت فرمود: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا). (5) این چهار نفر به یک دیگر نگاه کردند و گفتند: اگر برای اسلام حقیقتی باشد، امر وصایت محمد نباید منتهی شود مگر به جعفر بن محمد. به خدا قسم، مانند او را هرگز ندیدیم و به خدا قسم که پوست ما از هیبت او می‌لرزد سپس پراکنده شدند؛ در حالی که به عجز خود اقرار می‌کردند (6)

یکی از راه‌های فهم، سؤال کردن است و اگر بنا باشد طبق فرمایش آقای

ص: 162

1- سوره یوسف آیه 80

2- سوره حج آیه 73

3- سوره انبیاء آیه 22

4- سوره هود آیه 44

5- سوره اسراء، آیه 88

6- احمد بن علی، طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 377

دکتر سروش هر چیزی در پاسخ سؤال قرار بگیرد عرضی باشد باید پرسش کردن را که یکی از های فهم مطلب است درباره همه چیز به خصوص در باب دین ببندیم

قرینه سوم: زبان قوم بودن قرآن

اشاره

زبان قرآن زبان قوم است و قرآن به زبان قوم پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

اشکال شانزدهم

اساس بحث ما با جناب آقای دکتر سروش از این جا شروع می شود که ایشان می فرماید زبان قرآن زبان قوم است و قرآن به زبان قوم پیامبر آمده است: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (1) (و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند. هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می کند، و هر کس را بخواهد، هدایت می نماید و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است). همه می دانند که قرآن به زبان عربی نازل شده است؛ اما منظور جناب دکتر سروش از این که قرآن به زبان قوم آمده است این نیست که قرآن عربی است و بر اساس زبان عربی نازل شده است یا اگر بنا بود برای عجم ها نازل شود به زبان عجمی می آمد خود قرآن هم فرموده است: (وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ) (2) (و اگر آن را بر برخی از غیر عرب ها نازل کرده بودیم و او آن را بر عرب ها می خواند باز هم به آن ایمان نمی آوردند)

بنابراین پیامبر از هر قومی که باشد، کتاب آسمانی او به زبان همان قوم می آید زبان قوم حضرت موسای کلیم علیه السلام عبری بود و توراتی که نازل شد به زبان عبری آمد زبان قوم حضرت عیسی علیه السلام عبری بود و انجیلی که نازل شد به زبان عبری نازل شد این بدان سبب است که حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام برای قوم بنی اسرائیل مبعوث شده اند و زبان آن قوم عبری است

ص: 163

1- سوره ابراهیم آیه 4

2- سوره شعراء آیات 198 تا 199

حضرت ابراهیم علیه السلام سَریانی بوده است و صحیفه ابراهیم که کتاب ابراهیم است به زبان سَریانی بوده است این موضوع طبیعی است که کتاب آسمانی هر پیامبری به زبان همان قوم نازل شود؛ چون مخاطب اولیه آن پیامبر همان قوم هستند. وقتی مخاطب اولیه آن پیامبر آن ها باشند، پس کتاب آن پیامبر نیز به همان زبان نازل می شود.

منظور جناب دکتر سروش از زبان قوم مطلب دیگری است. ایشان می فرماید منظور از زبان قوم بودن قرآن یعنی این که آراء و افکار عرب جاهلی در قرآن کریم اخذ شده است و آن معتقدات و تفکرات عرب جاهلی و فرهنگ عربیت در قرآن وجود دارد سپس از این مطلب نتیجه می گیرند که آن آداب و سنن و فرهنگ عربیت که در قرآن است جزو ذاتیات قرآن نیست و از این رو می توانید این موارد را از قرآن کنار بگذارید

آقای دکتر سروش برای اثبات نظریه خود مثال هایی را از قرآن می آورد؛ مثلاً قصه حورالعین را مثال می زند و می گوید این که در قرآن حورالعین یعنی زن سیاه چشم آورده شده است برای این است که عرب ها هر چه زن اطراف خود می دیدند، زن سیاه چشم بود. اگر این پیامبر در اروپا مبعوث می شد، قرآن به جای حورالعین و زنان سیاه چشم زنان زرقاء العین مثال می زد مثال دیگر در این باره آیه (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) (1) است؛ یعنی حوریانی که در خیمه ها هستند؛ حال آن که در عصر مدرن کسی در خیمه زندگی نمی کند هم چنین میوه هایی که در قرآن آمده است، فاکهه، نخل، رمان، زیتون تین و امثال این موارد را آقای دکتر مثال می زند و می گوید این میوه ها همگی میوه هایی هستند که در نزدیکی و اطراف عرب جاهلی رشد و نمو می کردند؛ در حالی که در هیچ جای قرآن از آناناس و گیلاس و زرد آلو سخنی نیامده است؛ چون عرب های آن عصر به آن ها دسترسی نداشتند و در اختیار آنان نبوده است همین طور حیواناتی که در قرآن ذکر می شود حیواناتی است که هر روز عرب جاهلی می دید و از آن استفاده می کرد:

ص: 164

(أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (1) اگر قرار بود پیامبر در عصر بعد از انقلاب صنعتی بیاید به جای (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) باید می گفت: «أفلا ينظرون إلى لوکوموتیو کیف حرکت.»

از دیدگاه آقای دکتر سروش، تمام این نمونه ها جزو عرضیات است و بر اساس فرهنگ قوم عرب نازل شده است، بنابراین آن چه در قرآن کریم وجود دارد بر اساس فرهنگ آن قوم است ایشان سپس می گوید این فرهنگ قوم باید کنار گذاشته شود.

ایشان می گوید اگر توجه و دقت کنید در قرآن کریم منظومه های فکری عرب مشهود است عرب قائل بود که خالقى دارد به نام الله و بت ها، رب و شفیع اند قرآن آمد خالق بودن الله را قبول کرد؛ اما بت ها را به عنوان شفیع و رب کنار گذاشت. هم چنین موضوع (السَّمَوَاتُ السَّبْعُ) (2) که بر اساس هیئت بطلمیوسی است جزو دین نیست و باید کنار گذاشته شود. در قرآن کریم بسیاری از آیات را این قبیل کلمات می سازد منظومه ای از واژگان، مثل طریق، سبیل، گمراهی مسیر هدایت و ضلالت در قرآن به کار رفته است. این منظومه واژگانی به سبب این در قرآن آمده است که عرب جاهلی یا تجارت می کرد و بیع و شراء و خسارت و منفعت در تجارت داشت یا بادیه نشین بود و باید کوچ می کرد. پس این منظومه های الفاظ و واژگان ذاتی قرآن نیست و باید کنار گذاشته شود.

طبق نظریه دکتر سروش، زبان قوم بودن قرآن، به معنای نازل شدن قرآن به زبان عربی نیست؛ بلکه به معنای نزول قرآن بر اساس فرهنگ عربیت آن هم نه عربیت امروز بلکه عربیت جاهلی است لذا در ذات قرآن، فرهنگ عرب جاهلی اخذ شده و محفوظ مانده است هر جا قرآن با آن فرهنگ مخالف بوده، خود بیان کرده است؛ مثل (وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سَمَلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قَبِلَتْ) (3) (و هنگامی که از [دختر] زنده به گور بپرسند به کدام گناه کشته شده؟ یا مثل مخالفت با ربا (الذِّينَ

ص: 165

1- سوره غاشیه آیه 17

2- سوره اسراء آیه 44 سوره مؤمنون آیه 86

3- سوره تکویر آیات 8 تا 9

يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (1) (کسانی که ربا می خورند [در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی] به پای نمی خیزند مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده او تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است این بدان سبب است که آنان گفتند خرید و فروش هم مانند ریاست؛ در حالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است پس هر که از سوی پروردگارش پندی به او رسد و [از کار زشت خود] باز ایستد، سود هایی که [پیش از تحریم آن] به دست آورده مال خود اوست و کارش [از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی] با خداست. و کسانی که [به عمل زشت خود] بازگردند [و نهی خدا را احترام نکنند] پس آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند). هم چنین آیه (يَأْبَاهَا الَّذِي ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحُمُرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (2) (ای اهل ایمان جز این نیست که همه مایعات مست کننده قمار و بت هایی که [برای پرستشی] نصب شده و پاره چوب هایی که به آن تفأل زده می شود پلید و از کار های شیطان است. پس از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید

خداوند تبارک و تعالی عرق خوری و مشروب خوری و می گساری عرب جاهلی را تحریم کرده است همه این مواردی که قرآن نفی کرده است عرب ها به آن آلوده بودند. خداوند موارد دیگری مثل شرک و بت پرستی را نیز نفی کرده است. آن مواردی از فرهنگ عرب جاهلی که نفی و منع نشده است در قرآن محفوظ مانده است مثل دیه، قصاص و چند همسری و برده داری همه این موارد متعلق به فرهنگ عرب جاهلی است؛ اما در زمان حاضر فرهنگ ما فرهنگ پانزده قرن پیش

ص: 166

1- سوره بقره، آیه 275

2- سوره مائده آیه 90

عرب جاهلی نیست وقتی فرهنگ عوض شده باشد خودبه خود تمام این موارد عوض می شود و لو در قرآن باشد بنابراین بسیاری از آیات قرآن کریم جزو عرضیات می شود و اعتباری ندارد و باید کنار گذاشته شود.

پاسخ: نقد ما بر سخنان دکتر سروش این است که این مبنای شما مبتنی است بر همان قضیه شرطیه ها؛ یعنی اگر پیامبر در قوم دیگری مبعوث می شد اگر پیامبر به جای قرن هفتم میلادی در قرن بیست و یکم میلادی مبعوث می شد و اگر پیامبر به جای این که در حجاز مبعوث شده بود در آمریکا مبعوث شده بود و هزاران اگر دیگر تفاوت مشهود بود و این مواردی را که به عنوان احکام دین و شریعت دین داشتیم الآن نداشتیم

در پاسخ می گوئیم همان نقدی که ما بر شرطیه های جناب دکتر سروش وارد کردیم در این جا هم به این نظریه ایشان وارد می شود و دوباره در این جا متعرض آن نقد نمی شویم؛ اما در خصوص نظریه زبان قوم می گوئیم هر کس حتی پیامبر هم نباشد و بخواهد پیامی داشته باشد و سخنش را به دیگران منتقل کند به ناچار باید به طور طبیعی از زبانی استفاده کند به طور معمول افراد هر قوم از آن زبانی استفاده می کنند که بر آن تسلط بیشتری دارند و آن زبانی که مردم بر تسلط بیشتری دارند زبان مادری آنان است به همین دلیل با همان زبان پیام خود را منتقل می کنند ممکن است شخصی که فارسی زبان است بتواند به زبان عربی هم صحبت کند؛ اما نمی تواند مانند یک فرد عرب، زبان فصیح صحبت کند. بنابراین اگر تصمیم بگیرد پیامی را به زبان عربی به مستمعان عرب برساند در رساندن پیام دچار مشکل می شود؛ اما اگر بخواهد به زبان فارسی مادری خود سخن بگوید خیلی راحت این پیام را منتقل می کند پس به ناچار در هر پیامی زبانی خاص اخذ شده است هم چنین آن زبانی که می خواهید پیامتان را با آن منتقل کنید به ناچار اصطلاحات و معانی و کنایات و مجازاتی دارد و از فرهنگی خاص بر آمده است و آن فرهنگ به ناچار در این زبان وجود دارد چرا انگلیسی ها زبان خود را زبان بین المللی کردند؟ و چرا نگذاشتند زبان های دیگر مثل فارسی و عربی بین المللی شود؟ در دنیا صد ها زبان وجود دارد چرا فقط انگلیسی زبان ها به زور زبان خود را زبان دنیا کردند؟ به سبب این که بتوانند علاوه بر پیامشان فرهنگشان را نیز به دنیا منتقل کنند وقتی زبان منتقل شد به ناچار فرهنگ هم

منتقل می شود هر جا کرسی زبان فارسی باشد توسط همان مدرّس زبان فارسی فرهنگ فارسی هم منتقل می شود و این امری طبیعی است پس کسی که زبانی را منتقل می کند به ناچار فرهنگ آن زبان هم پشت آن زبان می آید و این را انکار نمی کنیم نمی شود فرهنگ را از زبان جدا کرد هر زبان با فرهنگش همراه است.

حال می گوئیم پیامبری مبعوث شده است و قرآنی می خواهد نازل شود و این قرآن و این پیامبر در میان قوم عرب و در بین نژاد عرب و در شبه جزیره حجاز مبعوث شده است پس به ناچار زبان ایشان باید زبان قوم خودش یعنی زبان عربی باشد و به ناچار فرهنگ عربیت در آن دخیل است و تردیدی در آن نیست.

سؤال ما این است که جناب آقای دکتر سروش آیا با یک زبان که پشت آن فرهنگ آن زبان قرار دارد نمی توانیم برای بشریت پیام عام داشته باشیم. اگر همین الآن رئیس جمهور آمریکا در سازمان ملل سخنرانی کند، با چه زبانی باید سخنرانی کند؟ او با زبان انگلیسی و لهجه آمریکایی سخنرانی می کند و مخاطب او تمام مردم دنیا هستند حتی بقیه رؤسای جمهور که در سازمان ملل سخنرانی می کنند آن ها هم به زبان خودشان برای عموم مردم سخنرانی می کنند رئیس جمهور فرانسه به زبان انگلیسی سخن نمی گوید بلکه فرانسوی نطق می کند صدر اعظم آلمان به زبان آلمانی سخنرانی می کند و رئیس جمهور ما هم به زبان فارسی نطق می کند تمام این رؤسای جمهور آیا پیامشان فقط به اهل مملکت خودشان است یا مخاطب آن ها همه دنیا هستند با این که هر کدام از آنان در پیام خودشان بالقطع و یقین از فرهنگ خودشان هم استفاده کرده اند لکن پیام و اندیشه آنان عام است.

شما قطعاً وقتی می خواهید پیامی را منتقل کنید باید از زبانی استفاده کنید هر نویسنده ای قاعدتاً کتابش را به زبان مادری خودش می نویسد قرآنی که در قرن هفتم میلادی و در شبه جزیره حجاز بر پیامبری عرب زبان نازل شده است به ناچار باید به زبان عربی باشد حال هر جایی دیگر هم می خواست نازل شود باید به زبان همان قوم نازل می شد؛ مثل تورات و انجیل که به زبان عبری نازل شده است یا مثل صُحُف ابراهیم که به زبان بابلیان و سَریانی نازل شده است. ، بنابراین ممکن است زبان، زبان خاصی باشد؛ لکن پیام لازم نیست تابع زبان باشد هم چنین لازم نیست مخاطب پیام فقط اهل همان زبان باشند مخاطبان

می توانند عام باشند پس شما با واژگان خاص می توانید معنایی عام را انتقال بدهید و هیچ کس به این مطلب اشکالی نگرفته است؛ چنان که امروزه می بینید. آقای دکتر سروش می گوید «فرهنگ عربی با ذات قرآن در هم آمیخته است». این مطلب را قبول داریم و منکر آن نیستیم؛ اما آن فرهنگ عربی که با ذات قرآن در آمیخته است آیا این قرآن نیز همان فرهنگ جاهلی است؟ قرآن کریم آن فرهنگ را پاک سازی کرده است قرآن، می گساری و قمار بازی و زنا کاری و ربا خواری و شرک و بت پرستی را حذف کرده است هیچ کدام از آن ها را قرآن تأیید نکرده است؛ اما به ناچار وقتی کتاب آسمانی می خواهد برای قومی نازل شود، به زبان همان قوم و فرهنگ همان قوم نازل می شود

جناب دکتر سروش می گوید: «این عرب ها چون تاجر بودند و سفر و تجارت می کردند پس با الفاظ بیع و شراء سود و ضرر، راه و صراط مستقیم و راه کج، نور و ظلمت آشنا بودند» می گوئیم همین طور است. این الفاظ در قرآن هست؛ اما سؤال ما از جناب دکتر سروش این است آیا بقیه ملل و اقوام با این الفاظ از قبیل راه مستقیم و انحرافی روز تاریک و روشنایی بیع و شراء و خسارت و منفعت آشنا نیستند؟ آیا بقیه مردم نمی فهمند و فقط قوم عرب جاهلی می فهمیدند؟ در هر قومی حتی بچه کوچک همان زمانی که راه می افتد راه مستقیم و کج را می فهمد و می داند که راه چیست و مسیر خانه از کدام طرف است. این موضوع را می آموزد مادر و پدرش به او واژه های خرید و فروش را می آموزند اولین چیزی که به او یاد می دهند آیا چیزی غیر از این واژگان است؟

در واقع، قرآن از الفاظی استفاده کرده است که فهمش برای همگان واضح و روشن باشد این الفاظ فقط برای عرب زبان ها روشن نیست؛ بلکه برای غیر عرب ها نیز روشن است. البته قرآن از الفاظ مخصوص فیلسوفان و منطقیان و بقیه دانشمندانی که در علوم خاصی تخصص دارند استفاده نکرده است قرآن کتابی متعلق به تخصص ویژه ای نیست؛ یعنی قرآن کتاب فیلسوفان کتاب منطقیان کتاب پزشکی کتاب معانی و بیان کتاب صرف و نحو کتاب شعر و ادب و کتاب تاریخ نیست حتی مصطلحات فقهی نیز در قرآن نیامده است؛ پس کتاب فقه هم نیست در واقع قرآن کتابی تخصصی نیست قرآن کتاب انسان و انسانیت و کتاب هدایت برای عامه مردم است

فقط تعدادی محدود از مردم با مصطلحات فلسفی و منطقی آشنایی دارند و می توانند آن ها را بفهمند چند نفر می توانند اصطلاحات معانی و بیان و صرف و نحو را بفهمند؟ قرآن مخصوص دانشمندان نیست خود قرآن می فرماید: (هُدًى لِّلنَّاسِ) (1) از این رو، زبان قرآن باید عام باشد.

جناب دکتر سروش می فرماید: « اگر قرآن در یونان نازل شده بود، بر اساس مصطلحات یونان می آمد و یونان دانشی دقیق و تفکر فلسفی داشت؛ پس قرآن خمیر مایه فلسفی به خود می گرفت» ما در پاسخ می گوئیم جناب دکتر سروش لازم نیست قرآن کتاب فلسفی باشد بلکه قرآن (هُدًى لِّلنَّاسِ) است قرآن را باید مردم کوچه و بازار هم بفهمند و مردم کوچه و بازار این مصطلحات را که می فرماید مال عرب جاهلی بوده است یعنی کلماتی مثل راه راست و کج و طریق و صراط مستقیم و سیل و ضلال و بیع و شراء و سود و منفعت و خسران و ضرر را به راحتی می فهمند

قرآن کتاب فلسفه نیست اما فیلسوفان هم از آن استفاده کرده اند. قرآن کتاب منطق نیست؛ اما منطقیان، براهین قرآن را در قالب منطقی ذکر می کنند و استفاده می کنند برهان تمانع را از آن استفاده می کنند قیاس استثنایی یا قیاس غیر استثنایی از آن می سازند شکل اول یا دوم از آن می سازند. یعنی آیات قرآن را در اشکال منطقی می برند و چینش می کند و با آن قیاس و برهان می سازند قرآن کتاب (هُدًى لِّلنَّاسِ) است؛ اما متخصصان هر فن مانند علمای معانی و بیان و فقه و اصول در مقابل این قرآن زانو می زنند و از آن استفاده می کنند و این اعجاز قرآن است.

پس اشکال ما این شد که واژگانی که قرآن استفاده کرده است، واژگانی است که همه مردم آن ها را می فهمند هم زبان قرآن عام است و هم پیام آن عام است وقتی مخاطب شما عامه مردم باشند باید واژگان را طوری به کار ببرید و استفاده کنید که همه مردم متوجه شوند و برای همه قابل فهم باشد.

خدا رحمت کند فیلسوف بزرگ مرحوم آیه الله علامه شیخ محمد تقی

ص: 170

1- سوره بقره، آیه 185؛ سوره آل عمران آیه 4؛ سوره انعام، آیه 91.

جعفری قدس سره را همه شما سخنرانی های ایشان را در رسانه ها دیده اید و شنیده اید. مردم عادی سخنان ایشان را متوجه نمی شدند چون ایشان با لهجه ترکی صحبت می کردند و خوش بیان و خوش مجلس بودند و مردم حرف هایش را دوست داشتند پای جلسه او می نشستند اگر بعد از پایان جلسه به یکی از مخاطبان گفته می شد که آیا چیزی متوجه شده است یا خیر، می گفت که من چیزی متوجه نشدم اما قشنگ حرف می زد ایشان خوش بیان بود؛ اما ممکن بود مخاطب ایشان مطلب ایشان را درک نکند؛ چون ایشان فیلسوف بود و با زبان و مصطلحات فلسفی سخن می گفت من فراموش نمی کنم در جلسه ای که بنده در آن جلسه حضور داشتم از ایشان شنیدم که فرمود آقای در تهران ما را یک دهه دعوت گرفت برای جلسه روضه هر چه به او گفتم آقا من ده های منبر نمی روم و کار من نیست و باید واعظ دعوت بگیرد و هر چه گفتم من هم لباس روحانیت دارم اما کار من منبر دهگی نیست پذیرفت و گفت که نه دلم می خواهد شما بیایید. بالاخره قبول کردم. وقتی بالای منبر رفتم و شروع به سخنرانی کردم در همان شب اول، بانی جلسه مکرر رفت و آمد می کرد و از دور رو به من به پایین اشاره می کرد من متوجه منظورش نشدم فکر کردم منبر بلند است و خیال کردم می گوید کمی پایین تر بیا من یک پله پایین آمدم دوباره ادامه دادم دیدم باز به سمت پایین اشاره کرد. دوباره یک پله پایین آمدم دو سه پله که پایین آمدم عصبانی شدم و گفتم مرد حسابی بیا این جا بینم چه می گویی گفت آقا نمی گویم خودت بیا پایین بلکه می گویم سطح مطالب را پایین بیاور این ها عوام هستند حرف های شما را نمی فهمند شما سطح مطالب را بیاورید پایین تا بفهمند دوباره بالای منبر رفتم گفتم چرا من بیایم پایین این ها خودشان را بالا بیاورند تا بفهمند

ایشان یک فیلسوف بود خودش می گوید این ها حرف مرا نمی فهمند و من مسئول نیستم این ها باید خودشان را بالا بیاورند تا حرفم را بفهمند؛ اما پیامبران می گویند باید طوری صحبت کنیم تا مردم بفهمند و متوجه شوند؛ لذا باید با زبانی با آن ها سخن گفت که به خوبی متوجه شوند آن زبان نه زبان فلاسفه است و نه زبان منطقیان است و نه زبان هیچ دانش خاص دیگر؛ بلکه باید زبان عامه مردم باشد.

بله، ما این قسمت از کلام آقای دکتر سروش را قبول داریم که هر کس

بخواهد قرآن را خوب متوجه شود باید با فرهنگ عربیت آشنا باشد؛ چون اگر فرهنگ قومی را ندانید زبان آن قوم را هم متوجه نمی شوید. قرآن به زبان عربی است؛ پس شما آن فرهنگ را و حتی فرهنگ جاهلیت را باید بشناسید تا بتوانید قرآن را خوب معنا کنید این حرف صحیح است؛ اما این بیان به این معنا نیست که قرآن دیگر از حجیت بیفتد، خیر این طور نیست؛ بلکه محتوای بسیاری از تعالیم قرآن قابل فهم و انطباق با تمام فرهنگ هاست؛ یعنی زبان قرآن زبان عام است؛ مثلاً در قرآن کلمه توحید آمده است؛ آیا در دنیا موضوع توحید و یکتا پرستی شناخته شده نیست؟ در قرآن از پیامبران و رسالت جهانی آنان تفکر و تعقل عبادت و ارتباط با خدا مبارزه با نفس گسترش عدالت اجتماعی عبادت خاص و هدایت و دنیا و آخرت سخن گفته شده است این ها امور عامی هستند که همه مردم متوجه می شوند

شاهد بیان ما این است که حتی آن هایی که از فرهنگ عربی اطلاعی ندارند از روی ترجمه قرآن با مفاهیم عالی قرآن آشنا می شوند در حال حاضر قرآن به زبان های مختلف جهان ترجمه شده است ترجمه قرآن به زبان های چینی و انگلیسی و غیره چاپ شده است. در سال 2015 میلادی پر فروش ترین کتاب در آمریکا و اروپا همین قرآن کریم بوده است قرآنی که مردمان اروپا و آمریکا تهیه می کنند آیا عربی است؟ آن ها که اصلاً عربی نمی فهمند قرآنی که تهیه می کنند فقط ترجمه است و یک خط هم عربی ندارد آن کسی که در آمریکای جنوبی به زبان اسپانیولی و پرتغالی صحبت می کند از ترجمه قرآن استفاده می کند و معانی قرآن را متوجه می شود؛ با این که فرهنگ عرب را نمی داند البته ممکن است آنان تمام دقایق قرآن را متوجه نشوند؛ اما پیامی کلی از قرآن به دست می آورند؛ لذا شخص مسیحی با خواندن همان ترجمه انگلیسی قرآن مسلمان می شود. پس معلوم می شود که قرآن دارای پیام عامی است و همه مردم متوجه می شوند پیام قرآن پیام خاص برای گروه خاص نیست

یکی از نکاتی که در قرآن وجود دارد امور وجدانی و عقلی است؛ مثل خوبی و بدی زشتی و زیبایی و نیکی کردن به پدر و مادر همه این ها اموری هستند مطابق با وجدان و عقل که عقل و عقلا آن ها را می پذیرند قرآن حتی یک آیه که با عقل بشریت تنافی داشته باشد ندارد؛ یعنی انسان ها اگر تمام آیات و

پیام های قرآن را با عقل خود مقایسه کنند می بینند قابل پذیرش است و عقلاً آن ها را قبول می کنند بنابراین قرآن به زبان عربی است و فرهنگ عربی در آن دخیل است؛ اما پیام آن عام است و برای تمام انسان ها و تمام زمان ها و مکان ها قابل استفاده است، بله هر کس شأن نزول آیات و فرهنگ عربیت و داستان ها و قصه ها و ماجرا ها را در قرآن بهتر بداند از قرآن بیش تر می تواند استفاده کند.

لوازم باطل نظریه زبان قوم بودن قرآن

اشاره

نتیجه مباحث فوق این است که بیانات جناب دکتر سروش در بحث زبان قوم و بحث ذاتی و عرضی در دین لوازم باطلی دارد چه ایشان بخواهند و چه نخواهند این لوازم بر کلام ایشان مترتب می شود

لازمه اول

با پذیرش نظریه زبان قوم قرآن دیگر برای ما قابل فهم نیست و از فهم قرآن عاجز می شویم وقتی نتوانستیم قرآن را بفهمیم و درک کنیم، بالطبع نخواهیم توانست به قرآن عمل کنیم بنابراین بر اساس نظریه آقای سروش باب فهم قرآن و عمل به قرآن مُنسدّ و بسته می شود به دلیل این که آقای دکتر سروش فرمود آن چه جزو عرضیات باشد زائد است و باید کنار گذاشته شود و چون فرهنگ عربیت در قرآن جزو زوائد و عرضیات است باید کنار گذاشته شود.

حال که باید عرضیات را کنار بگذاریم باز سخن در این است که مواردی را می دانیم جزو فرهنگ عربیت است و باید کنار بگذاریم؛ اما مواردی را که نمی دانیم جزو فرهنگ عربیت هست یا خیر آن ها را چه کنیم باید بینیم ایشان فرهنگ عربیت را چه معنا کرده است تا پاسخ این سؤال بر ایمان روشن شود.

آقای دکتر سروش قائل است به این که داستان هایی مانند بهشت و حورالعین و زنان سیاه چشم که در قرآن آمده است جزو عرضیات است. همین طور احکام شرعی مثل حدود الهی و عباداتی مثل طواف که می گویند جعل عبدالمطلب در زمان جاهلیت بوده است جزو فرهنگ عرب جاهلی بوده است و باید کنار گذاشته شود درباره سنت هایی که عبدالمطلب بنا نهاد روایت زیر در خصال شیخ صدوق آمده است:

(الصدوق قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ قَالَ:

حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو مَالِكٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: فِي وَصِيَّتِي لَهُ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَمْسَ سُنَنٍ أَجْرَاهَا اللَّهُ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ: حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ (وَلَا تَتَكَبَّرُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ)، (1) وَوَجَدَ كَنْزًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَتَصَدَّقَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) (2) الْآيَةَ. وَلَمَّا حَفَرَ زَمْزَمَ سَمَّاهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ (أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) (3) الْآيَةَ. وَسَنَّ فِي الْقَتْلِ مِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَأَجْرَى اللَّهُ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ. وَلَمْ يَكُنْ لِلطَّوَافِ عَدَدٌ عِنْدَ فُرَيْشٍ فَسَنَّ فِيهِمْ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ فَأَجْرَى اللَّهُ ذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ. يَا عَلِيُّ، إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ كَانَ لَا يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ وَلَا يَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَلَا يَأْكُلُ مَا ذُبِحَ عَلَى الثُّصْبِ وَيَقُولُ أَنَا عَلَى دِينِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ. (4) (انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه السلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود فرمود: ای علی، همانا عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد که خداوند آن ها را در اسلام به اجرا در آورد: زنان پدران را بر پسران حرام کرد و خداوند چنین نازل فرمود: «به زنی نگیرید زنانی را که پدرانتان با آن ها ازدواج کرده اند» و او گنجی پیدا کرد و خمس آن را بیرون آورد و صدقه داد و خداوند چنین نازل فرمود: «و بدانید که آن چه به غنیمت به دست آوردید خمس آن برای خداست» و چون زمزم را کند آن را برای آب دادن به حجاج تعیین کرد و خداوند چنین نازل فرمود: «آیا آب دادن به حجاج و تعمیر مسجد الحرام مانند کار کسی است که به خدا و روز

ص: 174

- 1- سوره نساء آیه 22
- 2- سوره انفال آیه 41
- 3- سوره توبه، آیه 19.
- 4- شیخ صدوق، الخصال، ج 1، ص 312، ح 90.

قیامت ایمان دارد؟» و دیه قتل را صد شتر قرار داد و خدا همان را در اسلام اجرا کرد و طواف نزدیک قریش تعداد مشخصی نداشت و عبدالمطلب هفت شوط را سنت کرد و خدا آن را در اسلام اجرا کرد یا علی، عبدالمطلب با بت ها قرعه نمی زد و بت ها را عبادت نمی کرد و از آن چه بر بت ها قربانی می کردند، نمی خورد و می گفت من بر دین پدرم ابراهیم هستم)

بر اساس این روایت، حکم طواف که باید هفت شوط باشد جعل عبدالمطلب است که جد پیامبر صلی الله علیه و آله است طواف در زمان جاهلیت هم هفت دور بوده است بنابراین از عدد اشواط طواف گرفته تا حکم دیه ای که در قرآن است، همگی برگرفته از سنت های عرب جاهلی است و باید کنار گذاشته شوند.

قرآن درباره حکم دیه فرموده است (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مَسْلُومَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مَسْلُومَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِدْيَاً شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (1) (هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند؛ مگر این که این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند؛ [او در عین حال] کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون بهایی به کسان او پردازد؛ مگر این که آن ها خون بها را ببخشند و اگر مقتول از گروهی باشد که دشمنان شما هستند [او کافرند] ولی مقتول با ایمان بوده [تنها] باید یک برده مؤمن را آزاد کند [او پرداختن خون بها لازم نیست] و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آن ها پیمانی برقرار است باید خون بهای او را به کسان او پردازد و یک برده مؤمن [نیز] آزاد کند و آن کس که دسترسی [به آزاد کردن برده] ندارد، دو ماه پی در پی روزه می گیرد این، [یک نوع تخفیف و] توبه الهی

ص: 175

است و خداوند دانا و حکیم است.)

بر این اساس، از طواف گرفته تا قربانی کردن برای بت ها در جاهلیت که در اسلام قربانی کردن برای خداوند قرار داده شد تمام این موارد، در فرهنگ عرب جاهلی قبل از اسلام بوده است، حال آن مواردی را که می دانیم وجود داشته است جزو عرضیات است و باید کنار گذاشته شود؛ چون زنگار فرهنگ اسلام است و دین اسلام است باید از آن ها زدوده شود.

افزون بر این، دکتر سروش می فرماید ما نمی دانیم چه مقدار فلز ذاتیات اسلام زنگار گرفته است به عبارتی معنای سخن ایشان این است که فلز وقتی زنگار گرفت باید بر آن سنباده کشید تا صیقلی و آشکار شود. الآن رنگ فلز و زنگار یکی شده است و شما نمی توانید تشخیص بدهید که چه مقدار آن زنگار و چه مقدار آن فلز حتی نمی دانید با کنار زدن زنگار ها چه موقع به فلز اصلی می رسید؛ یعنی فهم قرآن دیگر برای ما امکان پذیر نیست وقتی فهم قرآن امکان پذیر نباشد، عمل به قرآن هم امکان پذیر نیست این در حالی است که شما می دانید قرآن کتاب فهم و تعقل و تدبّر و عمل است؛ اما بر اساس بیان جناب دکتر سروش قرآن به اصطلاح قفل می شود و نمی توانید به آن دسترسی پیدا کنید و نمی دانید چه مقدار را باید کنار بگذارید یک جزء را یا دو جزء را یا ده آیه را یا پانصد آیه را ممکن است نود و نه درصد قرآن عرضیات باشد. اگر بنا باشد نود و نه درصد قرآن را کنار بگذاریم معنایش این است که از حدود شش هزار آیه قرآن شصت آیه باقی بماند که آن ها هم سوره هایی است مانند سوره توحید یا آیاتی است مانند آیه (شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) (1) این قبیل سوره ها یا آیات را نمی شود جزو عرضیات لحاظ کرد. بدین ترتیب، این مقداری که از قرآن باقی می ماند منجر می شود که باب فهم قرآن بسته شود.

از جناب دکتر سروش می پرسیم شما راهی را ارائه داده اید که قرآن را بهتر بفهمیم یا آمده اید راهی را ارائه دهید تا قرآن را از دسترس ما خارج کنید. این موضوع یکی از لوازم بیانات ایشان است

ص: 176

ایشان می فرماید قرآن کریم از منظومه واژگانی خاصی استفاده کرده است. این منظومه واژگانی خاص همان منظومه ای است که عرب جاهلی به سبب شغلی که داشت و عبارت بود از تجارت و بیابان گردی و کوچ نشینی (رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ) (1) آن را ایجاد کرده است. منظومه ای از لغات که مربوط است به بیع و شراء و خرید و فروش و ضرر و سود در قرآن کریم استعمال شده است آمدن این واژگان در قرآن کریم به سبب شغل و طرز زندگی عرب جاهلی است. بنابراین، واژگان قرآنی به کلی از اعتبار می افتد حال که این منظومه و این واژگان از اعتبار می افتد فهم قرآن برای ما غیر ممکن می شود و در نتیجه عمل به قرآن نیز برای ما غیر ممکن خواهد شد از آن طرف ما می دانیم که خداوند ما را به آن چه در قرآن کریم وارد شده است از سوره حمد گرفته تا آخر قرآن کریم که تمام این واژگان در آن به کار رفته است امر به اخذ کرده است؛ یعنی اگر کسی نماز نخواند خداوند فردای قیامت او را مؤاخذه می کند که مگر در قرآن واژه (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ) (2) را ندیدی یا اگر خانمی مراعات حجاب نکرد، برای او آیات حجاب خوانده می شود نه فقط در قیامت بلکه در دنیا هم به همین کیفیت است.

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شخصی را که در حالت مستی بود دستگیر کردند تا بر او حد جاری کنند به او گفتند: آیا شراب خورده ای؟ گفت: آری، مگر شراب چه مشکلی دارد؟ گفتند: مگر نمی دانی شراب در دین و شریعت اسلام حرام است؟ گفت: نمی دانم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند او را در کوچه های کوفه در انظار عموم بچرخانید ببینید آیا کسی بر او آیات حرمت شراب را تلاوت کرده است یا خیر اگر کسی آیات حرمت را بر او تلاوت کرده است باید بر او حد جاری شود؛ چون خودش اقرار به شراب خواری کرده است اگر کسی پیدا نشد که آیات حرمت شراب را بر او تلاوت کرده باشد، او را رها کنید؛

ص: 177

1- سوره، قریش آیه 2

2- سوره هود آیه 114 سوره اسراء آیه 78 سوره طه آیه 14 سوره عنکبوت، آیه 45؛ سوره لقمان، آیه 17

با توجه به این قبیل روایات متوجه می شویم که هم در دنیا به قرآن احتجاج می شود و هم به طریق اولی در آخرت من و شما باید فردای قیامت در مقابل این کتاب جواب دهیم؛ در حالی که بر اساس فرمایش آقای دکتر سروش ظلمی بزرگ تر از این ظلم که العیاذ بالله خداوند به انسان ها وارد کرده است وجود ندارد؛ به دلیل این که خداوند ما را مأمور به اخذ قرآن کرده است و حال آن که ما نمی توانیم قرآن را بفهمیم تا به آن عمل کنیم وقتی قرآن را نفهمیم و عمل نکنیم فردای قیامت اگر گفته شود چرا این فعل را انجام دادید یا ترک کردید و مگر ندیدید که در قرآن آمده است آیا می توانیم بگوییم ما نمی دانستیم و بر اساس فرمایش جناب دکتر سروش این آیات جزو عرضیات قرآن بوده است و فهم قرآن برای من میسر نبود؟ اگر خداوند مرا مجازات کند آیا ظلمی بزرگ تر از این وجود دارد که شما به متنی مؤاخذه شوید که آن را نفهمیده اید؟ آیا می شود قانونی وضع کنیم و کسی قدرت فهم آن را نداشته باشد و بعد به همان قانون مؤاخذه شود؟ این عین ظلم است پس باید ابتدا قانون را اعلام کرد تا مردم بفهمند و بعد آن قانون اعمال شود، حال شما می خواهید قانونی را در دنیا و آخرت اجرا کنید و به سبب آن افراد را به بهشت و جهنم ببرید؛ در حالی که از آن طرف این قانون و کتاب خدا قابل فهم نیست؛ چون نمی دانیم چه مقدار آن عرضی و چه مقدار آن ذاتی است و بنابر قول دکتر سروش نود و نه درصد آن عرضی است وقتی به سبب این که نمی دانیم کدام عرضی و کدام ذاتی است نتوانیم ذاتیات آن را تشخیص دهیم و به آن برسیم این کتاب قابل فهم نخواهد بود.

آقای دکتر می فرماید آن قدر فلز را باید بسایید و زنگارها را بزدايید تا به ذاتیات برسید جناب دکتر این جا را با علامت سؤال بیان می کند « زمانی که رنگ زنگار شما با فلز شما یکی باشد شما از کجا می دانید که دیگر نباید ساینده و از کجا فهمیده اید که به ذاتیات قرآن دست پیدا کردید؟» چون نمی فهمیم پس نمی توانیم به فهم قرآن دست پیدا کنیم و بالطبع نمی توانیم به قرآن عمل کنیم پس خداوند نمی تواند فردای قیامت ما را مؤاخذه کند به کتابی که آن را

نفهمیده ایم و اگر چنین کند ظلمی از این بزرگ تر وجود ندارد.

اشکال: شبیه همین حالت در فقه خودمان هم وجود دارد که «الکفار یعاقبون بالفروع کما یعاقبون بالأصول».

پاسخ: تکثیر اشکال، تبدیل به جواب نمی شود بر فرض این که بیان شما درست باشد شما دارید اشکال را تکثیر می کنید ما فتوای آقایان را درباره این حکم قبول نداریم نه فقط ما بلکه جناب مقدس اردبیلی قدس سره در قرن دهم هم آن را قبول نداشته است خدا رحمت کند مرحومه حاجیه خانم نصرت بیگم امین رحمها الله را که ایشان هم در تفسیر مخزن العرفان (1) گفته اند تکلیف کفار به فروع قبول ندارند این مسئله اختلافی است البته مشهور آن را قبول دارند؛ ولی نحن مع غیر المشهور بزرگانی که قائل به مشهور هستند و می گویند تکلیف کفار به فروع نیز صحیح است باید این اشکال را جواب بدهند که شما اول باید خدا را برای آن ها ثابت کنید و آن ها نیز بپذیرند و وقتی پذیرفتند به آن ها بگویید برای این خدایی که قبول کردید عبادات و فروع را انجام بدهید وقتی آن ها بگویند خدای شما را قبول نداریم و شما بگویید باید برای خدایی که قبول ندارید عبادت بکنید و روزه و حج انجام بدهید و اگر انجام ندهید عقاب می شوید و اگر انجام بدهید نیز قبول نمی شود چون عبادت کافر قبول نیست اشکال به وجود می آید این اشکال اشکالی است که مشهور باید آن را جواب بدهند.

لازمه سوم

در قرآن آیاتی وجود دارد که به تفکر و تعمق و دقت سفارش کرده است؛ مانند (أَفَلَا يُبْصِرُونَ) (2) و (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ) (3) و (يَتَفَكَّرُونَ) (4) که به معنای این

ص: 179

1- بانو مجتهد امین مخزن العرفان، ج 3، ص 196، ذیل قوله تعالی: (قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ) (سوره مدثر، آیه 43)

2- سوره سجده آیه 27

3- سوره نساء آیه 82 سوره محمد، آیه 24

4- سوره آل عمران، آیه 191 سوره اعراف آیه 176 سوره یونس آیه 24؛ سوره رعد، آیه 3؛ سوره نحل آیات 11 و 44 و 69 سوره روم آیه

21 سوره زمر، آیه 42، سوره جاثیه، آیه 13؛ سوره حشر، آیه 21

است که دقت کن و توجه کن و بفهم. طبق نظریه دکتر سروش، تمام این آیات از حجیت می افتد؛ به دلیل این که ما متوجه آیات نمی شویم و آن ها را نمی فهمیم؛ اما خداوند دائماً سفارش به فهم و تدبّر می کند مانند این است که بخواهیم به بچه ای دبستانی فیزیک اتمی رشته ای دانشگاهی را درس بدهیم و دائماً خطاب به بچه بگوییم بفهم، در حالی که آن بچه نمی تواند بفهمد.

امر به تدبّر و تفکر درباره هر موضوع وقتی صحیح است که آن موضوع قابل فهم باشد اگر متنی انگلیسی را به کسی بدهیم که به زبان انگلیسی تسلط نداشته باشد و به او بگوییم باید سه روز روی آن متن فکر کند آن شخص می گوید یا این ها نمی دانند من زبان انگلیسی نمی دانم یا می دانند و عقلشان کم است یا این که فکر کرده اند عقل ما کم است متنی را که شخص نمی فهمد و قدرت فهم آن را ندارد و نمی تواند در آن تدبّر بکند، اگر کسی بالای سر او بایستد و به او بگوید باید در آن متن تفکر و تأمل کنی آیا چنین کاری عبث و بیهوده نیست؟ بنابراین این بیانات آقای دکتر سروش با آیاتی از قرآن که به تفکر امر کرده است، سازگار نیست

لازمه چهارم

لازمه چهارم نظریه ایشان همان بیانی است که در بحث شرطیه کاذبه ایشان توضیح دادیم اگر این مطلب جناب دکتر سروش درست باشد که اگر کسی از واژگانی خاص و از زبان قومی خاص استفاده کرد آن بیان دیگر جنبه عمومی نخواهد داشت بسیاری از قوانین بین المللی قابلیت اجرایی نخواهند داشت. قطعنامه ای که شورای امنیت سازمان ملل متحد تصویب می کند به چه زبانی نوشته و امضا و اعلام می شود؟ وقتی قطع نامه ای به همه دنیا اعلام شد شورای امنیت سازمان ملل می گوید تمام دنیا موظف هستند به آن قطع نامه احترام بگذارند و آن را اجرا کنند و همه نیز چنین می کنند شاهد بر این مطلب داستان تحریم هایی است که برای مملکت ما پیش آمده است قطع نامه ای که شورای امنیت درباره تحریم ایران تصویب کرد تمام دنیا آن را پذیرفت و علیه ما اجرا کرد سه سال پیش که ما به سفر حج مشرف شدیم نمی توانستند از ایران از طریق بانک پول بفرستند به طور دقیق اگر بگوییم حدود دویست هزار دلار به مدیر کاروان تحویل دادند که باید آن ها را در آن جا به بعثه تحویل می داد. بانک

به علت تحریم این نقل و انتقال را انجام نمی داد خُب، شورای امنیت قطع نامه اطلاعاتیه تحریم علیه ما را به زبان انگلیسی و فرهنگ انگلیسی اعلام کرد که در آن کلمات و واژگان انگلیسی به کار رفته است و همه هم آن را به کار بستند طبق بیان دکتر سروش باید گفت قطع نامه شورای امنیت قابلیت اجرا ندارد؛ چون زبان ما زبان انگلیسی نیست و نمی دانیم که چقدر از فرهنگ انگلیسی در آن قطع نامه لحاظ شده و چقدر لحاظ نشده است و بنابراین در تمام دنیا از قابلیت اجرا می افتد.

بر این اساس، سخن و نظریه دکتر سروش در دنیا هیچ خریداری ندارد. سخنان آقای دکتر سروش را اگر بخواهیم بپذیریم دایره آن به قرآن محدود نمی شود؛ چون در بیانات ایشان آمده است هر کس به هر زبانی بخواند و بنویسد به ناچار فرهنگ آن زبان را باید بداند و از آن استفاده کند و تا زمانی که از فرهنگ آن زبان استفاده نکند نمی تواند بخواند و بنویسد و نمی تواند آن مطالبی را که در فکر خودش است به دیگران منتقل کند

بنابراین هر کس در دنیا بخواهد مطلبی بگوید و بخواند و بنویسد، باید با استفاده از زبانی خاص این کار را انجام دهد؛ چه زبان عربی چه فارسی چه انگلیسی و چه فرانسوی وقتی پای زبان پیش آمد پای فرهنگ آن قوم پیش می آید و وقتی پای فرهنگ آن قوم پیش آمد بحث عرضی و ذاتی دکتر سروش مطرح می شود و ما نمی دانیم چقدر از این زبان ذاتی است و چقدر عرضی است و از اعتبار می افتد

انسان آن چه را نمی داند باید سؤال کند و جهل خود را برطرف کند. اگر جهل از روی تقصیر باشد فردای قیامت خداوند انسان را مؤاخذه می کند و می پرسد: «أفلا عملت بما علّمت؟» (چرا عمل نکردی به آن چه می دانستی؟). اگر بگویند نمی دانستم به او گفته می شود «أفلا تعلّمت حتی تعمل؟» (چرا نیاموختی تا عمل کنی؟) با یک جمله «أفلا تعلّمت» (1) جهل را از عذرت انداخته است. بنابراین اگر جهل از روی تقصیر باشد عذر پذیرفتنی نیست. البته اگر کسی

ص: 181

1- شیخ طوسی، الامالی، مجلس اول، ح، 10، ص 9، رقم 10، معتبره مسعدة بن زیاد

جهلش از روی تقصیر نباشد از او قبول می شود؛ اما آیا در این دوره با این وسایل ارتباط جمعی و با این شبکه ها و انفجار اطلاعات و دهکده جهانی، مصداقی برای جهل از روی قصور وجود دارد؟ این که قرآن می فرماید (قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) (1) کسانی را می گوید که نمی خواهند بفهمند، نه این که جهل آن ها از روی قصور باشد.

اشکال: خود آقای دکتر سروش و هم فکراش می گویند ما وقتی می گوئیم قرآن فهمیده نمی شود به این معنا نیست که هیچ فهمی نباشد؛ بلکه منظور این است که قرار نیست ما به حقیقت مطلق برسیم؛ و گرنه طبق قواعد هرمنوتیک (2) جناب سروش و جناب آقای محمد مجتهد شبستری قبول دارند که هر انسانی به فراخور ذهنیاتی که دارد به فهمی از قرآن کریم می رسد.

پاسخ: این ها دیگر توهمات خود شخص است تا زمانی که به قرآن نرسیده اید شما خودتان توهمی دارید و تصور می کنید آن توهمتان قرآن است این را دیگر نمی توان قرآن نامید قرآن ما را به تدبّر و تفکر و تعمق دعوت می کند پس شما می توانید قرآن را بفهمید چگونه خداوند می تواند ما را دعوت به فهم چیزی کند که قدرت بر فهم آن وجود ندارد؟ لازمه کلام دکتر سروش این است که ما قرآن را نمی فهمیم ایشان ذاتیات و عرضیاتی را برای قرآن می سازد و می گوید عرضیات ریشه دوانیده است در ذاتیات و نود و نه درصد قرآن عرضیات است و باید آن قدر این فلز را بسایید تا به ذاتیات برسید تازه زنگار آن هم مانند ذاتیات آن است و معلوم نیست تا کجا باید زدوده شود بنابراین قرآنی که نود و نه درصدش دور ریختنی است تا آن را دور نریزیم آن یک درصد باقیمانده که ذاتیات است معلوم نمی شود و آن یک درصد باقیمانده هم معلوم نیست که چیست و الآن نمی دانیم چه مقدار از قرآن ذاتی و چه مقدار عرضی است، این چنین قرآنی دیگر برای ما فهمش امکان پذیر نیست.

ص: 182

1- سوره عنکبوت، آیه 63

2- نظریه و قواعد روشمند تفسیر متن را علم تأویل (به فرانسوی: Hermeneutique) یا تأویل شناسی یا زندشناسی می گویند هدف از علم تأویل کشف پیام ها و نشانه ها و معانی متن یا پدیده است.

سؤال: آیا می خواهید از قرآن قانون ارائه بدهید؟

پاسخ: بله، قرآن کتاب قانون است؛ اما جناب دکتر سروش دارند قانونی بودن قرآن را سلب می کنند بر اساس بیان ایشان دیگر کتابی به نام کتاب قانون وجود ندارد این کتاب قانون مانند قانون اساسی است قانون اساسی در ایران به زبان فارسی است؛ در حالی که در ایران اقوام و قومیت های مختلفی مثل کُرد و لر و ترک و عرب وجود دارند که هر کدام دارای زبان مخصوص به خود هستند آیا این اقوام مختلف می توانند به زبان قانون اساسی اعتراض کنند بگویند که قانون شما به زبان فارسی است و وقتی فارسی شد فرهنگ فارسی در آن نفوذ کرده است و ما کرد و ترک و لر و عرب هستیم و متوجه نمی شویم که چقدر از فرهنگ فارسی در این زبان اخذ شده است و چون ما نمی فهمیم از درجه اعتبار ساقط است؟ اگر کسی در این مملکت عملی را بر خلاف قانون اساسی مرتکب شود آیا با این بیان که در دادگاه ارائه بدهد می تواند از زیر بار جرمی مرتکب شده است فرار کند؟ کسی این سخن را قبول نمی کند

سؤال آیا این بیان شما قیاس نیست؟

پاسخ: خیر، مثال است قرآن متن است و قانون اساسی هم متن است. قانون اساسی به زبان فارسی است و قرآن به زبان عربی است. این قانونیت در قرآن شدیدتر است؛ به دلیل این که این کتاب کتاب جاودانی است و مدعی سعادت بشر الی یوم القیامه است بنابراین از قانون اساسی خیلی مهم تر است.

سؤال: متنی که از آسمان نازل می شود مگر در بستر مکان و زمان قرار نمی گیرد؟ ما تا کی به این متن و خطابات قرآن عمل کنیم؟

پاسخ: لب و مغز کلام دکتر سروش در این سؤالی که پرسیدید آمده است و آن این که تا کی قرار است این قرآن در مقابل ما باشد و ما باید تا کی به این دستورات عمل کنیم تا چه زمان متنی که مربوط به هزار و پانصد سال پیش است باید مورد توجه و تعمق قرار بگیرد؟ جان بیان دکتر سروش این است که قرآن از حجیت و از اعتبار می افتد این که قرآن کتاب خداست و در مقابلش باید سر تعظیم فرود بیاوریم به این معناست که وقتی ما با هم اختلافی داشته باشیم، به کتاب خدا استشهاد می کنیم و وقتی متوجه می شویم که در قرآن این چنین گفته است دیگر اختلاف تمام می شود و قبول می کنیم؛ اما بر اساس بیان دکتر سروش

می توانیم قبول نکنیم؛ چون این کتاب از درجه اعتبار ساقط شده است.

آقای دکتر سروش یا مسلمان هستند یا نیستند بین اسلام و کفر نیز گروه ثالثی وجود ندارد اگر مسلمانند جمیع فرق اسلامی چه شیعه و چه سنی و حتی وهابی ها و در بین شیعه ها حتی غلات کتاب خدا یعنی قرآن را حجت می دانند؛ در حالی که بر اساس فرمایش ایشان این کتاب دیگر حجت ندارد؛ چون مربوط به هزار و پانصد سال پیش است و وقتی مال هزار و پانصد سال پیش باشد دیگر حتی یک آیه آن برای خود ما هم حجت نخواهد داشت.

این بیاناتی که جناب دکتر سروش می فرماید خلاف اعتقادات جمیع مسلمین است ما نمی خواهیم از کثرت افراد استفاده کنیم اگر ما به دینی معتقد می شویم باید به معتقدات آن دین پایبند باشیم نمی شود شما ادعای اسلام بکنید و بعد حرفی را بزنید که هیچ مسلمانی چه شیعه چه سنی چه وهابی چه اسماعیلی و چه واقفی آن را نگفته است و قبول ندارد و بعد هم بگویید که هیچ مسلمانی نفهمیده است و فقط من فهمیده ام شاید می خواهید بگویید که ما از دایره مسلمین خارجیم و این کتاب برای ما حجتی ندارد و مانند یک نفر مسیحی هستیم که ممکن است قرآن را بخواند اما آن را حجت نداند؛ اما آیا مسلمانی سراغ دارید که قرآن بخواند و آن را مستند و حجت نداند؟

جناب دکتر سروش شما در پارادوکس و تناقض افتاده اید از یک طرف اظهار اسلام می کنید و از آن طرف قرآن مسلمانان را قبول ندارید مثل این است که شما بگویید من مسلمان هستم اما العیاذ بالله پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را قبول ندارم این چه اسلامی است؟ اسلام یعنی شهادت دادن به رسالت این پیامبر و اگر قبول نداشته باشید این دیگر اسلام نیست تمام مسلمانان و تمام فرق اسلامی درباره این کتاب قائل به اعجاز هستند و آن را حجت می دانند.

بیانات جناب دکتر سروش توسط تمام فرق اسلامی نقد شده است؛ چون سخنان ایشان ناموس مسلمانان را هدف گرفته است قرآن ناموس مسلمانان است و مسلمانان تمام این کتاب را حجت می دانند اگر شخصی بگوید قرآن حجت نیست با اظهار اسلام وی مطابقت ندارد ما با اسلام و کفر شخص کار نداریم قبلاً هم این مطلب را عرض کردیم؛ ولی بیانات جناب دکتر سروش لوازمی دارد که خود ایشان هم در بعضی از سخنانشان به این لوازم تصریح دارند و می گویند ما

باید به این لوازم ملتزم باشیم برای مثال این که لزومی بر حفظ حجاب و مقنعه خانم ها نیست؛ چون حجاب جزو عرضیات است

اصل مناقشه ما با جناب دکتر سروش این است که شما اگر ادعای اسلام دارید، بدانید با این بیانتان قرآن از حجیت می افتد و اگر قرآن که جزو اساس اعتقادات مسلمانان است و مسلمانان تمام امورشان را از آن اخذ می کنند و رکن اول و اساس اسلام است از حجیت بیفتد دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند. شما با این سخنان رکن اول اسلام که قرآن کریم است را هدف می گیرید و از حجیت می اندازید وقتی قرآن از حجیت بیفتد دیگر برای اسلام چیزی باقی نمی ماند که حجت باشد. اگر کسی بگوید شخص گوینده با این سخنان از دایره اسلام خارج می شود حسابش جداست. ما مفروض می گیریم آقای دکتر سروش مسلمان است و ایشان را هنوز از دایره اسلام خارج نمی دانیم؛ ولی به ایشان تذکره دهیم که جناب دکتر این بیانات شما لوازمی دارد که با اسلامیت و پذیرش دین اسلام سازگار نیست؛ مانند کسی است که می گوید من موحد هستم و باید به یگانگی خدا شهادت بدهد اما بگوید شهادت نمی دهم شما چه مسلمانی هستید که کتاب خدا را زیر سؤال می برید؟

الآن اگر برای یک نفر وهابی آیه قرآن را بخوانید آن را قبول می کند؛ همه سنی ها و شیعه ها هم همین طور هستند؛ چون قرآن را به عنوان کتاب خدا قبول دارند و آن را حجت می دانند. اگر شما در شریعت اسلامی کتاب خدا را از حجیت بیندازید و ساقط کنید و دیگر چیزی به عنوان حجت باقی نماند شریعت به کلی منحل می شود و چیزی به عنوان شریعت اسلامی باقی نخواهد ماند. این که بنشینید با خدای خودتان حرف بزنید و اخلاق را مراعات کنید و تجاوز نکنید کفایت نخواهد کرد ژاپنی ها هم که پیرو آیین شینتو هستند همین حرف را می زنند این ها کلیات است و درد بشر را دوا نمی کند شریعت اسلام ختم ادیان است دیگر بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد و آن چه پیامبر به عنوان معجزه برای بشر آورده است همین کتابی است که در مقابل شماست و شما دارید این کتاب را از حجیت ساقط می کنید و به عبارتی تمام اسلام را از بین می برید.

پاسخ به شواهد قرآنی دکتر سروش

اشاره

جناب دکتر سروش در مقاله ذاتی و عرضیشان برای اثبات نظریه زبان قوم

بودن قرآن به آیاتی از قرآن تمسک کرده است ایشان در این باره چنین گفته است:

نه فقط زبان اسلام که فرهنگ آن هم عربی است و لذا نه زبان اسلام که فرهنگ آن هم عرضی است؛ بدین معنا که (نظراً، نه عملاً) می توانست به گونه ای دیگر باشد (اگر این پیامبر از یک قوم دیگری بود در اروپا یا آمریکا، به زبان آن ها سخن می گفت و با فرهنگ آن ها بود)

کم ترین و آشکار ترین جلوه عربیت زبان عربی است. (این زبان عربی که شما می بینید کمترین جلوه عربی است و آلاً اساس قرآن و دستورات بر اساس فرهنگ عرب جاهلی آمده است این زبان که نص قرآن است به زبان عربی است و این زبان عربی کم ترین جلوه فرهنگ عربیت است که شما قرآن می بینید)؛ لکن اوج و عمقی فراتر از این دارد که اوجش در استفاده از مفاهیم و تصوراتی است که فرزند فرهنگ و پرورده جهان بینی اعراب است. (آن فکری که عرب جاهلی دارد در قرآن آورده شده است) در این میان جهان مألوف و محسوس و سنن و آداب عرب نیز جای خود را دارد؛ (یعنی تمام عربیت عرب جاهلی منتقل به قرآن شده است) این که قرآن نشان از حوران سیه چشم (نه زنان چشم آبی) می دهد (چون عرب ها زنان چشم آبی ندیده بودند مثل زنان اروپایی که زرقاء العین) هستند و این که آنان را در خیمه ها ساکن می بیند:

(حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) (1) مال زمانی است که عرب بادیه نشین در خیمه زندگی می کرد چه کسی الآن در خیمه زندگی می کند؛ مگر تعدادی بادیه نشین؟) و این که به ناظران توصیه می کند تا به شتر و خلقت آنان بنگرند: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) (2) (چرا نمی گوید به ماهی های بزرگ دریایی نگاه کنید؟ چون عرب جاهلی در بیابان زندگی می کند نه دریا هر چند

ص: 186

1- سورة الرحمن، آیه 72

2- سورة غاشیه آیه 17

اطراف آن دریاست؛ اما این عرب ها در مناطق مرکزی هستند که دریا و ماهی ندیده اند) و این که از میوه های گرمسیری مورد شناخت اعراب سخن می گوید (در مورد میوه ها قرآن از نخل و رمان و زیتون و تین اسم برده است. این ها میوه هایی است که در حجاز بوده است چرا از آناناس و انبه و... خبری نیست؟ چون آن جا این میوه ها نبوده است) و این که شراره های آتش جهنم را به شتران زرد مایل به سیاهی مانند می کند (و هم چنین مثال می زند به آتش جهنم: (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جَمَلٌ صُفْرٌ) (1) آتش جهنم شعله های آن مانند یک قصر پرتاب می شود؛ مثل شترهایی که زرد رنگ هستند؛ به خاطر این که زمانی که قرآن نازل شد این موارد نزدیک عرب بود (پس بنابراین وقتی به این آیات دقت کنیم می بینیم که این میوه ها و این موارد در آیات ذکر شده است؛ اما از میوه هایی مثل آناناس و انبه و... و زنان چشم آبی در آیات خبری نیست) این که در بهشت از کوزه ها و بالش ها و فرش های زرباف نشان می دهد: (وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ وَ نَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ وَ زُرَابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ) (2) (الآن اگر فرش پهن کنند دیگر کسی روی فرش نمی نشیند بلکه روی مبل می نشیند. فرهنگ عربیت در قرآن نفوذ کرده است و این فرهنگ عرب جاهلی بسیاری از آن از اعتبار افتاده است). (3)

در پاسخ ایشان می گویم جناب آقای دکتر، ما مناقشه ای در این که قرآن به زبان عربی نازل شده و از آن چه عرب در آن روزگار می دیده استفاده کرده است نداریم؛ به دلیل آن که هر کس می خواهد پیامی منتقل کند از وسائل و چیزهایی که دم دست اوست برای انتقال پیام استفاده می کند واضح است که عرب ها آن قدر که شتر دیده اند نهنگ دوازده متری در دریا را ندیده اند؛ بنابراین برای انتقال پیام خود از شتر استفاده کرده اند چه مانعی دارد کسی که می خواهد پیامی را به

ص: 187

1- سوره مرسلات، آیات 32 و 33

2- سوره غاشیه آیات 14 تا 16

3- سروش دباغ آیین در آیین؛ مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش، ص 87.

دیگران منتقل کند، از آن چیزهایی که در اطراف و پیرامون اوست و چشم مخاطبانش با آن آشناست و می بیند استفاده کند؟ آیا با این روش، پیام، عمومیتش را از دست می دهد؟

برای مثال، منشوری که به کوروش، پادشاه ایران منسوب است به نام منشور حقوق بشر و الآن در موزه نگهداری می شود متعلق به 2500 یا 2600 سال پیش است این منشور را که به خط میخی بوده است ترجمه کرده اند کوروش دستور داده بود قوانینی بر آن نوشته شود منشور کوروش اولین منشور حقوق بشر در دنیاست. آیا چون کوروش دستور نگارش داده است و چون به خط میخی نوشته شده است و چون توسط پادشاه ایران و بر اساس فرهنگ ایرانی نوشته شده است و چون کوروش پادشاه هخامنشی و در ایران باستان زندگی می کرده است این منشور از اعتبار می افتد؟ قطعاً وقتی خواسته اند حقوقی را تنظیم کنند فرهنگ ایرانیت در آن لحاظ شده است، حال آیا این شرایط موجب می شود پیامی که کوروش بر آن سنگ نوشته حک کرده است عام نباشد و همه را در بر نگیرد؟ آیا این پیام مختص آن هایی است که خط میخی می دانند؟ آیا فقط مختص ایرانیان و فارسی زبانان است؟ آیا مختص می شود به کسانی که زمان کوروش پادشاه هخامنشی زنده بوده اند؟ آیا می توانید این سخن را بگویید؟ اگر این مناقشات را قبول کنیم این منشور صرفاً به عنوان شیئی تاریخی ارزش دارد و دیگر پیامی برای شما نخواهد داشت.

اگر سخنان و نظریات جناب دکتر سروش را در باب قرآن بپذیریم باید با این کتاب مانند منشور کوروش معامله کنیم؛ یعنی این کتاب دیگر پیامی برای ما نخواهد داشت و فقط به اندازه یک کتاب تاریخی از جنبه تاریخی که متعلق به 1400 سال پیش است اعتبار و ارزش دارد؛ اما این که پیام عامی برای ما داشته باشد، دیگر چنین نخواهد بود و دیگر این کتاب نمی تواند پیامی را به ما منتقل کند.

این چه نظریه ای است جناب دکتر سروش؟ شما حتی درباره منشور کوروش این مطلب را قبول نمی کنید چند سال پیش یهودیان اسرائیل منشور کوروش و نام کوروش را روی تمبر خود منتشر کردند و گفتند بزرگ ترین مدافع یهودیان کوروش پادشاه ایران بوده است و از او با تجلیل یاد کردند کوروش در

فتح بابل یهودیان را آزاد کرد و به آن ها اجازه داد که به سرزمین هایشان برگردند و تورات را که از بین رفته بود از نو بنویسند. از این رو، یهودیان، کوروش را مدح می کنند و می گویند سخنان کوروش برای مردم امروز پیام دارد و به پیام کوروش صرفاً به عنوان منشوری تاریخی نگاه نمی کنند تا بگویند از ارزش و اعتبار افتاده است و پیامی ندارد؛ بلکه الآن می گویند ارزش و اعتبار دارد. چندی قبل مسئولان ایران درخواست کردند این منشور از موزه ای در خارج از کشور به ایران که مهد تمدن این منشور است منتقل شود دو ماه این منشور را قرض دادند که به ایران بیاورند و برگردانند.

آقای دکتر سروش می گوید زبان و فرهنگ قرآن عربی است. ما در پاسخ می گوئیم به فرض که چنین باشد این مطلب مانع عام بودن پیام قرآن نیست. چه اشکالی دارد حرفی که می خواهید بزنید درباره انسان و انسانیت باشد و درباره همه انسان ها جاری باشد؟

جناب دکتر سروش در این باب به آیاتی استشهد کرده اند، از جمله این که در قرآن می فرماید در بهشت باغ وجود دارد: (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ). (1) استدلال ایشان این است که چون عرب ها همیشه در بیابان بودند و باغ ندیده بودند، بهشتی که قرآن ترسیم می کند از درخت های به هم فشرده ای است که زیر آن آب جاری می شود و اگر همین قرآن در جایی مانند جنگل های آمازون نازل شده بود، قرآن بهشت را این گونه ترسیم نمی کرد قرآن وقتی بخواهد بهشت را برای کسی که در همه عمرش مدام درخت دیده است ترسیم کند نمی گوید بهشت جایی است که درخت در آن وجود دارد بلکه می گوید بهشت جایی است که می توان خورشید را به راحتی در آن دید

در پاسخ جناب دکتر سروش باید بگوئیم داستان بهشت را خداوند برای

ص: 189

1- سوره بقره آیه 25 سوره آل عمران آیات 15، 136، 195 و 198؛ سوره نساء، آیات 13، 57 و 122 سوره مائده آیات 12، 85 و 119؛ سوره توبه آیه 89 سوره ابراهیم آیه 23؛ سوره حج، آیات 14 و 23 سوره فرقان آیه 360 سوره محمد آیه 12 سوره فتح، آیات 5 و 17؛ سوره حدید آیه 12 سوره مجادله آیه 22 سوره صف آیه 12 سوره تغابن آیه 9؛ سوره طلاق، آیه 11 سوره تحریم، آیه 8؛ سوره بروج، آیه 11.

تقریب ذهن ما مثال زده است مثال هایی که خداوند از بهشت و جهنم در قرآن می آورد که بهشت باغی است که در زیر آن آب جاری است این ها را خداوند به اندازه فهم من و شما بیان کرده است به قول فلاسفه تشبیه معقول به محسوس است و به اندازه فهم مخاطب است عامه مردم باغی را که در زیر آن آب جاری باشد دوست دارند الآن اگر کسی بخواهد به تفریح برود غالباً به جایی می رود که باغ و فضای سبز و آب در آن باشد؛ هر چند ممکن است کسی نیز برای تفریح به جایی مثل کویر لوت برود دیدن کویر یکی از مقاصد جهان گردی است اما اغلب بر اساس علاقه شخصی است. در علائق عامه مردم اکثراً به جایی مثل شمال می روند تا کویر کسی که شمال را ندیده است وقتی آن جاده ها و فضای سبز را برای او تشبیه می کنند می گویند بهشت ایران شمال است عامه مردم این گونه گمان می کنند که بهشت باید شبیه باغ و حور و آب و غیره باشد؛ و الا قصه بهشت واقعاً به این کیفیت خاص نیست یا لااقل منحصر در این چیز ها نیست حتی قصه جهنم نیز منحصر به آن چه در قرآن آمده نیست. این ها برای نمونه یا تشبیه است.

شما وقتی می خواهید پارچه ای بخرید، پارچه فروش، پارچه ای را برای نمونه می آورد و می گوید این پارچه مستوره است مستوره یعنی مقدار پارچه ای که شخص پارچه فروش به شما نشان می دهد تا اگر خواستید چند قواره یا چند عدل پارچه از آن نمونه برای شما بیاورد ممکن است آن پارچه ها رنگ و طرحشان با مستوره تفاوت داشته باشد؛ اما جنس پارچه همان جنس مستوره است. البته اگر گفتید همان رنگ و طرح را می خواهم برای شما می آورد قصه بهشت و جهنم نیز به همین کیفیت است آن چه در قرآن آمده مانند همین مستوره است و مثال و شاهی است که قرآن آورده است

در واقع آن چه در قرآن درباره بهشت آمده است علی نحو (مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ) است؛ یعنی آن چه طبع انسان میل دارد ممکن است کسی چیز خاصی را دوست داشته باشد؛ مثلاً دوست داشته باشد بهشت به شکل کویر باشد. ممکن است عرب زن سیه چشم دوست داشته باشد؛ ولی شخصی دیگر، زن چشم آبی دوست داشته باشد اگر آن فردی که بهشتی است زن و مؤنث باشد، برای او در بهشت مردی قرار می دهند و.... همه این ها مانند همان مستوره مثال و نمونه

است. در قرآن آمده است: (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِدْرٍ خَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَاءٌ تَنْفَسُ بِهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (1)
(ظرف هایی از طلا [که پر از طعام است] و جام هایی [زرین که پر از شراب طهور است] گرداگرد آنان می گردانند و در آن جا آن چه دل
ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد آماده است و شما [ای پرهیزکاران] در آن جاودانه اید)

این نمونه ها در قرآن از باب مثال و مستوره بیان شده است بنابراین بهشت به این نمونه ها منحصر نیست؛ یعنی چنین نیست که مثلاً زنان بهشتی منحصر به زنان سیه چشم باشند و اگر کسی گفت من حورالعین چشم آبی می خواهم به او ندهند اگر کسی مثلاً باغ نخواست و کوهستان خواست همان را به او می دهند و به همان شکل می شود این ها همه از باب تشبیه معقول به محسوس است حیات اخروی با حیات دنیوی تفاوت ماهوی دارد. این ها ماهیتاً دو حیات هستند وقتی این دو تفاوت ماهوی دارند و قرآن می خواهد نعمت های بهشتی را به مردم معرفی کند، چگونه بگوید که بهشت چیست. به ناچار به نمونه هایی اشاره می کند که عامه مردم دوست دارند و می گوید بهشت به این کیفیت است در عین حال نعمت های بهشتی را به این موارد منحصر نمی کند بلکه می گوید (مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ)؛ یعنی هر چیز دیگری هم بخواهند، در بهشت هست. می گویند نادر شاه آرزو داشت که در بهشت جنگ باشد. از مرحوم آیه الله شیخ ضیاء الدین عراقی قدس سره نقل شده است که فرمود بهشتی را دوست دارم که در آن مباحثه و بحث علمی باشد اما مگر ما چند آقا ضیاء می شناسیم که بحث علمی دوست داشته باشند شاید از اول خلقت تا قیامت عدد آن ها به انگشتان یک دست نرسد. از همین رو، خدا نمی تواند به عنوان پیامی عام در قرآن بگوید ای کسانی که ایمان آورده اید اعلمو انّ فی الجنة مباحثة علمية به دلیل این که اکثر مردم به بحث های علمی علاقه ندارند نمی بینید زمانی که مدرسه تعطیل می شود بچه ها چقدر خوشحال می شوند؟ چون درس و بحث را دوست ندارند. فقط یک آقا ضیاء است که می گوید من مباحثه علمی را دوست دارم چه کسی جنگ را دوست

ص: 191

دارد؟ مردم عادی همیشه برای صلح دعا می کنند فقط یک نادر شاه است که جنگ را دوست دارد پس خداوند نمی تواند بهشت را به شکل میدان جنگ به تصویر بکشد؛ اما می تواند بهشت را به شکل جایی که در آن صلح و آرامش است جایی که در آن بیماری و مرگ و نابودی نیست و حیات آن دائمی است، به تصویر بکشد. این نکته از آن روست که همه مردم این موارد را دوست دارند قرآن به همین سبب بهشت را به این قبیل موارد تشبیه کرده است؛ اما جناب آقای دکتر سروش به این نمونه ها ایراد گرفته و گفته اند چرا در قرآن انار و انجیر و زیتون آمده اما آناناس و انبه و... بیان نشده است.

با این مطالبی که بیان شد اشکال آقای دکتر سروش بسیار سخیف می نماید. به نظر می رسد شأن دکتری که خودش مدعی است فیلسوف است یا آن هایی که به او علاقه دارند به ایشان نسبت فیلسوف بودن می دهند این نباشد که چنین اعتراض بچه گانه ای را بیان کند که چرا در قرآن از انبه و آناناس خبری نیست وقتی خداوند می گوید (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (1) (ظرف هایی از طلا- [که پر از طعام است] و جام هایی [زرین که پر از شراب طهور است] گرداگرد آنان می گردانند و در آن جا آن چه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برد آماده است و شما [ای پرهیزکاران] در آن جاودانه اید) جایی برای اشکال آقای دکتر سروش باقی نمی ماند.

نمونه هایی که از نعمت های بهشتی در قرآن آمده است، همه از باب مثال است اگر قرآن می فرمود آناناس باز سؤال می شد که چرا از زیتون و انجیر خبری نیست؛ اما وقتی از باب مثال شد، دیگر اشکال به کلی برطرف می شود. بدین ترتیب، اشکال دکتر سروش از آیات قرآن به کلی برطرف می شود

ایشان می فرماید قرآن همه از لذت های جسمانی گفته است. می گوئیم چون غالب مردم لذتی که احساس می کنند لذت جسمانی است قرآن نیز آن را مثال زده است این لذت روحانی که گفته می شود من دو رکعت نماز خواندم و

ص: 192

چه لذتی بر دم مربوط به افرادی خاص است؛ اما لذت جسمانی را همه تجربه می کنند وقتی هنگام افطار شخص صائم و روزه دار افطار می کند با لذت تمام می گوید خدایا شکر لذت جسمانی را به انواع و اقسامش همه تجربه می کنند؛ اما آیا همه می دانند لذت های روحانی چیست واضح است لذت روحانی برای همه عمومیت ندارد خداوند باید لذت ها و نعمت های بهشتی را طوری بیان کند که همه تشویق به بهشت شوند اگر کسی بگوید آیا در بهشت عبادت هست می گویم آری اگر تو دوست داری عبادت کنی عبادت کن؛ لذا در روایتی در کامل الزیارات آمده است:

(قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث: ... وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُحْشَرُ إِلَّا وَ عَيْنَاهُ بَاكِئَةٌ إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى جَدَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ يُحْشَرُ وَ عَيْنُهُ قَرِيرَةٌ وَ الْبِشَارَةُ تَلْقَاهُ وَ السُّرُورُ بَيْنَ عَلَى وَجْهِهِ وَ الْخَلْقُ فِي الْفَرْعِ وَ هُمْ آمِنُونَ وَ الْخَلْقُ يُعْرَضُونَ وَ هُمْ حُدَاثُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ يَوْمِ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْتُونَ وَ يَخْتَارُونَ حَديثَهُ وَ مَجْلِسَهُ وَ إِنَّ الْحُورَ لَتُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَنَا قَدْ اسْتَمْتَنَاكُمْ مَعَ الْوَلَدَانِ الْمُخَلَّدِينَ فَمَا يَرْفَعُونَ رُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لِمَا يَرَوْنَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ وَ إِنَّ أَعْدَائِهِمْ مِنْ بَيْنِ مَسْحُوبِ بِنَاصِيَةِ إِلَيْهِ النَّارِ وَ مَنْ قَائِلٌ مَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، وَ إِنَّهُمْ لَيُرُونَ مَنْزِلَهُمْ وَ مَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُدْنُوا إِلَيْهِمْ وَ لَا يُصَلُّونَ إِلَيْهِمْ، وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَأْتِيهِمْ بِالرَّسَالَةِ مِنْ أَرْوَاجِهِمْ وَ مَنْ خَدَّمَهُمْ عَلَى مَا أُعْطُوا مِنَ الْكِرَامَةِ فَيَقُولُونَ تَأْتِيكُمْ مِنْ شَاءِ اللَّهِ . فَيَرْجِعُونَ إِلَى أَرْوَاجِهِمْ بِمَقَالَتِهِمْ، فَيَزِدُونَ إِلَيْهِمْ شَوْقًا إِذَا هُمْ خَبَرُوهُمْ بِمَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْكِرَامَةِ وَ قَرَّبَهُمْ مِنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا الْفَرْعَ الْأَكْبَرَ وَ اِهْوَالَ الْقِيَامَةِ وَ نَجَّانَا مِمَّا كُنَّا نَخَافُ وَ يُؤْتُونَ بِالْمَرَكَبِ وَ الرَّحَالِ عَلَى النَّجَائِبِ فَيَسْتَوُونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ فِي الشَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ حَتَّى يَنْتَهُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ . (1)) و هیچ بنده ای نیست که روز قیامت محشور شود مگر

ص: 193

آن که چشمانش گریان است غیر از گریه کنندگان بر جدم حضرت حسین بن علی علیه السلام چه آن که ایشان در حالی که چشمانی روشن و باز دارند محشور می گردند و آثار سرور و شادی در صورتشان نمایان است مردم در فرع و ناراحتی هستند ولی ایشان از هر غم و محنتی در امان هستند مردم متفرق و پراکنده و مضطرب اند؛ ولی ایشان در زیر عرش و سایه آن به یاد حسین علیه السلام هستند و درباره آن جناب به گفتن حدیث مشغول اند از ناملایمات و ناراحتی های روز حساب هیچ خوف و هراسی ندارند به ایشان گفته می شود داخل بهشت شوید؛ ولی آن ها از ورود به بهشت امتناع و مجلس ذکر حسین علیه السلام را اختیار می کنند فرشتگان و حورالعین به آن ها پیغام می دهند که ما با ولدان مخلد مشتاق شما هستیم؛ ولی ایشان از فرط سرور و نشاطی که در مجلسشان دارند سرشان را بالا نمی کنند و به آن ها نمی نگرند. دشمنان ایشان در آخرت دو گروه هستند کسانی که موی جلو سر ایشان را فرشتگان عذاب گرفته و آن ها را روی زمین کشان کشان به طرف جهنم می برند و آنان که از روی حسرت می گویند ما لنا من شافعیین و لا صدیق حمیم (نه شفیعیمی داریم و نه دوستی که از ما حمایت کند) دشمنان ایشان مقام و منزلت آن ها را می بینند؛ ولی نمی توانند نزدیک ایشان شوند. فرشتگان از طرف همسر های ایشان در بهشت و نگهبانان بر ایشان پیغام می آورند که چه کرامت و عطایایی به آن ها اعطا شده است. ایشان در جواب می گویند ان شاء الله نزد شما خواهیم آمد. و پس از این گفتار به نزد آن ها باز می گردند و وقتی همسرانشان به آن ها خبر می دهند که در نزدیکی حضرت حسین علیه السلام هستند شوقشان زیاد می شود و از شعف دل می گویند حمد می کنیم حق تعالی را که ما را از فرع اکبر و وحشت های قیامت در امان داشت و از آن چه هراس داشتیم نجات داد. خداوند متعال به ایشان مرکب ها و اسب های نیکویی که بر پشت آن ها زین نهاده شده است اعطا می فرماید و ایشان بر آن ها سوار می شوند و در حالی که خدای مَنّان را می ستایند و حمد و ثنا می گویند و بر محمد و آل محمد صلوات می فرستند حرکت می کنند تا به منازل و جایگاه خویش می رسند) (1)

این موارد همگی مثال و مستوره و تشبیهات است. مؤلف کتاب آداب

ص: 194

1- همان، ص 259 و 260.

المتعلمین که در حاشیه جامع المقدمات درج شده است می گوید وقتی مسائل علمی برای طالب علم حل می شود آن قدر برای او لذت بخش است که می گوید «أینّ أبناء الملوک من هذه اللذات» (1) این عبارت، یک ضرب المثل است. می گوید طالب علم وقتی مسئله ای علمی برایش حل می شود چنان لذتی می برد که ابناء ملوک و پادشاهان نیز آن لذت را درک نمی کنند؛ چون لذت آنان، لذت معنوی است و لذت معنوی به مراتب از لذت مادی درجه اش بالاتر است؛ اما عامه مردم از این لذت معنوی محروم هستند و متمایل به لذات مادی و جسمی هستند؛ لذا در بهشت هر آن چه بخواهید هست: (مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ) (2)

جناب دکتر سروش سپس می فرماید قرآن کریم وقتی می خواهد خلقت الهی را به بشر نشان دهد می گوید به شتر نگاه کنید در پاسخ باید بگوییم این مطلب بر می گردد به آن کبرای مسئله که به شما گفتیم و آن این که چه مانعی دارد اگر بنا باشد شخصی پیامی را به مردم برساند از طریق آن چه پیرامون خود می بیند و در دسترس اوست آن پیام را برساند مثلاً من اگر بخواهم مطلبی را به شما برسانم می توانم بگویم به این میکروفن یا بلند گو نگاه کنید. در این آیه خداوند مثال زده است به شتری که پیرامون اقوام عرب و در دسترس آن ها بوده است اگر به فیل یا نهنگ هم مثال زده بود باز تذکر بود وقتی پیامبر به فردی عرب که معاصر اوست می گوید نگاه کن و ببیندیش نمی تواند بگوید ای عرب، به این میکروب های ریز نگاه کن که هزار سال بعد زیر میکروسکوپ های قوی دیده می شود یا نمی تواند بگوید که به کهکشان ها نگاه کن که هزار سال بعد با تلسکوپ های فوق مدرن دیده می شود باید بگوید به همین شتری که کنار توست نگاه کن. البته نباید شتر را دست کم بگیریم؛ چون در این حیوان شگفتی های بسیار متعددی وجود دارد چنین نیست که شتر فقط یک حیوان در جلوی چشم عرب ها بوده باشد در چشم شتر در سُم شتر در کوهان شتر و حتی در نحوه تغذیه شتر شگفتی های بسیار فراوانی وجود دارد شتر هم شگفتی های بسیار دارد

ص: 195

1- خواجه نصیرالدین طوسی آداب المتعلمین، ص 110 : «و لذا کان محمد بن الحسن إذا سَهَرَ اللَّيَالِي وَ انحلَّ له المشكلات يقول: أَيْنَ أبناء الملوك من هذه اللذات».

2- سوره زخرف آیه 71

و هم جلو چشم عرب ها بوده است به همین دلیل خداوند می فرماید: (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.) (1)

پس پیام قرآن عام است و آن دعوت به نگاه کردن به شتر به عنوان مخلوقی شگفت انگیز برای این است که چنین مخلوقی به خالق مدبر و مدبّر و قادر و عالم احتیاج دارد و آن خالق است که می تواند چنین مخلوقی را خلق کند. بنابراین شتر در این جا نمونه و مثال است؛ و گرنه شما می توانید به موجودات دیگر هم نگاه کنید و ببینید خدایوند هیچ وقت نفرموده است در شتر توقف کنید بلکه فرموده است: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (2) به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست]؟

می فرماید به افق ها و بیکران ها نظر بيفکن و ببین که خدا چه آفریده است. سپس در خودت توجه کن و ببیندیش که خداوند در خودت چه شگفتی هایی آفریده است و چقدر خلقت تو بدیع است.

آقای دکتر سروش در جایی دیگر اشکال کرده است که قرآن «حدیث هول قیامت» را با تعبیر و نهادن شتر آبتن ده ماهه بیان می کند: (وَ إِذَا الْعِشْرَاءُ عُطِّلَتْ) (3)

«بعضی گفته اند: (عِشْرَاءُ) جمع (عِشْرَاءُ)، است هم چنان که (نَفَاسُ) جمع (نَفَسَاءُ) - زن زائو - است و (عِشْرَاءُ) به معنای ماده شتر حامله ای است که ده ماه از حملش گذشته باشد و به همین جهت (عِشْرَاءُش) می نامند تا وقتی که بچه اش را بزاید و ای بسا که بعد از زاییدن هم آن را (عِشْرَاءُ) بخوانند چون چنین شتری

ص: 196

1- سوره غاشیه آیه 17

2- سوره فصلت، آیه 53

3- سوره تکویر آیه 4

از نفیس ترین اموال عرب به شمار می رود و معنای تعطیل شدن (عشراء) این است که در آن روز عرب چنین مال نفیسی را رها می کند و هیچ چوپانی و دشتبانی که آن را حفظ کند بر او نمی گمارد و کائنه در این جمله اشاره ای به طور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم در دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می کشند آن روز بی صاحب می ماند کسی نیست که از آن ها استفاده کند برای این که مردم آن روز آن قدر به خود مشغولند که یاد از هیچ چیز دیگر نمی کنند، هم چنان که در جای دیگر فرمود: (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) (1) « (2)

و برخی دیگر گفته اند: زایمان شتر سخت است. کسی که شتر دارد وقت زایمان خیلی مراقب شتر است البته سختی زایمان منحصر به شتر هم نیست بعضی از حیوانات زایمانشان سخت تر است و بعضی آسان تر مثلاً گاو وقتی می خواهد زایمان کند شخص مراقب است که مادر و بچه تلف نشوند.

حال قرآن می فرماید قیامت به گونه ای است که اگر کسی شتری دارد که آن شتر در ده ماهگی است و وقت زایمانش نزدیک است وقتی قیامت می شود صاحب شتر از هول قیامت شترش را رها می کند؛ یعنی آن لحظه حساس که لحظه زایمان شتر است آن را رها می کند در واقع این ها همه تشبیه است عربی که یک شتر دارد و الآن موقع وضع حمل آن است و مادر و بچه امکان تلف شدن دارند و تمام سرمایه آن شخص همین شتر است چقدر حواسش جمع این زایمان است؛ اما حال که قیامت می شود شتر را از ترس قیامت رها می کند

واضح است که این نمونه ها از باب تشبیه و مثال است ماندن در این تشبیه و مثال و نرسیدن به پیام اصلی که هول سهمگین قیامت است، صحیح نیست. آن هول و ترس از قیامت که پیش بیاید مردم همه کار هایشان را رها می کنند دیگر زندگیشان زندگی عادی نخواهد بود.

حال، چگونه می توان چنین پیامی را به عرب های بادیه نشین منتقل کرد؟ خداوند این پیام را با این مثال منتقل کرده است. البته به قول طلبه ها، در مثال مناقشه نیست خداوند می خواهد درباره هول قیامت سخن بگوید که زندگی در

ص: 197

1- سوره عبس آیه 37

2- سید محمدباقر موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج 20، ص 520.

زمان وقوع قیامت عادی نیست و از هول و ترس، مادر بچه خود را رها می کند شخص به خانواده خود نیز توجه ندارد در آیات قرآن به این هول و ترس از قیامت این گونه اشاره شده است: (يَوْمَ يَخِرُّ الْمُرءُ مِنْ أُخِيهِ وَ أُمِّهِ، وَ أَبِيهِ وَ صَدِّجَتِهِ وَ بَنِيهِ) (1) (روزی که آدمی فرار می کند از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزنداناش) در جایی دیگر چنین تعبیر کرده است: (يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَى وَ مَا هُمْ بِسُكَرَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (2) (روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش می دهد بی خبر می شود و هر ماده بار داری بار خود را سقط می کند و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند؛ بلکه عذاب خدا بسیار سخت است.)

دکتر سروش در ادامه چنین اشکال می کند «این که شراره های آتش جهنم را به شتران زرد مایل به سیاهی مانند می کند»

در قرآن آتش جهنم به شتران زرد مایل به سیاهی تشبیه شده است: (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهَا جَمَلَةٌ صَفْرٌ) (3) (آن آتش، شراره هایی چون ساختمان بلند پرتاب می کند؛ گویی آن شراره ها هم چون شتران زرد رنگ هستند.)

خداوند در این آیات، شدت آتش جهنم را به شتران زرد مایل به سیاه تشبیه می کند این صرفاً تشبیه است. در تشبیه آیا در مشتبه می مانید یا از مشبّه به مشبّه به منتقل می شوید؟

وقتی می گوئیم زید کالأسد (زید مثل شیر است) آیا می توانید بگویید زید درنده خوست؟ آیا زید دم دارد یا دهان زید بوی بد می دهد؟ یا این که شما از این تشبیه به دلآوری و شجاعت زید پی می برید؟ این یک تشبیه است. در تشبیه شما در مشبّه نمی مانید بلکه از مشبّه به مشبّه به و وجه تشبیه منتقل می شوید این مثال، وجه تشبیه را در آیه می رساند که این آتش وقتی در قیامت زبانه می کشد،

ص: 198

1- سوره عبس، آیات 34 تا 36

2- سوره حج آیه 2

3- سوره مرسلات آیات 32 تا 33

بزرگی آن به اندازه یک شتر است، حال ببینید که این آتش چه آتش عظیمی است.

آن چه درباره جهنم در قرآن آمده است مانند همان چیزی است که درباره بهشت آمده است؛ یعنی این جا هم مستوره و نمونه و مثال و تشبیه است در این دنیا کسی نمی تواند عذاب جهنم را درک کند که به چه اندازه است. هم چنین نمی تواند آن را توصیف کند؛ لذا در آیات عذاب خداوند می فرماید این عذاب عذاب الیم است یا عظیم است یا مهین است پس این قبیل کلماتی که در قرآن به کار رفته است، همه از باب نمونه و تشبیه و مثال است

ما از آقای دکتر سروش که خود را فیلسوف می داند تعجب می کنیم که در این تشبیه ها بر خود مشبّه مانده اند و به وجه شبه و به مشبّه به منتقل نشده اند. این گونه مطالب را حتی بچه های دبستانی هم درک می کنند و می فهمند که تشبیه است و باید به مشبّه به منتقل شد. عجیب است کسی که خود را متفکر می داند بیاناتی چنین سست و بی پایه داشته باشد و در مقابل اعتراض و نقد هایی که علیه نظریات ایشان نوشته می شود محکم بایستد و قبول نکند و تمام اعتراض ها را به باد تمسخر و استهزاء بگیرد و بگوید مستشکلین مطالب من را نفهمیده اند

در مصاحبه ای که آقای دکتر سروش با رسانه سلطنتی انگلستان بی بی سی انجام دادند وقتی در نظریات ایشان مناقشه کرده بودند که چرا شما وحی را تجربه دینی می دانید ایشان در پاسخ چنین گفتند: «بله، جناب آیه الله منتظری به من اعتراض کردند که وحی علم حضوری است و نه علم حصولی و در علم حصولی است که احتمال خطا وجود دارد؛ اما در علم حضوری احتمال خطا راه ندارد» (1) به ایشان گفته شد که در فلسفه این تقسیم در علم وجود دارد؛ یعنی در علم حصولی شما این علم را حاصل کرده اید و ممکن است این علم با عالم خارج و واقع منطبق باشد یا نباشد اگر منطبق شد این علم حصولی شما صحیح است و اگر نشد این علم شما خطاست پس در علم حصولی احتمال خطا وجود دارد؛ اما در علم حضوری یعنی آن علمی که عین واقعیت درک شده نزد

ص: 199

ادراک کننده حضور دارد یعنی الآن خود علم نزد عالم حاضر است و انطباقی نیست که آیا با خارج منطبق می شود یا خیر الآن انطباق وجود دارد و در آن احتمال خطا نیست دکتر سروش در پاسخ گفتند: «چه اشکالی وجود دارد که در علم حضوری هم خطا راه یابد؟ آن موقعی که شما به خطا علم حضوری داشته باشید و علم حضوری شما به خطا باشد!» ایشان در ادامه گفتند: «من جواب آیه الله منتظری را ندادم چون برای ایشان احترام قائل هستم؛ اما دیگران اشکال کرده بودند و من جواب دادم که این اشکال شما وارد نیست!»

در پاسخ باید بگوییم که جناب آقای دکتر شما یا تعریف علم حضوری را نمی دانید یا می خواهید اصطلاح جدید جعل کنید اگر در تعریف علم حضوری دقت کنید معلوم می شود که در علم حضوری خطا ممکن نیست؛ در حالی که شما می گوید «چه مانعی وجود دارد که در علم حضوری هم خطا باشد آن موقعی که شما به خطا علم حضوری داشته باشید؛» حال آن که این اصطلاحی جدید برای علم حضوری است نه علم حضوری مصطلح فلاسفه

هم چنین ایشان می گوید: «(زبان قرآن زبان قوم است)». ما این مطلب را بلا تردید قبول داریم که قرآن به زبان عربی و به زبان قوم خود پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. خود قرآن می فرماید: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (1) (و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند پس خدا هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است)

لام در کلمه (لِيُبَيِّنَ) برای غایت است؛ یعنی این که چرا پیامبر به زبان قوم فرستاده شده است برای این است که پیامبر می خواهد پیام وحی را تبیین کند

آقای دکتر سروش می فرماید قرآن و کتب آسمانی به زبان قوم آمده اند.

ص: 200

قرآن می فرماید بله، به زبان قوم آمده است؛ اما غایت و علت به زبان قوم آمدن قرآن برای این است که کتاب هدایت مردم است و معنای آن برای قومی که در آن نازل شده است باید روشن و واضح باشد

جناب آقای دکتر سروش زبان قوم را به معنایی تفسیر می کند که زبان قوم مانع از فهم قرآن می شود و این که قرآن دیگر هیچ گونه تبیینی ندارد و گرفتار اجمال می شود و از حجیت ساقط می شود و از اعتبار می افتد؛ به دلیل این که نود و نه درصد قرآن عرضی است.

به ایشان باید بگوییم، این معنا کردن درست زبان قوم نیست قرآن علت زبان قوم بودن را تبیین و تفهیم می کند چرا قرآن به شتر و حور و باغ و زیتون و انار مثال می زند؟ چون این موارد پیش چشم مردم و در دسترس آن ها بوده است. تفسیری که جناب دکتر از زبان قوم ارائه می دهد قرآن را از حجیت می اندازد؛ چون در آن صورت نود و نه درصد قرآن عرضی می شود این معنا از زبان قوم که ایشان می گویند هیچ گونه ارزش و اعتباری ندارد و تبیین کننده هیچ چیزی نیست با این معنا از زبان قوم اصلاً خود قرآن را نمی فهمیم، چه برسد به این که این کتاب بخواهد بقیه دنیا و جهان هستی را از گذشته و حال و آینده و دنیا و آخرت برای ما تفهیم و تبیین کند نتیجه و لازمه فرمایش جناب دکتر سروش چنین چیزی می شود

قرآن خود تصریح دارد که علت به زبان قوم آمدن قرآن این است که برای مردم تبیین و تفهیم شود و مردم بفهمند؛ لذا مرحوم علامه طباطبایی قدس سره چنین می فرماید:

«کلمه لسان در این جا مانند آیه (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ) [\(1\)](#) به معنای لغت است ضمیر در کلمه (قَوْمِهِ) به رسول و در کلمه (لَهُمْ) به قوم برمی گردد و حاصل معنا چنین می شود که ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان مردمش و به لغت و واژه ایشان تا بتواند احکام را برای آنان بیان کند؛ ولی بعضی (به طوری که

ص: 201

در کشف (1) آمده است) دچار خبط و اشتباه بزرگی شده اند و ضمیر در (قَوْمِهِ) را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردانده اند تا آیه دلالت کند بر این که وحی به تمامی انبیا به زبان پیغمبر اسلام بوده است؛ لیکن غفلت ورزیده اند از این که معنای آیه غلط می شود؛ چون با در نظر گرفتن این که ضمیر (لَهُمْ) به قوم برمی گردد، معنای آیه چنین می شود که ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان عربی تا برای قوم رسول خدا بیان کند و پر واضح است که تمامی انبیا مبعوث نشده اند که برای قوم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کنند.

مقصود از ارسال رسل به زبان قوم خود این است که رسولانی که فرستاده ایم، هر کدام از اهل همان زبانی بوده اند که مأمور به ارشاد اهل آن زبان شده اند؛ چه آن که خودشان از اهل همان محل و از نژاد همان مردم باشند و چه آن که مانند لوط از اهالی سرزمینی دیگر باشند ولی با زبان همان قوم با آنان سخن بگویند؛ هم چنان که قرآن کریم از یک طرف او را در میان قوم لوط غریب خوانده و فرموده است (إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَيْبِي) (2) و از طرف دیگر، همان مردم بیگانه را قوم لوط خوانده و مکرر فرموده است (وَقَوْمٌ لُوطٍ). (3)

حال این سؤال مطرح می شود که پیغمبرانی که برای بیش از یک امت مبعوث شده اند یعنی پیغمبران اولوالعزمی که برای همگی اقوام بشری مبعوث می شدند چه وضعی داشته اند آیا همه آنان زبان همه اهل عالم را می دانسته اند و با اهل هر ملتی به زبان ایشان سخن می گفته اند یا نه؟ در پاسخ باید گفت داستان های زیر دلالت می کنند این که این ها اقوامی که اهل زبان خود نبوده اند را نیز دعوت می کرده اند؛ مثلاً ابراهیم خلیل علیه السلام با این که زبانش سریانی بود، عرب حجاز را به عمل حج دعوت نمود و موسی علیه السلام با این که زبانش عبری بود، فرعون و قوم او را که زبانشان قبطی بود، به ایمان به خدا دعوت فرمود و پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نیز هم یهود عبری زبان و هم نصاری رومی زبان و هم غیر ایشان را

ص: 202

1- جار الله زمخشری کشف، ج 2، ص 539.

2- سوره عنکبوت، آیه 26

3- سوره حج آیه 43؛ سوره ص، آیه 13.

دعوت فرمود و هر که از ایشان ایمان می آورد ایمانش را می پذیرفت. هم چنین دعوت حضرت نوح علیه السلام که از قرآن کریم عمومیت دعوت او استفاده می شود نیز چنین بود و هم چنین دیگر پیامبران

بنابراین، معنای جمله (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (1) این است که خدای تعالی مسئله ارسال رسل و دعوت دینی را بر اساس معجزه و امری غیر عادی بنا نگذاشته و چیزی هم از قدرت و اختیارات خود را در این باره به انبیای خود واگذار ننموده است؛ بلکه ایشان را فرستاده است تا به زبان عادی که با آن در میان خود گفت و گو می کنند و مقاصد خود را به دیگران می فهمانند با قوم خود صحبت کنند و مقاصد وحی را نیز به ایشان برسانند (2)

معنای سخن علامه این است که مقصود از زبان قوم فقط لغت قوم نیست؛ یعنی این گونه نیست که اگر پیامبر در انگلیس مبعوث شده بود به زبان انگلیسی صحبت می کرد؛ بلکه مراد از زبان قوم زبان عامه مردم است؛ یعنی شما به گونه ای صحبت کنید که مردم سخن شما را بفهمند به عبارتی قرآن کتاب فلسفه تاریخ، جغرافیا، شیمی فیزیک نجوم و هیت نیست؛ بلکه قرآن کتاب انسان و انسانیت است که انسان بخواند و بفهمد و لذا اگر عامی ترین مردم هم قرآن را بخوانند استفاده هایی از قرآن می برند و مطالبی را می فهمند اگر اعلم علما هم قرآن را بخوانند استفاده هایی به حسب خود می برد؛ یعنی یک نفر نیست که قرآن را بخواند و بگوید من هیچ چیز نفهمیدم

در کشور های دیگر قرآن به زبان عربی منتشر نمی شود بلکه در کشور های دیگر مثل اروپا و آمریکا قرآن به زبان انگلیسی منتشر می شود و اگر کسی قرآن را حتی از روی ترجمه هم بخواند مطالبی را می فهمد؛ هر چند تفاوت بین آیات قرآن و ترجمه آن خیلی زیاد است و همه دقایقی که در قرآن و در زبان عربی است قابلیت انتقال به زبان دیگر را ندارد از همین رو صد ها ترجمه فارسی برای

ص: 203

1- سوره ابراهیم آیه 4

2- ر.ک: سید محمد باقر موسوی، همدانی ترجمه المیزان، ج 12، ص 21.

قرآن نوشته شده است و هر ترجمه رنگ و بوی خاص و استفاده خاص خود را دارد؛ چون ممکن است در ترجمه ای مترجم متوجه دقت هایی شده است که مترجم دیگر متوجه نشده است. حال، شخصی که در انگلیس است، قرآن ترجمه شده را باز می کند و به حسب فهم خود آن را می خواند و کلیات آن را می فهمد و هر چند دقایق آیات را متوجه نمی شود به حسب آن چه فهمیده است می گوید می خواهم مسلمان شوم.

مجسمه مومیایی فرعون را برای آزمایش به کشور فرانسه فرستاده بودند تا آزمایش کنند علت مرگ او چه بوده است معلوم شد این مومیایی فرعون است که در دریا غرق شده و حتی بقایای نمکی را که در دریا بوده است در بدن او تشخیص دادند گفتند این بدن را بعد از غرق شدن جنازه از آب گرفته اند و مومیایی کرده اند. دکتر فرانسوی که این آزمایش ها را انجام داده و نتیجه را اعلام کرده بود، بعداً که آیات قرآن کریم را درباره داستان فرعون نگاه کرد و با دقایق آیات قرآن در این باره مواجه شد مسلمان شد.

قرآن درباره داستان فرعون می فرماید: (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَتِنَا لَغَفُلُونَ) (1) (امروز فقط بدن تو را نجات می دهیم تا برای افراد پس از خودت درسی باشد؛ هر چند خیلی از مردم از آیات ما غافل اند)

قرآن می فرماید ما بدن فرعون را نجات دادیم تا نشانه ای باشد برای کسانی که ادعای خدایی می کنند و این بدن را ببینند که روزی می گفت (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (2) و می گفت (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (3) و متوجه شوند اکنون آن موجودی که ادعای خدایی می کرد به این شیء مومیایی تبدیل شده است. آیا این شیء حقیر می تواند خدا باشد؟ پزشک فرانسوی که مسئول تحقیقات مربوط به مومیایی

ص: 204

1- سوره یونس آیه 92

2- سوره نازعات، آیه 24

3- سوره زخرف، آیه 51

1- هنگامی که فرانسوا میتران در سال 1981 زمام امور فرانسه را بر عهده گرفت، از مصر تقاضا کرد تا جسد مومیایی شده فرعون برای برخی آزمایش‌ها و تحقیقات از مصر به فرانسه منتقل کنند. هنگامی که هواپیمای حامل جسد مومیایی فرعون در فرانسه به زمین نشست بسیاری از مسئولین کشور فرانسه و از جمله رئیس دولت و وزیرایش در فرودگاه حاضر شده و از آن استقبال کردند پس از اتمام مراسم جسد فرعون به مکانی در مرکز آثار فرانسه انتقال داده شد تا باستان شناسان به همراه بهترین جراحان و کالبد شکافان فرانسه، آزمایش‌های خود را روی این جسد و کشف اسرار متعلق به آن شروع کنند رئیس این گروه تحقیق و ترمیم جسد یکی از دانشمندان بزرگ فرانسه به نام پروفیسور موریس بوکای بود که بر خلاف سایرین که قصد ترمیم جسد را داشتند در صدد کشف چگونگی مرگ فرعون بود. تحقیقات پروفیسور بوکای هم چنان ادامه داشت تا این که نتایج نهایی ظاهر شد بقایای نمکی که پس از ساعت‌ها تحقیق بر جسد فرعون کشف شد دال بر این بود که او در دریا غرق شده و مرده است و پس از خارج کردن جسد او از دریا برای حفظ جسد آن را مومیایی کرده اند. مسئله غریب و آن چه باعث تعجب بیش از حد پروفیسور بوکای شده بود این بود که چگونه این جسد سالم تر از سایر اجساد باقی مانده است؛ در حالی که این جسد از دریا بیرون کشیده شده است. پروفیسور موریس بوکای در حال آماده کردن گزارش نهایی درباره کشف جدید (مرگ فرعون به علت غرق شدن در دریا و مومیایی جسد او بلافاصله پس از بیرون کشیدن از دریا) که یکی از حضار یادآور شد که نتیجه تحقیق مطابق با نظر مسلمانان درباره غرق شدن فرعون است موریس بوکای به شدت این خبر را بعید دانست او بر این باور بود که رسیدن به چنین نتیجه بزرگی ممکن نیست مگر با پیشرفت علم و با استفاده از امکانات دقیق و پیشرفته در پاسخ او یکی از حضار بیان کرد که قرآن قصه غرق شدن فرعون و سالم ماندن جسد او بعد از مرگ را خبر داده است حیرت و سر درگمی پروفیسور دوچندان شد و از خود سؤال می کرد که چگونه این امر ممکن است؛ حال آن که این مومیایی در سال 1898 کشف شده است و قرآن 1400 سال پیش تر نازل شده است و نه عرب‌ها و نه هیچ انسان دیگری از مومیایی شدن فراعنه توسط مصریان قدیم آگاهی نداشته اند و زمان زیادی از کشف این مسئله نمی گذرد موریس بوکای مدت‌ها درباره سخن دوستش فکر می کرد که چگونه قرآن درباره نجات جسد بعد از غرق سخن می گوید؛ در حالی که کتاب مقدس آن‌ها از غرق شدن فرعون در هنگام دنبال کردن موسی سخن می گوید اما از نجات جسد هیچ سخنی به میان نمی آورد. او با خود می گفت آیا امکان دارد این مومیایی همان فرعون باشد که موسی را دنبال می کرد و آیا ممکن است که محمد هزار سال پیش تر از این قضیه خبر داشته است. او تورات و انجیل را نیز بررسی کرد؛ اما آن‌ها هیچ ذکری از نجات جسد فرعون به میان نیاورده بودند پس از اتمام تحقیق و ترمیم جسد فرعون آن را به مصر بازگرداندند؛ ولی موریس بوکای خاطرش آرام نگرفت تا این که تصمیم گرفت به کشور های اسلامی سفر کند؛ جایی که یکی از مسلمانان این آیه را برای او تلاوت کرد (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ) (سوره یونس، آیه 92) (امروز فقط بدن تو را نجات می دهیم تا برای افراد پس از خودت درسی باشد؛ هر چند خیلی از مردم از آیات ما غافلاند این آیه او را بسیار تحت تأثیر قرار داد و او به دین اسلام ایمان آورد. موریس بوکای با تغییرات بسیاری در فکر و اندیشه و آیین به فرانسه بازگشت و سال‌ها درباره تطابق حقایق علمی کشف شده در عصر جدید با آیه های قرآن تحقیق کرد و موردی از آیات قرآن را نیافت که با حقایق ثابت شده علمی تناقض داشته باشد این موضوع بر ایمان او به کلام الله مجید افزود و این آیه او را بسیار تحت تأثیر قرار داد (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (سوره فصلت آیه 42) حاصل تلاش سال‌ها تحقیق این دانشمند فرانسوی کتابی بود به نام قرآن و تورات و انجیل و علم بررسی کتب مقدس در پرتو علوم جدید.

قرآن زبان قوم است معنایش این است که قرآن کتاب انسان و انسانیت است و با زبان مردم صحبت می کند شما اگر به جلسه متخصصان پزشکی بروید متوجه سخنان آن ها نمی شوید؛ چون با اصطلاحات خودشان صحبت می کنند در جلسه فیلسوفان نیز متوجه سخنان آنان نمی شوید؛ چون با مصطلحات خودشان سخن می گویند در جلسه فقها نیز همین گونه است؛ چون آنان نیز با مصطلحات خودشان صحبت می کنند

شخصی از روستا برای زیارت به قم رفته بود و در مسجد اعظم در درس آیه الله بروجردی قدس سره شرکت کرده بود فکر کرد جلسه روضه است. هر چه گوش داد چیزی نفهمید آخر درس که صلوات فرستادند گفت ما که از سخنان ایشان چیزی نفهمیدیم؛ ولی چرا یک روضه هم نخواند؟! چون فقیه در درس خود به زبان فقه صحبت می کند عامه مردم متوجه نمی شوند.

زبان قوم یعنی زبان عموم مردم یعنی قرآن با مردم طوری صحبت می کند که همه مردم حرف هایش را بفهمند اعجاز قرآن به همین است که همه مردم آن را می فهمند هم دانشمندان هم پزشکان هم منجمان هم فیزیک دانان هم شیمی دانان و هم تاریخ دانان همگی از قرآن استفاده می کنند؛ مثلاً در آیه (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) (1) (دو دریای [شیرین و شور] را روان ساخت در حالی که همواره با هم تلاقی و برخورد دارند) یا آیه (وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ

ص: 206

فُرَاتٌ وَ هَذَا مِدْحُ أَجَاجٍ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا (1) (و اوست که دو دریا را به هم آمیخت؛ این خوش طعم و گوارا و این شور و تلخ است و میان آن دو، مانع و حایل و سدّی نفوذ ناپذیر و استوار قرار داد [تا به هم مخلوط نشوند،] در این دو آیه، عرب آن روزگار متوجه منظور آیات نمی شد؛ اما قرآن این آیات را بیان کرد و دانشمندان از آن استفاده کردند و متوجه شدند که منظور قرآن کدام اقیانوس است. (2)

بنابراین منظور از زبان قوم بودن قرآن این است که مطالب را برای مردم تفهیم و تبیین کند نه این که برای مردم قابل فهم نباشد

ص: 207

1- سوره فرقان آیه 53

2- تفسیر جالبی که برای این دو دریا شده است جریان گلف استریم و رود های عظیم دریایی است که در بسیاری از اقیانوس های جهان در حرکت است و آب های گرم مناطق استوایی را به سوی مناطق قطبی می برد و گاه حتی رنگ آن با رنگ آب های اطراف مختلف است و عجیب این که عرض آن گاه به یک صد و پنجاه کیلومتر و عمق آن به چند صد متر و گاه سرعت آن در یک روز به یک صد و شصت کیلومتر می رسد و تفاوت درجه حرارت آن با آب های مجاور ده تا پانزده درجه است این جریان آب های گرم باد های گرمی به وجود می آورد و حرارت خود را به اطراف می دهد و هوای کشور های مناطق شمالی زمین که در مسیر آن هستند را مطبوع و تحمل پذیر می کند اگر این جریان های دریایی وجود نداشت، زندگی در آن کشور ها بسیار سخت و شاید تحمل ناپذیر بود البته گلف استریم نام یکی از این جریان ها و رود های دریایی است و در آب های پنج قاره جهان نظیر آن دیده می شود عامل اصلی این حرکت تفاوت درجه حرارت آب های مناطق استوایی زمین و مناطق قطبی است. شرح بیشتر در این باره را می توانید در کتاب تفسیر نمونه جلد 23 ص 131 مطالعه فرمایید.

پندار چهارم: آیا قرآن رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

عنوان نظریه چهارم که دکتر سروش درباره قرآن کریم ارائه داده، «رؤیا های رسولانه» است ایشان در این نظریه می گوید زبان قرآن زبانی رؤیا گونه و خواب گونه است. دکتر سروش در مقدمه کتاب خود با عنوان کلام محمد، رؤیای محمد نظریه خود را این گونه بیان می کند:

از بیست و پنج سال پیش تا امروز راه بلندی را پیموده ام. ابتدا کلام خدا را عین کلام محمد صلی الله علیه و آله انگاشتم و با این جهش برای حل مشکل کلام باری، راهی نشان دادم و سپس با تأمل بیشتر در کلام محمد صلی الله علیه و آله که در قرآن و حدیث تجلی و تبلور یافته است دریافتم که گفتار قرآنی در دو بستر تکون یافته است بستر دیالوگ و بستر رؤیا

قرآن فرموده هایی یک سویه نیست که از بالا به پایین صادر شده باشد، بلکه گفت و گویی است دو سویه میان پیامبر و معاصرینش؛ اعم از مؤمنان و منکران و اهل کتاب و امّیان و در بطن جامعه و جهان بینی کهن و قبایلی و به زبان عربی که از دل تاریخ و فرهنگ عربی برآمده و طاق و ظرفیتی ویژه و محدود دارد.

رؤیایی هم هست؛ یعنی سمعی بصری و گویشی نمایشی است و لذا تعبیر رؤیای محمد بر آن صادق تر است تا کلام محمد یا کلام خدا و چون رؤیایی است و صورتگری خیال محمد را با خود دارد محتاج تعبیر است

کلام محمد، رؤیای محمد این متن باید چنان خوانده شود که حقاً

کلام محمد و از دهان او و محصول عقل و خیال اوست. چنین خواندن قرآن معنای تازه ای بدان می بخشد و بسیاری از مجازات را حقیقت می کند و کثیری از ابهامات و شبهات را بی تکلف از آن می زداید که کمترین آن ها شبهه جبر و اختیار است رؤیایی دانستن قرآن کوشش های مفسران پیشین را نیز ارج می نهد که باب تأویل را گشودند و جهد و اجتهادی ناکام در حل معضلات تفسیری کردند و آشکار می کند که آنان هم در نیمه راه تعبیر بودند؛ هرچند بدان تقطن کافی نیافتند. (1)

ایشان در ادامه، در همین در همین کتاب می گوید:

محمد راوی است؛ یعنی مخاطب و مخبر نیست چنان نیست که مخاطب آوایی قرار گرفته باشد و در گوش باطش سخنانی را خوانده باشند و فرمان به ابلاغ آن داده باشند؛ بل محمد روایت گر تجارب و ناظر مناظری است که خود دیده است فرقی است عظیم میان ناظر راوی و مخاطب خیر به او نگفته اند برو به مردم بگو خدا یکی است؛ بلکه او خدا را به صفت وحدت خود دیده و شهود کرده و روایتش از این مشاهده را با ما به زبان خود باز می گویند. (2)

ایشان در جایی دیگر می فرماید:

در متون مقدس و دیوان های شعر که گر چه مشابهتی با زبان رؤیا دارند اما به هیچ روی خود آن نیستند در زبان رؤیا مجاز و کنایه راه ندارد؛ یعنی الفاظ بر غیر معانی حقیقیشان حمل نمی شوند؛ گر چه برای فهمیدنشان به کتاب لغت مراجعه نمی توان کرد؛ بلکه باید از شیوه خواب گزاری بهره جست. آن که خورشید و ستاره یا گاوان لاغر و فربه را در خواب می بیند، واقعاً ماه و خورشید را در خواب می بیند نه چیز دیگر را وقتی خواب را روایت می کند

ص: 209

1- عبدالکریم سروش کلام محمد، رؤیای محمد، مقدمه

2- همان، ص 87

حقیقتاً از ماه و خورشید سخن می گوید نه چون شاعران که ماه و خورشید می گویند و مرادشان معشوق و محبوب است و البته فقط پس از خواب گزاری است که معنای خواب روشن می شود وقتی قرآن می گوید تخت خدا بر آب است حکایت از رؤیای محمد می کند که تخت خدا را حقیقتاً بر آب دیده است نه تخت کنایه از چیزی دیگر است و نه آب و آن آیه هم خبری نیست که به وی داده اند تا با ما در میان بگذارد و ما با ملاحظه قرائن لفظی و لبی رازش را بگشاییم هم چنین است وقتی محمد از گرفتن خورشید و ستارگان و قرآن شنیدن جنیان سجده فرشتگان بر آدم بال های دو گانه سه گانه و چهار گانه، آنان شهاب های ثاقب و طرد دیوان نوزده نفر بودن آتش بانان نشستن خدا بر تخت و آمدنش در صفوفی از ملائکه پر شدن آسمان و زمین از نور خداوند، نزول ملائکه در شب قدر و باغ های پر از موز و انار و انگور در قیامت و.... سخن می گوید این ها عین رؤیا ها و مکاشفات اوست، روایت گرش خود اوست و روایتش هم بر سبیل مجاز و نماد نیست؛ اما فهمش البته محتاج خواب گزاری است (1)

توضیح اجمالی نظریه رؤیا های رسولانه

آیا شما در خواب آن چه می بینید همان چیزی است که در خارج اتفاق می افتد و این همانی است؟ قرآن کریم خواب هایی را نقل می کند؛ از جمله خواب فرعون مصر که در سوره یوسف آمده است. قرآن از زبان فرعون می گوید: (وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ) (2) (و پادشاه [مصر به بارگاه نشینانش] گفت پی در پی در خواب می بینم که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را می خورند و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را مشاهده می کنم شما ای بزرگان اگر تعبیر خواب می دانید درباره خوابم نظر دهید.)

ص: 210

1- همان ص 97 تا 98

2- سوره یوسف آیه 43

قرآن کریم این خواب را از فرعون نقل می کند آیا این خواب فرعون، تعبیرش همین گندم و گاو بود؟ یا آن که تعبیرش آن بود که هفت سال قحطی می شود؟ به عبارتی آن چه فرعون در خواب می بیند عیناً در خارج اتفاق نمی افتد؛ بلکه خواب تعبیری دارد آن چه در واقع اتفاق می افتد با آن چه شما دیده اید متفاوت است برای مثال آن کسی که می گوید در خواب دیده ام که یک عدد ماهی گرفته ام شما تعبیر می کنید که ماهی نشانه سفید بختی و خوشبختی برای رسیدن به مراد است؛ یعنی تعبیری که در خارج دارد نه ماهی است و نه گرفتن ماهی به عبارتی تعبیر این خواب هیچ ربطی به ماهی گرفتن ندارد و نمی شود گفت شما ماهی گیر می شوید یا شوهری ماهی گیر نصیب دختر خانم می شود

جناب دکتر سروش می گوید قرآن کریم رؤیا های رسولانه است. وقتی که رؤیا شد دیگر ظاهر قرآن مراد نیست ایشان می گوید قرآن کریم رؤیا های پیامبر است و خواب گونه هایی است که پیامبر آن ها را در عالم رؤیا دیده است و بر زبان آورده است. حال که خواب و رؤیا شد دیگر بر معانی ظاهری قرآن حمل نمی شود و نمی توان گفت که آیاتی مانند (أَقِمِ الصَّلَاةَ) (1) که به معنای برپا داشتن نماز است یا وجوب خمس در قرآن وجود دارد. برای مثال، آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (2) (و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا زیاد] یک پنجم آن برای خدا خویشان پیامبر و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است اگر به خدا و آن چه بر بنده اش روز جدا کننده حق از باطل روز رویا رویی دو گروه [مؤمن و کافر در جنگ بدر] نازل کردیم ایمان آورده اید [پس آن را به عنوان حقی واجب به خدا

ص: 211

1- سوره هود آیه 114؛ سوره اسراء، آیه 78، سوره طه، آیه 14 سوره عنکبوت، آیه 45؛ سوره لقمان، آیه 17

2- سوره انفال آیه 41

رسول و دیگر نامبردگان پردازید] و خدا بر هر کاری تواناست)، این آیه که در باب خمس است نمی شود گفت مراد خمس است و حجت است.

دکتر سروش می گوید این آیات رؤیا های رسولانه است. حال که رؤیا شد، اولین نکته ای که به ذهن می آید این است که این آیات مانند خواب فرعون است که نه گاو خارجی مراد بود و نه خوشه گندم و حمل شد بر معنایی دیگر. به عبارتی آن خواب تعبیر شد به چیزی دیگر که غیر از آن چیز هایی بود که فرعون در خواب دیده بود بنابراین آیات قرآن را نباید بر معنای ظاهری حمل کرد؛ بلکه باید بر معنایی دیگر که همان مراد و تعبیر از این رؤیا هاست حمل کرد.

علل طرح نظریه رؤیا های رسولانه

اشاره

چرا آقای دکتر سروش به این نظریه قائل شده است؟ به نظر می رسد ایشان به عللی به این نظریه قائل شده است آن علل به قرار زیر است:

1. پریشانی در ساختار قرآن

ایشان خود در این باره می گوید:

در این سخن نکته مکشوف دیگری مندرج است و آن این که نظم قرآن پریشان است. اکنون سؤال بدین بر می گردد که چرا نظم قرآنی پریشان است، چرا ابتدای سوره با میان و انتهای آن پیوند ندارد و چرا سخنان خدا در هم می رود و قصه و اخلاق و فقه و غیب و شهادت به هم می آمیزند و درک مراد را برای مفسر دشوار می سازند... به سوره مائده که گویند آخرین سوره نازل بر محمد صلی الله علیه و آله است. بنگرید آیه نخستین از وجوب وفای به پیمان آغاز می کند و سپس از حلال بودن گوشت پاره ای از چار پایان سخن می گوید و بعد به احکام شکار در حال احرام می پردازد بعد سخن از حرمت خون و مردار و گوشت خوک می رود و نیز حیوانات خفه شده یا پرتاب شده از کوه یا کشته شده در اثر شاخ زدن به یک دیگر نیز از حرمت قمار و بعد ناگهان در همین آیه می گوید که

ص: 212

امروز دین شما کامل شد و نعمت من بر شما تمام شد و اگر کسی گرفتار گرسنگی شود می تواند از گوشت مردار بخورد... (1)

توضیح: قرآن کتابی است که مطالب آن آشفته است. وقتی به آیات قرآن نگاه کنیم متوجه می شویم که در حالت عادی و متعارف هیچ شخصی این گونه سخن نمی گوید در یک سوره درباره زمین و آسمان و خلقت و بهشت و جهنم و دوزخ و احکام الهی و... مطالبی با هم وجود دارد اگر کسی برای مردم سخنرانی کند و از همه این مطالب در سخنرانی خود بیاورد یعنی از خلقت بگوید بعد سراغ بهشت و جهنم برود بعد سراغ احکام برود و بعد مطلبی دیگر بگوید مردم می گویند این شخص آشفته و پریشان سخن می گوید و حواس او جمع نیست.

در ساختار قرآن پریشانی وجود دارد چرا قرآن از یک شاخه به شاخه دیگر می پرد؟ مثالی که ایشان می زند آیات سوره مائده است که هم سنی و هم شیعه معترف اند آخرین سوره ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. زمانی که به این سوره نگاه می اندازیم متوجه می شویم که این سوره چقدر پریشانی دارد و همه گونه مطالبی در آن آمده است در آخرین سوره ای که باید در اوج تکامل باشد مطالبی آمده است که به هم مرتبط نیست و در ساختار آن پریشانی وجود دارد

2. تناقضات قرآن

جناب دکتر سروش دلیل دیگر را تناقضات قرآن (پاردوکس های قرآن) بیان می کند:

رؤیا ها چه فضایی فراخ تر از طبیعت دارند تماشاگاه رازها و میزان حوادثی هستند که در بیداری یافت نمی شوند گسستن رشته سببیت و در آمیختن احوال و اوصاف متعارض و متضاد و بست و گشاد زمان و دست یافتن به آرمان های دست نیافتنی و گسستن پیوسته ها و پیوستن گسسته ها از رویداد های آشنای حضرت خیال و عالم خواباند و هم این است که آن ها را

ص: 213

محتاج به تعبیر و تفسیر می‌کند.

ایشان در جایی دیگر می‌فرماید:

هر چه زبان قرآن رؤیایی تر می‌شود پیامبرانه تر هم می‌شود؛ تا آن جا که پارادوکس‌ها در آن پدیدار می‌شوند و خواننده را به پیچ و تاب می‌افکنند و اگر خامان‌ره‌نرفته وجود این تناقضات را نشانه سستی و پستی قرآن گرفتند آشنایان‌ره‌عشق به زبان حال می‌گویند که «معشوق من است آن چه به نزدیک تو زشت است» و حضور این همه حیرانی‌ها را در زبان قرآن نشانه غنای رؤیا‌های بلند رسولانه و گرانی‌گوهر‌های تجارب محمد صلی‌الله‌علیه‌و‌آله می‌دانند؛ چندان که در صدف خُرد کلام نمی‌گنجند و بر عادات زبانی و ذهنی می‌شورند و دریچه‌های تازه بر وسعت آفاق معنا می‌گشایند.

سپس در ادامه می‌گوید:

پارادوکس‌ها و تناقض‌ها لازمه حضرت خیال و عالم خواب و زبان رؤیابینند. آن چه در بیداری ناشدنی و ناسازگار می‌نماید در خواب سازگار و شدنی است. (1)

توضیح: در قرآن تناقضاتی وجود دارد؛ تا آن جا که حتی بعضی از مسیحی‌ها نیز درباره این تناقضات به ما اشکال می‌گیرند آقای دکتر سروش در پاسخ به این اشکال می‌گوید اگر بخواهیم این پریشانی‌ها و تناقضات را حل کنیم راه حل آن این است که قرآن را رؤیای رسولانه بدانیم حال که رؤیا شد، مانند شخصی است که خواب‌های پریشان می‌بیند شخص در خواب ممکن است افراد مختلف و قضایای متفاوتی را ببیند و از جایی به جای دیگر برود و سر و ته آن رؤیا و خوابش معلوم نباشد. قرآن از این خواب‌ها تعبیر می‌کند به (أَصْغَتْ أَحْلَامَ)، (2) به معنای خواب‌های پریشان دکتر سروش می‌گوید این پریشانی که شما

ص: 214

1- همان ص 140 تا 129 .

2- سوره یوسف آیه 44؛ سوره انبیاء، آیه 5.

در قرآن می بینید بر آمده از همین رؤیا های پریشان است

چگونه رؤیای شما پریشان می شود و هیچ کدام از وقایع در عالم رؤیا جفت هم نمی شود و درست در نمی آید؟ این قرآن نیز حکایت رؤیا های پیامبر است این رؤیا های رسولانه ممکن است برسد به حالت تشویش و پریشانی آن وقت که به حالت تشویش و پریشانی از این شاخه به آن شاخه می رود و هنوز مطلبی تمام نشده است به مطلب دیگر وارد می شود تناقضاتی که شما در قرآن می بینید آن زمانی تناقض است که بخواهید قرآن را بر ظاهر حمل کنید؛ اما اگر قرآن را رؤیا های رسولانه گرفتید رؤیا بر ظاهر حمل نمی شود برای مثال در رؤیای فرعون هر چند موضوعش گاو و گندم بود به گاو و گندم تعبیر نشد. حال اگر به فرض فرعون به جای گاو مثلاً هفت حیوان دیگر در خواب دیده بود و به جای هر خوشه گندم هفت گیاه دیگر می دید باز تعبیر همان می شد. پس ملاک دیدن گاو و گندم نیست تا اعتراض شود چرا بین این حیوانات و گیاهان تناقض است؛ چون اصلاً ملاک گاو دیدن یا حیوان دیگر دیدن نیست در عالم خواب و رؤیا مهم نیست که شما گاو ببینید یا حیوان دیگر آن چه مهم است تعبیری است که از این خواب به دست می آید و مثلاً گاو یا آن حیوان دیگر حمل می شود به هفت سال فراوانی و هفت سال قحطی بنابراین تناقضاتی که به قرآن نسبت داده شده است با این نظریه حل می شود

بر اساس آن چه گفتیم نظریه رؤیا های رسولانه بودن قرآن که به ایشان منسوب است برای حل پریشانی قرآن و حل تناقضاتی است که به قرآن نسبت داده شده است و ادعا کرده اند که در قرآن وجود دارد.

ما در این کتاب از چهار نظریه دکتر سروش دو نظریه را در بحث نبوت عامه بحث کردیم در فصل اول نظریه تجربه دینی بودن وحی را به چالش نشستیم و بحمد الله از بحث آن فارغ شدیم هم چنین به نظریه دیگر ایشان که زبان قرآن را زبانی نمادین می داند پاسخی کوتاه و اجمالی دادیم درباره دو نظریه اخیر ایشان یعنی این که قرآن به زبان قوم نازل شده است و نیز این که قرآن رؤیا های رسولانه است ان شاء الله به تفصیل در ادامه وارد خواهیم شد. دو نظریه اخیر را برخی از روشن فکران دیگر که بعضاً از شاگردان ایشان هستند نیز پذیرفته اند و ما بحث خواهیم کرد که آیا این نظریات تمام است یا خیر.

ص: 215

آیا قرآن کریم رؤیا های رسولانه است؟

جناب دکتر سروش اخیراً در مصاحبه ای که از رسانه بی بی سی پخش شد، نظریه ای را مطرح کردند و گفتند پنج پاره این نظریه را نوشته ام و یک پاره ششم هم دارد که باید پاره ششم را هم بنویسم تا نظریه تکمیل شود (1). آن نظریه ای که مطرح کرد این بود که قرآن کریم رؤیا های رسولانه است ایشان قرآن را رؤیا های پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می داند و می گوید رؤیا رمز آلود است و احتیاج به تعبیر دارد.

ایشان می گوید فرعون مصر که در عالم رؤیا هفت گاو چاق و هفت گاو لاغر را دید آیا در عالم واقع هم واقعاً گاو وجود داشت یا این که رؤیایی رمز گونه بود و احتیاج به معبر و تعبیر داشت؟ هم چنین است داستان خواب حضرت یوسف علیه السلام که قرآن درباره آن می فرماید (إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) (2) [یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت پدرم، من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند) یوسف یازده ستاره و خورشید و ماه را می بیند که بر او سجده می کنند آن چه واقع شد نه خورشید بود و نه ماه و نه ستاره بنابراین رؤیا آن چیزی نیست که شما می بینید رؤیا حالتی رمزگونه دارد که باید تفسیر و رمزگشایی شود و تعبیر شود تا معنای آن به دست آید.

برای مثال، اگر شخصی در خواب ببیند که دنداناش افتاده است تعبیر می کنند که یکی از نزدیکانش می میرد اگر در خواب ببیند بر بدن او کثافات ریخته است یا در چاه فاضلاب افتاده است می گویند خواب او به مال و ثروت تعبیر می شود در حالی که او در خواب کثافات دیده است تعبیر می کنند که ثروتمند می شود اگر خانمی در خواب ببیند که کسی با او هم بستر شده است تعبیر می کنند که خیری از آن مرد به این زن می رسد اگر شخص خواب کسی را ببیند که نامش حسین است تعبیر می کنند که به زیارت کربلا می رود به هر حال رؤیا حالتی رمزگونه دارد رؤیا مثل صندوقچه رمز است و باید بازگشایی و تحلیل

ص: 216

1- این شش پاره سپس در کتاب کلام محمد رؤیای محمد تدوین شد و به چاپ رسید.

2- سوره یوسف، آیه 4.

شود تا معلوم شود منظور از آن رؤیا چیست

دکتر سروش می گوید قرآن رؤیا های پیامبر است و چون رؤیا های پیامبر است احتیاج به رمز گشایی دارد؛ مثل صندوقچه ای که تا شما رمز آن را ندانید و تفسیر و تأویل آن را ندانید نمی توانید از آن استفاده کنید.

آقای دکتر سروش در نوشته ها و مصاحبه هایشان (1) می گویند علت این که من به سمت این نظریه رفتم چنین بود:

در این سخن نکته مکشوف دیگری مندرج است و آن این که نظم قرآن پریشان است اکنون سؤال بدین برمی گردد که چرا نظم قرآنی پریشان است. چرا ابتدای سوره با میان و انتهای آن پیوند ندارد و چرا سخنان خدا در هم می رود و قصه و اخلاق و فقه و غیب و شهادت به هم می آمیزند و درک مراد را برای مفسر دشوار می سازند

.... هرچه زبان قرآن رویایی تر می شود پیامبرانه تر هم می شود؛ تا آن جا که پارادوکس ها در آن پدیدار می شوند و خواننده را به پیچ و تاب می افکنند و اگر خامان ره نرفته وجود این تناقضات را نشانه سستی و پستی قرآن گرفتند، آشنایان ره عشق به زبان حال می گویند که «معشوق من است آن چه به نزدیک تو زشت است» و حضور این همه حیرانی ها را در زبان قرآن نشانه غنای رؤیا های بلند رسولانه و گرانی گوهر های تجارب محمد صلی الله علیه و آله می دانند؛ چندان که در صدف خرد کلام نمی گنجند و بر عادات زبانی و ذهنی می شورند و دریچه های تازه بر وسعت آفاق معنا می گشایند

آقای دکتر سروش قرآن را رؤیا های رسولانه می داند و می گوید قرآن ساختارش پریشان است و نظم و ترتیب خاصی ندارد ایشان برای اثبات نظریه خود به سوره مائده مثال می زند و می گوید سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و اگر به این سوره نگاه کنید نمی توانید در آن انسجام و شاکله ای واحد پیدا کنید

ص: 217

1- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 125 تا 122 و ص 129 تا 140.

اگر به آیات ابتدایی سوره مائده نگاه کنید، در آیه اول آن چنین آمده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُنْتَلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلَّىٰ الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ) (1) (ای اهل ایمان، به همه قراردادها [فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نذر، عهد و سوگند] وفا کنید. [گوشت] چهار پایان جز آن چه [در آیات بعد، حرمتش] بر شما خوانده می شود برایتان حلال است [و توجه داشته باشید که] نباید شکار را در حالی که مُحرم [به احرام حج و عمره] هستید حلال بشمارید یقیناً خدا آن چه را بخواهد [بر پایه علم و حکمتش و بر اساس رعایت مصلحت شما] حکم می کند)

آیه اول این سوره درباره وفای به عهد است؛ اما در آیه دوم این سوره چنین آمده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَنْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَاناً وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقُومَ أَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (2) (ای اهل ایمان [هتک حرمت] شعائر خدا [مانند مناسک حج] و ماه های حرام [رجب ذو القعدة ذو الحجة و محرّم] و قربانی بی نشان و قربانی نشان دار و قاصدان [و راهیان به سوی] بیت الحرام را که فضل و خشنودی پروردگارشان را می طلبند، حلال مشمارید و چون از احرام بیرون آمدید [اگر مایل باشید می توانید] شکار کنید. و کینه توزی و دشمنی گروهی که شما را از [ورود به] مسجد الحرام باز داشتند و ادارتان نکنند که [به آنان] تعدی و تجاوز کنید و یکدیگر را بر انجام کار های خیر و پرهیزکاری یاری نمایید و یک دیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

آیه دوم بحث حرمت صید در حال احرام را بیان می کند؛ اما در آیه سوم چنین آمده است (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ)

ص: 218

1- سوره مائده آیه 1

2- سوره مائده آیه 2

الْمُنْحَنِفَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقُ الْيَوْمَ يَسَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (1)

[خوردن مواد ناپاک که تناسبی با جسم و روح شما ندارند] بر شما حرام شده است؛ [مانند] گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا کشته اند و حیوان خفه شده و آن چه به ضرب چوب و سنگ مرده و آن چه به سبب پرت شدن از بلندی جان داده و حیوانی که به ضرب شاخ حیوان دیگر از بین رفته و حیوانی که درنده ای آن را کشته و از آن خورده؛ مگر آن چه در آستانه مرگ، قابل تزکیه بوده و شما به دستور شرع تزکیه کرده اید و نیز آن چه برای بت ها قربانی شده و آن چه به وسیله تیر های قمار سهم بندی می کنید بر شما حرام گشته است. [همه] این [امور] فسق و نافرمانی از [احکام خدا]. است امروز کفر پیشگان از [شکست] دین شما ناامید شده اند، بنابراین از آنان مترسید و از من بترسید. امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم. پس هر که در حال گرسنگی شدید بی آن که مایل به گناه باشد [به خوردن مُحَرَّمات بیان شده] ناچار شود [می تواند به اندازه ضرورت از آن ها بهره گیرد.] یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.)

اولاً: اگر در این آیات دقت کنید آیا می توانید بین بحث حرمت میته با اکمال دین ارتباطی پیدا کنید؟ سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و قاعدتاً باید کامل تر و منسجم تر باشد؛ اما ابتدا و انتهای آیات با هم تناسب ندارد آیا می توان برای سوره مائده نظم و ترتیب خاصی پیدا کرد و شاکله خاص و واحدی در نظر گرفت؟ ایشان می گوید برای این که این پریشانی قرآن بر طرف شود باید قائل شد به این که قرآن رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چون در ذات رؤیا پریشانی وجود دارد شما اگر در شب خوابی ببینید متوجه

ص: 219

می شوید که خوابتان کاملاً پریشان است در خواب شما از یک مکان به مکان دیگر می روید و قضایای روزمره را خواب می بینید اصلاً خاصیت خواب پریشانی است این پریشانی که شما در قرآن می بینید نیز حکایت از این دارد که این ها رؤیا های پیامبر است؛ چون خود رؤیا ها پریشان است.

ثانیاً: در قرآن تناقض هایی مشاهده می شود برای این که این تناقض ها را در قرآن حل کنیم باید قائل شویم که قرآن رؤیاست حل این تناقض ها به وسیله رؤیا میسر است حال که قرآن رؤیا شد حل دو مطلبی که با هم تناقض دارند به این صورت خواهد بود که مراد ظاهر این دو مورد متناقض نیست که شما لفظ آن دو را لحاظ کرده اید؛ بلکه مراد از این دو مورد دو مطلب متفاوت است بنابراین تناقض بر طرف می شود؛ در حالی که اگر لفظ جمود داشته باشید تناقض پیش می آید و راه دفعی نیز وجود نخواهد داشت. اگر کسی بگوید من در عالم رؤیا دیدم در چاه بالوعه ای افتادم و ماری را کشتم می گویند منظور از چاه بالوعه مال دنیا است و منظور از کشتن مار این است که شر دشمن از سر تو کم می شود و اشکال نمی کنید کسی که در چاه بالوعه افتاده است چگونه ماری را می کشد بدین ترتیب، تناقض برطرف می شود.

بنابراین، علت این که می گوئیم قرآن رؤیا های رسولانه است یکی این است که پریشانی موجود در قرآن را جواب دهیم و دیگر این که تناقضاتی را که در آیات قرآن وجود دارد تناقض خود آیات با هم یا تناقض آیات قرآن کریم با تاریخ برطرف کنیم. البته ایشان باید اثبات کند که در کجای قرآن تناقض وجود دارد یا کجای آیات قرآن با علم و تاریخ تنافی دارد

ایشان می گوید برای حل تناقضات آیات و تنافی آیات با تاریخ و علم و برای این که این تناقضات را از بین ببرم آمده ام نظریه رؤیا های رسولانه را طرح کرده ام و قرآن را رؤیای پیامبر می دانم پس در این فرض، دیگر داستان خدا و وحی و جبرئیل کنار می رود و همه این ها تبدیل می شود به رؤیا های پیامبر؛ مثل این که دفترچه ای دارید که هر آن چه در خواب ببینید در آن یادداشت کنید. در این صورت قرآن کریم کتابی خواهد بود که خواب های پیامبر در آن آورده شده است. حال، چون او پیامبر است خواب های ایشان حجیت دارد وقتی به دکتر سروش اعتراض کردند که اگر خواب است خواب حجیت ندارد ایشان گفتند خواب من و

شما حجت نیست؛ اما چه مانعی دارد بگوئیم خواب پیامبر حجت است.

ایشان در یکی از پاره های نظریه خود این گونه بیان کرده اند:

«متن مقدس قرآن را از دو سر می توان خواند (قرآن را دو جور می شود نگاه کرد و تلاوت کرد): یکی از سر غیب، یکی از سر شهادت. (تعبیر به غیب و شهادت می کند؛ یعنی آن چه نمی بینی و آن هایی را که می بینی) وقتی سخن از نادیده هاست (پس غیب یعنی آن هایی که دیده نمی شود؛ مثل فرشته، قیامت، شیطان، عرش میزان و یکی از چیز هایی که دیده نمی شود خداست)... بیان قرآن چنان تصویری و هنری می شود (وقتی خداوند می خواهد نادیده ها را بگوید؛ مثل فرشتگان که این ها دارای بال ها و اجنحه هستند یا مثلاً درباره کرسی و عرش صحبت می کند وقتی قرآن می خواهد این گونه موارد را بیان بکند، بیان قرآن تصویری و هنری می شود که رؤیایی ندانستن دشوار است (قیامت و بهشت و جهنم را قرآن می خواهد بیان بکند چنان تصویر می کند مثل این که یک خواب است وقتی سخن از دیدنی ها و امر و نهی هاست (چه واجب باشد و چه حرام، مثل (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ تَحَكُّمٌ مَا يُرِيدُ) (1) (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْفُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ أَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَنْتُمْ عَلَىٰ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ أَضْطَرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِئَلَّا تَكُونَ مِنَ الْكٰفِرِينَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (2) (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (3) امر و نهی ها و حلال و حرام هایی که می خواهد تعیین کند، بیانش چنان با عالم بیداری پهلو می زند که خواب را از

ص: 221

1- سوره مائده، آیه 1.

2- سوره مائده، آیه 3

3- سوره مائده آیه 90

چشم می رباید (با وجود این که رؤیاست، وقتی امر و نهی می کند مثل بحث حرمت ربا که در قرآن می فرماید: (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) (1)، ربا خوار خواب هم باشد با این آیات از خواب می پرد و بیداری را به جای خواب می نشاند. ربا خوار تا آیه قرآن را برایش بخوانند، دیگر به خواب نمی رود (فَأَذَّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... (و می گوید قرآن را چگونه بخوانیم قرآن یک جنبه بیداری و یک جنبه رؤیایی دارد. حال، آیا از جنبه رؤیایی وارد قرآن شویم یا از جنبه بیداری و شهود. اگر از جنبه رؤیایی وارد شویم جنبه بیداری و شهود را تفسیر و تعبیر رؤیایی می کنیم و اگر از جنبه بیداری و شهود بیاییم آن وقت جنبه رؤیایی را تفسیر بیدار گونه می کنیم. ، این، دوراه است) نوع مفسران خواندن قرآن را از سر شهادت آغاز کرده اند (یعنی جنبه های بیداری را گرفته و اخذ کرده اند و خواب های آن را بیداری حساب کرده اند) و چنان مفتون قُل ها (قُل هایی که در قرآن هست، مثل (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (2) و...) و خطابات و فرمان های قرآنی شده اند که بر غیب هم رنگ شهادت زده اند (یعنی بر غیب ها و رؤیا ها و نادیده ها رنگ دیده و بیداری زده اند) و زبان تصویر را به زبان تشریح فروختند (آن رؤیایی که دارد تصویر می کند، به آن تشریح که امر و نهی کرده است فروختند؛ یعنی به آن رنگ تشریح زدند و همه را امر و نهی گرفته اند) و بر همه حکم واحد راندند و این جا هم فقه راه زنی کرد و سلطه گفتمان قرآن را در کام کشید (امر و نهی، حلال و حرام و واجب و حرام همگی فقه است و در این جا مانند یک راه زن آمد و قرآن را از آن مسیر رؤیایی و تصویری خود منحرف کرد و همه را حمل بر شهود و بیداری کرد). شکی نیست که همه قرآن زبان واحد دارد (قرآن را می خواهی بفهمید باید با یک زبان جلو بروید از اول تا آخر یا رؤیاست یا از اول تا آخر شهود و بیداری است آقایان و غالب مفسران از اول شهود و بیداری گرفتند و من (آقای سروش) همه را رؤیا و غیب می گیرم یا زبان بیداری است یا زبان خواب نه غیر این دو است و نه

ص: 222

1- سوره بقره، آیه 279

2- سوره، اخلاص آیه 1.

آمیزه ای از این دو (نمی شود گفت که نه خواب است و نه بیداری، مثلاً داستان سرایی و نه این که بگوییم هر دو است صحیح نیست؛ بلکه یا خواب است یا بیداری. نوع مفسران گفته اند بیداری است) اما به حکم آن که فضای وحی، فضایی رؤیایی است (نزول وحی در یک فضای رؤیایی است) تردید نباید کرد که زبان قرآن هم یک سره زبان رؤیاست (این هم یک شاهد دیگر می گوید: چون نزول وحی مثل یک رؤیاست پس زبان وحی نیز زبان رؤیاست) و علاوه بر سر چشمه خیالی این زبان، (بسیاری از زبان رؤیا تخیلی است اصلاً سر چشمه رؤیا خیال است می گوید: چون سر چشمه رؤیا خیال است) که خود دلیل اصلی و استوار این مدعاست؛ چندان نشانه روشن در ساختار رؤیایی قرآن هست که گمانه های دیگر را از ذهن می زداید و رؤیایی بودن زبان آن را به کرسی قبول می نشاند (می گوید این قدر ما شواهد داریم بر رؤیایی بودن قرآن که هنوز اقامه نکردیم که این شواهد این مطلب را می رساند که قرآن یک زبان رؤیایی است و رؤیا های رسولانه پیامبر است.» (1)

ایشان در پاره ای دیگر از بیاناتشان می فرماید: «در زبان رؤیا، مجاز و کنایه راه ندارد؛ یعنی الفاظ بر معانی غیر حقیقی شان حمل نمی شوند؛ گر چه برای فهمیدنشان به کتاب لغت مراجعه نمی توان کرد» (2)

ایشان می گوید فرعون که در خواب گاو چاق و لاغر دید، خواب او همین گاو چاق و لاغر بود و خوشه های گندم که سر سبز بودند و گندم های خشک را در خواب دیده بود بنابراین آن چه در خواب دیده بود همان ها را تعریف کرد. وقتی ابراهیم گفت: (قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ) (3) واقعاً در خواب دیده بود که دارد فرزندش را ذبح می کند و همان را که در خواب دیده بود برای فرزندش تعریف کرد ایشان می گوید در عالم رؤیا، مجاز و کنایه ای نیست. هر کس همان را که در خواب دیده است برای شما تعریف می کند. گاو همان گاو و لاغری همان لاغری و ذبح همان ذبح و فرزند همان فرزند است؛ نه مجازی هست و نه کنایه ای.

ص: 223

1- عبدالکریم سروش کلام محمد رؤیای محمد ص 108 تا 109

2- همان، ص 97 تا 98

3- سوره صافات آیه 102

ایشان در عین حال می گوید خواب را باید خواب گزار تعبیر کند و هر کسی نمی تواند خواب را تعبیر کند مثلاً یک بار خود من در خواب دیدم یکی از دندان هایم افتاده است یا این که دندانم را کنده ام و سیاه است خیلی ناراحت بودم اتفاقاً یک وقت آقای آیه الله سیّد محمد علی روحانی را سوار ماشین کردیم. ایشان در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام قم نماز می خواندند پیر مردی که الآن در منزلشان بیمار است و حدود نود سال سن دارد (1) به ایشان گفتم که آقا من چنین خوابی دیده ام گفت: حتماً خیلی ترسیدی گفتم: آری. گفت: نترس، تعبیر این خواب چیزی نیست که تو را ناراحت کند گفتم: تعبیرش چیست؟ گفت: چیز مختصری را برای مسجد وقف می کنید و در مسجد می گذارید که زیاد قیمت ندارد اتفاقاً همین طور شد یکی از کسانی که مسافرت رفته بود برای ما جا نماز سوغاتی آورد و اتفاقاً آن وقت مسجد ما جا نمازش کهنه شده بود و من آن جا نماز را در مسجد گذاشتم آن چه من در خواب دیدم دندان سیاه بود در تعبیر افتادن دندان غالباً می گویند عزیزی را از دست می دهید که معروف از ابن سیرین و غیره بوده است من بر اساس این تعبیر ترسیده بودم؛ اما ایشان تعبیر دیگری فرمودند و همان هم اتفاق افتاد

خواب همان است؛ اما برای باز شدن و روشن شدن به خواب گزار و معبر احتیاج دارد؛ لذا آقای دکتر سروش می گوید: «برای تعبیر، شما به کتاب لغت مراجعه نمی کنید بلکه باید از شیوه خواب گزاری بهره جست. آن که خورشید و ستاره یا گاو ان لاغر و فربه در خواب می بیند واقعاً ماه و خورشید را در خواب می بیند نه چیز دیگر را وقتی خواب را روایت می کند حقیقتاً از ماه و خورشید سخن می گوید چون شاعران ماه و خورشید می گویند و مرادشان محبوب و معشوق است. (پیامبر صلی الله علیه و آله که شاعر نیست تا این که تشبیه کند معشوق خود را به ماه و خورشید بلکه همین ماه و خورشید را دیده است. چه وقت معنای آن

ص: 224

1- البته این مرد بزرگ در سوم ربیع الآخر سال 1440 ق به دیار باقی شتافت. شرح حال وی را می توانید در مجله آئینه پژوهش (ش 174، بهمن و اسفند 1397، ص 178 و 179) به قلم استاد ناصرالدین انصاری قمی بیابید.

مشخص می شود) و البته از خواب گزاری است که معنای خواب روشن می شود.» (1) یعنی خواب را باید به یک نفر معبر و خواب گزار بدهید تا برایتان تعبیر کند.

در اصفهان دو خانم بار دار بودند شوهر یکی از خانم ها خوابی دید و پیش یکی از معبرین معروف اصفهان رفت ایشان تعبیر کرد و گفت خانمستان باردار است و یکی از نزدیکانتان هم باردار است خانم تو پسر به دنیا می آورد و خانم او دختر اتفاقاً هر دو خانم وضع حمل کردند و بر عکس آن چیزی شد که گفته معبر بود. گاه چه بسا معبر در تعبیر خودش خطا کند؛ همان گونه که ممکن است درست تعبیر کند

تعبیر خواب هیچ ضابطه ای ندارد. اگر کسی بخواهد در دانشی جلو برود که هیچ کس نتواند به او عیب و ایرادی بگیرد باید همین دانش تعبیر خواب را دنبال کند تعبیر خواب را هر چه بگوید هیچ کس نمی تواند به او ایراد بگیرد. اگر مسئله شرعی را کم و زیاد بگوییم مشخص است صرف و نحو و معانی و بیان و اصول فقه و تجزیه و ترکیب را می شود ایراد گرفت؛ اما در تعبیر خواب ضابطه ای وجود ندارد، آری در تعبیر خواب آن چه مهم است انعکاس آن و تطبیق آن با واقعیت است که آیا با واقعیت تطبیق می کند یا خیر؛ مثلاً ممکن است معبری به کسی بگوید که تو در آینده حج می روی و او هنوز حج نرفته است چه زمان معلوم می شود که این تعبیر باطل است؟ وقتی که این شخص از دنیا برود و حج نرود. وقتی هم که مُرد کسی موضوع را نمی فهمد تا برود و آن معبر را مؤاخذه کند. بنابراین خواب گزاری و تعبیر رؤیا ضابطه ای ندارد معبرانی که رند و کلاه بردار هستند راه فرار را هم بلدند البته گاهی هم دست آن ها رو می شود معبری تلفنی در تعبیر خواب خانمی به او گفته بود برای شما شوهر می آید خانم گفته بود که من هشتاد سال دارم و شوهر کرده ام و شوهرم مرده است. زن هشتاد ساله را چه کسی می خواهد تزویج کند؟ آن معبر باید اول از سن و سال این خانم می پرسید؛ ولی از پشت تلفن صدای آن خانم را تشخیص نداده بود و چنین گفته بود.

تا این جا آن چه گفتیم سخنان جناب آقای دکتر سروش بود که خدمت شما تقریر کردیم و توضیح دادیم

ص: 225

در پاسخ آقای دکتر سروش می گویم جناب آقای دکتر سروش شما نهایت چیزی که می توانید بفرمایید این است که قرآن رؤیا های پیامبر است به فرض ما این نظریه شما را بپذیریم و قبول کنیم که قرآن رؤیا های پیامبر است. حال، سؤال این است که چرا وقتی قرآن را رؤیا های پیامبر می دانید آن را رؤیا های صادقه پیامبر نمی گیرید؛ یعنی رؤیایی مطابق با واقع. یک وقت رؤیا رؤیایی است که (إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا) (1) که یازده ستاره و ماه و خورشید بر حضرت یوسف سجده کردند که نیاز به تعبیر دارد؛ ولی یک وقت رؤیا، رؤیایی است صادقه که پیامبر در خواب می بیند که داخل در مسجدالحرام می شود مانند آیه (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ إِذَا كَانَ سُوءَ اللَّيْلِ إِذْ يُبْذَرُ فِي سِنَانِهِ إِذِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَنَنُوا أَنَّهُ مُصَدِّقٌ لِمَا نَزَّلْنَا بِكُنُوزٍ لَأَنفَضُوا كُفْرَهُمْ وَأَنزَلُوا رَبَّهُمْ سَدًّا لَّآ تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا) (2) (بی تردید، خدا رؤیای پیامبرش را به حق و درستی تحقق داد [که در رؤیا وعده داده بود] شما قطعاً در حال امن و امنیت در حالی که سر هایتان را تراشیده و مو [یا ناخن] کوتاه کرده اید و بیمی ندارید، وارد مسجدالحرام خواهید شد. خدا آن چه را شما نمی دانستید [که وعده ورود به مسجدالحرام در سال آینده است] دانست و پیش از آن پیروزی نزدیکی [که صلح حدیبیه بود برای شما] قرار داد).

پیامبر صلی الله علیه و آله این خواب را زمانی دیده بودند که در مدینه حضور داشتند و مکه زیر سلطه مشرکین قریش بود و مشرکین قریش به پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه ورود به مکه نمی دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب می بیند که وارد مکه شده است. خداوند در این آیه رؤیای رسول خدا را تصدیق می کند و می فرماید این خوابی که دیده ای رؤیایی صادقه است و اگر خدا بخواهد، بدون هیچ ترس و خوفی، وارد مسجدالحرام خواهی شد و حتی (مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ): یعنی عمره تان را هم انجام می دهید و حلق و تقصیر می کنید (لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا)؛ یعنی

ص: 226

1- سوره یوسف آیه 4

2- سوره فتح آیه 27

نترسید و خداوند می داند آن چه را شما نمی دانید (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا) و بعد از این ورود به مکه، فتح نزدیک است.

حال، ما از آقای دکتر سروش سؤال می کنیم اگر به فرض سخنان شما را بپذیریم و همه حرف های شما را قبول کنیم یعنی به فرض بپذیریم که قرآن رؤیا های رسولانه باشد سؤال ما این است که چرا شما این رؤیا را از باب رؤیا هایی می گیرید که مثل شمس و قمر و یازده ستاره و گاو لاغر و چاق و خوشه های گندم که خواب فرعون است احتیاج به تعبیر حضرت یوسف علیه السلام داشته باشد. چرا این رؤیا ها را مثل رؤیای صادقه پیامبر صلی الله علیه و آله و مانند رؤیای ورود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به مسجد الحرام نمی گیرید که در آیه بیست و هفتم سوره فتح به آن اشاره شده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خواب دیدند که وارد مسجد الحرام می شوند و بعد این خواب را برای مردم بیان کردند و خداوند این آیه را نازل کرد همان سال پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد ورود به مکه همراه مسلمانان به سمت مکه حرکت کردند. وقتی به حدیبیه رسیدند مشرکین جلوی آن ها را گرفتند و مانع ورود آن ها به مکه شدند پیامبر صلی الله علیه و آله معاهده صلح حدیبیه را امضا کردند. آن سال پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه نشدند. مشرکین به ایشان گفتند امسال برگردید و سال دیگر وارد مکه شوید ایشان رفتند و سال بعد آمدند و عمره را انجام دادند در آن سال در ایام حج مشرکین از مکه بیرون رفتند و مکه را تخلیه کردند و مسلمانان سه روز در آن جا بودند و عمره انجام دادند و آن عمره به عمره القضاء معروف شد بعد از انجام عمره، مسلمانان به مدینه بازگشتند زمانی که پیمان صلح حدیبیه بسته شد پیامبر صلی الله علیه و آله آن سال نتوانست وارد مسجد الحرام شود منافقین شبهه کردند که پیامبر خواب دید و خداوند هم در قرآن گفت: (لَتَدْخُلَنَّ الْمَسَاجِدَ الْحَرَامَ) ؛ ولی وارد مکه نشدند در این آیه حروف (ل) و (قَدْ) هر دو، حرف تحقیق هستند و حرف (ن) هم در آخر کلمه (لَتَدْخُلَنَّ) نون تأکید ثقیله و برای تأکید است. (صَدَقَ اللَّهُ) فعل ماضی است و جمله (رَسُوْلُهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ) یعنی رؤیای تو حقیقت دارد منافقین گفتند خداوند این همه تأکید را آورد و بعد هم اتفاقی نیفتاد و پیامبر وارد مکه نشد و در نهایت پیمان صلح حدیبیه امضا شد و حرف

خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق پیدا نکرد البته سال بعد، پیامبر صلی الله علیه و آله عمره القضاء را انجام دادند و رؤیایشان به حقیقت پیوست.

جالب این است که دنباله آیه می گوید (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا) ، یعنی نه تنها وارد مسجد الحرام می شوید بلکه فتحی قریب و نزدیک هم وجود دارد که مراد همان فتح مکه در سال هشتم قمری است یک سال بعد از عمره القضاء که در ذی القعدة الحرام سال هفتم قمری بود فتح مکه اتفاق افتاد قرآن زودتر آن را بیان کرده و گفته بود وقتی وارد مسجد الحرام شدید فتحی نزدیک نیز برای شما تحقق خواهد یافت.

حال می گوئیم جناب دکتر سروش، به فرض همه سخنان شما درست باشد، اگر بناست قرآن و وحی را رؤیا بگیریید و در اصطلاح شما فقهای راهزن را دستشان را از قرآن کوتاه کنیم و قرآن را از سر شهود و دیدنی ها و امر و نهی نخوانیم بلکه از سر رؤیا و غیب و نادیده ها بخوانیم، سؤال ما این است که چرا شما این رؤیا را رؤیا های صادقه و حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله که مطابق با واقع است نمی دانید ما دو گونه رؤیا داریم: یکی رؤیایی است که شخص در خواب گاو چاق و لاغر می بیند که تعبیر به قحطی می شود؛ یعنی شخص قحطی را در خواب ندیده است بلکه گاو فربه و لاغر را در خواب دیده که تعبیر شده است به فراوانی نعمت و قحطی یا ماه و ستاره را دیده و تعبیر شده است به برادران و پدر و مادر . دیگری رؤیایی است که خود آن رؤیا به وقوع می پیوندد و محقق می شود؛ مانند خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در خواب می بینند وارد مسجد الحرام می شود. این رؤیا را رؤیای صادقه می نامیم چرا شما از رؤیایی که صادقه و مطابق با واقع است عدول می کنید و می روید سراغ آن رؤیا هایی که به تعبیر و خواب گزاری و رمز گشایی احتیاج دارد؟

شما می گوئید فقها راهزن هستند و جنبه تشریح را بر تصویر مقدم کرده اند. ما از همان جنبه رؤیا و تصویر و غیب به شما اشکال می کنیم و می گوئیم چرا رؤیا ها را صادقه و مانند رؤیای مسجد الحرام نمی گیرید که مطابق با واقع مسجد الحرام هستند چرا رؤیا را مانند رؤیای گاو و خوشه و ماه و ستاره می گیرید که به رمز گشایی احتیاج داشته باشند؟ اگر رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله او را صادقه بگیریید، در آن صورت نه احتیاج به معبر دارد و نه به رمز گشایی و نه مفسر خواب می خواهد؛

مانند آن رؤیایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم خواب دیدند که میمون ها از منبر آن حضرت بالا می روند (1) و الآن هم محقق شده است و کسانی از منبر پیامبر بالا می روند که همان وهابی ها هستند.

امام علی علیه السلام فرمودند: (رُؤْيَا الْأَنْبِيَاءِ وَحْيٍ) (2) (رؤیای پیامبران وحی است). در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: (يَبْنِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُذْبِحُكَ) (3)، نیز اشکالی ندارد که رؤیای ایشان را وحی بدانیم؛ لکن رؤیای انبیا از نوع رؤیا های صادقانه یعنی رؤیا های شفاف و گویا و بدون احتیاج به تعبیر و خواب گزاری است.

حال ما می گوئیم اولاً اگر بناست وحی و قرآن را رؤیا بدانیم چرا رؤیای پریشان بدانیم و چرا رؤیایی بدانیم که به خواب گزاری و تأویل احتیاج دارد و کسی جز معبرین آن را نمی فهمد اگر بناست وحی و قرآن رؤیا باشد بگوئیم رؤیای صادقانه است؛ یعنی رؤیایی که به تأویل احتیاج ندارد. ثانیاً در قرآن هیچ قرینه ای بر این که قرآن و آیات قرآن عبارت باشد از رؤیا های پیامبر وجود ندارد. به عبارتی فرمایش دکتر سروش مطلبی است که خودشان ساخته اند و توهم و پندار است و هیچ قرینه ای در قرآن دال بر این که آیات قرآن عبارت باشد از رؤیا های پیامبر وجود ندارد؛ بلکه در قرآن تصریح شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ دخالتی در قرآن ندارد: (وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) (4) (و اگر [او] پاره ای از گفته ها را به دروغ بر ما می بست ما او را به شدت می گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می کردیم)

ص: 229

1- ر. ک: تفاسیر روایی شیعه و سنی ذیل آیه شریفه (وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَتُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (سوره اسراء، آیه 60)، مانند الدر المنثور سیوطی، الجامع لاحکام القرآن قرطبی، تفسیر کبیر فخر رازی و مجمع البیان طبرسی که این روایت را یاد نموده اند

2- شیخ طوسی الامالی، مجلس 12، ح 338/29، رقم 689 حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ح 3613، به نقل از ابن عباس: «وقال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه و وافقه الذهبي.»

3- سوره صافات آیه 102

4- سوره حاقه، آیات 44 تا 46

قرآن تصریح دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ دخالتی در تصرّف آیات ندارد؛ بلکه در ارسال وحی یک خدا وجود دارد و یک فرشته وحی و یک پیامبر خداوند به واسطه فرشته وحی، وحی خود را به پیامبرش می‌رساند این فرشته نیز واسطه است و پیامبر ظرف نزول وحی است که وحی به او انتقال داده شده و او بدون هیچ گونه دخل و تصرّفی کلام خدا را کامل و تمام دریافت کرده است.

شواهد کلی دکتر سروش بر نظریه رؤیا های رسولانه

اشاره

جناب دکتر سروش برای اثبات نظریه خود شواهدی بیان می‌کنند ایشان در کتاب کلام محمد رؤیای محمد شواهدی کلی برای فرمایش خودشان ارائه می‌دهند، در واقع اگر بخواهیم نظریه آقای دکتر سروش را در دو جمله تلخیص کنیم آن دو جمله چنین است نخست این که قرآن متعلق به خود پیامبر است و شما نمی‌توانید بگویید قرآن کتاب خداست بلکه باید بگویید کتاب محمد است. (1) دوم این که آن چه در این کتاب آمده است، صور رمزی است.

به بیان دکتر سروش آن چه فرعون در خواب می‌بیند از گاو های چاق و لاغر و خوشه های سبز و زرد گندم یا آن چه حضرت یوسف علیه السلام می‌بیند از ماه و خورشید و یازده ستاره در واقع صور رمزی و رمز گونه و رمز آلود هستند. بنابراین نمی‌توان از ظاهر آن الفاظ استفاده کرد به عبارتی معبران و خواب گزارانی می‌خواهد تا مطلب را توضیح دهند. معبرانی خاص می‌خواهد. حتی معبران زمان حضرت یوسف علیه السلام نیز نتوانستند خواب فرعون را تعبیر کنند و گفتند: (أَضْغَاتُ أَحْلَامٍ) (2) است؛ یعنی خواب های فرعون از نوع خواب های پریشان است. فقط یک نفر معبر بود که توانست آن خواب ها را تعبیر کند و آن یک نفر، حضرت یوسف علیه السلام بود آیات قرآن نیز خواب های پریشان پیامبر صلی الله علیه و آله است و پریشانی آن به سبب آن است که خواب نظم و ترتیب ندارد و این طور نیست که شما آیات را بخوانید و آن ها را بفهمید بلکه رمز و راز است و رمز و راز احتیاج به کلید دارد تا

ص: 230

1- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 87

2- سوره، یوسف، آیه 44؛ سوره انبیاء، آیه 5

با آن کلید، رمز و راز تناقضات آیات را حل کنید. (1)

1. حالات پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دریافت وحی

اشاره

آقای دکتر سروش شواهدی کلی برای بیان خود می آورند یکی از آن شواهد چنین است:

مگر پیامبر هنگام دریافت وحی به نا هوشیاری نمی رفت و غفلتی گران بر او عارض نمی شد و پس از هوشیاری دیده ها و شنیده های بی خودانه خویش را با صحابیان در میان نمی نهاد؟ (2)

از جمله شواهد کلی که دکتر سروش بیان می کند حالات پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول وحی است هنگام وحی، حالتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله دست می داد که شبیه خواب بود پیامبر صلی الله علیه و آله حتی وقتی که در جمع بود حالتی برای ایشان ایجاد می شد که دیگر به جمع توجه نداشت: «من در میان جمع و دلم جای دیگر است». صحابه می دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر حواسش به اطرافیان نیست و به نقطه ای خیره می شود و رنگ رخسارش تغییر می کند و از سر و صورتش عرق می ریزد پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول وحی حالت خاصی پیدا می کرد. در بعضی از نقل ها و روایات این حالات پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است. آقای دکتر سروش می گوید این حالت پیامبر صلی الله علیه و آله مانند حالت خواب است منتها ما دو نوع خواب داریم: یکی خواب با چشمان بسته است که خواب عموم مردم این گونه است. دیگری خواب با چشمان باز است که خواب های پیامبر صلی الله علیه و آله از این نوع است.

چرا این حالت پیامبر صلی الله علیه و آله را خواب می گیریم؟ چون حالت نزول وحی مثل خواب بوده است شما زمانی که خواب هستید در آن زمان دیگر گوشه‌ستان نمی شنود و قدرت تکلم ندارید و حواستان کار نمی کند حتی در زمان قدیم که زمستان در زیر کرسی می نشستند و می خوابیدند گاه پای شخص داخل منقل می افتاد و می سوخت و نمی فهمید؛ چون خواب بود و حواس انسان در زمان خواب از کار می افتد حواس پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در زمان نزول وحی کار نمی کرد؛ هر چند

ص: 231

1- ر.ک: عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 97 .

2- همان، ص 104

چشمان ایشان باز بود در آن حالت، گوش و زبان ایشان کار نمی کرد و حتی اگر کسی جلوی ایشان راه می رفت ایشان نمی دید این حالت که حالت نزول و دریافت وحی است دقیقاً مثل خواب است به همین دلیل آقای دکتر سروش می گوید این ها رؤیا های پیامبر است؛ چون خود حالت نزول هم مثل خواب است.، نابراین صرف این تشابه را ایشان شاهد گرفته است بر این که وحی پیامبر از نوع خواب است.

نقد شاهد اول

در پاسخ ایشان می گوئیم، به فرض قبول کنیم نزول وحی مثل خواب است؛ اما این دلیل نمی شود هر چیزی که مثل چیز دیگر باشد حکم آن را دارا باشد. نزول وحی حالت خاصی است؛ اما خواب نیست آقای دکتر سروش که می گوید خواب است، در واقع، کم لطفی می کند حالت نزول وحی حتی مثل خواب هم نیست؛ بلکه غایت بیداری و غایت هوشیاری است این که آقای دکتر می فرماید هنگام نزول وحی گوش، چشم زبان و حواس از کار می افتد اشکال ندارد؛ اما غایت بیداری است.

کسی که از دنیا می رود حواسش از کار می افتد؛ اما کاملاً هوشیار است در روایت دارد که (النَّاسِ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا) (1) (مردم خواب هستند؛ وقتی می میرند، بیدار می شوند) پروفیسور آلمانی، خانم آنه ماری شیمل (2) آن چنان این سخن را قبول کرده بود که وصیت کرد روی سنگ قبرش این روایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بنویسند که (النَّاسِ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا). در واقع، شخص به سبب مردن گسترش اطلاعات پیدا می کند؛ یعنی در حالی که جسد او بی جان است، به سبب

ص: 232

1- مائة كلمة أمير المؤمنين عليه السلام، ص 54 الكلمة الثانية؛ محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج 4، ص 43، ذیل ح 18
2- آنه ماری شیمل (1922) (Annemarie Shimmel تا 2003 م) عرفان پژوه و اسلام پژوه و شرق شناس آلمانی که علاقه بسیاری به اسلام و جهان شرق داشت و آثار متعددی در زمینه الهیات و عرفان و فرهنگ اسلامی به زبان های مختلف تألیف کرد. او تصویر اسلام و مسلمانان و پیامبر اسلام در اروپای قرون وسطی را مخدوش و تحریف شده می دانست شیمل در برابر سلمان رشدی و نیز کتاب بدون دخترم هرگز موضع گیری هایی داشت. آثار او در ایران مورد توجه ویژه ای قرار گرفته و بزرگ داشت هایی برای وی برگزار شده است.

مردن خیلی از پرده‌ها برایش کنار می‌رود، حال آیا می‌شود گفت مرگ هم مانند خواب است؟

در بحث وحی بیان کردیم که دریافت وحی بسیار سخت است؛ به سبب این که ارتباط با عالم بالاست و هر کسی نمی‌تواند این ارتباط را برقرار کند. این که سؤال می‌کنند چرا همه پیغمبر نیستند یکی از جواب‌هایش همین است که چون همه نمی‌توانند با عالم بالا ارتباط برقرار کنند، بلا تشبیه آیا هر جسمی می‌تواند فرکانس‌های رادیویی و ماهواره‌ای را بگیرد؟ خیر نمی‌تواند فقط جسم خاص با مشخصات خاص می‌تواند فرکانس‌ها را دریافت کند بنابراین همه نمی‌توانند با عالم بالا ارتباط برقرار کنند ظرفیت‌های خیلی وسیع و گسترده می‌خواهد تا کسی بتواند با عالم بالا ارتباط برقرار کند لحظه ارتباط و نزول وحی که توسط جبرئیل به پیامبر منتقل می‌شود لحظه خاصی است و بسیار سخت و شدید است شاهد بر سخت و شدید بودن آن تغییر حالات پیامبر است ما این نکات را در بحث وحی بیان کردیم و گفتیم در زمان وحی چه تغییراتی برای پیامبر حاصل می‌شود؛ تغییراتی مثل تغییر رنگ چهره پیامبر و عرق بر پیشانی حضرت.

بعضی از صحابه پیامبر درباره تغییر حالات حضرت هنگام نزول وحی چنین گفته‌اند: «کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و زانوی پیامبر یا پای پیامبر در کنار پای من بود وقتی نزول وحی شد به قدری بر پای من فشار آمد که نزدیک بود پای من بشکند.» (پیامبر سوار بر حیوان بودند و هنگام نزول وحی حیوان از شدت سنگینی وحی روی زمین می‌نشست). زمانی که حضرت سوار بر شتر بودند و وحی نازل می‌شد حالت پیامبر تغییر می‌کرد شتر تکان نمی‌خورد و می‌ایستاد بعد از مدتی زانو می‌زد آن قدر فشار قوی است که شتر با آن توانش تاب تحمل فشار را نمی‌آورد و زانوهایش خم می‌شد

این که چرا چنین تغییر حالتی و شدتی و ثقلی هست عمده‌اش مربوط به دریافت وحی است و این که پیامبر دارد این ارتباط را برقرار می‌کند خود دریافت این کلمات بسیار ثقیل و سنگین است؛ لذا در آن هنگام، حال پیامبر دگرگون می‌شد و تغییر می‌کرد این نبود که ایشان خواب بوده باشد حضرت چیزهایی را می‌دید که حتی آن‌هایی که بیدار بودند هم نمی‌دیدند علی بن ابی طالب وصی پیامبر علیهما السلام در این باره می‌فرماید: (وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَأْيَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ

عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّئِيَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ، قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَكَذَلِكَ وَزِيرٌ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ (1) (من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می آمد ناله شیطان را شنیدم. گفتم: ای رسول خدا این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: علی، تو آن چه را من می شنوم می شنوی و آن چه را من می بینم می بینی؛ جز این که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی و به راه خیر می روی). علی علیه السلام هم بر اساس این روایت، قدرت دریافت وحی دارد.

نزول وحی امری طبیعی و عادی نیست و هر کسی قدرت این ارتباط را ندارد وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله آخرین وحی الهی است و آخرین کلماتی است که خداوند با بندگانش صحبت کرده است و پس از آن دیگر هیچ وحیی نیست و باید به دقت ضبط و ثبت شود؛ لذا کار آسانی نیست و بسیار سخت است. به همین سبب حال پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر می کرد تغییر حال پیامبر خواب نیست بلکه اوج بیداری است برای تقریب به ذهن می توان گفت، مانند این است که دانشمندی مشغول نوشتن کتابش است و وقتی کسی وارد اتاق او می شود او هیچ توجهی ندارد آیا صحیح است در چنین حالتی بگوییم این نویسنده خواب است؟ نه تنها خواب نیست بلکه در آن حال دارد با دقت تمام می نویسد

در حالات مرحوم علامه طباطبایی قدس سره آمده است که ایشان می گوید: «مشغول نوشتن تفسیر المیزان بودم که همسر برای من چای آورد وقتی می بیند که من مشغول نگارش هستم، چیزی نمی گوید و می رود. من اصلاً متوجه حضور ایشان نمی شدم وقتی دیدم که چای جلوی من است، متوجه می شدم که او آورده و رفته است و من متوجه نشدم» حال آیا صحیح است بگوییم ایشان خواب بوده است؟ در حالی که دقیق ترین مسائل علمی را در آن حالت حل می کرده است ایشان خواب نبوده است بلکه به آن چای و آمدن و رفتن همسرش توجه نداشته است همسر ایشان هم رشته افکار او را پاره نمی کرده است؛ چون می دانست ایشان در حال تفکر است آیا صحیح است که همسر ایشان بگوید

ص: 234

جناب دکتر سروش این چه سخنی است شما می گوید که چون حواس آن حضرت متوجه دیگران نیست پس ایشان خواب است؟ در واقع چشم و گوش حواس پیامبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری می بیند و می شنود بلا تشبیه مثل این است که کودکی دارد فیلم می بیند و هر چه مادر صدایش می کند توجهی ندارد به سبب این که تمام حواس کودک معطوف به آن برنامه است نمی شنود و نمی بیند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم هنگام نزول وحی نمی شنود و نمی بیند و سخن نمی گوید ممکن است حواس او کار نکند؛ اما خواب نیست اتفاقاً هوشیار ترین فرد عالم است.

عجیب این است که بیانات اخیر دکتر سروش که قرآن رؤیا های رسولانه هست را همه رد کرده اند حتی مدتی قبل از طرف آقای دکتر علی اصغر غروی در اصفهان که ایشان در بیشتر مسائل بر مثنی و عقیده پدرشان هستند و معلوم است که ایشان چه عقایدی داشته اند و دارند مقاله ای در نقد آقای دکتر سروش نوشتند؛ یعنی حتی ایشان هم که بر آن طریق گام بر می دارند به بیانات دکتر سروش اشکال گرفت و صدای ایشان هم به اعتراض در آمد.

2. پراکندگی و پریشانی آیات قرآن

اشاره

شاهد دیگری که جناب دکتر سروش به آن استشهاد می کند این است که این قرآنی که شما در پیش رو دارید کتابی پراکنده است و مرتب و منظم نیست. چرا منظم نیست؟ چون اگر منظم بود باید ابتدا ثابت می کرد خدایی هست، بعد ثابت می کرد پیغمبری هست بعد معاد و روز جزا را ثابت می کرد و به همین ترتیب دیگر مباحث اعتقادات را ثابت می کرد و سپس احکام شرعی را بیان می کرد و آن گاه متعرض اخلاقیات می شد اگر چنین بود این کتاب می شد کتابی منسجم مثل رساله های عملیه که ابتدا عقاید را بیان می کنند و بعد مسائل فقهی را و بعد اخلاق را اگر قرار بود قرآن کتاب منسجمی باشد باید چنین شاکله ای می داشت؛ در حالی که از اول تا آخر قرآن نظم و ترتیبی مشاهده نمی شود. حتی اگر در بعضی آیات و سوره ها دقت کنید می بینید که ابتدا بحث عقاید را مطرح می کند و يك دفعه وارد بحث فقهی می شود و بعد از آن وارد مباحث اخلاقی می شود گاهی داستانی را شروع می کند اما وسط داستان مسئله ای دیگر را

آن چه در قرآن مشاهده می کنید پراکندگی محض و کامل است. حال که ثابت شد قرآن کتابی پریشان است و به طور مشهود این پراکندگی را در قرآن می بینید این پریشانی قرآن معلول همان خواب های پریشان پیامبر است خواب های پریشانی که ما می بینیم بیشتر وقت ها آن ها را فراموش می کنیم؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله راه های آن خواب های پریشان را باز گو می کردند و آن خواب های پریشان جمع و مکتوب شدند و در نهایت تبدیل شدند به کتابی به نام قرآن کریم.

پس شاهد دیگری که جناب دکتر سروش برای رؤیا های رسولانه بیان می کند این است که در قرآن پریشانی و آشفتگی وجود دارد. ایشان این پریشانی را ناشی از پریشانی رؤیا های رسولانه می داند.

نقد شاهد دوم

در پاسخ ایشان می گوئیم واضح است که آقای دکتر سروش می پندارد خداوند تبارک و تعالی یک نفر مؤلف یا یک نفر مصنف است. ایشان خداوند را در حد مصنف و مؤلف پایین آورده است بله، اگر من بخواهم کتابی بنویسم، باید کتابم مقدمه ای داشته باشد و فصول آن مرتب باشد و به صورت فصل اول، فصل دوم و ... چیده شود اگر جای دو فصل را عوض کنم کتاب به هم ریختگی پیدا می کند و استدلال هایش نا تمام می ماند کتاب باید بر اساس نظم و ترتیبی منطقی باشد تا بتوانیم آن نتیجه ای که می خواهیم در آخر کار استفاده کنیم، از آن بگیریم

متأسفانه جناب آقای دکتر سروش خدا را به اندازه یک نفر مؤلف یا مصنف پایین آورده است و می گوید کتاب خدا باید به این شکل یعنی به صورت منظم و به ترتیب نوشته شده باشد و در این صورت است که می شود آن را کتاب خدا نامید و در غیر این صورت خیر و چون قرآن پریشان است باید این پریشانی را درمان کرد

پاسخ ما به جناب آقای دکتر سروش این است که این کتاب، کتاب انسان ها نیست تا کتابی تألیفی و تصنیفی باشد؛ بلکه این کتاب، کتاب خدا و کتاب هدایت و کتاب وعظ است و خدا با این کتاب مردم را هدایت می کند:

(هُدَى لِلنَّاسِ). (1)

آقای دکتر تصور کرده است این کتاب، کتاب منطق یا فلسفه یا فقه است؛ در حالی که نمی توان کتاب خدا را در این علوم منحصر کرد این کتاب، کتاب هدایت است اگر به گونه ای باشد که نتواند انسان ها را هدایت کند به این کتاب خلل وارد است؛ چون خداوند آن را کتاب هدایت نامیده است اگر شما گفتید این کتاب، کتاب هدایت برای مردم نیست نقض غرض است و خلل به این کتاب وارد می شود این پریشانی که به قول جناب دکتر سروش در این کتاب وجود دارد مشکلی برای کتاب ایجاد نمی کند؛ چون به هدایت گری آن لطمه و خللی وارد نمی کند کتاب هدایت باید جنبه هدایتی داشته باشد.

اشکال ما به جناب دکتر سروش این است که اگر شما بگویید این کتاب رؤیا های رسولانه است و رمز آلود است و احتیاج به خواب گزار و معبر دارد و همه نمی توانند آن را بفهمند اتفاقاً آن جا خلل به کتاب وارد شده است؛ چون دیگر آن کتاب، کتاب هدایت و وعظ برای مردم نیست و همه نمی توانند از آن استفاده کنند در آن صورت مثل خواب فرعون می شود که شخصی مانند یوسف توانست آن را تعبیر کند و حتی خواب گزاران دربار نتوانستند آن را تعبیر کنند و گفتند خواب فرعون از خواب های پریشان است.

قرآن کریم، این کتاب را (هُدَى لِلنَّاسِ) می داند؛ یعنی همه مردم این کتاب را می فهمند؛ در حالی که جناب آقای دکتر سروش می فرماید همه آن را نمی فهمند ما می گوئیم اتفاقاً این نظریه شما خلل به قرآن است و در واقع این پندار شماست که پریشان است.

دیدگاه علامه طباطبایی قدس سره

افزون بر پاسخ قبلی، در پاسخ به جناب دکتر سروش می گوئیم کسانی مانند علامه طباطبایی قدس سره، صاحب کتاب نفیس المیزان در تفسیر خودشان سعی دارند آیات قرآن را به هم ربط بدهند ایشان به جدّ سعی بر این دارند که آیات را به هم وصل کنند می خواهند اثبات کنند که در قرآن پریشانی وجود ندارد. علامه

ص: 237

بر این نظر است که اگر بخواهید این ارتباط را کشف کنید باید بروید در ظرف نزول آیات قرآن و ببینید آن وقت که آیات نازل شده است قضایا چه بوده است. در آن صورت، می توانید ارتباط آیات را پیدا کنید و خواهید فهمید آیات مانند زنجیر به هم متصل هستند این تلاش را علامه و برخی از مفسران انجام داده اند. این ها کسانی هستند که به وجود سیاق در آیات قرآن کریم قائل هستند. سیاق، یعنی ارتباط آیات با هم؛ یعنی وقتی می خواهید آیه ای را معنا کنید، باید طوری معنا کنید که این آیه با آیه قبل و آیه بعد در ارتباط باشد.

سؤال: این که آیات و سوره ها به ترتیب نزول جمع آوری نشده است را چگونه جواب می دهید؟

پاسخ: باید ظرف نزول آیات را ببینیم؛ یعنی ببینیم آن موقع که آیه ای نازل شده است اوضاع چه بوده است و چرا این آیه نازل شده است. باید ببینیم شأن نزول آیه چه بوده است و مراد خدا در این آیه چیست این جهات را باید به خوبی بفهمیم تا بتوانیم بین آیات ارتباط برقرار کنیم اگر نتوانیم این جهات را به خوبی بفهمیم نمی توانیم بین آیات ارتباط برقرار کنیم این فرمایش علامه طباطبایی قدس سره صاحب المیزان و مَنْ تبع و مَنْ سبق ایشان است که قائل به سیاق هستند

نظر ما درباره سیاق

اشاره

نظر ما این است که سیاق در بعضی از آیات قرآن کریم به نحو موجه جزئی وجود دارد به عبارتی وجود ارتباط را در بعضی از آیات قرآن کریم منکر نیستیم؛ اما این که سیاق به نحو کلی در بین همه آیات قرآن کریم وجود داشته باشد این مطلب را قائل نیستیم ما منکر وجود سیاق به نحو کلی و در همه آیات هستیم؛ یعنی این طور نیست که از باء (بِسْمِ اللّٰهِ) تا سین (التَّاسِ) بین همه آیات ارتباط وجود داشته باشد چنین ارتباط و کلیتی را قبول نداریم دلیلی هم بر وجود سیاق به نحو کلی وجود ندارد قبل از ما هم جماعتی این بیان ما را قبول کرده اند که در همه آیات قرآن سیاق وجود ندارد و چنین سخنی معتبر نیست از جمله کسانی که از بین متأخرین قائل به نبود سیاق به نحو کلی است، مرحوم آیه الله آقای حاج سید علی فانی اصفهانی قدس سره است. ایشان در تفسیر و کتابی که در

باب قرآن دارند به نام آراء حول القرآن،⁽¹⁾ تصریح دارند که سیاق، به نحو کلی، در تمام آیات وجود ندارد قول صحیح هم فرمایش ایشان است. البته ما به نحو موجه جزئیة سیاق را قبول داریم و می‌گوییم بعضی از آیات قرآن با هم ارتباط دارند؛ اما این را که از اول تا آخر آیات در قرآن سیاق وجود داشته باشد قبول نداریم

جناب دکتر سروش می‌گوید کتاب خدا پریشان است. بله، کتاب خداست و با کتاب بشر فرق دارد آری؛ پریشان است؛ ولی پریشانی آن معجزه قرآن است؛ هر چند آن‌هایی که قائل به سیاق در قرآن کریم هستند می‌گویند در قرآن هیچ پریشانی وجود ندارد و به جناب دکتر سروش اشکال می‌کنند که شما پریشان می‌بینید نه این که آیات قرآن پریشان باشند؛ مثل شخصی که در روستا و آبادی اش نشسته باشد و از جایی هم خبر نداشته باشد و سخنرانی رهبر مملکت را گوش بدهد و بگوید که او پراکنده سخن می‌گوید پیداست وقتی رهبر سخنرانی می‌کند اوضاع دنیا را زیر نظر دارد و هر جمله اش را با توجه به اوضاعی که در دنیاست به بخشی از مسائل دنیا اختصاص می‌دهد؛ مثلاً دو جمله درباره یمن دو جمله درباره سوریه دو جمله درباره افغانستان و دو جمله درباره عراق می‌گوید کسی که اوضاع دنیا را می‌شناسد و می‌بیند بیست دقیقه سخنرانی می‌کند اما درباره همه مسائل دنیا اظهار نظر می‌کند و می‌گوید که مسائل چگونه باید حل شود شخصی دیگر که او هم اوضاع دنیا را بشناسد سخنرانی رهبر را درک می‌کند و می‌فهمد که او درباره همه مسائل که لازم بوده اظهار نظر کرده است آیا آن کسی که اوضاع دنیا را می‌شناسد سخنرانی ایشان را پراکنده گویی می‌پندارد یا این که می‌گوید رهبر سخنرانی کرده و درباره همه این مسائل صحبت کرده است؟ آشکار است که سخنرانی ایشان پراکنده گویی نیست و خوب می‌داند هر جمله ای از این سخنرانی جایش کجاست؛ اما آن شخص نا آگاه که از اوضاع دنیا خبر ندارد وقتی این سخنرانی را می‌شنود می‌گوید این سخنرانی هیچ سر و تهی نداشت از یمن رفت به سوریه و از سوریه به افغانستان و از آن جا به عراق و

ص: 239

1- برای آگاهی بیشتر در این باره به کتاب آراء حول القرآن، تألیف آية الله سيّد علي علامه فانی اصفهانی قدس سره مراجعه فرمایید شرح حال وی را می‌توانید در کتاب طریق الوصول إلى أخبار آل الرسول عليهم السلام ص 135 اثر نگارنده ببینید

اصلاً سخنانش سر و ته نداشت حتی ممکن است توهین هم بکند؛ در حالی که باید به او گفت مشکل از شماست شما نفهمیده اید و ارتباط بین کلمات را متوجه نشده اید آن کسی که اوضاع را مطلع است و اخبار دنیا را پیگیری می کند می داند همه این کلمات و جملات با هم مرتبط هستند

آقای دکتر سرورش داستان من و شما مانند آن شخص ناآگاه است. اگر حوادث زمان نزول آیات و مسائلی که در زمان نزول آیات اتفاق افتاده است و امثال این ها را می دانستیم دیگر قرآن را پریشان نمی دیدیم چون آن ها را نمی دانیم پریشانی حساب می کنیم.

بنابراین راه حل برای پاسخ گویی به پریشانی قرآن همین فرمایش علامه طباطبایی قدر و من تبع ایشان در باب سیاق آیات قرآن و ارتباط آیات قرآن است البته همین کسانی که قائل به سیاق هستند بعضی جا ها نیز می گویند سیاق در این آیات تمام شد و از این جا به بعد آیات با سیاق دیگری شروع می شود؛ مثل این که بگوییم بیانات رهبر درباره یمن تمام شد و ایشان بحث جدیدی شروع کرد.

بر اساس نظر ما پاسخ چیز دیگری است ما از ابتدا خود را راحت کردیم و گفتیم هیچ اشکالی ندارد که قرآن کتابی پریشان باشد و ارتباطی بین آیات نباشد. البته بیان کردیم که ممکن است در بعضی از جا ها بین آیات ارتباط باشد؛ اما لزومی ندارد همه جا بین آیات ارتباط باشد. قرار نیست که این کتاب کتاب من و شما باشد اگر من در بحث امروز صحبتی کنم که مربوط به بحث و درس نباشد یکی از شاگردان اعتراض می کند که این صحبت ها وسط درس چه معنا دارد. قرآن نیز اگر سخنان یک نفر از آدمیان بود و اگر کتاب آدمی بود اعتراض آقای دکتر سرورش وارد بود؛ اما نه سخن، سخن آدمی است و نه کتاب، کتاب آدمی است سخن، سخن خدا و کتاب، کتاب خداست وقتی کتاب خدا شد هیچ کدام از این اشکالات بر آن وارد نمی شود

ممکن است بعضی آیات قرآن پریشان به نظر بیاید یا ممکن است بین بعضی آیات قرآن ارتباط نباشد؛ اما این موضوع هیچ مشکلی به وجود نمی آورد فقط باید این کتاب به گونه ای باشد که از (هُدًی لِّلنَّاسِ) خارج نشوند. اگر آیه اوّل (هُدًی لِّلنَّاسِ) باشد و آیه دوم هم (هُدًی لِّلنَّاسِ) باشد و در عین حال، این دو آیه ارتباطی با هم نداشته باشند هیچ اشکالی ندارد خداوند نمی خواهد

مسئله بگویند کتاب خدا کتاب فقه یا کتاب عقاید نیست. خداوند نمی خواهد هستی را تبیین کند و نمی خواهد معاد بگوید بلکه می خواهد هدایت کند. اگر آیه اول یا آیه دوم هدایت نباشد خلل به کلام خداست؛ اما اگر آیه اول هدایت باشد و آیه دوم باز هدایت باشد ولی ربطی به هم نداشته باشند مشکلی وجود ندارد تمام قصه قرآن همین است که قرآن کتابی معمولی نیست هر کس این آیات را بخواند یا بشنود اقرار می کند که این کتاب کتابی معمولی نیست و آن را بشر ننوشته است.

یکی از اسرار این که قرآن نظم و ترتیب ندارد این است که کتاب بشر نیست. در قانون و شفای ابن سینا یا اسفار ملا صدرا یا بقیه کتاب ها نظم و ترتیب و اصول منطقی رعایت شده است؛ چون نویسنده آن ها یک نفر از ابنای بشر بوده است. شاید آن بشر جزو نوابغ هم باشد قطعاً ابن سینا و ملا صدرا جزو نوابغ هستند. آن ها نیز نظم و ترتیب را در کتاب خود رعایت کرده اند؛ اما قرآن نظم و ترتیب ندارد؛ چون بشر آن را ننوشته است و دست بشر در آن نیست اتفاقاً این موضوع یکی از صور اعجاز قرآن است چیزی را که آقای سروش بر قرآن عیب می گیرد، یعنی این که قرآن پریشانی دارد اتفاقاً بر خلاف بیان ایشان نه تنها عیب برای قرآن نیست از صور اعجاز قرآن هم هست.

سؤال: آیا قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع آوری شد؟

پاسخ: این مطلب، مطلب خلافی است اهل سنت قائل اند که قرآن در زمان عثمان جمع آوری شده است؛ ولی ما می گوئیم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شده است؛ آن هم با همین پریشانی که می بینید.

اشکال: این که علما جمع شده اند و برای پریشانی قرآن راه حل داده اند، دلیل بر این است که این پریشانی برای قرآن نقص است.

پاسخ: آیا این پریشانی (هُدًى لِلنَّاسِ) و غرض قرآن خللی وارد می کند؟ غرض قرآن و فقه و عقاید و تبیین جهان هستی و قیامت نیست بلکه غرض قرآن (هُدًى لِلنَّاسِ) است. اگر پریشانی که در قرآن هست به هدایت ضرر بزند، بله نقص است؛ اما اگر نه تنها ضرر نزند که در هدایت تأثیر بیشتری داشته باشد هیچ عیبی ندارد

سؤال: علت این که علما برای پریشانی قرآن کتاب نوشته اند چه بوده است؟

پاسخ: این کار نه این که عیبی داشته باشد بلکه برای فهم هر چه بیشتر قرآن بوده است. برای مثال آیاتی را درباره ملائکه و درباره خصوصیات ملائکه که دارای بال هایی هستند و به امر الهی فعالیت دارند و قدرت مخالفت ندارند جمع می کنند به تعبیری محتوایی درباره فرشتگان جمع آوری می کنند تا بهتر بتوان از آیات قرآن استفاده کرد.

سؤال: چرا این طور جواب نمی دهید که درباره جمع آوری قرآن اختلاف هست و وقتی اختلاف باشد، دیگر قابل ایراد نیست؛ چون «إذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال»؟

پاسخ: آن هایی که می گویند قرآن در زمان عثمان جمع آوری شده است در واقع می گویند سوره ها در آن زمان جمع آوری شده است. حال آیا درباره آیات هم این اختلاف وجود دارد؟ بعضی می گویند فقط سوره ها جمع آوری شده است و از سوره های بزرگ شروع کرده اند و سوره های کوچک را آخر و متوسط ها را وسط آورده اند. اگر گفتیم ترتیب و جمع آوری آیات هم در زمان عثمان بوده است می توان به عثمان ایراد گرفت و این پریشانی را به او نسبت داد؛ اما ما این دیدگاه را قبول نداریم. ما می گوئیم خود پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به جمع آوری آیات دادند هم چنین ترتیب سوره ها نیز به دستور خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. به عبارتی رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب را بست و تمام کرد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله کُتَبَ وحی بوده اند و حتی برخی از اهل سنت معاویه را نیز کاتب وحی می دانند. (1) ما می گوئیم تمام این کار، یعنی هم ترتیب سوره ها و هم ترتیب آیات به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و ایشان هم به دستور الهی آن را انجام داده است؛ هر چند مشهور این نظریه را قبول ندارند

3. شباهت برخی آیات قرآن به خواب

اشاره

جناب آقای دکتر سروش برای اثبات نظریه رؤیا های رسولانه به آیات سوره هایی از قرآن تمسک کرده و ادعا کرده است این سوره ها به خواب شبیه

ص: 242

1- البته این ادعا در نزد شیعه مردود است؛ چون معاویه هرگز کاتب وحی نبوده است. ر.ک: علامه حلی منهاج الكرامة في معرفة الإمامة، ص. 77 ایشان می فرماید: «و سموه كاتب الوحي و لم يكتب له كلمة واحدة من الوحي»

است سپس نمونه هایی را بیان کرده است نمونه اول سوره واقعه است ایشان در این باره چنین گفته است:

سوره واقعه منظره دیگری از قیامت را روایت می کند واقعه رخ داده و شکی به جای نگذاشته است مردم سه دسته شده اند: گروهی در پیش، گروهی در سمت راست و گروهی در سمت چپ. پیشروان خود مشتمل بر دو طایفه اند: اکثریتی از پیشینیان و اقلیتی از پسینیان، رو به روی هم تکیه زده بر تخت های زربفت نشسته اند، پسرکان گرد آن ها می گردند شرابی به آنان می دهند که سر گیجه و سر درد نمی آورد. دست راستی ها در باغ ها به سر می برند... این نظاره ها و مشاهده ها در کجا رخ داده است؟ در رؤیا. (1)

اولین نمونه ای که آقای دکتر سروش مثال می زند سوره واقعه است. در زمان قدیم مردم اعتقاد داشتند که اگر کسی مداومت داشته باشد بر قرائت این سوره، دیگر فقیر نمی شود؛ به خصوص بعد از نماز عشا که بزرگان در نافله عشا این سوره را می خواندند و بر آن مداومت داشتند به نظر دکتر سروش اگر به ابتدای این سوره دقت شود خیلی شبیه خواب است:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَیْسَ لَوْقَعِهَا کَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَکَانَتْ هَبَاءً مُّنبَثًّا وَ کُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَاصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ مَا اَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ وَ اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاُولَیْنِ وَ قَلِیْلٌ مِنَ الْاٰخِرِیْنَ عَلٰی سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ مُّتَّکِیْنٍ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِیْنَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِاَکْوَابٍ وَ اَبَارِیْقٍ وَ کَأْسٍ مِنْ مَّعِیْنٍ لَا یَصَدَّعُوْنَ عَنْهَا وَ لَا یُنزِفُوْنَ وَ فَاکِهَةٍ مِّمَّا یَتَّخِیْرُوْنَ وَ لَحْمٍ طَیْرٍ مِّمَّا یَسْتَهْوُونَ وَ حُورٍ عِیْنٍ کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ جَزَاءً بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ لَا یَسَّ مَعُوْنَ فِیْهَا لَعُوًّا وَ لَا تَأْتِیْمًا اِلَّا قِیْلًا سَلَامًا سَلَامًا وَ اَصْحَابُ الْیَمِیْنِ مَا اَصْحَابُ الْیَمِیْنِ فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَّنضُودٍ وَ ظِلٍّ مَّمْدُودٍ

ص: 243

وَ فَآكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَمْنُوعَةَ وَ فُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً (1) (به نام خداوند بخشنده مهربان هنگامی که واقعه عظیم [قیامت] واقع شود، هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند [این واقعه] گروهی را پایین می آورد و گروهی را بالا می برد در آن هنگام که زمین به شدت به لرزه در می آید و کوه ها در هم کوبیده می شود و به صورت غبار پراکنده در می آید و شما [در آن زمان] سه سه گروه خواهید بود [نخست] سعادت مندان و خجستگان [هستند]؛ چه سعادت‌مندان و خجستگانی! و [گروه دیگر] شقاوتمندان و شومان اند؛ چه شقاوتمندان و شومانی و [سومین گروه] پیشگامان پیشگام اند آن ها مقربان اند در باغ های پر نعمت بهشت [جای دارند] گروه زیادی [از آن ها] از امت های نخستین اند و اندکی از امت های آخرین [مقربان] بر تخت هایی که در صفوف مختلف در کنار هم چیده شده قرار دارند؛ در حالی که بر آن ها تکیه زده و رو به روی یک دیگرند نوجوانانی جاودان [در شکوه و طراوت] پیوسته بر گرد آنان می گردند با قدح ها و کوزه ها و جام هایی لبریز از شراب طهور؛ شرابی که نه از آن درد سر می گیرند و نه مست می شوند و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند و گوشت پرنده از هر گونه که مایل باشند. و همسرانی از حورالعین دارند؛ همچون مروارید [در صدف] پنهان. این ها پاداشی است مطابق اعمالی که انجام می دادند. در آن جا نه لغو و بیهوده ای می شنوند، نه سخنان گناه آلود تنها سخنی که می شنوند سلام است و اصحاب یمین و خجستگان؛ چه اصحاب یمین و خجستگانی! آن ها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند و در سایه درخت [خوش رنگ و پر برگ] طلح و سایه ای گسترده و در کنار آبشار ها و میوه های فراوان که هرگز پایان نمی گیرد و ممنوع نمی شود و همسرانی والا مقام که ما آنان را با آفرینشی ویژه آفریدیم)

اگر به مضامین این آیات دقت شود مانند این است که کسی روز قیامت را در خواب می بیند که عده ای به بهشت و عده ای به جهنم می روند گویی پیامبر صلی الله علیه و آله آن اتفاقات و حوادثی را که درباره قیامت در خواب دیده است توصیف و گزارش می کند به نظر دکتر سروش، در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله یک خواب را برای ما

ص: 244

نمونه دوم، آیات 68 به بعد سوره زمر است که توصیف قیامت و نفخ صور است: (1)

(وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جَاءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظَلْمُونَ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) (2) (و [در آستانه قیامت] در صور دمیده می شود و در پی آن، همه کسانی که در آسمان ها و زمین اند می میرند؛ مگر کسانی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار [حساب و جزا] هستند و زمین [در آن روز] به نور پروردگارش روشن می شود و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند و میان آن ها بحق داوری می شود و به آنان ستم نخواهد شد و به هر کس آن چه انجام داده است بی کم و کاست داده می شود و او نسبت به آن چه انجام می دادند از همه آگاه تر است. و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند هنگامی که به دوزخ می رسند در های آن گشوده می شود و نگهبانان دوزخ به آن ها می گویند: «آیا پیامبرانی از میان شما به سویتان نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و نسبت به ملاقات این روز شما را انذار کنند؟» می گویند: «آری،

ص: 245

1- عبدالکریم سروش، کلام محمد؛ رؤیای محمد، ص 91

2- سوره زمر آیات 68 تا 74

[پیامبران آمدند] ولی [ما مخالفت کردیم] و فرمان عذاب الهی بر کافران مسلّم شده است به آنان گفته می شود: «از در های جهنم وارد شوید جاودانه در آن بمانید چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران» و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند، گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند. هنگامی که به آن می رسند، در های بهشت گشوده می شود و نگهبانان به آنان می گویند «سلام بر شما گوارایتان باد! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید! آن ها می گویند «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و این سرزمین را میراث ما قرار داد که هر جای بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم و چه نیکوست پاداش عمل کنندگان!»

در سوره زمر آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله از توصیف قیامت بهشتیان و جهنمیان می گوید مانند یک خواب است در خواب می بیند که روز قیامت چه اتفاقاتی افتاده است و بهشتی ها را چگونه وارد بهشت می کنند و جهنمی ها را چگونه به جهنم می برند گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و این خواب خود را بیان و گزارش می کند

در باب کلمه «سیق» که درباره بهشتیان به کار رفته است، قبلاً صحبت کردیم و گفتیم بهشتیان را به سمت بهشت می کشند. بیان کردیم که عده ای حسینی هستند و وقتی روز قیامت می شود و امام حسین علیه السلام را پیدا می کنند دور ایشان حلقه می زنند و می گویند ما حسین را تازه پیدا کردیم و هر چه پیام از بهشت می آید توجه ندارند این «سیق» مال حسینی هاست؛ چون رفتن به جایی خوب به سیق و کشاندن احتیاج ندارد و چون عاشقان و شیفتگان امام حسین علیه السلام دیگر به بهشت توجه ندارند و توجه آن ها صرفاً معطوف به امام حسین علیه السلام است. (1)

نمونه سوم آیات سوره مائده است. آقای دکتر سروش در این باره چنین می گوید:

در صحنه های جاندار و جذاب بالا (که مرحوم سید قطب تصویر پردازی هنری دل انگیزی از آن ها کرده است) گویی گوینده ای به نام خدا پاک از صحنه غایب است و پیامبر خود حاضر و ناظر و گزارش گر و راوی آن هاست. یک جا

ص: 246

عیسی سخن می گویند و عیسی جواب می دهد و در جایی دیگر فرشتگان با بهشتیان و دوزخیان سخن می گویند و آنان جواب می دهند. در این جا خدا نمی گوید که من به عیسی چنین و چنان گفتم بلکه کس دیگری که همان محمد باشد روایت می کند که خدا به عیسی چنین گفت و چنان شنید؛ یعنی محمد مخاطب کلام خدا نیست بلکه ناظر و راوی صحنه گفت و گوی عیسی و خداست منظره روز رستاخیز از این هم جذاب تر و گویا تر است؛ گویی پیامبر در صحنه های پر حادثه ای افتاده و انبیا و شهدا و فرشتگان در پیش چشم او می روند و می آیند و کتاب و بهشت و دوزخ و گشوده شدن در های آن ها را و به تعبیر قرآن آن مشهد عظیم را نظاره و روایت می کند خصوصاً صیغه ماضی که در ساختار این روایت به کار می رود از رویدادی تحقق یافته و رؤیت شده حکایت می کند (1)

آیه 110 سوره مائده که جناب دکتر سروش آن را شاهد آورده اند چنین است:

(إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) ([به خاطر بیاور] هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت یاد کن نعمتم را که به تو و مادرت بخشیدم زمانی که تو را با روح القدس تأیید کردم که در گاهواره و نیز در حال میان سالی با مردم سخن می گفتمی و هنگامی را که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم و هنگامی را که به اذن من، از گِل چیزی به صورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را به اذن من شفا می دادی و هنگامی که مردگان را به

ص: 247

اذن من زنده می کردی و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو باز داشتیم در آن زمان که دلایل روشن برای آن ها آوردی ولی جمعی از کافران آن ها گفتند این ها جز سحر آشکار نیست)

گوی پیامبر صلی الله علیه و آله دارد گفت و گوی خدا و حضرت عیسی را در خواب می بیند و سپس این گفت و گور را که در خواب دیده است برای ما گزارش می کند: (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ)؛ وقتی خدا به عیسی بن مریم گفت: (تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهَدِ وَكَهْلًا)؛ در مهد و گهواره با مردم سخن گفت و مادرش را تطهیر کرد و گفت من بنده خدا هستم و صاحب کتاب هستم و... منظور از کلمه (كَهْلًا) نیز آن طور که در روایات (1) آمده است سن حضرت عیسی علیه السلام بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است (وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ) گویا پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب می بیند حضرت عیسی با گل پرند ای می سازد و در آن می دمد و پرند می شود و کور مادر زاد را شفا می دهد و.... گویا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت عیسی علیه السلام را در خواب می بیند

این موارد را قرآن کریم گزارش می کند الی ماشاء الله چنین نمونه هایی را در قرآن داریم و ذکر آن ها از باب مشت نمونه خروار است. این موارد به خوبی می رساند که این کلمات در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله الله واقع شده است.

نقد شاهد سوم

در جواب جناب دکتر سروش می گوئیم اگر این آیات را خواب تلقی کنید پس قائل قرآن چه کسی خواهد بود؟ می گوئید قائل قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله است پس قرآن کتاب خواب های پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله خواهد بود نه کتاب خدا و وحی الهی. در نتیجه قرآن رؤیا هایی خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دیده و برای مردم بیان کرده است. پس قرآن کتاب محمد است نه کتاب خدا و کتاب خواب و رؤیاست، نه کتاب بیداری وقتی قرآن کتاب خواب و رؤیا شد ممکن است و احتمال دارد که رؤیا و خواب کاذب شود و اگر رؤیایی کاذب شد دیگر اعتبار نخواهد داشت. البته ایشان می گوید ما این خواب ها و رؤیا ها را رؤیا های صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله می گیریم

ص: 248

1- ر.ک: هادی نجفی، أجود البیان فی تفسیر القرآن، ج 7، ذیل آیه شریفه 110 سوره مانده.

که کاذب نیستند و رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله به خطا نمی روند؛ چون آن کسی که خواب می بیند معصوم است و رؤیا های او هم معصوم است و به خطا نمی رود.

می گوییم به فرض بپذیریم این آیات رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، اما با این فرض، قائل قرآن پیامبر می شود نه خداوند، حال آیا این سخن را خود قرآن قبول دارد یا خیر؟ شما اگر به قرآن مراجعه کنید می بینید که قرآن بیان کرده است که این آیات قرآن وحیی است که جبرئیل از ناحیه خدا در اختیار پیامبر قرار داده است (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ) (1) (این قرآن گفتار رسول بزرگواری و گفته شاعری نیست؛ اما کمتر ایمان می آورید و نه گفته کاهنی؛ هر چند کمتر متذکر می شوید؛ بلکه کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده)

در این آیات آمده است قرآن قول رسول کریم است و منظور از رسول در این جا، جبرئیل و فرستاده و حی است شما وقتی به آیات قرآن توجه می کنید می بینید که پیامبر صلی الله علیه و آله مخاطب قرار گرفته است و جبرئیل متکلم است؛ لذا می گوید (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) (بی تردید این قرآن گفتار فرستاده ای بزرگوار است)؛ یعنی یک نفر واسطه به نام جبرئیل برای پیامبر از ناحیه خدا آن را آورده است و متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست اگر ما رؤیا های رسولانه را بپذیریم دیگر قرآن قول رسول کریم نخواهد بود بلکه قول خود پیامبر خواهد بود؛ زیرا خودش در خواب می بیند و از جانب خود بیان می کند و ارتباطی به جبرئیل ندارد وقتی خواب هایش را بیان می کند دیگر ارتباطی با خدا و جبرئیل ندارد؛ یعنی خدا و جبرئیل حذف می شوند و دخالتی در امر وحی ندارند.

آیه می گوید (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) خود قرآن می فرماید قرآن قول است؛ یعنی از طرف کسی به پیامبر گفته شده است فرموده است که خواب است قول یعنی سخن نیز فرموده است قول کسی است و پیامبر هیچ کاره است. پیامبر فقط ظرفی است برای دریافت کردن وحی قول از طرف فرستاده ای است کریم که از ناحیه خداوند آن را در اختیار پیامبر می گذارد

ص: 249

پس اولاً خود قرآن این مطلب را نفی می کند که قائل قرآن پیامبر باشد و ثانیاً اگر سبک قرآن را در کل و مجموعه قرآن نگاه کنیم، سبکی سه ضلعی و سه گانه به ما نشان می دهد: خدا و جبرئیل و پیامبر. خداوند، مرسل و فرستاننده است و جبرئیل که باید خطابات الهی را به پیامبر برساند و پیامبر که پیام های الهی را دریافت می کند و باید این پیام ها را در اختیار مردم قرار بدهد. پس ما در پروسه و پروژه و پدیده وحی سه شخصیت داریم. 1. فرستنده؛ 2. واسطه؛ 3. دریافت کننده. فرستنده خداست واسطه جبرئیل است و دریافت کننده پیامبر است.

شما اگر آیات قرآن را نگاه کنید این سه گانگی که در پروسه وحی سه شخصیت دخیل هستند را به وضوح می بینید، بلا تشبیه در امواج رادیویی و تلویزیونی هم این مطلب وجود دارد: فرستنده امواج و واسطه که همان امواج هستند و گیرنده امواج در پروسه وحی نیز جبرئیل نقش واسطه دارد و پیام را از خدا به پیامبر می رساند. شما اگر قرآن را مشاهده کنید این سه چهره و شخصیت در آن مشهود است؛ در حالی که اگر فرمایش دکتر سروش را بپذیرید قرآن مال خود پیامبر می شود و دیگر جبرئیل و خدا از این خدا از این پروسه حذف می شوند

نکته دیگر درباره سوره هایی است که دکتر سروش به آن ها اشاره کردند که یکی از آن ها سوره واقعه بود در سوره واقعه اگر نگاه کنیم ایشان می گوید آیات اول که در باب قیامت است خواب پیامبر است در جواب ایشان می گوئیم درباره دیگر آیات قرآن و از جمله آیه 49 همین سوره واقعه چه می گوئید؟ خداوند در این آیه می فرماید (قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَةٍ مَّعْلُومَةٍ ثُمَّ إِنكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكذِّبُونَ لَا كَلِمَٰةٍ مِّنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ) (1) (بگو: بی تردید همه پیشینیان و همه پسینیان برای وعده گاه روزی معین گرد آورده خواهند شد. آن گاه شما ای گمراهان انکار کننده، قطعاً از درختی که از زقوم است [و دارای مایعی جوشان و بسیار بد مزه و بد بوست] خواهید خورد.)

ص: 250

در این آیات کلمه «قُل» آمده است؛ یعنی کسی به پیامبر می گوید خدا با واسطه جبرئیل تو را مخاطب قرار می دهد اشکال ما به جناب آقای دکتر سروش این است که از کلمه «قُل» که در این آیه آمده است معلوم می شود خواب در این جا بی معناست و در عالم بیداری کسی دارد پیامبر را مخاطب قرار می دهد که بگو این مطلب در عالم بیداری است، نه در عالم خواب

البته جناب آقای دکتر سروش به این اشکال چنین پاسخ داده اند: «... قُل های قرآن هم قصه روشنی دارد این از فنون سخن گفتن است که گوینده گاه به خود خطاب می کند، در حالی که مخاطب او به واقع دیگران اند» (1) ایشان در مصاحبه با رسانه سلطنتی بی بی سی نیز بیان کرده است که آیه الله منتظری (2) قُل های قرآن را به من اشکال کرده اند که کسی در خواب نمی تواند به شما بگوید بگو؛ در حالی که کسی در عالم خواب می بیند که پدری خطاب به بچه اش بگوید برو به برادرت این چنین بگو بنابراین (قُل) دلالت بیداری نمی کند و می تواند در عالم خواب هم باشد.

در پاسخ آقای دکتر سروش می گوئیم آری، (قُل) می تواند در خواب هم باشد؛ اما وقتی شما می گوئید رؤیا های رسولانه یعنی این سخنان مال خود پیامبر است؛ در حالی که با این قُل هایی که در آیات قرآن آمده است معلوم می شود کسی پیامبر را خطاب قرار می دهد و قرآن مال خود پیامبر نیست. وقتی شما می گوئید پدر من به من چنین گفت این حرفی که شما از طرف پدرتان می زیند نقل قول از پدر است نه حرف شما بله در خواب به انسان مطالبی گفته می شود؛ اما کلام در این است شما قرآن را رؤیا های رسولانه می گیرید که این رؤیا های رسولانه دیگر انتصابی به ذات اقدس الهی ندارد و به جبرئیل هم کاری ندارد و این قرآن منتسب به پیغمبر می شود، بنابراین از قُل هایی که در آیات آمده است معلوم می شود این آیات مال خود پیغمبر نیست و این گونه نیست که پیامبر صحنه هایی را ببیند و آن ها را باز گوید بلکه کسی دیگر است که به پیامبر می گوید. بنابراین در

ص: 251

1- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 5.

2- حسینعلی منتظری، سفیر حق و صفیر، وحی ص 45

وحی شخصیت دیگری در میان است نه شخص خود پیامبر صلی الله علیه و آله

آیه الله منتظری قدس سره که به جناب دکتر سروش اشکال کرده است منظورشان این است و جواب جناب آقای دکتر سروش مغالطه ای بیش نیست در خواب هم می گویند بگو؛ اما آن مقال، مقال شماسست یا پدر شما؟ وقتی این جا خطاب به پیغمبر شود معلوم می شود قول خود پیامبر نیست، بلکه قول خداست. پس قرآن منتسب به خدا می شود نه رسول خدا

شاهدی دیگر که ایشان می آورند آیه 68 سوره زمر است. ما در جواب ایشان از آیات 64 و 65 همان سوره دلیل می آوریم.

خداوند در آیه 65 سوره زمر می فرماید (قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَ أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (بگو: ای نادانان آیا به من فرمان می دهید که غیر خدا را بپرستم؟ بی تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده اند وحی شده است که اگر مشرک شوی همه اعمالت تباه و بی اثر می شود و از زیان کاران خواهی بود)

اگر در این آیات دقت کنید چه کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید هم به تو گفتیم و هم به پیامبران قبل که اگر مشرک بشوید عملتان حبط می شود و شما از خاسرین خواهید بود؟ آیا این موارد را پیامبر خودش به خودش می گوید؟ مثل این که شما به خودتان بگویید فلانی حواست را جمع کن و با این همه تأکید یعنی با «لام» و «نون» تأکید به تو و به پیامبر قبل از تو وحی شده است که اگر مشرک بشوی، عمل تو حبط می شود و تو دچار خسارت می شوی، بلکه باید پرستی. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش این خطابات را به خودش دارد؟ جناب آقای دکتر سروش اگر به چهار آیه ای که قبل از آیه 68 آمده است توجه کرده بودید متوجه می شدید که این افسانه ای که بافته اید نا تمام است.

شاهد دیگری که جناب آقای دکتر سروش به آن تمسک کرده است سوره مائده است.

در پاسخ می گوئیم آقای دکتر، شما فرمودید گویی پیامبر در خواب می بیند که خداوند با حضرت عیسی علیه السلام صحبت می کند؛ در حالی که اگر به ده آیه قبل از آن یعنی آیه 100 سوره مائده دقت کنید می فرماید: (قُلْ لَا يَسْتَوِي

الْحَيِّثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَيِّثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (بگو: ناپاک و پاک [مانند کافر و مؤمن معصیت و طاعت حرام و حلال، و معیوب و سالم] یکسان نیستند؛ هر چند فراوانی ناپاک ها تو را به شگفت آورد. پس ای صاحبان خرد از خدا پروا کنید تا رستگار شوید) حال، آیا همه موارد فوق را رسول خدا صلی الله علیه و آله خودشان به خودشان می گویند؟ یعنی آیا ایشان خودشان به خودشان می گویند تقوای الهی داشته باش و....؟

در آیه بعد نیز چنین آمده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (1) (ای اهل ایمان، از احکام و معارفی [که شریعت اسلام از بیان آن ها خود داری می کند و خدا هم به سبب آسان گرفتن بر بندگان نهی و امری درباره آن ها ندارد] بپرسید که اگر برای شما آشکار شود غمگینتان کند. و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود از آن ها بپرسید برای شما روشن می شود خدا از [این که شما را به] آن احکام و معارف [که باعث غم و اندوه شماست مکلف کند] گذشت کرد. و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است)

با دقت در این دو آیه، می توانیم نتیجه بگیریم که سخن دکتر سروش نمی تواند تمام باشد ما از همان سوره هایی که ایشان مثال زدند و شاهد آوردند، آیاتی را دلیل آوردیم که نشان می دهد این آیات وحیی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر واسطه در ابلاغ بوده است مضافاً این که قرآن می فرماید: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) (2) و سه گانگی در پروسه وحی، یعنی خدا و جبرئیل و رسول خدا، در این آیات مشهود است.

اشکال: خود ایشان که قبول دارند آیات قرآن رؤیای صادق پیامبر صلی الله علیه و آله است.

پاسخ: مشکل در این است که ایشان انتصاب به خدا را نفی می کند. یکی از نقد های ما بر ایشان همین بود بر فرض که ما با جناب دکتر همراه شویم و

ص: 253

1- سوره مائده آیه 101

2- سوره حاقه آیه 40؛ سوره تکویر، آیه 19

بگویم رؤیاست و رؤیای صادقه است اما باز خدا به پیامبر نشان داده و به او امر کرده است که آن آیات را بگوید؛ در حالی که آقای دکتر سروش می گوید خیر خود پیامبر دارد می بیند و این آیات به خدا انتساب ندارد و کتاب الله نیست بلکه کتاب پیامبر است. به عبارتی نه خداوند به پیامبر گفته است بین و نه گفته است بگو؛ بلکه پیامبر خودش می بیند و می شنود و می گوید تمام مطلب ایشان این است که ارتباط کتاب را با خدا قطع کند.

شواهد دکتر سروش از امور غیبی بر نظریه رؤیا های رسولانه

جناب دکتر سروش شواهدی دیگر نیز اقامه کرده است بر این که قرآن رؤیا های شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است. ایشان در این باره چنین می گوید:

محمد راوی است؛ یعنی مخاطب و مخبر نیست. چنان نیست که مخاطب آوایی قرار گرفته باشد و در گوش باطش سخنانی را خوانده باشند فرمان به ابلاغ آن داده باشند؛ بل محمد روایت گر تجارب و ناظر مناظری است که خود دیده است فرقی است عظیم میان ناظر راوی و مخاطب خیر. به او نگفته اند برو به مردم بگو خدا یکی است؛ بل او خدا را به صفت وحدت خود دیده و شهود کرده و روایتش از این مشاهده را با ما به زبان خود باز می گویند... به او خبر نداده اند که همه چیز تسبیح خدا می کند؛ بلکه او خود شاهد و شنونده تسبیح آن ها بوده است و قس علی هذا مناظر واقعی که این رسول صادق روایت می کند بسیار گوناگون است از زندگی پیامبران گرفته تا نزول فرشتگان در شب قدر از سیلی زدن فرشتگان بر ستمگران در هنگام مرگ تا حدیث هول قیامت، از نشستن خدا بر تخت تا فرو شدن خورشید در گِل از سجده فرشتگان به آدم تا مجادله ابراهیم با خدا از قصه اصحاب کهف تا ماجرای اسراء و معراج محمد به این نمونه ها بنگرید (1)

وقتی قرآن می گوید تخت خدا بر آب است حکایت از رؤیای محمد

ص: 254

می‌کند که تخت خدا را حقیقتاً بر آب دیده است. نه تخت کنایه از چیزی دیگر است و نه آب و آن آیه هم خبری نیست که به وی داده اند تا با ما در میان بگذارد و ما با ملاحظه قرائن لفظی و لُبی رازش را بگشاییم هم چنین است وقتی محمد از گرفتن خورشید و ستارگان قرآن شنیدن جنیان سجده فرشتگان بر آدم بال‌های دو گانه و سه گانه و چهار گانه آنان شهاب‌های ثاقب و طرد دیوان نوزده نفر بودن آتشبانان نشستن خدا بر تخت و آمدنش در صفوفی از ملائکه پر شدن آسمان و زمین از نور خداوند نزول ملائکه در شب قدر و باغ‌های پر از موز و انار و انگور در قیامت و... سخن می‌گوید این‌ها عین رؤیاها و مکاشفات اوست روایت گرش خود اوست و روایتش هم بر سبیل مجاز و نماد نیست اما فهمش البته محتاج خواب‌گزاری است (1)

شواهد ایشان از این قرار است:

1. صدای خدا

نخستین شاهدهی که آقای دکتر سروش در این بخش بیان می‌کند، ماجرای شنیدن صدای خدا توسط حضرت موسی علیه السلام است ایشان در این باره می‌گوید:

او از قصه موسی و مواجهه اش با امر قدسی و خطاب شیرین و سهمگین الهی، نه فقط خبر یافت بلکه خود آن رازی است. او هم (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) را از بوته آتش شنید و شریک الاذواق موسی شد. (2)

قرآن پدیده‌ای را ذکر می‌کند که حضرت موسی علیه السلام صدای خدا را از درختی شنید در سوره قصص درباره خطاب خداوند به موسی علیه السلام چنین است: (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ

ص: 255

1- همان، ص 97 تا 98

2- همان، ص 115

يَمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (1) (چون نزد آن آمد، از جانب راست آن وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا رسید که ای موسی یقیناً منم پروردگار جهانیان)

در این آیه آمده است که حضرت موسی علیه السلام آن صدا را از درخت شنید؛ ولی درخت که نمی تواند خدا باشد تا موسی از آن درخت صدای خدا را شنیده باشد آقای دکتر سروش می گوید همین نسبت دادن که کسی صدای خدا را از درخت بشنود و صوت از درخت مسموع شود خیلی شبیه به خواب است. شما در عالم خواب است که می بینید غیر انسان ها یعنی حیوانات و اشجار، حرف می زنند.

2. عرش و کرسی

دیگر شاهد آقای دکتر سروش عرش و کرسی است. ایشان در این باره چنین می گوید:

وقتی قرآن می گوید تخت خدا بر آب است حکایت از رؤیای محمد می کند که تخت خدا را حقیقتاً بر آب دیده است نه تخت کنایه از چیزی دیگر است و نه آب و آن آیه هم خبری نیست که به وی داده اند تا با ما در میان بگذارد و ما با ملاحظه قرائن لفظی و لبی رازش را بگشاییم (2)

آیاتی در قرآن هست که برای خدا عرش و کرسی قائل شده است؛ مانند آیه (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (3) ظاهر این آیات که برای خداوند عرش و کرسی قائل شده است دلالت دارد که خداوند دارای جسم است و روی تخت می نشیند و نشستن روی تخت مرسوم پادشاهان است؛ حال آن که خدا که پادشاهی کردن و روی تخت نشستن ندارد. بنابراین برای حل این مشکل می گوییم بر تخت نشستن خدا شبیه به رؤیاست

ص: 256

1- سوره قصص، آیه 30

2- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 97

3- سوره طه، آیه 5

در جایی دیگر آمده است: (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) (1) بودن تخت بر روی آب معنا ندارد پس معنای آن چیست؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را در عالم رؤیا بر روی صندلی و کرسی ببیند و صندلی بر روی آب باشد اشکالی ندارد تمام آن چه در آیات متشابه قرآن می بینید و با آن روبه رو می شوید با نظریه رؤیا های رسولانه حل می شود

3. جبرئیل

جبرئیل و ظاهر شدن آن با شکل های مختلف دیگر شاهد آقای دکتر سروش است

جبرئیل همان عقل محمد بود که در رؤیای قدسی بر خود او چون فرشته ظاهر شد و به او همان را داد که او خود از پیش داشت غفلت از زبان رؤیا و مغالطه خواب گزارانه جمعی را بر آن داشته است تا روح الامین را تعبیر ناکرده واسطه ای بپندارند که قرآن را بر قلب محمد می رساند. (2)

جبرئیلی که در قرآن و روایات آمده است دارای اشکال مختلفی است که بیشتر به رؤیا شباهت دارد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان مبعوث شدنش وقتی می خواهد از خصوصیات جبرئیل بگوید می فرماید وقتی از غار حرا بیرون آمدم جبرئیل را دیدم که وقتی بال های خود را باز کرد شرق و غرب دنیا را فرا گرفته بود جبرئیل هم چنین در صورت دحیه کلبی یا صور دیگر نیز برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر می شد

شاهد سومی که جناب آقای دکتر سروش می آورد تغییر حالات جبرئیل است جبرئیل یک شخصیت بیشتر ندارد این که جبرئیل به اشکال مختلف ظهور و بروز می کند در خواب اتفاق می افتد نه در بیداری این که یک شخص می تواند به اشکال مختلف دیده شود فقط در خواب و رؤیا ممکن است شما در خواب می توانید پدرتان را پیر یا جوان و بیمار یا سالم ببینید دیدن این قبیل حالات

ص: 257

1- سوره هود آیه 7

2- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 119

4. فرشتگان و ابلیس

یکی از مباحثی که در قرآن بسیار تکرار شده قضیه فرشتگان و جن است آیاتی که درباره فرشتگان آمده است از دیگر شواهد دکتر سروش برای نظریه رؤیا های رسولانه است (وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) (1) (و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است)

قرآن می گوید فرشتگان دارای بال هایی دو گانه و سه گانه و چهار گانه اند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (2) (همه ستایش ها ویژه خداست که آفریننده آسمان ها و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال هایی دو گانه و سه گانه و چهار چهار گانه اند رسولانی [برای انجام دادن فرمان های تکوینی و تشریحی اش] قرار داده است. هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید. یقیناً خدا بر هر کاری تواناست ما هر چه پرنده دیده ایم دو بال دارند؛ اما آیا با سه بال می توان پرواز کرد؟

قصه ابلیس نیز شاهدهی دیگر در تعابیر دکتر سروش برای نظریه خودشان است در آیات و روایات دارد که ابلیس قبل از خلقت آدم وجود داشت و بعد از خلقت آدم همراه حضرت آدم وارد بهشت شد و ایشان را وسوسه کرد و سپس همراه حضرت آدم علیه السلام به زمین آمد این که ابلیس می تواند به اشکال مختلف در بیاید و صور مختلف به خود بگیرد و این که ابلیس زاد و ولد می کند و نسل پیدا می کند و تبدیل می شود به ابالسه و هم چنین برای خود جنودی دارد که به جنود ابلیس معروف است در پرتو نظریه رؤیا های رسولانه حل می شود: در آیات آغازین سوره بقره فی المثل سخن از گفت و گوی خدا با ملائکه در فجر خلقت می رود... سپس قصه سجده ملائک بر آدم... و سر پیچی شیطان

ص: 258

1- سوره صافات آیه 164

2- سوره فاطر، آیه 1.

پیش می آید... حق این است که زمان این اسطوره را هم چون خود این اسطوره رؤیایی بدانیم. (1)

داستان آدم که بسیاری از معاصرین بر اسطوره ای یا تمثیلی بودنش اتفاق کرده اند و آن را واقعه ای تاریخی نمی دانند... اصلاً معنای اسطوره همین قصه های آکنده از بصیرت های شبه رؤیاست (2)

مطالبی که درباره فرشته و ابلیس آمده است که با اشکال و صور گوناگونی وجود دارند این مطلب را قوت می بخشد که این قضایا در رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است. پیامبر صلی الله علیه و آله گویا در خواب این قضایا را دیده است. آن حضرت هر وقت فرشته ای را در رؤیا دیده، به شکلی خاص بوده است گاهی با سه بال و گاهی با چهار بال این موارد را حضرت در خواب دیده است؛ چون در خواب است که یک موجود قابلیت تغییر دارد.

هم چنین درباره ابلیس و اشکال مختلف ابلیس و داستان هایی که درباره ابلیس نقل می کنند، از سجده نکردن و رانده شدن و مهلت خواستن و... به طور کلی، قصه ابلیس را اگر از اول تا آخر مرور کنید یعنی از خلقت او تا آن جا که خدا به او مهلت داده است (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) (3) (تا روز [آن] وقت معین) که می گویند وقت معین زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است این مجموعه، به خواب و رؤیا شبیه تر است و اگر جلوتر برویم خیال و افسانه است. این قضایای ابلیس را از اول تا آخر اگر مرور کنید متوجه می شوید که همگی به رؤیا شباهت دارد؛ نه رؤیای یک شب، بلکه رؤیایی که پیامبر صلی الله علیه و آله طی بیست و سه سال نبوت خود دیده است.

آقای دکتر سروش می گوید العیاذ بالله همه این ها را پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دیده و سپس این داستان ها را بافته و به اسم قرآن در اختیار ما قرار داده است.

ص: 259

1- عبدالکریم سروش کلام محمد رؤیای محمد ص 154

2- همان، ص 217

3- سوره حجر، آیه 38

5. طرد شیاطین

قرآن از شیاطینی نام می برد که این شیاطین با شهاب ها و سنگ های آتشی از جانب پروردگار دور می شوند: (وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَرَازِبَاتٍ لِّلنَّاطِرِينَ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ) (1) (به راستی که ما در آسمان برج هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان [به شکل صورت های فلکی] آراستیم و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم؛ مگر آن که دزدانه [خبر های عالم بالا را] بشنود که شهابی روشن او را دنبال می کند)

آقای دکتر سروش در این باره می گوید :

اگر روزی دست و پا می زدند که اصابت شهاب به شیاطین را چگونه معنا کنند اکنون می دانند که این خوابی است که پیامبر دیده و در جهان خارج هیچ شهاب سنگی هیچ دیوی را از پای در نیاورده است (2)

سؤال این است که این شیاطینی که لطیف هستند و جسم در آن ها اثر ندارد و حتی می توانند از دیوار عبور کنند چگونه با شهاب هایی که جسم آسمانی هستند و در اثر حرکت آتش می گیرند طرد می شوند شیاطین که جسمشان لطیف است و برخورد و اثری ندارند چگونه خداوند می فرماید آن ها را با شهاب طرد کردیم؟ طرد شیاطین چگونه به وسیله شهاب امکان پذیر است؟ این فقط در خواب و رؤیا امکان دارد.

6. تسبیح کردن همه موجودات

دکتر سروش درباره تسبیح موجودات می گوید:

به او خبر نداده اند که همه چیز تسبیح خدا می کند، بلکه او خود شاهد شنونده تسبیح آن ها بوده است.

قرآن در این باره می فرماید: (تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ

ص: 260

1- سوره حجر، آیات 16 تا 18

2- عبدالکریم سروش کلام محمد، رؤیای محمد ص 236

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمِّهِ، وَلَكِنْ لَا تَقْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (1) (آسمان های هفت گانه و زمین و هر کس که در آن هاست او را تسبیح می گویند و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می گوید ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.)

همه موجودات خداوند را تسبیح می کنند اما شما متوجه نمی شوید: (وَلَكِنْ لَا تَقْقَهُونَ) چگونه ممکن است همه موجودات خداوند را تسبیح بگویند همه آن ها از در و دیوار و جمادات و نباتات و جانداران بتوانند خداوند تبارک و تعالی را تسبیح کنند؟ ظاهراً چنین چیزی امکان پذیر نیست؛ ولی در عالم خواب و رؤیا امکان پذیر خواهد بود در عالم رؤیا امکان دارد موجودات بتوانند صحبت کنند؛ اما در عالم بیداری امکان ندارد این آیات شباهت زیادی به رؤیا دارد.

7. معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

دکتر سروش، معراج پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز در زمره شواهد خویش آورده و درباره آن چنین گفته است:

جزئیات متفاوت و متعارض سفر محمد صلی الله علیه و آله به بیت المقدس و سپس به ارض ملکوت در احادیث شیعه و سنی چندان انبوه و فربه است و با افسانه ها و مجعولات چنان آغشته و سرشته است که مشکل می توان از این جنگل تاریک راهی به نور حقیقت جست (2)

در قرآن کریم سوره ای است به نام سوره اسراء که معراج پیامبر صلی الله علیه و آله را مطرح کرده است (سَبَّحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (3) (منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد صلی الله علیه و آله] را از مسجد الحرام به

ص: 261

1- سوره اسراء، آیه 44

2- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 197.

3- سوره اسراء، آیه 1.

مسجد اقصی که پیرامونش را برکت دادیم سیر [و حرکت] داد تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم یقیناً او شنوا و داناست.

معراج پیامبر صلی الله علیه و آله که همه مسلمانان بر آن اتفاق دارند در قرآن کریم آمده است معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی و سپس از مسجد الاقصی به سمت آسمان بوده است تا پیامبر صلی الله علیه و آله ملک و ملکوت و بهشت و دوزخ را ببیند تمام این ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دادند پیامبر صلی الله علیه و آله سپس تمام این مسیر را باز می گردد تا به مسجد الحرام و به خانه اش برسد این همه اتفاقات دیدن ملک و ملکوت و سیر از مسجد الحرام به مسجد الاقصی بیشتر به خواب می ماند؛ و گرنه اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد در حال بیداری از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برود، ساعت ها باید این مسیر طولانی را طی کند این سرعت سیر فقط در خواب ممکن است ما منکر وقوع این جریان نیستیم؛ اما این ماجرا در رؤیا و خواب اتفاق افتاده است. این که پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد در چند لحظه دور دنیا را بگردد و از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی را و هم چنین ملک و ملکوت را بخواهند به او نشان بدهند، در خواب و رؤیا امکان دارد.

8. زمان وقوع قیامت

یکی دیگر از شواهد دکتر سروش زمان وقوع قیامت است. ایشان در این باره چنین می گوید:

روز رستاخیز با حوادثی چون کسوف خورشید و پراکندگی ستارگان و رها شدن شتران و حشر وحوش و آتش گرفتن دریا ها همراه خواهد بود... نشستن چنین مفاهیم و تصاویری در متن مقدس، همه بر رؤیایی بودن روایت آن گواهی آشکار می کند. (1)

در قرآن کریم زمانی برای وقوع قیامت مشخص نشده است؛ اما قرآن همواره می فرماید قیامت آن قدر که فکر می کنید دور نیست: (

يَسْتَلْكَ النَّاسُ عَنِ

ص: 262

1- عبدالکریم سروش کلام محمد رؤیای محمد ص 134 تا 135.

السَّاعَةَ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (1) (مردم درباره [وقت] قیامت از تو می پرسند بگو دانش و آگاهی آن فقط نزد خداست. و توجه می دانی، شاید قیامت نزدیک باشد) (اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ) (2) (خداست که به حق و راستی کتاب و میزان [سنجش حق از باطل] را نازل کرد و توجه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد)، (هل يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (3) (آیا جز این انتظاری دارند که ناگاه قیامت در رسد؛ در حالی که نمی فهمند؟) (كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا) (4) (گویی آنان روزی که قیامت را می بینند، چنین می پندارند که در برزخ جز شامگاهی یا صبح گاه آن درنگ نکرده اند).

وقتی قیامت می رسد، مردمان گذشته قبل از قیامت خود را فقط یک عشیّه حساب می کنند؛ یعنی به اندازه یک شب یا به اندازه یک روز این که زمان دقیقی برای قیامت بیان نشده است و آن را نزدیک حساب می کنند هم زمان و هم وقایعی که قرآن از قیامت حکایت می کند تمام این ها شاهد بر این است که قرآن کریم جز رؤیا چیز دیگری نیست

تا این جا آقای دکتر سروش هشت شاهد از امور غیبی یا امور نا پیدا که در قرآن ذکر شده است برای استدلال بر رؤیا بودن قرآن کریم بیان کردند. آن چه گفتیم توضیح بیانات ایشان در این باره بود اینک اشکالات استدلال ایشان را بیان خواهیم کرد.

نقدها و اشکالات شواهد امور غیبی

درباره شاهد اول که ایشان در خصوص صدای خدا مطرح کردند و اشکال کردند که خدا چگونه از طریق درخت با حضرت موسی علیه السلام صحبت کرد می گوئیم چه مانعی دارد که خداوند از این طریق با یکی از بندگانش تکلم کند

ص: 263

1- سوره احزاب، آیه 63

2- سوره شوری، آیه 17 .

3- سوره زخرف آیه 66 .

4- سوره نازعات آیه 46

کسی نگفته است آیه می خواهد بگوید که خداوند العیاذ بالله درخت است، بلکه می خواهد بگوید صوت الهی از آن درخت شنیده شده است؛ چون فضایی نیاز است تا صوت در آن ایجاد شود و خداوند صوت را از طریق درخت ایجاد کرد؛ به گونه ای که از سمت آن درخت این صدا شنیده شود این مطلب چه اشکالی دارد؟ در تاریخ از معجزاتی صحبت می شود که موجوداتی به تکلم درآمده اند؛ از حیوانات گرفته تا اشجار و حتی جمادات معجزاتی مثل سنگ ریزه هایی که در کف دست پیامبر صلی الله علیه و آله به سخن آمده اند و به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داده. اند آن چه درباره این معجزات می گوئید درباره این درخت هم بگوئید در واقع این جا نوعی ایجاد صوت صورت پذیرفته است چه لزومی دارد که شما بگوئید این قضیه خواب و رؤیاست؟ مگر اشیاء نمی توانند صوت داشته باشند؟

در برخی از مطالعات علمی ثابت شده است که حیوانات بیان و سخن دارند و با هم حرف می زنند حتی بعضی از گیاهان نیز همین گونه اند؛ لکن لازم نیست من و شما سخن گفتن آن ها را بشنویم فرکانس بیان آن ها می تواند با فرکانس بیان من و شما تفاوت داشته باشد درست است که ما این اصوات را نمی شنویم؛ اما خودشان متوجه می شوند و صحبت می کنند.

درختی که خدا از طریق آن با حضرت موسی علیه السلام سخن گفته است، به نحو ایجاد صوت بوده است و این سخن گفتن درخت به خودی خود نبوده است، بلکه در درخت ایجاد صوت شده است و حضرت موسی علیه السلام آن صوت را شنیده است. بر اساس آیه قرآن، آن صوت به حضرت موسی علیه السلام چنین گفت: (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (1) (به یقین این منم پروردگار تو. پس کفش خود از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی) آیا این کلمات دال بر این است که این مطالب رؤیا باشد؟

هم چنین آیاتی که در باب عرش الهی است و عرش را کرسی و تخت معنا می کنند و خداوند را پادشاهی که بر تخت سلطنت جلوس کرده است تصور می کنند، در این گونه آیات که جزو آیات متشابه است کاملاً واضح است که این

ص: 264

جملات و کلمات بر معنای ظاهری آن حمل نمی شود وقتی گفته می شود (الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا) (1) (همان که آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست در شش روز آفرید. آن گاه بر تخت فرمان روایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط شد. او رحمان است پس [ای انسان، درباره خدا و کیفیت آفرینش جهان هستی] از خبیر آگاهی بپرس) این آیات جزو متشابهات قرآن است و متشابهات باید به محکمت ارجاع داده شود.

ما می دانیم که خداوند تبارک و تعالی جسم نیست و جلوس ندارد پس عرش به معنای این تختی که ما تصور می کنیم نیست وقتی آن نشد بر معنای ظاهری حمل نمی شود بنابراین، معنای کنایی مراد است نه معنای ظاهری که تختی باشد و کرسی و خدا روی آن جلوس داشته باشد معنای آن این است که بعد از خلقت عالم هستی توسط خداوند کنترل عالم هستی تماماً در دست قدرت اوست کلمه «ید» کنایه از قدرت است وقتی گفته می شود فلانی در این کار یدی و دستی دارد، یعنی بر انجام این کار قادر است بنابراین آیات عرش و جلوس خداوند تعبیری کنایی است از قدرت و فرمانروایی خداوند در تدبیر و اداره امور عالم هستی

بدین ترتیب معنای آیاتی مانند آیه زیر روشن می شود: (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (2) (و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید؛ در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [که زیر بنای حیات است] قرار داشت تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویید [ای مردم] شما یقیناً پس از مرگ برانگیخته می شوید بی تردید کافران می گویند این سخنان جز جادویی آشکار

ص: 265

1- سوره فرقان آیه 59

2- سوره هود آیه .

عبارت (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) جزو تشابهات قرآن است. برای این که بتوانیم این تعبیرات را معنا کنیم باید آن ها را به محکمت ارجاع دهیم و از کسانی که عالم به قرآن هستند کمک بخواهیم تا آیات را برای ما معنا کنند. پس کلماتی از قبیل عرش و کرسی دلیل نمی شود که این آیات در عالم رؤیا بوده است و دلیل بر رؤیا بودن قرآن نیست

شاهد دیگری که جناب دکتر سروش مطرح می کنند بحث جبرئیل و اوصاف و اشکال مختلف اوست آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جبرئیل می گوید در عالم بیداری است بسیاری از مطالبی که درباره جبرئیل آمده است در قرآن نیامده است، بلکه در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. این که آن حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید برادرم جبرئیل را به شکل دحیه کلبی (یکی از صحابه) دیدم اتفاقاً در بیداری است داستان پایین آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله از غار حرا بعد از مبعوث شدن ایشان که دیدند جبرئیل بال هایش را باز کرد و شرق و غرب عالم را فرا گرفت، این ها در عالم خواب نبوده است بلکه در بیداری بوده است جبرئیل یکی از فرشتگان عالی رتبه الهی است و فرشتگان الهی می توانند به اشکال مختلف بروز و ظهور کنند که در بحث بعدی که درباره فرشتگان و ابلیس است آن را بیان می کنیم بنابراین داستان جبرئیل که به اشکال مختلف ظاهر می شود دال بر رؤیا بودن قرآن نیست.

درباره فرشتگان و ابلیس نیز می گوئیم فرشتگان موجوداتی هستند به مراتب از ابلیس لطیف تر و ظریفتر ابلیس از جنیان است و جن با انسان شباهت ها و تفاوت هایی دارد شباهت های انسان ها با جنیان در این است که هر دو صاحب اختیار و اراده هستند و می توانند بعضی از کار ها را انجام دهند و بعضی از کارها را ترک کنند نیز می توانند مؤمن یا کافر باشند و صالح یا طالح باشند هر دو زاد و ولد و نکاح و مرگ دارند تفاوت های انسان ها با جنیان نیز این است که جسم انسان به اصطلاح فلاسفه جسم کثیف است و جسم کثیف قادر به عبور از در و دیوار نیست و از همین رو کالبد انسان ها نمی تواند از این اشیاء عبور کند و نمی تواند پشت دیوار را ببیند؛ اما جنیان این محدودیت ها را ندارند؛ چون جسم آن ها لطیف تر از جنس ماست و می توانند پشت دیوار را ببینند و از آن عبور کنند

فرشتگان هم با جنیان و انسان ها تفاوت هایی دارند فرشتگان اختیار ندارند؛

بر خلاف انسان ها و جنیان فرشتگان مأمور به کار می شوند و قدرت تخطی ندارند. فرشته تکلیف ندارد؛ اما انسان و جن مکلف هستند فرشته مذکر و مؤنث نیست و تولید نسل ندارد هم چنین فرشتگان با مراتب مختلفشان اصلاً جسم نیستند؛ هر چند با وجود جسم نبودنشان می توانند به اشکال مختلف در بیایند جنیان هم می توانند به اشکال مختلف در بیایند این موضوع خیلی عجیب نیست برای تقریب به ذهن و مثال اگر مقداری گاز را تصور کنید و در ظرفی قرار دهید شکل آن ظرف را به خود می گیرد مایع نیز همین طور است و شکل ظرف را به خود می گیرد فرشتگان اصلاً تجسم ندارند؛ اما می توانند به اشکال مختلف برای ما ظهور و بروز پیدا کنند؛ یعنی می توانند هم به شکل انسان ها در بیایند و هم مانند آن فرشته ای که بال هایش شرق و غرب عالم را فرا گرفت، نمود یابند.

در نقل هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است اشکال مختلفی برای جبرئیل نقل شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله خودشان می گویند جبرئیل می تواند به شکل های مختلف تجسم پیدا کند، حال چرا تجسم پیدا می کند؟ چون می خواهد دیده شود. مادامی که تجسم پیدا نکند، دیده نمی شود.

بنابراین نه داستان جبرئیل و نه داستان فرشتگان و ابلیس که آقای دکتر سروش شاهد بر رؤیا بودن قرآن گرفتند هیچ کدام نمی تواند دال بر رؤیا بودن قرآن باشد.

درباره آیه دفع شیاطین با شهاب که ایشان اشکال کرده اند شیاطین و جنیان جسم لطیف هستند و شهاب نمی تواند در شهاب نمی تواند در آن ها اثر کند و چگونه طرد می شوند نیز می گوئیم سنگ آسمانی با موجودی که جسم لطیف است برخورد ندارد و از آن عبور می کند؛ ولی این را که چگونه این شیاطین از این شهاب ها می ترسند و فرار می کنند ما نمی دانیم شاید آن شهاب به سبب سرعتش آتش می گیرد و ذوب می شود. شاید به علت سرعت و آتش باشد که شیاطین از شهاب ها می ترسند به هر حال این موارد نمی تواند دلیل بر رؤیا بودن قرآن باشد.

دلیل دیگر آقای دکتر سروش تسبیح موجودات است. ایشان اشکال کند که چگونه همه موجودات خدا را تسبیح می کنند و همین را دال بر رؤیا بودن قرآن می پندارند در جواب می گوئیم خود قرآن می فرماید همه موجودات خداوند را تسبیح می کنند؛ اما ما انسان ها متوجه تسبیح آنان نمی شویم

در خصوص حیوانات و گیاهان ثابت شده است که آن‌ها سخن می‌گویند. ثابت شده است که مثلاً نهنگ‌های دریایی با هم صحبت می‌کنند الان دیده می‌شود که چند نهنگ به خشکی می‌زنند و خودکشی می‌کنند این‌ها بی‌دلیل نیست با دستگاه‌های مختلف ثابت شده است که این موجودات با فرکانس‌هایی با هم ارتباط دارند بعضی حیوانات با بعضی دیگر یا حداقل با هم نوع خودشان در ارتباط هستند اگر بنا باشد این صوت و حرف و فرکانس وجود داشته باشد چرا نمی‌توانیم بگوییم که موجودات می‌توانند تسبیح بکنند و بگویند «سُبْحٌ قَدُوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»؟ (1) بنابراین لازم نیست این‌ها خواب و رؤیا باشد.

در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش می‌دهد که خداوند می‌فرماید: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (2) (و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید) این آیه، نه شنیدن پیامبر صلی الله علیه و آله را اثبات می‌کند و نه آن را نفی می‌کند آن چه آیه می‌گوید این است که موجودات تسبیح می‌گویند. حال درباره این که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنود آیه ساکت است. آن چه آیه اثبات می‌کند، تسبیح کردن موجودات است آقای دکتر سروش می‌گوید این تسبیح جز در عالم خواب و رؤیا برای موجودات ممکن نیست ما این شاهد را قبول نداریم

شاهد دیگری که آقای دکتر سروش بر رؤیا بودن قرآن می‌آورد معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است. این سخن را کسی نگفته که معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب بوده است بلکه اختلاف در این است که آیا این معراج روحانی بوده است یا جسمانی رؤیا بودن این معراج را کسی قائل نیست سخن دکتر سروش این است که انسان‌ها در خواب می‌توانند همه جا بروند پس همه صاحب معراج هستند؛ حال این که این مطلب صحیح نیست؛ چون قرآن معراج را از این باب به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد که یکی از معجزات آن حضرت است و دیگران قادر به این کار نیستند

در بیت المقدس صخره ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن صخره به معراج رفته

ص: 268

1- شیخ صدوق کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 482

2- سوره اسراء آیه 44

است. بر روی آن صخره گنبدی ساخته اند به نام قبة الصخرة مسلمانان بر این اعتقادند که پیامبر صلی الله علیه و آله را از روی این سنگ به معراج رفته اند؛ لذا مکانی مقدس برای مسلمانان است پیامبر صلی الله علیه و آله از آن مکان سیر ملک و ملکوت را شروع کردند و دیدند و بازگشتند در آن روایتی که درباره معراج است آمده است که تنگ آبی روی زمین واژگون شد و در حال ریختن بود قبل از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برود این آب شروع به ریختن کرد و وقتی آن حضرت به معراج رفت و برگشت هنوز آب های آن تنگ تمام نشده بود در واقع در آن عالمی که پیامبر صلی الله علیه و آله سیر کردند زمان به معنای مصطلح ما مطرح نبوده است رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت عادی باید کیلومتر ها حرکت می کرد؛ ولی چنین نبود آن حضرت ملک و ملکوت را دید و کلماتی بین او و خدا رد و بدل شد و برگشت و هنوز آب آن کوزه تمام نشده بود. پس معلوم می شود آن جا فوق زمان بوده است. اگر در زمان باشیم زمان و مکان در ما تأثیر می کند؛ اما در عالم ملک و ملکوت زمان و مکان در ما اثر ندارد

یکی از اعتقاداتی که ما درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف داریم این است که او فوق زمان و مکان است و زمان در او اثر ندارد معمولاً گذشت زمان بر انسان ها اثر می کند؛ چرا؟ چون انسان ها فوق زمان نیستند و در زمان زندگی می کنند. از همین رو، وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند در شکل و شمایل یک جوان است؛ چون آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف فوق زمان و مکان است داستان معراج هم فوق زمان و مکان بوده است و لزومی ندارد ما آن را حمل بر رؤیا و خواب بکنیم.

شاهد دیگری که جناب دکتر سروش می آورند بحث وقوع قیامت است. قرآن کریم در برخی از آیات زمان وقوع قیامت را با فعل ماضی تعبیر می کند. دکتر سروش همین نکته یعنی به صورت ماضی آمدن وقایع قیامت را دال بر رؤیا بودن حوادث قیامت و آیات قرآن می گیرد؛ با توجه به این مطلب که ما می دانیم هنوز زمان قیامت فرا نرسیده است. ایشان می گوید چگونه قرآن حوادث قبل و بعد قیامت را با تعبیر فعل ماضی بیان می کند؛ در حالی که چنین تعبیری جز با این که نظریه رؤیا های رسولانه را بپذیریم درست نمی شود. به تعبیری باید بگوییم رسول خدا صلی الله علیه و آله این وقایع را در خواب دیده است و وقتی می خواهد آن چیزی که در خواب مشاهده کرده است برای مردم تعریف کند می گوید این

وقایع در رؤیای من پیامبر اتفاق افتاده است و آن‌ها را با فعل ماضی تعبیر می‌کند؛ و گرنه ما به قطع و یقین می‌دانیم که قیامت در آینده واقع خواهد شد.

پس نظر ایشان این شد که تعبیر به فعل ماضی برای حوادث قیامت درست نمی‌شود مگر وقتی که بگوییم این اتفاقات زمان قیامت در رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است در این صورت، تعبیر به فعل ماضی درست می‌شود

در پاسخ آقای دکتر سروش می‌گوییم این یک مصیبت است برای ما که اگر کسی درس طلبگی را بر اساس چار چوب حوزوی و به صورت آکادمیک طلبگی یاد نگرفته باشد این قبیل مشکلات برایش پیش می‌آید اگر آقای دکتر سروش همان مقدمات را که یک بچه طلبه می‌گذراند خوانده بود دیگر چنین اشکالاتی برای ایشان پیش نمی‌آمد

اولاً: در همان کتاب‌های آغازین و سطوح پایین حوزوی، از جمله کتاب صرف میر یا تصریف یا کتب نحوی دیگر، آمده است که مضارع مُحَقَّقُ الوقوع در حکم ماضی است؛ یعنی آن فعلی که شما می‌دانید قطعاً در آینده واقع می‌شود در حکم فعلی است که واقع شده است و تعبیر فعل ماضی برای آن هیچ اشکالی ندارد؛ اگر چه فعل در مستقبل و آینده واقع شود.

به عبارتی، آینده قطعی الوقوع در حکم ماضی است. اگر توجه کنید در عرف هم به همین شیوه عمل می‌کنند این موضوع امری تعبّدی نیست؛ یعنی این طور نیست که در علم صرف و نحو مطلبی را تعبّداً بگویند و ما بپذیریم. در عرف هم همین طور است. اگر شما چکی را از کسی دریافت کرده باشید و بدانید که آن چک در آینده حتماً پول می‌شود می‌گویید این چک وصول شد یا می‌گویید چک فلانی طلاست و لو مدت دار باشد گویی همین الآن شما آن چک را پول می‌دانید. اگر آن چک را به عرف عرضه کنید هم همین حکم را می‌کنند که این چک وصول خواهد شد و این چک الآن برای تو پول است، بنابراین با این شاهد عرفی که گفتیم این شاهد آقای دکتر سروش از بین می‌رود.

در بعضی از آیات قرآن درباره قیامت تعبیر به ماضی شده است. این موضوع به آن سبب است که برساند قیامت قطعی الوقوع است و شکی در وقوع آن نیست و قطعاً واقع می‌شود از همین رو لزومی ندارد ما نظریه دکتر سروش را بپذیریم و آیات قرآن را در باب قیامت بر خواب و رؤیا حمل کنیم و بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله

يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (1) (همواره درباره قیامت از تو می پرسند که وقوع آن چه وقت است. بگو دانش آن فقط نزد پروردگار من است غیر او آن را در وقت معیشت آشکار نمی کند [تحمل این حادثه عظیم و هولناک] بر آسمان ها و زمین سنگین و دشوار است جز به طور ناگهانی بر شما نمی آید آن گونه از تو می پرسند که گویا تو از وقت وقوعش به شدت کنجکاو کرده ای [و کاملاً از آن آگاهی] بگو دانش آن فقط نزد خداست بیشتر مردم نمی دانند [که این دانش مخصوص به خدا و فقط در اختیار اوست]).

بنابراین بر اساس این افعال مضارع قرآن تصریح دارد که قیامت در آینده واقع می شود و در گذشته نبوده است؛ لکن از این آینده در مواردی با فعل ماضی تعبیر شده است که آن نیز بر پایه آن نکته ادبی که گفتیم حل می شود و آن این که مضارع مُحَقَّقُ الْوَقْعِ در حکم ماضی است. به عبارتی، قرآن در آیاتی که از وقوع قیامت با فعل ماضی تعبیر کرده است می خواهد تأکید کند که قیامت قطعاً واقع خواهد شد.

سؤال: آیا می شود بگوییم در علم خدا زمان معنا ندارد و به همین دلیل فعل ماضی به کار برده شده است؟

پاسخ: زمان برای خدا معنا ندارد؛ اما قرآن برای بندگان نازل شده است.

سؤال: پس بحث بهشت و جهنمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج دیدند چه می شود؟

پاسخ: بحث معراج ربطی به قرآن ندارد بحث ما بحث در قرآن است نه در روایات

ثالثاً: در همان آیاتی که قرآن داستان قیامت را با فعل ماضی تعبیر می کند قرائنی وجود دارد که مراد از این ماضی مضارع است برای مثال وقتی کسی بخواهد با دختری ازدواج کند و تصمیمش قطعی باشد هنگامی که آن دختر را می بیند برای آن که قطعیت تصمیمش را اعلام کند می گوید که آن دختر همسر

ص: 272

من است و او را گرفتیم این موضوع در حالی است که هنوز ازدواجی صورت نگرفته است، در واقع با این تعبیر اطرافیان آن فرد متوجه می شوند که منظور او این است که در آینده می خواهد با آن دختر ازدواج کند و چون می خواهد تصمیم قطعی خود را برساند این گونه تعبیر می کند که این دختر زن من است.

در قرآن نیز در آیاتی که با فعل ماضی آمده است قرآنی وجود دارد که منظور از ماضی، مضارع است؛ مثلاً در آیات 1 و 2 سوره قمر چنین آمده است: (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا وَآيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمَرٌّ) (قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت و هر گاه نشانه و معجزه ای را ببینند روی بر می گردانند و می گویند این سحری همیشگی است) قیامت نزدیک شد یعنی ما هر چه به مرور زمان جلو می رویم روز به روز قیامت به ما نزدیک می شود هر روزی که از عمر ما می گذرد به لحظه مرگ نزدیک تر می شویم. پس ما اگر تعبیر می کنیم که مرگ به ما نزدیک شد این تعبیر صحیح است مرگ نزدیک شد، نه به این معناست که ما مردیم بلکه به این معناست که روز به روز و آن به آن به اجلی که خداوند تبارک و تعالی برای ما قرار داده است نزدیک تر می شویم و هر چه از عمر دنیا می گذرد آن به آن به قیامت نزدیک تر می شویم. پس صحیح است که تعبیر شود قیامت نزدیک شده است.

رابعاً: اگر با آقای دکتر سروش همراه شویم و به فرض قبول کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این قضایا را در عالم خواب دیده است می گوئیم خواب او صادق بوده است شما می گوئید خوابی است که احتیاج به تعبیر دارد و باید رمز گشایی شود؛ یعنی مانند جعبه سیاه هواپیماست و خوابی رمز آلود و راز آلود و معما گونه است؛ اما چه دلیلی دارد که این رؤیا رؤیای صادق نباشد؛ یعنی آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دیده است عین همان واقع شده باشد و دیگر به تعبیر احتیاج نداشته باشد و رمز و راز و معما نباشد تا احتیاج به رمزگشایی داشته باشد؟

به عبارتی غایت همراهی با ایشان این است که تمام اشکالات را بر نظریه ایشان نادیده بگیریم با وجود این می توانیم بگوئیم رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله رؤیای صادق بوده است و آن چه در خواب دیده است حتماً واقع می شود با وجود این باز آقای دکتر سروش این آیات را رؤیای اهایی می گیرد که رمز گونه است و احتیاج به تعبیر دارد.

خامساً: چه اشکالی دارد که آن چه پیامبر درباره قیامت و احوال قیامت دیده و روایت کرده است به طریق طی زمان باشد؟ ما با واژه طی الارض آشنا هستیم طی الارض یعنی کسی با سرعت غیر طبیعی و غیر عادی از یک نقطه زمین به نقطه ای دیگر منتقل شود. ما منکر اصل این مطلب نیستیم؛ اما بسیاری از مدعیان طی الارض دروغ می گویند؛ هر چند اصل آن حقیقت دارد و انسان می تواند طی الارض داشته باشد و زمین زیر پای او در هم پیچیده شود. «طی» در لغت عرب به طاقه پارچه اطلاق می شود زمانی که آن را باز می کنند و بعد پهن می کنند و سپس آن را می پیچند و دوباره تا می کنند به آن تا کردن و پیچیدن طی گفته می شود در طی الارض نیز زمین زیر پای شخص جمع می شود. در حالت عادی وقتی ما می خواهیم از نقطه ای به نقطه دیگر برویم زمین برای ما باز است و جمع نشده است.

واژه دیگری داریم به نام طیّ زمان یعنی افرادی می توانند در طول زمان جلو بروند و زمان را طی کنند؛ نه در خواب بلکه در بیداری در این رویداد می توانند زمان آینده را ببینند و باز به زمان خودشان برگردند و در آینده دوباره به آن صحنه برسند شاهد این مطلب ما داستان زیر است:

این داستان از قول مرحوم آیه الله آقای سید عز الدین زنجانی قدس سره که در مشهد بودند از پدرشان آیه الله آقای سید محمود امام نقل شده است. این خانواده را امام می گفتند چون تا دو سه سال بعد از انقلاب خانوادگی امام جمعه زنجان بودند و مخفف آن را به ایشان اطلاق می کردند و امام می گفتند سید محمود امام، شاگرد محقق بزرگ نایینی است ایشان نقل می کند که من در درس آیه الله نایینی شرکت می کردم طبق خطی که از آیه الله نایینی موجود است ایشان نیز در درس مرحوم آقای شیخ محمد حسین صاحب تفسیر شرکت می کردند و آقای نایینی شاگرد ایشان بودند یک وقت آقای شیخ محمد حسین می بینند که آقای نایینی جوان خوش استعدادی است و درسی را که ایشان به زبان فارسی القاء می کند آقای نایینی در همان مجلس به عربی تقریر می کند و می نویسد وقتی استاد تقریرات ایشان را سر درس می بیند تقریرات را تأیید می کند؛ چون ایشان هم درس را به خوبی می فهمید و هم خوب به عربی تقریر می کرد. استاد می بیند که ایشان هوش خوبی دارد روزی به آقای نایینی می گوید بیا برویم درس پدرم

آقای شیخ محمد باقر آقای نایینی می گوید من در آن سن و زمان هنوز بچه سال بودم و محاسنم هنوز درست در نیامده بود و زیر بیست سال بودم گفتم آقا من خجالت می کشم درس پدر شما بیایم در آن درس ریش سفیدها می آیند و دور دور نشسته اند و من خجالت می کشم و حیا می کنم در درس کنار بزرگان شرکت کنم من بچه طلبه هستم استاد گفتند مانعی ندارد با هم می رویم آقای نایینی می گوید ما آن روز سر درس رفتیم و در جلسه نشستیم و درس ایشان را شنیدیم و برگشتیم این جریان در روز شنبه یا یکشنبه اتفاق افتاد آقای نایینی می گوید من روز چهارشنبه دوباره رفتم سر درس آقای شیخ محمد باقر و تمام آن چه در شنبه یا یکشنبه اتفاق افتاده بود دقیقاً چهارشنبه هم اتفاق افتاد بعد معلوم شد که جناب شیخ محمد حسین من را طی زمان داده است و از روز یکشنبه برده است به روز چهارشنبه و جلسه درس چهارشنبه را شرکت کرده ام و دوباره مرا برگشت داده است به روز یکشنبه

به این می گویند طی زمان مثل طی الارض؛ یعنی زمان را برای شخص در هم می پیچند و کوتاه می کنند و جمع می کنند به عبارتی شما حادثه ای را که قرار است در آینده اتفاق بیفتد الان می بینید و سپس بر می گردید سر زمان خود و به تدریج که زمان گذشت به شکل معمول می رسید به همان زمانی که حادثه در آن اتفاق افتاده است و شما دوباره آن حادثه را می بینید؛ اما این دفعه وقوع خارجی است آن دفعه با طی زمان جلورفته بودید و حوادث را دیده بودید؛ اما بار دوم وقوع خارجی است این را در اصطلاح طی زمان می گویند.

البته طی الارض و طی زمان برهان فلسفی دارد و بر اساس فلسفه، هم زمین در هم پیچیده می شود و هم زمان این موضوع استحاله فلسفی و تناقض ندارد بلکه اتفاقاً فلسفه می گوید چنین چیزی ممکن است. البته معلوم نیست جناب دکتر سروش طی زمان را بپذیرند

آقای دکتر سروش اشکال کردند که چرا افعال ماضی برای حوادث قیامت به کار برده شده است در جواب می گوئیم آقای دکتر سروش چه اشکالی دارد که این صحنه های قیامت را خداوند به پیامبرش به شکل طی زمان نشان داده باشد؟ به عبارتی گویی پیامبر از روزگار خودشان در زمان به جلورفته اند تا رسیده اند به قیامت و این حوادث را دیده اند و سپس برگشته اند به زمان خودشان و گفته اند این

حوادث اتفاق افتاده است و تعبیر به ماضی کرده اند طی زمان نیز در رؤیا نیست بلکه در بیداری است ما نمی‌گوییم طی زمان بوده است می‌گوییم ممکن است و محتمل است که طی زمان باشد و وقتی که احتمال آمد استدلال باطل می‌شود «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال»

سادساً: در ادبیات مباحثی داریم تحت عنوان مجاز تشبیه، تنزیه و کنایه و استعاره این موارد در لغت استعمال می‌شود حال چه اشکالی دارد مواردی که قرآن کریم برای توصیف حوادث قیامت که در آینده اتفاق می‌افتد و به زبان ماضی استعمال می‌کند مجاز یا تشبیه یا کنایه یا استعاره باشد؟ چرا شما ظاهر الفاظ را گرفته اید و می‌گویید نمی‌شود معنا را تغییر داد؟ نمونه این قبیل استعمال‌ها در آیه شریفه زیر است: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) ⁽¹⁾ (اما کسی که در این جهان [از دیدن چهره حق] نابینا بوده است در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است.)

اگر ظاهر این آیه را بگیریم معنا این می‌شود که هر کس در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور است آیا این ظاهر مراد است؟ خیر؛ چون خداوندی که نعمت بینایی را در این دنیا از بنده اش دریغ کرده است چرا در آخرت نیز او را از نعمت بینایی محروم کند این کار عین ظلم به بنده است و می‌دانیم که خداوند ظالم نیست بر اساس قرینه عقلیه قطعیه معنای این که کسی که در این دنیا نابیناست در آخرت هم نابیناست این است که کسی که در دنیا چشمش بر حقیقت بسته است در آخرت هم حقیقت را نمی‌بیند

وقتی که عقيله بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری علیها السلام به عمر بن سعد فرمودند نگاه می‌کنی و برادرم را می‌کشند عمر بن سعد از حضرت زینب علیها السلام روی برگرداند و خودش هم گریه کرد در آیه هم می‌گوید اگر چشم خود را بر یک حقیقت بستی از فیوضات آن حقیقت چه در دنیا و چه در آخرت، محروم می‌شوی منظور آیه این است و خلاف ظاهر هم نیست

این موارد همه از باب کنایه یا استعاره یا مجاز است و هیچ کدام نیز از ظاهر

ص: 276

لفظ خارج نیست برای مثال شما می گویند «رأيتُ أسداً». چه کسی احتمال می دهد شما شیر جنگل را در شهر دیده باشید؟ این جا دیگر به قرینه «یرمی وفي الحمام» احتیاج ندارید تا برسانید که منظور شخص زید است. در این جا قرینه عادیه وجود دارد که عادتاً آن حیوان جنگلی داخل شهر تردد نمی کند. پس منظور از شیر انسان شجاع است خود این مطلب که عادتاً حیوانی به نام شیر در شهر وجود ندارد قرینه است و کلام شما ظاهر در رجل شجاع است و خلاف ظاهر نیست و مخاطب هم حرف شما را متوجه می شود که منظور انسان شجاع است نه حیوان جنگل

به آقای دکتر سروش عرض می کنیم چه اشکالی دارد که این تعبیرات همه از باب مجاز، کنایه، تشبیه یا استعاره باشد؟ البته این موارد را همان طور که عرض کردیم، هیچ کدام را از ظاهر لفظ خارج نمی دانیم و اخذ به ظاهر است خلاف و ظاهر نیست. در این قضایا نیز ما می گوئیم این ها استعاره و کنایه نیستند؛ اما حالا اگر کسی بگوید کنایه و استعاره است باز می گوئیم هم چنان ظاهر لفظ است و هیچ احتیاجی به تعبیر و رمزگشایی ندارد

تمام آن چه تا کنون گفتیم درباره (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) صادق است؛ اما درباره (وَ انشَقَّ الْقَمَرُ) نیازی به بحث وجود ندارد معجزه انشقاق قمر در عصر رسالت واقع شد و قرآن کریم برای نسل های آینده از آن به صورت اخبار از گذشته اطلاع رسانی کرده است و بحث تفصیلی آن خارج از این نقد است.

جناب آقای دکتر سروش، قرآن کتاب هدایت انسان هاست. اگر شواهدی که شما آوردید و می گویند قرآن رؤیاست و رمز گونه است و مثل صندوقچه هواپیماست و به معبر و رمز گشایی احتیاج دارد را بپذیریم این کتاب دیگر (هُدًى لِلنَّاسِ) نخواهد بود اگر در دنیا فقط چند نفر بتوانند از این کتاب تعبیر و رمز گشایی کنند دیگر چه کتاب هدایتی خواهد بود؟ این کتاب زمانی معجزه است که هر کس قرآن را بخواند نفعی و استفاده ای ببرد (وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ

فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؛ (1) معنای این آیه آن است که ما قرآن را آسان قرار دادیم به عنوان ذکر و هدایت و احتیاج به تعبیر ندارد

شاهد دیگری که جناب آقای دکتر سروش برای رؤیا بودن قرآن به آن استشهاد کرده است سوره واقعه است این اشکال و شاهد ایشان ناتمام است؛ به دلیل این که هر چند قرآن برای حوادث قیامت افعال ماضی به کار برده است بر سر این افعال کلمه (إِذَا) آمده است. ما چند نوع (إِذَا) داریم: ظرفیه و تفسیریه و مفاجات اذای ظرفیه وقتی بر سر فعل بیاید فعل را به زبان استقبال می برد اذای تفسیریه به معنای (أَيُّ) است اذای مفاجات نیز مانند آیه زیر است (قَالَ أَلْقَهَا يَنْمُوسَى فَأَلْقَهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسَّعَى) (2) (گفت: ای موسی، آن را بیفکن پس موسی آن [عصا] را افکند و ناگهان ازده هایی شد که به هر سو می شتافت.) کلمه (إِذَا) که در ابتدای سوره واقعه آمده است ظرفیه است و فعل را به زمان مستقبل می برد

این سخنان جناب دکتر سروش و اشکال هایی که می گیرد به سبب همان مطلبی است که قبلاً به آن اشاره کردیم و گفتیم که مضارع محقق الوقوع در حکم ماضی است و ایشان با عرض تأسف از ادبیات عرب بهره ای نبرده است و نمی داند که اگر اذای ظرفیه بر سر فعل ماضی وارد شود فعل را به زمان استقبال می برد و نمی داند در زبان عرب، مضارع محقق الوقوع در حکم ماضی است. اگر ایشان این مباحث را می دانست این استشهاد ها را اقامه نمی کرد، بنابراین سوره واقعه دلالت ندارد بر ماضی بودن حوادث قیامت؛ چون کلمه (إِذَا) که قبل از فعل ها آمده است اذای ظرفیه است اذای ظرفیه، ظرف است برای آن چه در زمان آینده اتفاق می افتد. می افتد. هم چنین مضارع محقق الوقوع در حکم ماضی است و آقای دکتر سروش متأسفانه از این مطالب غفلت کرده است.

در بحث فرشتگان استدلالی که آقای دکتر سروش اقامه می کند این است که قرآن تعبیر های مختلفی در باب فرشتگان دارد و این تعبیر ها حکایت از این

ص: 278

1- سوره قمر آیه 17

2- سوره طه آیات 19 تا 20

می‌کند که پیامبر این فرشتگان را در خواب می‌دیده است. در پاسخ می‌گوییم مطالبی که ایشان ارائه می‌کند بر رؤیا بودن این آیات و قرآن کریم دلالت ندارد؛ به دلیل این که همان طور که پیشتر بیان کردیم اولاً فرشتگان می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند و ثانیاً می‌توانند به شکل خود طرحی خاص بدهند؛ یعنی مثل ما انسان‌ها نیستند که از اول تا آخر عمر فقط یک شکل و یک ظاهر داشته باشیم بلکه ذات فرشته این است که می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. بنابراین اگر در قرآن کریم و روایات اشکال مختلفی برای فرشتگان بیان شده است به سبب همین ویژگی فرشتگان است

شواهد دکتر سروش از امور دنیوی بر نظریه رؤیا های رسولانه و نقد آن ها

اشاره

آقای دکتر سروش شواهد دیگری نیز برای نظریه خود می‌آورند که مربوط به قضایای دنیوی است:

... در خواب می‌بیند که نوح نه صد و پنجاه سال دعوت می‌کند پاره ای از یهودیان به سبب نافرمانیشان خوک و بوزینه می‌شوند عیسی بر صلیب نمی‌رود. موسی نیل را می‌شکافت عصا را اژدها می‌کند فرعون در دریا غرق می‌شود و ذوالقرنین سد آهنین می‌سازد ادریس به آسمان می‌رود. این همه رؤیا هایی است که محمد روایت گر آن هاست(1)

ایشان می‌گویند ما دسته ای از آیات داریم که این آیات درباره دنیای ما صحبت می‌کنند؛ حال یا حکایت از حال است یا حکایت از گذشته است. همه این ها از مواردی حکایت دارد که اصلاً در دنیا وجود خارجی ندارند و نمی‌توان این وقایع را با امور دنیوی تطبیق داد این نمونه ها به قرار زیر است:

1. ذوالقرنین

در آیه 86 سوره کهف درباره ذوالقرنین چنین آمده است: (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَدْأِ الْقَرْنَيْنِ إِمَّا

ص: 279

1- عبدالکریم سروش، کلام، محمد رؤیای محمد، ص 116 تا 117.

أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا) (تا زمانی که به محل غروب خورشید رسید [منظره غروب] خورشید را چنین یافت که در چشم های گرم و لجن آلود غروب می کند و نزد آن قومی را یافت [که فساد و ستم می کردند] گفتیم: ای ذوالقرنین یا [این قوم را به کیفر فساد و ستمشان] عذاب می کنی یا در میانشان شیوه ای نیک در پیش می گیری). (1)

اگر درباره آن چه در آیه آمده است گفته شود چگونه است که خورشید در چشمه گل آلود فرو می رود چه پاسخی داریم؟ در دنیا طلوع و غروب خورشید وجود دارد؛ اما تعبیری که در این آیه آمده است تعبیری نادرست است، بله در خواب ممکن است کسی ببیند خورشید در چشمه غروب کند و فرو برود. پس اگر بخواهیم این مشکلات را در این آیات حل کنیم که ذوالقرنین به جایی رفت که خورشید در چشمه گل آلود فرو رفت باید آن را حمل بر رؤیا و خواب کنیم.

آقای دکتر سروش در ظاهر آیه جمود کرده است و گمان می کند که این آیه می خواهد بگوید خورشید که ستاره است در زمین که سیاره است فرو می رود و این چگونه ممکن است افزون بر این خورشید و زمین با هم فاصله دارند و نمی توانند در هم فرو روند حال چون چنین چیزی ممکن نیست آیه را حمل بر رؤیا می کنیم در عالم رؤیا همه چیز ممکن است ایشان این آیه را شاهد نظریه خود گرفته است که قرآن رؤیا های رسولانه است.

در پاسخ می گوئیم وقتی کنار دریا و رود خانه ای می ایستیم و به خورشیدی که در افق رودخانه یا دریا غروب می کند نگاه می کنیم مانند این است که خورشید در دریا فرو رفته است. شما اگر کنار دریای مدیترانه بایستید، چون شکل این دریا رو به سیاهی می زند زمانی که خورشید غروب می کند مانند این است که خورشید داخل دریای سیاه فرو رفته است به همین دلیل قرآن از آن به چشمه گل آلود تعبیر کرده است پس منظور آیه چشمه نیست بلکه دریا یا اقیانوس است و تعبیر فرو رفتن و داخل شدن خورشید در چشمه گل آلود تعبیری کنایی است؛ چون انسان با خطای چشم آن را این گونه تصور می کند تعبیر

ص: 280

چشمه گل آلود تعبیری ادبی و کنایی است؛ مانند این که می گویند خورشید در دریا پنهان شد؛ نه این که ستاره با آن حجم در آب های چشمه فرو رفته باشد.

2. قصص قرآن

شاهد دیگری که آقای دکتر سروش از امور دنیوی که در قرآن آمده بیان می کند قصص قرآن است:

این همه قصه های قرآن، رؤیا هایی هستند که محمد صلی الله علیه و آله روایت گر آن ها هستند و چه باک اگر نشانی از آن ها در تاریخ نیست

قرآن قصه هایی را بیان می کند که اثری از این قصه ها در تاریخ نیست. همین ذوالقرنین و سدی که ساخت و قوم یاجوج و ماجوج، شواهد تاریخی آن کجاست؟ آیا باستان شناسان اثری از آن ها یافته اند؟ یا قوم سبا که در قرآن ذکر شده است این قوم در کجا زندگی می کردند؟ ایشان می گوید قرآن روایت هایی تاریخی از اقوام گذشته نقل می کند که ما اثری از آن در تاریخ نداریم. اگر شما این موارد را حمل بر رؤیا کنید دیگر در رؤیا لازم نیست این وقایع حقیقت خارجی داشته باشند از همین رو این قضایای تاریخی قرآن را رؤیا می گیریم و در رؤیا لازم نیست حقیقت تاریخی وجود داشته باشد.

مگر خوک و بوزینه ای که در خواب می بینید همان است که در بیداری است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دیدند که میمون ها از منبر ایشان بالا می روند. آیا در خارج واقعاً میمون وجود داشت که از منبر بالا رفته باشد؟

مگر دوباره زنده شدن عزیر و بازگشت او به دنیا را نباید تفسیر خواب گزارانه کرد؟ شکافته شدن دریا برای موسی دیدن اژدها و بقیه امور. (1)

ایشان معتقدند که برخی از قصه های قرآن را مجبورید تفسیر خواب گزارانه

ص: 281

کنید؛ چون معلوم نیست این قصه ها حقیقت داشته باشد و در تاریخ از آن ها سراغی نداریم

3. ماجرای حواریون حضرت عیسی علیه السلام

شاهد دیگری که ایشان به آن استشهاد می کنند ماجرای حواریون حضرت عیسی علیه السلام در آیات 114 تا 120 سوره مائده است (قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ قَالَ اللَّهُ إِنَّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تَعَدَّيْتَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (عیسی بن مریم گفت: «خداوندا، ای پروردگار ما، از آسمان مائده ای بر ما نازل کن تا عیدی برای اول و آخر ما و نشانه ای از تو باشد و به ما روزی ده تو بهترین روزی دهندگانی. خداوند [دعای او را مستجاب کرد و] فرمود: «من آن را بر شما نازل می کنم؛ ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد [و راه انکار پوید] او را به گونه ای مجازات می کنم که هیچ کس از جهانیان را چنان مجازات نکرده باشم و [به یاد آورید] آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود در برابر خدای یکتا انتخاب کنید؟» او می گوید: «منزهی تو! من حق ندارم آن چه را شایسته من نیست بگویم اگر چنین سخنی را گفته باشم تو می دانی تو از آن چه در روح و جان من است آگاهی و من از آن چه در ذات [پاک] توست آگاه نیستم به یقین تنها تو دانای همه اسرار نهان هستی من جز آن چه مرا به آن فرمان دادی چیزی به آن ها نگفتم [به آن ها گفتم: خداوندی را بپرستید که

پروردگار من و پروردگار شماسست و تا زمانی که در میان آن ها بودم گواه بر [اعمال] آن ها بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خود مراقب آن ها بودی و تو بر هر چیز گواهی [با این حال] اگر آن ها را مجازات کنی بندگان تواند [و اختیار آن ها به دست توست] و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی [نه کیفر تو نشانه بی حکمتی است و نه بخشش تو نشانه ناتوانی].» خداوند می گوید: «این [همان] روزی است که راستی راست گویان به آن ها سود می بخشد. برای آن ها باغ های بهشتی است که نهر ها از پای درختان آن می گذرد و تا ابد جاودانه در آن می مانند خداوند از آن ها خوشنود است و آن ها نیز از او خوشنودند این [همان] رستگاری بزرگ است». حکومت و مالکیت آسمان ها و زمین و آن چه در آن هاست، تنها از آن خداست و او بر هر چیزی تواناست.

جناب دکتر سروش می فرماید: «این قصه به گونه ای حکایت می شود مثل این که پیامبر، خود ناظر این گفت و گوست» (1) پیامبر صلی الله علیه و آله شش صد سال بعد از حضرت عیسی علیه السلام آمده است زمانی که این گفت و گوی عیسی و حواریون واقع شده است او نبوده است؛ اما چگونه است که ایشان به گونه ای حکایت می کند مثل این که آن جا بوده است چنین چیزی امکان ندارد مگر این که بگوئیم در خواب واقع شده است.

در پاسخ به آقای دکتر سروش می گوئیم آیا چنین سخنانی قابل پذیرش است؟ آیا قضایای تاریخی که قرآن نقل می کند مانند داستان قوم سبأ در تاریخ نبوده است و باید قرآن را برای نقل آن تخطئه کنیم؟ آیا تاریخ همه چیز را ضبط کرده است؟ اگر در نقل واقعه ای تاریخی مانند جریان قوم سبأ (2)، بین قرآن کریم و تاریخ تعارض پیدا شده است؟ تاریخ را به وسیله قرآن تصحیح می کنیم یا قرآن را به وسیله تاریخ؟

ایشان هم چنین می گوید گاه این قبیل قضایای تاریخی که در قرآن وجود دارد در کتب مقدس، یعنی در انجیل و تورات، به گونه ای دیگر روایت شده است و

ص: 283

1- همان، ص 89

2- البته این واقعه تاریخی را باستان شناسان در صد ساله اخیر ثابت کرده و گفته اند وجود داشته است و دقیقاً مطابق است با آن چه قرآن می گوید

عهدین یعنی تورات و انجیل با قرآن تطابق ندارد وقتی تطابق نداشته باشد یهود و نصارا روایت قرآن را درباره آن داستان تاریخی و درباره آن واقعیت تاریخی قبول ندارند بنابراین نقل قرآن ناتمام می ماند و به آن اشکال وارد می شود

پاسخ ما به سخنان ایشان این است که جناب دکتر سروش این قضایا را رؤیا های پیامبر صلی الله علیه و آله می گیرد نه عین قضیه تاریخی و از سویی تورات و انجیل را عین حقیقت تاریخی می گیرد و چون حکایات قرآن از آن قضایای تاریخی متفاوت است برای حل تناقض بین نقل تاریخی قرآن و نقل تاریخی عهدین می گوید این قضایای تاریخی که در قرآن وارد شده است روایت خواب های پیامبر است. ایشان به زعم خود مشکل را این گونه حل می کند؛ در حالی که ما می دانیم و خود تاریخ گواه است که تورات و انجیل هر دو تحریف شده اند.

ما در بحث نقد مسیحیت بیان کرده ایم که اناجیل موجود متعلق به زمان حضرت مسیح علیه السلام نیست این عهد عتیقی که وجود دارد به آن توراتی که کتاب آسمانی است ربطی ندارد در داستان اسارت یهودیان بخت النصر نسخه های تورات را به آتش کشید و از بین برد زمانی که کوروش کبیر بابل را فتح و یهودیان را از یوق بردگی آزاد کرد به آنان اجازه داد تورات را از نو بنویسند. این مطلب در خود تاریخ تورات نیز موجود است از همین رو یهودیان از کوروش به نیکی یاد می کنند و به او ارادت دارند.

اشکال ما به جناب دکتر سروش این است که تورات از نو نوشته شده است و تورات اصلی نیست انجیل را نیز خود مسیحیان می گویند انجیل یوحنا و مرقس و متی و لوقاست و اقرار دارند به این که این کتاب ها متعلق به شخص عیسی نیست نمی گویند انجیل عیسی، بلکه خودشان هم معترف اند این اناجیل بعد از زمان عیسی نوشته شده است حال چگونه ما این کتاب ها را معیار قرار بدهیم و بگوییم چون قرآن با آن ها تطابق ندارد پس قرآن به خطاست و سپس برای حل این مطلب این نظریه را مطرح کنیم که قرآن گزارش خواب های پیامبر است و پیامبر کاری به قضایای تاریخی ندارد و خواب خودش را حکایت می کند؟

آیا ما می توانیم حکم کنیم چون حکایات قرآن با عهدین تنافی دارد، باید برای حل این تنافی بگوییم قضایای تاریخی موجود در قرآن نمی تواند صحیح باشد؟ و حال که تنافی دارد و در تاریخ نقل نشده است برای حل آن بگوییم این

قضایای تاریخی که قرآن نقل کرده است خواب های پیامبر است؟ آیا این مبنا صحیح است؟ ما باید تورات و انجیل را به وسیله قرآن تصحیح کنیم، نه قرآن را به وسیله تورات و انجیل حتی اگر به فرض بپذیریم تورات و انجیل اصلی هستند و بپذیریم کتاب آسمانی هستند باید بپذیریم در طول تاریخ دچار تحریف شده اند؛ در حالی که قرآن بنا بر اجماع مسلمانان دچار تحریف نشده است. پس باید قرآن را که کتاب آسمانی است محور قرار دهیم و عهدین را با قرآن تصحیح کنیم و هر چه را عهدین خلاف قرآن بگویند بگوییم تحریف شده است.

اکنون می پرسیم قرآن را باید با تاریخ تصحیح کنیم یا تاریخ را با قرآن؟ فرض کنیم در داستان حضرت یوسف علیه السلام که قرآن می فرماید: (إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا) (1) (یازده ستاره و ماه و خورشید در برابر من سجده کردند) در تاریخ بگویند حضرت یوسف علیه السلام دوازده برادر داشت کدام را باید قبول کنیم؟ آیا می دانید قصه حضرت یوسف علیه السلام مربوط به چند هزار سال پیش است؟ آیا می دانید حتی واقعه ای که امروز اتفاق می افتد هر کس روایت خود را از آن واقعه می گوید؟

در نقل قضایای امروز نه حتی قضایای سه هزار سال پیش با وجود این همه وسایل ارتباط جمعی و ماهواره ها و دوربین ها و امکانات اختلاف وجود دارد مثلاً می شنوید که داعشی ها در فلوجه مستقر شدند و ارتش عراق به آن ها حمله کرد و آن ها را قلع و قمع کرد از سویی خطیب مسجد الحرام و بیت المقدس در نقل همین موضوع می گویند ارتش عراق تروریست است و شیعیان به مردم سنی بی گناه در فلوجه حمله و مردم فلوجه را قتل عام و نسل کشی کردند این خطبا به علت این که سعودی ها و الازهر مصر آن ها را در مسجد الحرام و بیت المقدس گماشته اند و آن ها را تطمیع کرده اند بنا بر توصیه آن ها خبر کذب به مردم می دهند حال باید کدام یک از این دو خبر را قبول کرد؟ این حادثه در امروز اتفاق افتاده است می بینیم در خبری که امروز اتفاق افتاده است، چند روایت مختلف وجود دارد حال آیا می خواهید در خبری که متعلق به سه هزار سال

ص: 285

پیش است اختلاف در روایت نباشد؟ در آن زمان نه ماهواره بوده است رسانه های ارتباط جمعی

با توجه به این مطالب اگر واقعه ای مثل داستان ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج یا کشتی نوح یا توفان نوح که مال چند هزار سال پیش است در تاریخ نقل شود اما در قرآن کریم حکایت به شکل دیگری باشد آیا درست است ما آن حکایت را که معلوم نیست از کجا نقل شده است اخذ کنیم و قرآن کریم را که معجزه ای جاویدان است بگوییم خلاف واقع گفته است؟ گویی الآن آقای دکتر سروش از ما تخته های شکسته کشتی نوح را می خواهد. البته باستان شناسان بقایای کشتی نوح را پیدا کرده اند. حال به فرض هیچ اثری از کشتی نوح نباشد و جایی حکایت نشده باشد آیا ما باید بگوییم که جریان کشتی نوح و توفان نوح افسانه است و العیاذ باللہ تخیلات و رؤیا های پیامبر است؟ آیا با این نظریه، قداستی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن باقی می ماند؟

شاهد دیگری که جناب دکتر سروش به آن استشهاد می کند جریان حواریون و حضرت عیسی علیه السلام در سوره مائده است جناب دکتر سروش اشکال کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه ای داستان را نقل می کند، گویی یکی از حواریون است و آن جا ناظر است.

در پاسخ باید بگوییم جناب دکتر سروش این کتاب، کتاب محمد صلی الله علیه و آله نیست بلکه کتاب خداست آیا خدا حاضر و ناظر بوده است یا نه؟ البته خداوند ناظر بوده است و خداوند فرموده است و پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است آیا خداوند را حاضر و ناظر نمی دانید؟ (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ) آیا این آیه که وحی الهی است نمی گوید خداوند همه جا حاضر و ناظر است؟ این کار دکتر سروش برمی گردد به انکار وحی. از آیه 120 سوره هود هم می شود در پاسخ به ایشان استفاده کرد: (وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ) (و هر سرگذشتی از سرگذشت های [پند آموز] پیامبران را که برایت می خوانیم، حقیقتی است که دل تو را به آن پا برجا و استوار

ص: 286

کنیم و برای تو در این سرگذشت ها حق و برای بهره بردن مؤمنان پند و تذکری آمده است)

4. رؤیاهای حضرت ابراهیم

شاهد دیگری که آقای دکتر سروش بیان می کند رؤیا های حضرت ابراهیم علیه السلام است. خداوند در قرآن از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: (فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا بَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ) (1) (هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت : پسرم همانا پسر من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست گفت: پدرم آن چه به آن مأمور شده ای انجام ده؛ اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت)

آقای دکتر سروش می گوید «... ابراهیم به پسرش گفت در خواب دیدم که تو را سر می بُرم خواب عالم خیال است؛ اما ابراهیم این خواب را تعبیر نکرد.» (2) ایشان می فرماید حضرت ابراهیم علیه السلام در عالم خواب دید که فرزندش را قربانی می کند اما نفهمید مقصود چیست در واقع خداوند می خواست به او بفهماند که گوسفندی قربانی کند و ابراهیم متوجه نشد و فرزندش را به قربان گاه برد. خداوند نیز نگذاشت کارد به گلوی فرزند ابراهیم علیه السلام آسیب برساند. خداوند به او فهماند که منظور از ذبح فرزند ذبح گوسفند بوده است.

آقای دکتر سروش قصه ابراهیم علیه السلام را این گونه نقل می کند که ابراهیم خواب دید و در تعبیر رؤیا دچار خطا شد و فکر کرد رؤیای او صادق است این رؤیای او احتیاج به تعبیر داشت و باید گوسفندی را ذبح می کرد؛ اما ابراهیم علیه السلام متوجه نشد.

شاید آقای دکتر سروش می خواهد مشکل را این گونه حل کند که ذبح فرزند کار خیلی خشنی است و این خشونت در دین ابراهیم حنیف کار خیلی بدی است و من با این نظریه کار ابراهیم را و دینش را تطهیر می کنم به عبارتی

ص: 287

1- سوره صافات آیه 102

2- عبدالکریم سروش کلام، محمد رؤیای محمد ص 119

ایشان می گوید ذبح فرزند اصلاً دستور دینی نیست و نبوده است و ابراهیم تصور کرده است امر الهی است؛ در حالی که امر به ذبح گوسفند بوده است. در نهایت نیز خداوند نگذاشته است ابراهیم فرزندش را ذبح کند

در پاسخ جناب دکتر سروش باید بگوییم که در شریعت و دین اوامری وجود دارد به نام اوامر امتحانیه؛ یعنی اوامری که امر قصد تحقق خارجی امرش را ندارد جناب دکتر سروش ما باید چه بکنیم که شما دروس حوزوی را به صورت آکادمیک نخوانده اید؟ متأسفانه شما درس طلبگی نخوانده اید. وقتی نخوانده اید، بین اوامر امتحانیه با غیر امتحانیه فرق نمی گذارید و فکر می کنید در اوامر امتحانیه هم امر می خواهد فعل تحقق خارجی پیدا کند وقتی شخصی بین این دو فرق نگذارد درباره داستان ابراهیم می گوید کسی که بخواهد فرزندش را بکشد خشونت است و چنین چیزی با آیات قرآن تنافی دارد؛ زیرا قرآن می فرماید: (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ). (1) جناب آقای دکتر سروش آیه (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) درباره عمل عرب جاهلی است؛ اما در این جا امر خداوند امری امتحانی است خداوند می خواهد پیامبر خلیلش را امتحان کند و ببیند آیا دستور خداوند را اطاعت می کند یا خیر خداوند نمی خواهد در خارج حضرت اسماعیل کشته شود.

درباره جناب شیخ الرئیس ابوعلی سینا نقل شده است که شاگردش بهمنیار به ایشان گفت: شما با این همه نبوغ و توانایی که دارید چرا ادعای نبوت نمی کنید؟ جناب شیخ الرئیس نگاهی عاقل اندر سفیه به او کرد و پاسخی به او نداد شب آن دو خوابیدند آن شب برف سنگینی آمد نیمه های شب شیخ الرئیس بهمن یار را صدا زد و گفت: ظرفی آب برای من بیاور بهمن یار پاسخ داد: استاد تا صبح چیزی نمانده است شیخ دوباره درخواستش را تکرار کرد؛ ولی باز همان پاسخ را شنید مدتی بعد صدای اذان بلند شد این بار شیخ الرئیس بهمن یار را صدا زد و گفت: چند بار صدایت زدم که ظرفی آب برایم بیاوری اما دستور مرا اجابت نکردی اکنون نگاه کن در این سرمای سوزان زمستان این همه مؤذن بالای مأذنه ها رفته اند و اذان می گویند چه کسی آن ها را به آن جا کشانده است؟

ص: 288

این همه به تو گفتم آب بیاور و تو که شاگرد مخصوص من بودی و تمام دانشت از من است بلند نشدی آب بیاوری؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله چند صد سال پیش فرموده است مستحب است اذان بگویند و افرادی در این سرما به بالای مأذنه ها که نه چراغی دارد و نه آب گرمی رفته اند و اذان می گویند چنین شخصیتی باید پیامبر باشد نه کسی چون من.

اینک آقای دکتر سروش نیز می گوید پیغمبر خدا، ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام دستور خدا را نفهمید و این کار او خشونت است و باید گوسفند می برد و توانست رؤیای خود را درست تفسیر کند؛ اما من با نظریه خودم دین خدا را از خشونت تطهیر کردم

آقای دکتر سروش خشونت وقتی است که امر خدا امری باشد که بخواهد متعلق امر در خارج واقع بشود خدا نمی خواست اسماعیل کشته شود، بلکه می خواست حضرت ابراهیم علیه السلام را امتحان کند همان طور که ابن سینا واقعاً آب نمی خواست بلکه می خواست شاگرد خود را امتحان کند و به شاگردش بفهماند که ادعای نبوت از آن شخصیت بلند مرتبه ای است که جایگاه من شیخ الرئیس هرگز به آن نمی رسد درست است که من ابن سینا نابغه هستم و در آن تردیدی نیست اما نمی توانم ادعای نبوت کنم

5. مناسک حج

شاهد دیگری که جناب دکتر سروش به آن تمسک می کند مناسک حج است:

هم چنین است سمبولیسم آداب و مناسکی چون حج که مثلاً هنگام قربانی کردن گوسفند به قول ناصر خسرو باید از قربانی کردن نفس لئیم یاد کرد و محنت بادیه خریده به سیم از حج باز نگشت یا ورود سیل وار تعبیرات مجازی اعم از کنایه و استعاره و تمثیل و... (1)

جناب دکتر سروش می گوید مناسک حج حرکتی نمادین است. حج که

ص: 289

سر تراشیدن و گوسفند کشتن و سنگ به ستون زدن نیست حج حرکتی سمبلیک و نمادین است و پیامبر صلی الله علیه و آله حج را در خواب دیده است وقتی صلی الله علیه و آله این مطالب را به مردم گفت، مردم فکر کردند باید واقعاً سنگ بزنند و در طواف واقعاً بچرخند و هم دیگر را هل دهند و عده ای تلف شوند فکر کردند باید سر بتراشند و گوسفند بکشند.

ایشان سپس برای تأیید بیان خودشان، قول ناصر خسرو را می آورن: «وقتی گوسفند را می کشی بدان که باید نفس اماره را ذبح بکنی پس این حج یک حرکت نمادین است برای این که با نفس مبارزه کنیم منظور از این که موهایت را باید بتراشی نه تراشیدن واقعی است بلکه منظور این است که عیب هایت را بر طرف کن منظور از طواف کردن نه واقعاً طواف دور سنگ است، یعنی محور زندگی ات را خدا قرار بده و رمی جمرات نه سنگ زدن است بلکه منظور این است که در زندگی مراقب شیطان باش»

در پاسخ دکتر سروش باید بگوییم آیا واقعاً حج این است که ایشان می گوید؟ با این صحبت های ایشان می شود همین جا حج را برگزار کرد و به مکه نرفت. اگر به همین شیوه باشد که ایشان بیان کردند دیگر ذره ای از دین باقی نمی ماند و سنگ روی سنگ بند نمی شود حج همان طور می شود که آن قطب گفته بود.

شخصی پیش قطب صوفیه آمد و خواست برای رفتن به مکه و انجام مناسک حج با او خداحافظی کند جناب قطب از او پرسید کجا می خواهی بروی؟ پاسخ داد: مکه گفت: پولات را به من بده و هفت مرتبه دور من طواف کن؛ حج مقبولت همین است این همه سختی برای چه؟ وقتی آن شخص دور قطب چرخید قطب گفت: تقبل الله حاجی! خدا از شما قبول کند! این گونه تفسیر کردن حج به این جا منتهی می شود.

آیا باید بگوییم حضرت ابراهیم علیه السلام العیاذ بالله نفهمید که باید گوسفند بکشد و بچه را برد تا بکشد و خدا جلوی او را گرفت؟ آیا باید بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله قصه حج را در خواب دید و نفهمید؟ حال آن که خود پیامبر صلی الله علیه و آله سال دهم هجری که حجة الوداع بود به مکه رفتند و تمام اعمال حج را انجام دادند؛ از طواف و سعی و سر تراشیدن و احرام و عرفات و مشعر و منا و قربانی کردن و بیتوته کردن

همه این ها را انجام دادند پس العیاذ باللہ بگوئیم پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ ہم مثل جدشان حضرت ابراهیم علیہ السلام نفهمیدند که این ها همه نمادین است؟ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ چندین بار حج و عمره انجام دادند که یکی از آن ها عمره القضاء بوده است. آیا می شود فردی مسلمان چنین صحبت هایی را به پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ نسبت دهد و بگوید خود پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ هم آن چه بر او نازل شده است را نفهمید؟ جناب آقای سروش این که از ادعای نبوت هم بالاتر است

نتیجه پایانی فصل

بازگشت نظریه رؤیا های رسولانه و این که قرآن را رؤیا های پیامبر بگیریم به تکذیب پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ است. این نظریه موجب می شود به این که بگوئیم پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ العیاذ باللہ دروغ می گوید؛ به دلیل این که خواب دیده است، اما خواب هایش را به گونه ای می گوید گویی جبرئیل در بیداری بر او نازل شده است. بر اساس این نظریه باید بگوئیم پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ ادعای رسالت می کند در حالی که دروغ می گوید؛ زیرا همه این ها را در خواب دیده است

ما نمی خواهیم حکم کفر برای دکتر سروش صادر کنیم بلکه لازمه حرف هایشان را بیان می کنیم و می گوئیم ان شاء اللہ ایشان متوجه لازمه حرف هایشان نشده اند و چون متوجه نشده اند ما حکم کفر صادر نمی کنیم. در واقع، بحث علمی همین است پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ نیامده اند بگویند که این وحی و قرآن و کتاب رؤیا های من است، بلکه فرموده اند کتاب خداست که به وسیله جبرئیل بر ایشان نازل شده است؛ آن هم نه در خواب بلکه در بیداری

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ می گوید من رسول رب العالمین هستم می پرسیم آیا پیامبر ادعای رسالت داشت یا خیر. آیا ایشان ادعا داشت که جبرئیل بر او نازل می شود یا خیر؟ اگر بگوئیم پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ این مطالب را در خواب دیده است، خُب، مادر بزرگ من هم خیلی خواب می دید مگر خواب ارزش و اعتباری دارد؟ آقایان فقها و بزرگان فقه می گویند خواب حجیت ندارد آیا تا حالا دیده اید مسئله ای فقهی و اعتقادی یا مسئله ای دینی مبتنی بر خواب باشد؟ آیا دیده اید گفته شود دلیل فلان فرع علمی خوابی است که فلانی دیده است؟ یا شنیده اید بگویند دلیل فلان اعتقاد فلان خواب است؟ حال در دینی که خواب حجیت ندارد چگونه می شود قرآن را رؤیا های رسولانه پیامبر بگیریم؟ این سخن آیا حجیت قرآن را می رساند یا

لازمه سخن دکتر سروش این می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله نستجیر بالله فردی دروغ گو باشد که خواب هایش را برای مردم بیان می کند و می گوید کتاب خداست و جبرئیل بر من نازل کرده است. بر اساس این نظریه کتاب قرآن و احکامی که در آن بیان شده است غیر معتبر خواهد بود و می توان آن را به باد تلاعب و مسخره گرفت کسی که می گوید حج یعنی خارج کردن عیوب از نفس و کشتن نفس اماره، یعنی تلاعب و بازی با احکام الهی این ادعا از صوفی گری نیز یک پله بدتر است صوفی لااقل پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب نمی کند صوفی دست کم می گوید خدا و قرآن و پیامبر هست؛ اما الآن باید به من ایمان بیاورید، زیرا من قطب هستم در حالی که لازمه بیان دکتر سروش تکذیب پیامبر و قرآن و دین است

نکته پایانی کتاب

مآل و نتیجه نظریات آقای دکتر سروش همین است که در مباحث گذشته بیان کردیم. البته ما می گوئیم ان شاء الله ایشان متوجه لوازم فرمایش خود نیستند؛ لذا فرمایش جناب دکتر سروش را نه در باب تجربه دینی بودن وحی و نه در بحث ذاتی و عرضی دین و نه در نظریه رؤیا های رسولانه هیچ مسلمانی، نه شیعه و نه سنی و نه حتی روشن فکران قبول نکرده است بلکه همه آن را نقد کرده اند و گفته اند این مطالب و نظریات با مسلمان بودن تطابق ندارد؛ هر چند متأسفانه ایشان هم چنان بر نظریات خود پافشاری می کنند.

الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی أعدائهم أجمعين إلی هنا جفّ قلمي عن تقریرات آية الله الشيخ هادي النجفي دام ظلّة في نقد بعض آراء الدكتور عبدالکریم سروش. اللهم احفظ استاذنا و اغفر لي و لوالدي و لأساتيدي جميعاً.

1. قرآن کریم

2. ابن اثیر، عز الدین ابی الحسن علی بن محمد، أسد الغابة في معرفة الصحابة، تحقیق و تعلیق: محمد ابراهیم البنا و دیگران دار الشعب .
3. ابن شهر آشوب محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب تحقیق و فهرست: د. یوسف البقاعی چاپ دوم قم: ذوی القربی، 1385 ش.
4. ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیة في معرفة أسرار المالکیة و الملکیة، ترجمه محمد خواجهی، مولی 1392 ش.
5. ابن قولویه ابی القاسم جعفر بن محمد کامل الزیارات تحقیق: شیخ عبد الحسین امینی نجف اشرف مطبعة المرتضویة، 1356 ق.
6. ابن قولویه ابی القاسم جعفر بن محمد کامل الزیارات ترجمه سیّد محمد جواد ذهنی، تهرانی، تهران: پیام حق، 1377 ش.
7. احمد بن حنبل، مسند، بیروت: دار صادر
8. اقبال لاهوری، محمد احیای فکر دینی در اسلام ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار
9. اقبال لاهوری محمد، جاوید نامه لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، 1982 م.
10. امین، نصرت بیگم (بانو مجتهدہ) مخزن العرفان در تفسیر قرآن، اصفهان: ثقفی
11. باریور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء الدین خرم شاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی 1397 ش.
12. بحرانی، هاشم بن سلیمان البرهان فی تفسیر القرآن تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة بعثت قم: بعثت، 1417 ق.

13. بوکای، موريس قرآن و تورات و انجيل و علم بررسی کتب مقدس در پرتو علوم جديد ترجمه محمود نور محمدی تهران: سایه گستر، 1386 ش.
14. بیهقی، احمد بن حسین بن علی السنن الكبرى، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، 1414 ق.
15. ترمذی، محمد بن عیسی، السنن، بیروت: دار الفکر، 1403 ق.
16. حافظ شیرازی خواجه شمس الدین محمد، دیوان حافظ شیرازی تهران: پیام محراب، 1373 ش.
17. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله المستدرک علی الصحیحین.
18. حرّ عاملی، محمد بن حسن و سائل الشیعه، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: آل البيت علیهم السلام، 1409 ق.
19. حرّانی ابن شعبه تحف العقول عن أخبار آل الرسول، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم قم: مؤسسه نشر اسلامی، 1404 ق.
20. حلّی، حسن بن یوسف منهاج الکرامه فی معرفه الإمامه تحقیق: عبد الرحیم مبارک مؤسسه عاشورا للتحقیق و الدراسات الإسلامیة، مشهد، 1421 ق.
21. دباغ، سروش آیین در آیین، مروری بر آرای دین شناسانه عبدالکریم سروش تهران، صراط، 1383 ش.
22. رشید رضا، محمد الوحي المحمدي، بیروت: دار الکتب العلمیة، 1426 ق.
23. زمخشری جار الله الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل بیروت: دار الکتب العربی.
24. سازمان ترجمه تفسیری کتاب مقدس انجیل عیسی مسیح (ترجمه تفسیری عهد جدید).
25. سبزواری حاج ملاهادی شرح منظومه تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی تهران ناب 1413 ق.
26. سبزواری حاج ملا هادی شرح منظومه چاپ سنگی، تهران.
27. سجستانی، ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق، سنن ابی داود، تحقیق: دراسه و فهرسه: کمال یوسف الحوت، بیروت: دار الجنان، 1409 ق.
28. سروش، عبدالکریم بسط تجربه نبوی، تهران: صراط، 1378 ش.
29. سروش عبدالکریم، کلام، محمد رؤیای، محمد صقراط (زیر نظر مدرسه مولانا) 1397 ش.
30. سروش عبدالکریم مدارا و مدیریت تهران: صراط، 1376 ش.

31. سعدی شیرازی مصلح، الدین کلیات سعدی تصحیح محمد علی فروغی تهران، اقبال 1342 ش.
32. الشریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تحقیق سیّد هاشم میلانی، نجف اشرف: العتبة العلوية المقدسة، 1432 ق.
33. الشریف الرضی، محمد بن حسین نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور
34. صدوق، محمد بن حسین بن بابویه، الخصال، تحقیق و تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
35. صدوق، محمد بن حسین بن بابویه، امالی، قم: بعثت، 1417 ق.
36. صدوق، محمد بن حسین بن بابویه کتاب من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1413 ق.
37. طباطبایی سیّد محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
38. طبرسی، ابی علی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مصر.
39. طبرسی، احمد بن علی الاحتجاج نشر مرتضی، 1403 ق.
40. طوسی خواجه نصیرالدین کتاب آداب المتعلمین تحقیق سیّد محمد رضا حسینی، جلالی، شیراز کتاب خانه مدرسه علمیه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف 1416 ق.
41. طوسی، محمد بن حسن الامالی، قم: بعثت، 1414 ق.
42. طیب نیا، سیّد محسن ابن عربی از نگاهی دیگر، قم: دلیل ما، 1393 ش.
43. فانی اصفهانی (علامه)، سیّد علی آراء حول القرآن، قم، 1399 ق.
44. قرطبی ابی عبد الله محمد بن احمد الجامع لأحكام القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1405 ق.
45. قمی، شیخ عباس سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار مع تطبیق النصوص الواردة فیها علی بحار الأنوار، قم: اسوه.
46. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
47. کلینی محمد بن یعقوب، کافی قم دار الحدیث، 1430 ق.
48. کلینی محمد بن یعقوب، اصول کافی ترجمه محمد باقر کمره ای قم: اسوه
49. مائة كلمة أمير المؤمنين عليه السلام، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

50. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تحقیق جمعی از محققان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، 1403 ق.

ص: 295

51. مفید، محمد بن محمد الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: كنگره شيخ مفید، 1413 ق.
52. مكارم شیرازی ناصر و جمعی از نویسندگان تفسیر نمونه تهران: دار الكتب الاسلامیه 1353 ش.
53. منتظری حسین علی، سفیر حق و صغیر وحی تهران: خرد آوا، 1387 ش.
54. موسوی خمینی، سید روح الله تعلیقات بر شرح فصوص الحکم، تهران: دفتر نشر آثار امام خمینی قدس سره
55. موسوی خمینی، سید روح الله سرّ الصلوة: معراج السالکین و صلوة العارفين تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1369 ش.
56. موسوی همدانی سید محمد باقر، ترجمه المیزان في تفسیر القرآن قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1378 ش.
57. مولوی جلال الدین محمد مثنوی معنوی تصحیح: محمد علی مصباح تهران: اقبال 1374 ش.
58. نجفی هادی، أجود البيان في تفسیر القرآن، قم: عطر عترت، 1391 ش.
59. نجفی هادی، الآراء الفقهية (قسم البيع) چاپ دوم تهران: چتر دانش 1398 ش.
60. نجفی، هادی، الآراء الفقهية (قسم المكاسب المحرمة) چاپ دوم، تهران: چتر دانش، 1398 ش.
61. نجفی، هادی، طریق الوصول إلى أخبار آل الرسول عليهم السلام (المشيخة - الإجازات)، قم: دار التفسیر، 1394 ش
62. نجفی، هادی، موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، بیروت: دار إحياء التراث العربي، 1423 ق.
63. نجفی، هادی نقد مسیحیت، قم: مؤسسه فرهنگي صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف 1398 ش.
64. نجفی، هادی ولایت و امامت، قم، 1370 ش.
65. التّووی، ابو زکریا، صحیح مسلم بشرح الإمام التّووی، بیروت: دار الفکر.
66. نیشابوری مسلم بن حجاج صحیح مسلم تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي بیروت: دار إحياء التراث العربي 1374 ق.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

